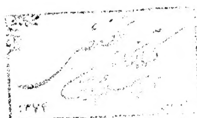
م . ر . آرونوا ـ ک . ز . اشرافیان

دولت نادرشاه افشار

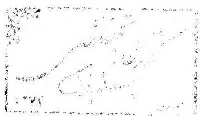


دولت نادرشاه افشار



م . ر . آرونوا ـ ک . ز . اشرافیان

دولت نادر شاه افشار



ترجمه : حمید امین

انتشارات دانشگاهی

چاپ اول : دانشکده علوم اجتماعی

چاپ دوم : انتشارات شبگیر

دولت نادرشاه افشار

نوشته‌ی / م . ر . آرونوا / ک . ز . اشرافیان
ترجمه : حمید امین
چاپ دوم : دی‌ماه ۲۵۳۶
چاپ افست ، چاپخانه فاروس ایران
انتشارات شبگیر ، شاهرضا ، خیابان فروردین

فهرست مندرجات

سرسخن مترجم

کتاب حاضر، تاریخ مختصر اجتماعی ـ اقتصادی ایران در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم میلادی، یعنی دورهٔ حکومت نادرشاه است. دربارهٔ نادر و ایران دورهٔ نادر، کتابهای بسیاری، چه به‌زبان فارسی و چه به‌زبانهای دیگر، نوشته‌شده (منظور کتابهایی است که به زبان فارسی ترجمه‌شده‌اند). بیشتر این کتاب‌ها باعلم تاریخ بیگانه‌اند و در واقع، نه حتی راه وقایع نگاری، بلکه راه افسانه سرایی را پیموده‌اند. دگرگونی ناگهانیی که پس از حکومت طولانی خاندان صفوی رخ داد و جنگ‌های میهنی مردم ایران علیه تجاوزکاران ترك و افغان، و کسب پیروزی‌های بزرگ پس از شکست‌های حقارت‌بار آخرین شاهان صفوی، بسیاری از تاریخ نویسان یا بهتر بگوییم وقایع نگاران بی‌مایه را دچار سردرگمی کرده، آنها را از درك ریشه‌های اجتماعی ـ اقتصادی این وقایع ناتوان ساخته و به افسانه‌سرایی واداشته‌است.

این دسته از تاریخ نگاران، به‌جای اینکه وقایع این دوره‌را جزئی از حرکت تاریخی جامعه بدانند و به‌منشأ، جریان و انجام آن بیندیشند، قانونمندی آن را بیابند، به‌ریشه‌های اجتماعی هرواقعه برسند و سرانجام، نتایج را جمع‌بندی کنندو کلیاتی علمی بدست دهند، به‌قصه‌پردازی‌در مورد شخصیت‌نادرپرداخته‌اند. شاید علت این است که شخصیت نیرومند نادر و نیز لیاقت و استعداد نظامی او بسیاری از این تاریخ نگاران را تحت تأثیر قرار داده و آنان را از این نکته غافل کرده که چنین شخصیتی فقط در نتیجهٔ نیازهای جامعه است که می‌تواند به‌وجودآید، رشد کند و نیز روبیاید. آنچه مقدم است، حرکت جامعه است و نیازهای آن‌و قانون‌

مندی‌هایش. در خلاف جهت مسیر کلی حرکت جامعه، هیچ شخصیتی و بطور-کلی هیچ پدیده‌ای اجتماعی نمی‌تواند به‌وجود بیاید و در جهت این‌مسیر نیزهرچه به‌وجود آید، عللی علمی دارد که قابل تحلیل و بررسی است. بررسی وتشخیص این علل وظیفهٔ اساسی تاریخ نگار را تشکیل می‌دهد. درصورتی که، تقریباً هیچ-یک از نویسندگان آثار موجود درمورد نادر، به‌چنین کاری‌دست‌نزده‌اند. البته گاهی در کتاب‌های تاریخ، مطالب درخورتوجهی در بارهٔنادر وایران‌دورهٔنادرمی‌توان‌یافت ولی‌هیچگونه‌اثرعلمی مستقلی در این‌باره، در زبان‌فارسی، وجود ندارد. وبه طور کلی می‌توان گفت، اکثریت نزدیک به تمام آثار مربوط به نادر، در زبان فارسی، دارای یک وجه مشترک‌اند. این وجه مشترک غیر علمی بودن آنهاست:

«سر مورتیمر دوراند... می گوید... اگرنادرشاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیوه‌مرده بود، تاابدقهرمان ملی‌ایران‌باقی می‌ماند، بدبختانه‌او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد[1]». دوراند با این اظهار نظر خود درواقع ارزش تاریخ را تا حد یک رمان پلیسی پایین می‌آورد: بخاطرحادثه‌ای، به تصورش نامعقول، افسوس می‌خوردومی‌پندارد که‌اگرخودش نویسندهٔ رمان بود، حوادث را خیلی‌بهتر می‌پروراند. اما به‌راستی‌وقتی آقای‌دوراند می‌گوید: «بدبختانه»، از چه‌چیز سال‌های پایان کار نادر تأسف‌می‌خورد؟ از اینکه خلق‌درمانده بهای گزاف جنگ‌های کشورگشایانه را می‌پرداخته؟ از اینکه فشار بهره - مالیاتها روستاییان‌رافراری کوه و دشت می‌کرده؟ یا از اینکه قهرمان داستان مورد توجه‌اش تاآخرخوب‌نیامده؟ در این صورت، کلمهٔ«بدبختانهٔ» آقای‌دوراند، در واقع آه حسرت‌باری‌است که‌معمولاً خوانندهٔ گان ساده‌دل رمان‌های پلیسی، بخاطر کشته شدن‌یا عدم موفقیت‌قهرمان داستان، ازدل بر می‌آورند.

آ. دوکلوستر می‌گوید: «عده‌ای وی را [نادر را - م.] سویسی، برخی

۱- ژنرال سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، تهران ۱۳۳۰، ص ۴۲۸.

هلندی ، بعضی انگلیسی و عده‌ای فرانسوی و حتی یک کشیش مرتد می‌دانند . روایتی در دست است که به‌موجب آن‌سوطن وی‌تیرلمن (Tirlemont) واقع دربرابان (Braban) می‌باشد و یکی از خواهران وی با دو بچه‌اش درآنجا زندگی‌می‌کند[1]» . ظاهراً دو کلوستر هم از آن دسته تاریخ نگاران اروپائی است که خود و تمدنشان را مرکز ثقل جهان می‌پندارند و هرمسألهٔ تاریخی را با دید « اروپا مرکزبینی » (اروپا سانترالیزم)بررسی می‌کنند. اینان نمی‌توانند بپذیرند که از ملتی یا فردی غیر اروپائی کار کمابیش بزرگی سربزند.

در واقع، آقای دوکلوستر ، براساس همین زمینهٔ فکری تصور کرده است که لابد نادرهم اروپائی است. ذکر این پندار بی‌پایه ، ازجانب یک تاریخ نگار ، گذشته از اینکه ناشی از تعصب ملی و قومی او وخوار پنداشتن ملت‌های دیگر ، بویژه ملت‌های شرق است، اساساً مربوط به‌بی‌اطلاعی ونادانی‌او در مورد تاریخ و علوم اجتماعی است.

ژنرال سرپرسی سایکس می‌گوید : « ... [نادر] به‌خواب دید که حضرت علی (ع) یک شمشیر به کمر او بسته و وی را برای نجات ایران روانه می‌کند و به او وعدهٔ تخت‌ایران‌رامی‌دهد[2]» .

مؤلف دیگری می‌گوید: « [او] چون با احساسات عالی‌تر از وضع خود و باجاه‌طلبی... به دنیا آمده بود ، به‌زودی چوبدستی شبانی را ترک گفت‌و[3]...» . خلاصه ، این گونه گفته‌ها ، در کتاب‌های مربوط به‌نادر ، آنقدر زیادند که نمی‌توان تمام آنها را در اینجا نقل کرد، و آنقدر تهی وبی‌ارزشند که لزومی‌هم‌به‌ذکر تمامی آنها نیست.

۱- آ. دوکلوستر ، تاریخ‌نادرشاه، تبریز ۱۳۴۶، ص ٤ .

۲- ژنرال سرپرسی‌سایکس، پیشین، ص ۳۸۸ .

۳- آ. دوکلوستر ، پیشین.

امروز دیگر، تاریخ به‌عنوان یک علم‌تلقی می‌شود و هریک ازوقایع تاریخی با روش علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد: علل پدید آورندهٔ آن کشف می‌گردد و عواقب آن نیز معلوم‌می‌شود، ولی هنوز تمام‌تاریخ نگاران‌وپژوهندگان مسائل تاریخی، از قوانین علم تاریخ باخبر نیستند وطرزتحلیل پدیده‌های‌تاریخی را بطور علمی نمی‌دانند. هنوز ما مجبور به خواندن قصه‌هایی به‌نام تاریخ هستیم که اگر در شمار رمان‌های ماجرایی چاپ می‌شد، هرگز آن‌ها را نمی‌خواندیم. هنوز ما باید سخن دوکلوستر را که می‌گوید: «عده‌ای نادر را سویسی، برخی هلندی، بعضی انگلیسی...[1]» نه به‌عنوان مطالعهٔ تنگ‌نظری‌های یک‌تاریخ نگار «اروپا مرکز بین»، بلکه به‌عنوان تاریخ کشورمان بخوانیم. هنوز باید کودک دبستانی نام و نشان تمام «اشک» ها را حفظ کند و امتحان بدهد، بدون اینکه حتی‌بداند، در زمان آن‌ها مردم چگونه تولیدمی کرده‌اند؟ در چنین صورتی سخن گفتن از معنی‌تاریخ زیاد هم پرت نیست‌و گویا هنوز لازم است که اصول ابتدایی و نکات بدیهی علم تاریخ یادآوری‌شودو گفته‌های غیر علمی با آن‌سنجیده گردد.

بهرحال، در میان‌آثار مربوط به نادر دونکتهٔ اساسی به چشم می‌خورد: یکی اینکه، اکثر مؤلفان، رهایی ایران را از چنگال ترکان و افغانان در اواخردوران حکومت صفویان و نیز پس از سقوط این خاندان، ناشی از لیاقت و شخصیت نادر دانسته‌اند و یکی دیگر اینکه، توجه این تاریخ‌نگاران، اکثراً به‌شرح جنگ‌ها و فتوحات نظامی معطوف بوده‌است، بدون اینکه علل اجتماعی ـ اقتصادی این‌جنگها و نیز عواقب اجتماعی ـ اقتصادی این جنگ‌ها را در نظر بگیرند.

درمورد نکته‌ی اول، یعنی پربها دادن تاریخ‌نگاران به تأثیر فردیت نادردر

۱ـ همان‌جا، ص ۰

تاریخ ایران ، نمونه‌های بسیاری هست که ما چندتای آنها را در اینجامی‌آوریم :
سایکس می‌گوید : «بدین‌ترتیب ،چوپان افشار که در کمال شکوه و جلال بر اثر نبوغ نظامی‌خود ایران را از دست افغانها ، ترکان و سایر مهاجمین آزاد ساخته‌بود ... بر تخت کورش ، انوشیروان و شاه‌عباس جلوس‌نمود[1]» . همو درجای دیگری می‌گوید : « وی هیکلی باشکوه داشت... و نیز پیشوا و فرماندهی‌مادرزادبود[2]» .

کسروی تاریخ‌نگار ایرانی در مقدمهٔ «تاریخ مشروطهٔ ایران» ، اشاره‌ای نیز به نادر دارد. او می‌گوید : «می‌دانیم که‌چون نادرکشته گردید، آن بزرگی که با کوشش‌های خود برای ایران پدیدآورده بود ازمیان‌رفت[3]» .

شکی نیست که نادر گذشته از شخصیتی نیرومند ، دارای نبوغ نظامی و فرماندهی نیز بوده ، اما آیا سجایای شخصی قهرمانان‌است که سیر تاریخ را تعیین می‌کند ، یا «حرکات کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی»و نظام‌اجتماعی؟ «مونود» به‌درستی می‌گوید : «برای تاریخ نگاران زیادعادت شده که‌مخصوصاًخودراباظواهر درخشان و غیر مترقب و در عین‌حال گذرندهٔ فعالیت انسانی و با وقایع بزرگ و مردان بزرگ مشغول نمایند . در صورتی که‌به‌جای آن بایستی به‌حرکات کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی و سازمان‌های‌اجتماعی‌توجه‌نمود . همان حرکاتی که‌قسمت پیوسته و در حقیقت قابل توجه تکامل بشری را تشکیل می‌دهند ، همان حرکاتی که با دقت قابل تجزیه و تحلیل بوده و... » . این سخن مونود به‌دقت درمورد تاریخ‌نگاران دورهٔ نادر صدق می‌کند. سجایای شخصی نادر و وقایع بزرگ زمان او درواقع همان « ظواهر درخشان ، غیر مترقب و در عین حال گذرندهٔ فعالیت انسانی »است که بیشتر نگارندگان تاریخ این دوره را فریفته و به‌خودجلب کرده.

۱- ژنرال سرپرسی سایکس ، پیشین ، ص ۳۹۶ .
۲- همان ، ص ٤٢٦ .
۳- احمد کسروی ، تاریخ مشروطه‌ایران، تهران ١٣٤٦، ص ۷ .

بیشتر این تاریخ‌نگاران به تأثیر فردیت نادر در تاریخ ایران بهایی بیش از حد می‌دهند و حتی آن را تعیین کننده نیز می‌دانند. در جواب اینان باید بگوییم که علم تاریخ حدود تأثیرات فرد را در تاریخ چنین تعیین کرده است:

۱- فرد می‌تواند در شکل وقایع و حتی در بود و نبود آن‌ها تأثیر قاطع داشته باشد، ولی بهیچوجه نمی‌تواند مسیر تاریخ را عوض کند.

۲- فرد فقط می‌تواند نقش تند کننده و کند کننده در سیر تاریخ را داشته باشد.

۳- امکان و شرایط تأثیر فرد درجریان تاریخ را جامعه ونظام اجتماعی حاکم برآن به‌وجود می‌آورد.

۴- بروز هرگونه استعدادی، ناشی از شرایط معین اجتماعی است، درنتیجه ظهور و روآمدن افراد بزرگ و نخبه هم ناشی ازعلل مشخص اجتماعی است.

البته هنوز بسیارند کسانی که تاریخ را کارنامهٔ مردان بزرگ می‌پندارند، ولی از نظر علم تاریخ پندار آنان به کلی بی‌پایه و نادراست. مردان بزرگ - چنان که گفتیم - می‌توانند در چگونگی و حتی بود و نبود واقعه‌ای یا واقعه‌هایی نقش تعیین کننده داشته‌باشند، چگونگی و بود و نبود وقایع هم به سهم خود می‌تواند شکستگی‌های زیگزاگ‌مانندی در مسیر تاریخ ایجاد کند، اما بهیچوجه نمی‌تواند، تاریخ را ازمسیراصلی‌خود خارج‌سازد. مثلا اگرنادربه هندوستان‌لشکرکشی‌نمی‌کرد، ما اکنون‌تاریخ هندوستان‌را که ورق‌می‌زدیم، باوقایع دیگری‌روبروبودیم، ولی‌آیا تکامل تاریخی‌هندوستان هم‌به گونه‌ای‌دیگر بود؟ آیا در این‌صورت، درهندوستان، نظام اجتماعی‌فئودالیزم به زندگی رانجام‌پوسیدگی نمی‌رسید؟ و آیاسرمایه‌داری‌درهندوستان به‌وجودنمی‌آمد؟ البته‌ممکن بود که وقایعی دیگر، سیرتکامل تاریخی‌جامعهٔ هندوستان راکندیاتندکند، ولی دگرگونه کردن‌مسیر کلی‌تاریخ از هیچکس ساخته نیست. چگونه‌ممکن است که فردی هرقدر هم که نابغه‌باشد، بتواند مثلا فرانسهٔ امروزی را به دوران فئودالیزم باز گرداند. تازه تأثیر فرد در شکل و بود و نبود وقایع تاریخی نیز حدی دارد و هرگزفردنمی‌تواندعامل کاملا خودانگیختهٔ وقایع تاریخی

باشد . اگر نادر لشکر کشی به هندوستان‌را به دلخواه شخص خودش انتخاب می‌کند ، درست است که سجایای شخصی او دراین انتخاب ونیز در انجام این عمل مؤثرند ، اما اولاً این نظام اجتماعی زمان او و اصول وقوانین خاص‌این‌نظام است که به او چنین حقی را می‌دهد ، یعنی در واقع نظام اجتماعی است که اجازه می‌دهد فردی در واقعه‌ای مؤثرباشد وتاچه اندازه مؤثرباشد وثانیاًشرایطاقتصادی و اجتماعی آن زمان است که او را به فکر لشگر کشی به هندوستان می‌اندازد . تازه پیروزی نادر در این جنگ، خوددارای‌علل زیادو پیچیده‌ای‌است که سجایای‌شخصی نادر یکی از آن علت‌ها است . اگر فئودال‌ها وسران نظامی حکومت نادر با این لشگر کشی مخالف‌بودندو آن را دقیقاًمخالف‌منافع‌طبقاتی‌خویش تشخیص‌می‌دادند، اگر دهقانان درحال شورش و طغیان بودند ، اگر نادر مخارج این لشکر کشی را نمی‌توانست تأمین کند ، و خلاصه اگر حکومت هندوستان پایه‌های اقتصادی و اجتماعیش سست نمی‌بود و از قدرت مالی و نظامی برخوردار بود، آیا باز هم نادر می‌توانست به هندوستان لشکر کشی کند و یا اگر می کرد ، این لشگر کشی بازهم به‌سودش پایان می‌یافت؟

اماسجایای شخصی نادر از کجاناشی شده؟ شکی‌نیست که عوامل طبیعی و بیولوژیک می‌توانسته‌اند در چگونگی سجایای شخصی نادر تأثیر داشته باشند ؟ ولی آیا علوم طبیعی و بیولوژی می‌توانندتبیین کنندهٔ شخصیت فرد باشند ؟ وآیا گوناگونی انواع شخصیت‌ها در جامعه‌های‌مختلف‌و درطول تاریخ ،ناشی‌ازاختلافات فیزیولوژیک بین افراد است ؟ یا برعکس ، عوامل اجتماعی است که در ساختن شخصیت فرد نقش تعیین کننده دارد؟ واقعیت این است که اختلافاتفیزیولوژیکی بین افراد ، که ممکن است ناشی از عوامل طبیعی هم‌باشد ، فقط می‌تواندزمینه‌ای برای تأثیر تعیین کنندهٔ عوامل اجتماعی ایجاد نماید. پس در واقع،روابط اجتماعی بین انسان‌ها است که خالق شخصیت فرداست. بنابراین، هر شرایطاجتماعی‌معینی اولا شخصیت‌هایی خاص خود به‌وجودمی‌آورد و ثانیاً هرشخصیت‌را درجای‌مناسب

خویش قرار می‌دهد. بدین ترتیب، مثلا هنگامی که در جامعه‌ای، شرایط اجتماعی، صلح و آرامشی نسبتاً پایدار را ایجاب می‌کند، اولا شخصیت‌هایی که دارای روحیهٔ نظامی هستند به‌وجود نمی‌آیند، ثانیاً اگر چنین شخصیت‌هایی به‌وجود آیند، مجال ظهور و بروز استعدادهای خود را نمی‌یابند و در نتیجه، استعدادها و توانایی‌های بالقوه‌شان به فعل در نمی‌آید و همانطور بی‌مصرف می‌ماند. مثلا در چنین جوامعی، اولا ناپلئون نمی‌تواند به‌وجود بیاید و در ثانی اگر به‌وجود بیاید، نمی‌تواند خود را به امپراتوری برساند و در نتیجه، او در شغلی کوچک باقی خواهد‌ماند و از استعداد-هایش با بردی محدود و کم‌تأثیر استفاده‌خواهد کرد، یا اصلا استفاده نخواهد کرد.

اوضاع اجتماعی ایران در عهد شاه‌سلطان حسین صفوی و پسرش طهماسب نیز علل اساسی پیدایش نادر بود، زیرا سلطهٔ بیگانگان، ضعف و ناتوانی حکومت و تباهی خاندان سلطنت از طرفی و تضاد منافع اشراف فئودال محلی با بیگانگان، تصمیم آنها به مبارزه، آمادگی خلق برای طغیان علیه اشغالگران و نیز آغاز طغیان از طرف دیگر، وجود فرمانده کارآمدی را الزام‌آور می‌کرد. در چنین شرایطی، نادر مجال یافت که استعدادهای خود را بروز دهد و خود را به فرماندهی مبارزات ضد اجنبی خلق‌های ایران و نیز اشراف فئودال محلی برساند. پس از بیرون راندن بیگانگان، دیگر جامعه به وجود چنین شخصی نیاز نداشت، دیگر پایان کار نادر فرا رسیده‌بود و طبیعی‌تر این بود که کنار گذاشته‌شود. مردم علیه او قیام می‌کردند وفئودال‌ها پرچم استقلال برمی‌افراشتند. نادر نیز به ناچار خشونت می‌کرد، می‌کشت، قتل‌عام می‌کرد، اموال فئودال‌ها را مصادره می‌نمود، اعدامشان می‌کرد و به‌قول محمد-کاظم، «چون گوسفند پوست از تن» آنان در می‌آورد، با راه انداختن جنگ‌های کشورگشایانه، فئودال‌ها را به‌طمع غنایم می‌انداخت و خلاصه بدین گونه خودش را برجامعه تحمیل می‌کرد، اما از نظر تاریخ کار او دیگر تمام شده‌بود و می‌بایست کنار برود و یا نقش خودرا عوض کند. تلاش‌های او - اگرچه خردمندانه ومدبرانه-

فقط می‌توانست نابودیش را کمی به‌تأخیر بیندازد.

چنانکه گفتیم، دومین نکته‌ای که در میان آثار مربوط به نادر، به چشم می‌خورد، پرداختن تاریخ نگاران به شرح مفصل جنگ‌ها و فتوحات نظامی است، بدون اینکه به علل و نیز عواقب این جنگ‌ها توجهی داشته باشند. شرح پرآب و تاب جنگ‌ها و لشگرکشی‌ها کار آسانی است. هم اسناد و مدارك بیشتری دربارهٔ آنها وجود دارد و هم به‌قول مونود، این وقایع ظواهری درخشان دارند. ازطرفی هم با شرح پرآب‌وتاب قضایا، هیچ مسأله‌ای مطرح نمی‌شود که تاریخ‌نگار برای پاسخ گفتن به آن نیاز به تلاشی ذهنی داشته‌باشد. کار راحت و بی‌دردسری است و می‌توان از این طریق کتاب‌های قطوری به‌وجود آورد. پس تعجبی‌ندارد، اگر به‌گمان برخی، «تاریخ» همان «داستان جنگ‌ها باشد». البته برای‌تاریخ علمی نیز مسألهٔ جنگ‌ها و لشگرکشی‌ها اهمیتی خاص دارد، ولی تاریخ علمی اولاعلل اجتماعی - اقتصادی این‌جنگ‌ها و ثانیاً عواقب‌آن‌ها‌را‌بررسی‌می‌کندو‌به شرح بی‌ثمر وقایع نمی‌پردازد.

* * *

آنچه گفتیم، در واقع، در توجیه این ترجمه بود. یعنی نبودن یك اثر علمی مستقل، در مورد تاریخ ایران دورهٔ نادر، به زبان فارسی، مترجم را بر آن داشت، که کتاب حاضر را به فارسی ترجمه کند. این کتاب را دو تن از دانشمندان شوروی نوشته‌اند، که در پایان مقدمه، آن‌ها و آثارشان را معرفی خواهیم کرد. کتاب حاضر دارای یك پیشگفتار و شش فصل است. دو فصل اول و دوم در حکم مقدمهٔ کتاب است: فصل اول به بررسی منابع تاریخ این دوره اختصاص دارد و فصل دوم به شرح مختصر تاریخ دورهٔ صفوی وزمینهٔ اجتماعی پیدایش نادر. در فصل های چهاگانهٔ بعد، مسایل اقتصادی، اجتماعی وسیاسی ایران در دهه های‌دوم وسوم قرن دوازدهم هجری‌خورشیدی‌موردبررسی قرارگرفته.

این کتاب یك اثر تحقیقی در زمینهٔ تاریخ اجتماعی - اقتصادی است وطبعاً

تنها برای کسانی قابل استفاده خواهد بود که نظام‌های اجتماعی رابشناسندولااقل سابقه‌ای در مطالعهٔ تاریخ اجتماعی داشته باشند. روشن است که این امر تعداد استفاده‌کنندگان از کتاب‌را خیلی محدود خواهدساخت. برای‌اینکه‌این‌محدودیت تقلیل یابد و کتاب‌مورداستفادهٔ‌وسیعتری قرارگیرد و حتی دانش‌آموزانی که‌علاقمند به تاریخ کشورمان هستند ، بتوانند از آن استفاده کنند ، در زیر مختصری در بارهٔ نظام اجتماعی فئودالیزم شرح خواهیم داد.

نظام اجتماعی[1] فئودالیزم[2]

بر اساس قوانین علم تاریخ ، جامعهٔ‌بشری قانونمندانه تکامل می‌یابد و در

۱- نظام اجتماعی عبارت است از مجموعهٔ تمام نیروهای تولیدی (انسان و تجربیات تولیدی‌او + وسائل تولید، که‌آن‌نیز عبارت‌است‌از ابزار تولید + مواد اولیه‌وزمین‌وساختمان) وروابط‌تولیدی(اشکال‌مالکیت+پایگاه‌طبقاتی گروههای اجتماعی+چگونگی‌توزیع‌فرآورده‌های مادی) هر جامعه ، باضافهٔ نهادهای اجتماعی ، زندگی‌اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌آن‌جامعه در یک مرحلهٔ معین‌تاریخی که به آن شکل‌بندی اجتماعی (به‌لاتین ← Formatio) یاشکل اجتماعی نیز می‌گویند.

۲- فئودال(Feodalis) یک کلمهٔ‌لاتین‌میانه‌است که‌خودازکلمهٔ‌فئودوم (Feodum یا Feudum) گرفته‌شده. کلمهٔ فئودوم نیز لاتین‌میانه‌است که‌تباریونان‌باستانی‌دارد (فی‌هواود Fihoud). در زبان یونان‌باستانی، کلمهٔ فی‌هو (Fihu) یا فه‌هو (Fehud) به معنی دارایی، از ملک گرفته تادام‌وپول‌است‌و پسوند «اود» (od)، دراین زبان، تملک را میرساند ، مانند پسوند «مند» در زبان فارسی امروز.

در زبان لاتین میانه ، فئود به معنی زمینی بود که واسال (تابع) ازسینیور (بزرگتر) خود درازای باج وخراج سالیانه و نیز خدمتی مشخص دریافت می‌کرد. معادل‌های‌تقریبی فئود در زبان فارسی ، تیول و اقتطاع و چند واژهٔ دیگر است که مفهوم هر یک دارای ویژگی‌هایی است.

جریان تکامل خود ، همواره از یک نظام اجتماعی به سوی نظام اجتماعی نو تر ، گذر می کند.

تمام جوامع بشری از نظام های اجتماعی معینی می گذرند ـ مگر در مواردی که یک جامعه ، در اثر عوامل خارجی، راه میان بر طی کند و یک یاحتی چندنظام اجتماعی را از سرنگذارند (مانند قبایل بومی آمریکا ، که یکباره از نظام اجتماعی نخستین ، به نظام سرمایه‌داری رسیده‌اند) . هر نظام اجتماعی که خود نیز سرحلهٔ معینی از تاریخ یک جامعه است ، قوانین خاصی برای پیدایش ، تکامل وا گذاربه نظام اجتماعی عالی‌تر از خوددارد . فئودالیزم نیز یک‌نظام اجتماعی‌است که تقریباً تمام جوامع موجود درمراحلی ازتاریخ خود، به‌آن‌رسیده‌اند . این نظام اجتماعی، بطور کلی، از درون نظام برده داری سر برآورد، از مرزهای جوامع گذشت ، جامعه های قبل از برده‌داری را نیز به‌زیر یوغ خوددر آورد، درکشورهای مختلف‌سراحل رشدو تکامل خود را طی کرد و سرانجام ، برای نخستین بار در انگلستان و فرانسه ، جای خود را به نظام بعدی (سرمایه‌داری) داد. فئودالیزم نظامی اجتماعی است که مبتنی بر تولید دستی (تولید با کار مستقیم انسان و حیوان) کشاورزی و دامداری و نیز مختصری صنایع کوچک دستی‌است و طبقات اصلی آن یکی طبقهٔ رعیت (سرف Serf) است که تولید کنندهٔ مستقیم اصلی جامعه می‌باشد و بر ابزار تولید (بیل ، داس ، خیش وغیره) و تا حدودی دام‌ها مالکیت دارد ، یکی هم‌طبقهٔ فئودال است که بر زمین و آب مالکیت کامل وبر زندگی‌و دارایی رعیت مالکیت ناقص‌دارد و ازطریق بهره‌های سه گانهٔ فئودالی (کاری، جنسی و پولی) رعیت را مورد بهره کشی قرار قرار می‌دهد. این نظام اجتماعی ، تقریباً در تمام کشورهای جهان،البته باویژگی‌ـ های متفاوت، به‌وجود آمده :

در اروپای غربی ، نظام فئودالی ، از زمان سقوط امپراتوری روم (قرن پنجم میلادی) به‌وجود آمد و تا انقلاب بورژوازی در انگلستان (قرن هفدهم میلادی)و درفرانسه(قرن هیژدهم) ادامه یافت. بدین‌ترتیب که ، در قرن‌های نخستین بعد

از میلاد ، نظام برده‌داری در امپراطوری بزرگ روم به آخرین مراحل تکاملی خود رسیده بود و در نتیجه،ادامهٔ روابط تولید برداری ، از رشد نیروهای تولیدی جامعه جلوگیری می کرد: برده‌ها، یعنی نیروی‌اساسی تولیدی جامعهٔ برده‌داری ،به حاصل کارخود علاقمند نبودند ، آنها بدون میل و رغبت خود و بازور مستقیم به کار واداشته می‌شدند و این امر سبب‌می‌شد که‌آنها فقط بتوانند‌از ابزارابتدائی کار استفاده کنند. بدینجهت،ادامهٔ‌روابط‌تولیدبرده‌داری‌در امپراتوری روم ،نمی‌توانست‌با تکامل نیروهای تولیدی جامعه سازگار باشد. اقتصاد برده‌داری دیگر سودآورنبود. از طرفی‌دیگر ، مقاومت برده‌ها پی‌در پی رشد می کرد و قیام‌ها هرچه‌بیشتر گسترش می‌یافت (از جمله ، مهمترین آنها ، قیام تحت رهبری اسپارتاکوس که از سال ۷۳ تا ۷۱ قبل از میلاد طول کشید) . مبارزات رنجبران آزاد (غیربرده) علیه برده‌داران نیزشدیدتر می‌شد. این همه ، برده داران را مجبور می کرد که به شکل نوی از بهره کشی روی‌بیاورند. از طرفی ، از مدتها قبل، در امپراتوری برده‌دار روم، بجز برده‌ها که تولید کنندگان اصلی جامعه‌بودند،کشاورزان کوچکی وجود داشتند که قطعات کوچک زمین را از برده‌داران اجاره می کردند. این کشاورزان آزاد (غیره‌برده) که به‌آنها «کولون[1]» می گفتند، هریک مستقلاً به‌تولید کشاورزی می‌پرداختند و در مقابل زمینی که ارباب برده‌دار به آنها داده بود ، به او اجاره‌بها می‌پرداختند و هفته‌ای‌چند روز برایش «بیگار» (بیگاری) انجام‌می‌دادند. این گونه اجاره‌داری را«کولونات» می گفتند. در آغاز، تعداد کولون‌ها کم بود و کولونات در اقتصاد جامعهٔ‌برده‌دار روم نقشی فرعی‌داشت. تا اینکه‌در قرن‌اول پیش‌از میلاد ، بحران اقتصادی و اجتماعی برده‌داری ، یعنی رشد مقاومت برده‌ها ، گسترش قیام‌ها و کاهش درآمدبرده‌داران ، آنها را مجبور کرد که به بهره کشی از کولون‌ها بیشتر

۱ـ از ریشهٔ لاتین Colonus. این کلمه‌ابتدا به‌معنی کشاورز آزادی‌بود که خودزمین خویش را می کارد.

روی بیاورند . در نتیجه ، در اواسط قرن اول میلادی کولونات‌ها هر چه بیشتر افزایش یافتند. برده‌داران،این شکل ازبهره کشی را بر شکل سابق (برده‌داری) ترجیح داده بودند. کولون ها به زمینداران (که برده‌دار نیزبودند) اجاره‌بهای پولی می‌پرداختند و برایشان بیگار انجام می‌دادند . مقدار «مالیات» و «وظیفه» (بهره و بیگار) پی‌درپی افزایش می‌یافت و در نتیجه، کولون‌ها به‌اشراف برده‌داربدهکارتر می‌شدند.

در قرن دوم، کولون‌ها که امکان پرداخت بدهی پس‌افتادهٔ خود را به کلی از دست داده بودند، عملا دچار وابستگی کامل به زمینداران (همان برده‌داران) شدند. زمینداران‌هم مقرر کردند که کولون‌ها به جای اجارهٔ پولی ، هم‌قسمتی از محصول را به‌آنهابپردازند و هم‌برایشان‌بیگاربیشتری‌انجام دهند. در واقع کولون ها نطفهٔ طبقهٔ‌جدیدی بودند که طبقهٔ رعیت (سرف) نامیده می‌شود . یکی‌ازدانشمندان، کولون‌ها را «پیشینیان رعیت‌های قرون وسطی» می‌نامد. از طرفی ، اکنون دیگر برده‌داران به برده‌های خود امکان داشتن قطعه‌زمین های کوچکی را نیز می‌دادند. بدین ترتیب، اختلاف بین برده‌ها و کولون‌ها روز به روز کمتر می‌شد ، به طوری که در آغاز قرن چهارم بعد از میلاد، تمام تولید کنندگان مستقیم جامعه (برده‌ها و کولون‌ها) ، به تودهٔ یک‌دست کشاورزان وابسته به ارباب تبدیل شدند. اکنون دیگر ، تمام برده‌ها و کولون‌ها ، بر روی هم طبقهٔ‌واحد کشاورزان‌وابسته به‌فئودال (رعیت یا سرف)را تشکیل می‌دادند. مبارزات انقلابی‌این کشاورزان وابسته، علیه زمینداران بزرگ، در قرن های ۵-۳ بعداز میلاد با هجوم قبایل آلمانی و اسلاو به امپراتوری روم درهم آمیخت و در نتیجهٔ ضربهٔ مشترك خارجی وداخلی ، امپراتوری روم درهم شکست ، نظام برده‌داری کاملاً برافتاد و نظام فئودالی بر جای آن نشست[1] .

۱- دانشنامهٔ بزرگ شوری ؛ دانشنامهٔ کوچک شوری.

در روسیه ، نظام فئودالی ، تقریباً از قرن نهم میلادی تشکیل گردید و تا اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱ میلادی عمر کرد[۱] . در چین عمر فئودالیزم از تمام کشورهای دیگر طولانی‌تر بود : در این کشور ، در زمان حکومت خاندان «خان» (۲۰۶ تا ۲۰۲ سال‌قبل از میلاد)، نظام فئودالی تشکیل گردیدوتاقرن‌بیستم ادامه یافت[۲]. در ایران نیز ، می‌توان گفت که از دورهٔ ساسانیان فئودالیزم بر جامعه حاکم‌شد[۳]، وضمن پس روی هایی که‌در اثر تأثیر عوامل‌خارجی (هجوم‌ها)داشت، مسیر تکاملی خود را پیمود ، تا اینکه در عصر مشروطه ، در نتیجهٔ رشد بورژوازی داخلی و نفوذ بورژوازی خارجی ، ضرباتی خورد ، خاصه اینکه اشکال‌ابتدائی‌ترآن (تیول) از میان رفت و شکل متکامل‌ترآن ، ملکداری (مالکیت بدون‌شرط فئودالی) در کنار وقف و خالصه ، همچنان باقی‌ماند و حتی جای پای خود را محکم کرد .

لازم به یادآوری است که تمام کشورهای جهان از برده‌داری به فئودالیزم نرسیده‌اند . مثلا در کشورهای روسیه، لهستان ، چک ، بلغارستان، سربستان،آلمان، انگلستان و برخی کشورهای دیگر یا اصلا برده‌داری به وجود نیامده یا نطفه های آن در حال تشکیل بوده که فئودالیزم‌برجامعه‌حا کم شده[۴].در این گونه کشورها، هنوز نظام‌جماعتی‌نخستین حکمفرمابود که‌دولت‌های‌فئودال جوامع دیگربراین‌جوامع مسلط شدند وبهره کشی فئودالی از کشاورزان آزادجماعت‌های‌نخستین‌این کشورها را آغاز نمودندو نظام فئودالی را در این کشورها حکمفرما ساختند[۵].

۱- همان‌جا

۲- همانجا

۳- م.م. دیاکونوف ،تاریخ ایران باستان ، تهران.

۴- دانشنامهٔ بزرگ ...

۵- کاسمینسکی ، تاریخ قرون وسطی ، تهران ، ۱۳۴۲ ودانشنامهٔ کوچک ...

چنانکه یادشد ، در نظام فئودالی ، اساس اقتصاد ، مبتنی برتولید کشاورزی و دامداری (که خود وابسته به کشاورزی است) رعیت های وابسته به فئودال است. البته صنایع دستی و پیشه‌وری هم درنظام فئودالی وجود دارد ، منتها نقش‌شان در اقتصاد جامعه کم است و تازه صنعت و بازرگانی در دوره فئودالیزم بسیار محدود و شکلی مشخص و ویژهٔ این دوره دارد. تولید از نظر فنی با استفاده از ابزار ابتدائی، همراه با کار مستقیم انسان و حیوانات (روش دستی تولید) انجام می گیرد. طبقات اصلی در نظام فئودالی عبارت از طبقهٔ فئودال و طبقهٔ رعیت (سرف) است.

طبقهٔ فئودال دارای ساختمان سلسله‌مراتبی خاصی است:

در اروپای غربی، درآغاز دوران فئودالیزم، پادشاه یاسینیور بزرگ، زمین های کشور را بین چند نفر از درباریان خود (دوك هاو کنت ها و اسقف‌ها) تقسیم می کرد و هر کدام از آنها را ، هم به عنوان فرمانده نظامی و سیاسی و هم به‌عنوان اداره‌کننده ، به قسمتی از سرزمین خود می‌فرستاد. این فرستادگان که واسال (تابع) پادشاه نامیده می‌شدند خود به سرزمینی که به آنها داده شده بود می رفتند ، بساط حکومت خود را می گستردندو آنها هم مانند یک سینیور، سر زمین تحت فرمان خود را بین چندنفر از نزدیکان خود، باز بهمان ترتیب تقسیم می کردند. یعنی درواقع این سینیورهای درجهٔ دوم هم که خود واسال سینیور بزرگ بودند، برای خودواسال می گرفتند. این واسال های جدید نیز، هریک سرزمین زیر فرمان خود را بین چندنفر از نزدیکان خود باز به همان ترتیب تقسیم می کردند، یعنی آنها هم برای خود واسال می گرفتند . این امر یک سلسله مراتبی به وجودآورده بود که به‌آن «هیرارشی فئودالی» یا «پلکان فئودالی» می گویند. در این سلسله‌مراتب،شاه یامالک عالی، سینیور بزرگ بود ، سینیورهای درجه دوم (دوك ها و کنت‌ها و اسقف‌ها) ازطرفی واسال پادشاه بودندو از طرف دیگر ، درسرزمین خودسینیور به حساب می آمدندوخود واسال هایی داشتند و همینطور سینیور درجه سوم و بعد . این سلسله‌مراتب به همین ترتیب ادامه‌می-

یافت تا اینکه سرانجام به رعیت وابسته‌ای ختم می‌شد که سینیور هیچ کسی نبود[1]. هیرارشی فئودالی به هرمی می‌مانست که شاه در رأس آن بود و تابعیت و تقیدفقط ازطریق این سلسله‌مراتب عملی می‌شد. یعنی یک واسال کوچک مستقیماً از سینیور بزرگ اطاعت نمی‌کرد، بلکه ازطریق سلسله‌مراتب وابستهٔ و تابع اوبود. قشون فئودالی هم بر اساس همین سلسله‌مراتب بود. دوک‌ها و کنت‌ها، امرای این ارتش فئودالی بودند و هرواسال در زیر فرمان سینیور خود بود. سرانجام سربازان سادهٔ قشون را دهقانانی تشکیل می‌داد که به‌طرق مختلف از روستاها گردآوری‌شده بودند. «وظیفهٔ» سربازی، خود یک‌نوع خاص «بیگار» فئودالی بود. بهره‌کشی از دهقانان نیز از طریق این سلسله مراتب فئودالی انجام می‌گرفت. بهره و بیگار، به‌وسیلهٔ حکومت‌های محلی گردآوری می‌شدو از طریق همین سلسله‌مراتب‌سرانجام قسمتی از آن به حکومت‌مرکزی‌می‌رسید. طبقهٔ‌فئوال ازطریق سلسله‌مراتب‌خویش از دهقانان بهره‌کشی می‌کرد.

در ایران نیز این هیرارشی فئودالی وجود داشته. مثلا، بنا بر آنچه که پروفسور پتروشفسکی از کتاب «نزهت‌القلوب» نقل می‌کند[2]، در زمان حکومت خاندان کرت برهرات، طبقهٔ فئودال حاکم بر این ایالت دارای پنج ردیف‌فئودال بوده که به ترتیب سلسله‌مراتب، تابع و متبوع یکدیگر بوده‌اند. این پنج ردیف فئودال که‌هیرارشی‌فئودالی این ناحیه را تشکیل‌می‌دادند، به‌ترتیب عبارت بودند از:

۱ـ ایلخان مغول‌که سلطان بوده و قدرت نامحدود داشته.

۲ـ ملک هرات از خاندان کرت که‌تومان ناحیهٔ هرات‌و ولایات‌اطراف‌بوده.

۳ـ امیران فئودال ازقوم‌های تاجیک و سیستانیان و غوریان و افغانان که واسال‌های ملک هرات بوده‌اند.

۱ـ همان‌جا.

۲ـ ا. پ. پتروشفسکی، کشاورزی وسناسبات‌ارضی در ایران‌عهد مغول، تهران ۱۳۴۴ جلد ۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۴- «زعما» و «اعیان» که واسال‌های امیران پیش گفته بوده‌اند.

۵- سپاهیان اقطاع‌دار که واسال زعما و اعیان بوده‌اند.

طبقهٔ فئودال، زمین و آب را که وسایل اصلی تولید فئودالی بودند و گاهی هم گله‌های بزرگ دام را در مالکیت خود داشت. این مالکیت نیز از طریق «هیرارشی فئودالی» اعمال می‌شد. یعنی، در واقع، مالکیت زمین و آب، سلسله‌مراتبی بود. در آغاز دوران فئودالیزم، هنگامی که سینیور سرزمینی را به واسال خود وا گذار می‌کرد، مالکیت واسال بر آن سرزمین، مشروط بر این بود که واسال برای سینیور خدمتی نظامی و اداری انجام دهد و اگر واسال می‌مرد، دوباره سرزمین به سینیور باز می‌گشت و او می‌توانست باز آن را به هر کسی که بخواهد بدهد (اقطاع وتیول غیر ارثی). بعدها، این مالکیت مشروط، ارثی شد، اما همچنان مشروط باقی‌ماند. یعنی پس از مرگ واسال، وارثش به شرطی می‌توانست تیولدار سرزمین یادشده باشد که باز همان وظایف نظامی و اداری را برای سینیور انجام دهد (تیول ارثی). در اواخر دوران فئودالیزم، مالکیت بدون شرط بر زمین به‌وجودآمد (ملکداری) ولی تیول ارثی و حتی غیرارثی در کنار آن تا مدتها همچنان وجود داشت. توسعهٔ مالکیت بدون شرط همزمان بود با توسعهٔ سیستم مواجب. بدین معنی که مواجب پولی وجنسی به مقامات و کارمندان دولت، کم‌کم جای انواع اقطاع و تیول را گرفت. در این دوره، املاك فئودالی، حتی خرید و فروش هم می‌شد. ملکداری متکامل‌ترین شکل مالکیت فئودالی است. با توسعهٔ شدید ملکداری، بورژوازی هم کم کم شروع به قدرت گرفتن کرد. لازم به یادآوری است که، روحانیان و مؤسسات مذهبی هم، در سلسله مراتب فئودالی جای می‌گرفتند. این رسم در تمام کشورهای فئودال جهان وجود داشت. در ایران، زمین‌هایی را که متعلق به مؤسسات مذهبی و خیریه بود، موقوفه[1]

[1]- البته لازم به یادآوری است که وقف به‌عنوان یک اصطلاح حقوقی، دارای مفاهیم دیگری نیز هست که در اینجا مورد نظر ما نیست.

می‌نامیدند. اداره‌کنندگان وقف، روحانیون بودند. گذشته از موقوفات، زمین های دیگری نیز در دست روحانیان بود، که حسابشان از زمین های وقفی جدا بود. وقف[1] از آغاز تا پایان دوران فئودالیزم وجود داشت، منتها در اواخر دوران فئودالیزم که ملکداری رونق گرفت، مقدار زیادی از زمین های وقفی به‌ملک‌شخصی روحانیان تبدیل شد، قسمتی از آن هم زیر نظر دولت قرار گرفت. در دورهٔ رونق ملکداری، گاهی برخی فئودال ها، مقداری از زمین های خود را به مؤسسات مذهبی و خیریه می‌بخشیدند که آنهم جزء موقوفات می‌شد. مالک واقعی موقوفات روحانیان بودند. آنها قشر خاصی از طبقه فئودال را تشکیل می‌دادند.

طبقهٔ رعیت نیز شامل تودهٔ وسیع تولیدکنندگان مستقیم کشاورزی و دامداری می‌گردید که در روستاها، چادرگاهها (اُبه ها) وحواشی شهرهای کوچک می‌زیستند. در زندگی بوم نشینان، کشاورزی تفوق داشت و در زندگی چادرنشینان، دامداری.

رعیت‌ها به دوصورت به تولید کشاورزی می‌پرداختند: یا به‌صورت منفرد، یعنی هریک یا چند خانوار رعیت، قطعه‌زمینی در دست داشت که مستقلا در آن به تولید کشاورزی می‌پرداخت و به فئودال، بهره ـ مالیات کاری، جنسی و گاهی هم نقدی می‌پرداخت و یا به‌صورت مشترک، یعنی کشاورزان یک روستا به‌طوردسته‌جمعی و طبق سنتی خاص به تولید کشاورزی می‌پرداختند و بطور دسته‌جمعی نیز به فئودال بهره ـ مالیات می‌پرداختند که در این صورت آنها را، «جماعت روستایی‌ـ تابع فئودال» می‌نامند. در غرب، این‌جوامع را «مارکا» و در روسیه، «اوب‌شینا» می‌گفتند. جماعت های روستایی تابع فئودال، درواقع بقایایی از نظام‌جماعتی‌نخستین است که تا عصر فئودالیزم دوام آورده. به عبارت دیگر، «جماعت‌های روستایی تابع فئودال» همان جماعت‌های آزاد (اشتراکی) نخستین بوده که قبل از اینکه به

۱ـ در اواخر دوران فئودالیزم، در ایران شکل جدیدی از وقف به‌وجود آمد به‌نام «وقف‌خاص» که بیشتر به‌ملکداری شبیه است تا به‌وقف.

برده‌داری برسند ، به تصرف دولتهای فئودال درآمده‌اند. در طی دوران فئودالیزم، اغلب این جماعت‌های روستایی تابع فئودال از هم متلاشی شده‌اندو بین زمین های خانواده‌های آن مرزبندی به‌وجود آمده و به‌خانواده‌های رعیت تابع فئودال تبدیل شده‌اند، ولی برخی از آنها تا قرن اخیر دوام آورده‌اند. مثلا در ایران ، بقایای این جماعت‌های روستایی تابع فئودال را تا همین اوخر هم‌می‌توانستیم ببینیم.

دامداری نیز به کشاورزی وابسته بود. هرخانوادهٔ رعیت چندسر دام داشت که خانواده، از شیر وپشم و گوشت و کار آن استفاده‌می کرد. صنایع دستی، گلیم‌بافی ،پارچه‌بافی‌وقالی‌بافی‌نیز درخانواده‌های روستایی وجودداشت. اقتصادطبیعی‌بر جامعهٔ روستایی‌ها کم‌بود، یعنی هرروستایی‌تمام‌مایحتاج زندگی‌خودش‌راخودش‌تهیه می کرد. رعیت، هم‌مالک **ابزار تولید** بود[1] و هم چند سر دام داشت. گذشته‌ازاین ها، رعیت، خانه‌ای نیزدر ملک‌ارباب‌داشت، همراه‌بامختصری‌اثاث، امااین‌مالکیت‌هاهمه ظاهری‌بود، زیرا ارباب برجان‌ودارایی رعیت‌تا حدود زیادی تسلط داشت و ازهمین طریق‌هم ، یعنی از طریق «جبرغیر اقتصادی» او را موردبهره کشی قرار می‌داد، که برای توضیح مفهوم آن ، ابتدا لازم است ، به تشریح انواع بهرهٔ فئودالی درغرب و ایران بپردازیم:

واحد تولید فئودالی ، در اوپای غربی، دونوع بود : یکی واحدهای تولیدی کوچک کشاورزان که در آنها خود کشاورزان تولید را به طور منفرد (کشاوز تابع فئودال) ویابه‌طور دسته‌جمعی (جماعت روستایی تابع فئودال) اداره می کردند و یکی هم واحدهای تولیدی بزرگ فئودال‌ها که‌به وسیله‌ی بیگار کشاورزان و با

۱ـ در برخی از روستاها که رعیت ها ، دام‌کاری و حتی ابزارتولید،ازخودنداشتند، دهقانان مرفهی در روستاها بودند که گاوکاری و ابزار تولید لازم را در اختیار رعیت‌ها می‌می‌گذاشتند و درعوض سهمی ازمحصول را می‌بردند. درسال‌های اخیر، در ایران ، به این دهقانان مرفه « گاوبند » می گفتند.

مدیریت نمایندهٔ‌فئودال ادارهٔ‌می‌شد. امادر ایران،واحدهای‌تولیدی بزرگ‌فئودال‌ها تقریباً وجود نداشت و کشاورزان درواحدهای تولیدی کوچک خود (جداگانه یا دسته‌جمعی) به تولید کشاورزی و دامداری می‌پرداختند و در عوض به‌فئودالهابهرهٔ جنسی و گاهی نقدی می‌پرداختند. این امر یکی ازمهمترین ویژگی‌های فئودالیزم ایران است.

یکی از مهمترین وجوه‌مشخصهٔ نظام‌فئودالی شکل بهره کشی‌آن‌است. درنظام فئودالی ، سه‌نوع بهره‌وجوددارد: بهرهٔ کاری،بهرهٔ جنسی و بهرهٔ‌پولی.

بهرهٔ کاری یا «بیگار» عبارت ازکار بدون مزدی‌است که رعیت‌برای فئودال انجام می‌دهد. بهرهٔ‌جنسی نیز سهمی از محصول است که رعیت تحت عنوان‌های مختلف، به ارباب و دولت می‌پردازد . بهرهٔ پولی هم اجاره‌بهای نقدی زمین است. در اروپای غربی ، در آغاز دوران فئودالیزم ، بهرهٔ کاری برسایر اشکال بهره تفوق داشت. یعنی به هر رعیت قطعه زمینی داده شده بود که‌روی‌آن کار می‌کردوبدین وسیله مایحتاج زندگی خود را تاحدودی تأمین می‌کرد. بقیهٔ وقت خود راهم‌صرف کار مجانی و اجباری (بیگار) در مزارع ارباب می‌کرد . این «بیگار» درواقع،بهرهٔ اصلی فئودالی را تشکیل می‌داد . بعداً در مراحل متکامل‌تر فئودالیزم ، بهـــرهٔ جنسی و در پایان، پولی‌رواج یافت. بهرهٔ پولی مخصوص‌دورهٔ تلاشی نظام‌فئودالی است ، هنگامی که کشاورزان به روابط کالایی ـ پولی کشیده می‌شوند و محصول خود را در بازار می‌فروشند. در ایران‌نیز هر سه‌نوع بهره وجود داشته، منتها،به‌علت کمبود و حتی نبود مزارعی که با بیگار اداره شود ، بهرهٔ کاری اغلب صرف امور تولیدی کشاورزی نمی‌شد ودر نتیجه ، نقش فرعی داشت. به‌دیگر سخن، در ایران از همان آغاز ، بـــهرهٔ جنسی تفوق داشت و البته گاهی هم بهرهٔ پولی (بیشتر در روستاهای کنار شهرهای بزرگ ، یا راههای کاروان‌رو یابه هنگام جنگ‌هاولشکر- کشی‌ها که دولت به پول نقد نیاز داشت) ، به‌صورت فرعی ، رواج می‌یافت، ولی

بهرهٔ کاری (بیگار) هیچوقت نقش اساسی نداشت و همیشه به‌صورت فرعی در کنار بهرهٔ جنسی قرار داشت. بهرهٔ کاری در ایران، اغلب برای انجام امور فرعی زندگی ارباب (نه‌تولیدی) و ساختن بناهای دولتی و غیره و سرانجام، برای اجرای خدمات نظامی بوده. زیرا چنانکه یاد شد، در ایران واحدهای بزرگ تولیدی کشاورزی که زیر مدیریت نمایندهٔ فئودال باشد و با بیگار کشاورزان اداره شود، وجود نداشت. رواج بهرهٔ پولی نیز، در طی دوران فئودالیزم در ایران، اندك و گهگاهی بود و آنقدر گسترش نمی‌یافت که بتوان آن را مژده رسان تلاشی‌نوآغاز نظام فئودالی دانست. مگر در این اواخر که خودموضوع بحثی جداگانه است.

بهرهٔ جنسی به‌صورت سهمی از محصول، به‌عنوان های گوناگونی، از رعیت گرفته می‌شد. قبل از ظهور ملکداری، در ایران، بهرهٔ فئودالی و مالیات از یکدیگر قابل تفکیك نبود، بدین جهت هم هست که آن را بهره ـ مالیات می‌نامند. بهره‌ـ مالیات هایی را که فئودال ها به‌صورت های مختلف از روستائیان می گرفتند، نام های گوناگونی داشت، مانند مالوجهات، سرشماری، یا ساق کشی، چریك، چوپان ـ بگی و دهها نام دیگر. خلاصه، بهره ـ مالیات های مختلفی وجود داشت وفئودال ها می‌توانستند به‌عنوان های گوناگونی از روستائیان بهره کشی کنند. بدین صورت، آن‌ها تمام محصول اضافی روستائیان وحتی مقداری هم از محصول لازم را (حداقل محصولی را که برای ادامهٔ حیات و ادامهٔ کارشان لازم بود) از آن ها می گرفتند. مالیات‌بگیران گذشته از آنچه که «طبق دستور» از روستائیان می گرفتند، برای خود نیز تا می‌توانستند اخاذی می کردند. اگر آذوقهٔ روستایی نمی‌توانست حرص و ولع آن‌ها را فرونشاند، کاچال (اثاث خانه) او و نقدینهٔ ناچیزش را نیز می گرفتند. بسیار اتفاق می‌افتاد که روستاییان کودکان خود را برای پرداخت بهره ـ مالیات می‌فروختند. مالیات بگیران، گاهی زنان جوان را هم، به عنوان مالیات قبول می کردند. برخی

مواقع اتفاق می‌افتاد که روستاییان یک ناحیه ، به علت شورش و غیره ، جریمه می‌شدند و می‌بایست مثلا زنان و دختران خود را برای استفادهٔ سربازان ، به‌عنوان جریمه ، به مأموران دولتی تحویل دهند[1].

فشار بهره ـ مالیات‌ها اغلب سبب فرار از روستا و در مراحل حادتر سبب شورش‌های دهقانی می‌گردید که بعداً در بارهٔ آن توضیح خواهیم‌داد.

گفتیم که در نظام فئودالی ، فئودال برزمین و آب مالکیت کامل و برجان و دارائی رعیت مالکیت‌ناقص دارد. می‌دانیم که در نظام برده‌داری،برده‌درمالکیت کامل برده‌دار قرار داشت . برده هیچگونه استقلالی از خود نداشت. او مانندابزار جاندار بود. برده‌دار می‌توانست هر جور که می‌خواهد،با او رفتار کند. امادرنظام فئودالی، رعیت دارای خانواده است ،واحد اقتصادی خود را می‌گرداند و فئودال ، لااقل بطور رسمی،برجان او مالکیت کامل‌ندارد و زن‌ودختر او رانمی‌تواندتصاحب کند و غیره. اما ، با این همه در نظام فئودالی ، فئودال تا حدود زیادی بر جان‌و دارایی رعیت تسلط دارد. رعیت مجبور است در مکان مشخص و برای‌ارباب‌معینی کار کند. یعنی خودش کار کند و به ارباب بهرهٔ مالکانه (کاری ، جنسی، پولی) بپردازد. این اجبار ، «اجبار غیر اقتصادی» است. یعنی فئودال، رعیت را از طریق جبر غیر اقتصادی مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری، کارگربرای اینکه گرسنه نماند، مجبور است نیروی کار خودش را بفروشد . این اجبار ، صرفاً اقتصادی است. اما رعیتی که مجبور است به‌ارباب‌خود بهره ـ مالیات جنسی‌یاپولی بدهدو یا به صورت رایگان در زمین اوکار کند، این دیگر اجبار اقتصادی‌نیست، بلکه اجباری غیر اقتصادی است. پس می‌توان گفت که اجبار غیر اقتصادی در جامعهٔ سرمایه‌داری ، وجود ندارد ، بلکه اجباری که کارگر را وادار به کار می‌کند، صرفاً اجبار اقتصادی است. امادر نظام فئودالی چنین نیست . درنظام

۱ـ ر.ك. به‌متن کتاب .

فئودالی، بهره کشی از طریق جبر غیراقتصادی انجام می گیرد و رعیت (سرف) وابسته به مکان مشخص و به ارباب معینی است («وابستگی سرواژی»). این مکان مشخص، برای بوم نشینان، روستا یا منطقهٔ روستایی محل سکونتشان است و برای چادرنشینان، این مکان مشخص، محل کوچ قبیله است. ارباب معین هم، در دوره های مختلف نظام فئودالی دارای اشکال مختلفی است. در دورهٔ تیولداری (مالکیت مشروط) تیولدار همان ارباب معین است. وقتی که یک تیولدار می رود و تیولدار دیگری به جایش می آید، در واقع، وابستگی رعیت همچنان پابرجا است، منتها، طرف دیگر این وابستگی که تیولدار باشد، عوض شده است، ولی روابط دگرگون نشده. در دورهٔ ملکداری، ارباب معین همان ملکدار است که تقریباً تغییر هم نمی کند، مگر در دورهٔ رونق شدید ملکداری که حتی ملک خرید و فروش هم می شود. در این صورت، با فروش ملک، رعیت خود به خود به ارباب جدید وابسته می شود.

شکل و درجهٔ وابستگی رعیت به ارباب، در جاهای مختلف فرق می کرد. شدید- ترین درجهٔ این وابستگی که به بردگی شباهت زیادی داشت عبارت از این بود که رعیت مانند برده، در زمین ارباب به طور رایگان کار می کرد (بیگار) و خود نیز قطعه زمین کوچکی داشت برای تأمین زندگیش. در روسیه و ورای قفقاز، فئودال ها، رعیت ها را، حتی بدون زمین هم خرید و فروش می کردند، درست مانند برده. اما در برخی از کشورها درجهٔ این وابستگی خیلی ضعیف تر بود، بطوری که رعیت فقط مجبور بود مقداری بهره ـ مالیات بدهد. به طور کلی، مملوکیت رعیت، حداکثر وابستگی سرواژی است و نابرابری حقوقی رعیت با ارباب حداقل آن.

در ایران نیز وابستگی سرواژی، طبعاً وجود داشته. پروفسور ا. پ. پتروشفسکی در مورد شکل این وابستگی می گوید: «... وابستگی روستایی ایرانی به زمین، از لحاظ حقوقی، از وابستگی و تقید روستایی گرجی و یا روسی ماهواً متمایز بوده. روستایی ایرانی وابسته به شخص ارباب نبوده، بلکه به زمین مقیدشده بوده و بالنتیجه،

کسی نمی‌توانست وی را بدون زمین بفروشد و یا به‌دیگران منتقل کندو یا در وصیت‌نامهٔ خویش ببخشد، مگر اینکه این معاملات با زمین انجام گیرد-یادقیق‌تر بگوییم - روستایی با ده وبا مزرعه خرید و فروش و منتقل‌می‌شده[1]». ولی به‌هرحال وابستگی وجود داشته و باز به قول پتروشفسکی، «آزادی شخصی روستایی جز جعلی حقوقی چیزی نبوده و این جعل برای دولت ضرورت داشته تا رسماً نص‌فقه اسلامی‌رانقض نکرده باشد. و عملا روستایی موجودی بودوابسته‌ومقید و بی‌حق[2]». یکی از دلیل‌های وجود وابستگی رعیت‌ها در ایران فرار منفرد و دسته‌جمعی آنهااز ازمحل پرداخت مالیات است که در منابع به فراوانی از آن یاد شده.

دلیل این امر که وابستگی رعیت‌های ایران به ارباب، از برخی ازجاهای دیگر کمتر بوده، به‌نظر پتروشفسکی، چنین‌است: «چون فئودال‌ها از خود، زراعت بزرگ متکی به بیغار روستاییان نداشتند و شرایط آبیاری واحه‌ای حکمفرما بوده و قطعات زمین، کوچک و بسیار خرد، وکم زمینی نسبی‌وجود داشته ودر عین‌حال کشور پرجمعیت بوده، بنابراین مراتب، در روستا فقدان و یا کمبود کارگر و مزارعه‌گر احساس نمی‌شده است... و مالک می‌توانست همیشه به‌جای زارعی که زمین وی را ترک گفته، روستایی‌دیگری بنشاند[3]».

گذشته از طبقهٔ رعیت و طبقهٔ فئودال که طبقات اساسی‌جامعهٔفئودالی‌بودند، طبقهٔ دیگری نیز درجامعهٔ فئودالی وجودداشت (به‌وجودآمد). این‌طبقه، پیشه‌وران شهرها بودند. آنان به صنایع کارگاهی و نیز بازرگانی می‌پرداختند. پیشه‌وران جامعهٔ فئودالی، نطفهٔ طبقهٔ جدیدی بودندکه در نظام اجتماعی بعدی حکومت را در دست گرفت. پیشه‌وران درآغاز تحت حمایت و وابسته به فئودال‌ها بودند ولی

۱- ای.پ. پتروشفسکی، کشاورزی و...، پیشین، جلد ۲، ص۲۸۱.

۲- همان‌جا.

۳- همان‌جا، ص ۱۶۸.

کم کم خود در مقابل آن‌ها سنگر گرفتند. مبارزهٔ آن‌ها با فئودال‌ها، در کنار شورش های دهقانی همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه ، این مبارزات با شورش‌ها دهقانی پیوند یافت و سرانجام در برخی از کشورهای اروپا، نظام فئودالی با رهبری همین پیشه‌وران بر افتاد.

گفتیم که فشار بهره ـ مالیات به رعیت‌ها ، گاهی برای آنان مطلقاً غیرقابل تحمل می‌شد . روستاییان به ناچار، خانه و کاشانه را رها میکردند و به کوه‌ودشت می گریختند. منابع تاریخی ملت‌ها پر است از فرار جداگانه و دسته‌جمعی روستاییان به کوه و بیابان ، در نتیجهٔ فشار بهره‌های فئودالی. این واکنش منفی در مقابل ستم فئودال‌ها ، اگر چه ، در طی دوران فئودالیزم زیاد تکرار شد، ولی سرانجام به همان صورت خود باقی نماند ، تکامل یافت و به شورش های دهقانی تبدیل گردید . شورش های دهقانی ابتدا پراکنده بود ولی کم کم وحدت می یافت. این شورش‌ها صرفاً خود به خودی بود و هیچ برنامهٔ عملی‌وتئوری راهنمایی نداشت. بدین‌جهت در زیر لوای مذاهب و فرقه های گوناگون‌مذهبی قرار می گرفت. به‌عبارت دیگر، تمام شورش های دهقانی رنگ مذهبی داشت. همین امر سبب شده که بسیاری از محققین تاریخ ، علت و انگیزهٔ این شورش ها را اختلافات مذهبی بپندارند. ولی واقعیت این است که مذهب ، تابع جنبش‌های اجتماعی است ، نه متبوع آن[1] . دهقانان به ناچار برخواست‌های خودشان‌لفافه‌ای از یک‌فرقهٔ مذهبی می‌پوشاندند، چون هیچ لباس دیگری‌نداشتند که به آن بپوشانند. این لفافهٔ مذهبی هم‌هرگزدر ماهیت جنبش های دهقانی تأثیری نداشت و فقط پس از شکست یا پیروزی نسبی این‌جنبش ها بود (جنبش ها هرگز کاملاپیروز نمی‌شدند) که آن لفافهٔ مذهبی، ازعلت وجودی خود جدا می‌شد و به صورت‌یک مذهب جدید ، مانندهمهٔمذاهب باهمان چهره و همان عملکرد در می‌آمد . علم کردن این یاآن مذهب ازجانب دهقانان،

۱- ای. پ. پتروشفسکی، کشاورزی و... ، جلد ۲ ، ص ۴۲۸.

درواقع بهانه‌ای بود برای مطرح کردن خواست‌های اجتماعی ـ اقتصادی آنان. گاهی اتفاق می‌افتاد که دوشورش دهقانی، در دونقطهٔ مختلف و در زیر لوای دو فرقهٔ مذهبی به‌ظاهر متضاد و دشمن، به همدیگر می‌پیوستند[1] و متحدمی شدند. این امر نشان می‌دهد که تأثیر مذهب در جنبش ها چقدر بی‌اهمیت و فرعی بوده. وجود شورش ها و قیام‌های مترقی‌دوران فئودالیزم را در زیر لوای پرچم یک فرقهٔ مذهبی، نباید دلیل مترقی بودن آن مذهب پنداشت.

معمولا نارضایی و عصیان دردهقانان به‌تدریج انباشته‌می گردیدوهنگامی که کاسهٔ صبرآنان را کاملا لبریز می کرد، به بهانهٔ یک عمل بیرحمانه‌ای که از مأموران حکومتی سرمی‌زد، منفجر می‌شد و سبب شورشی خود به خودی و خشن می گردید، شورش‌های دهقانی نه هدف سنجیده‌ای داشت، نه دارای انضباط مشخصی‌بود و نه یک برنامهٔ عمل معین برای آن تنظیم می‌شد و بدین‌جهت هم نمی‌توانست پیروز شود. البته گاهی به‌طور نسبی‌یک شورش پیروزمی‌شدوحکومت را نیز برای چند مدتی به دست می‌آورد، و موقتاً نظمی نو می‌چید، ولی به‌زودی این نظام نو برچیده می‌شد و دوباره روابط تولید فئودالی، به طور مستقیم و غیر مستقیم زنده می گردید: یا فئودال‌ها حکومت را سرنگون می کردند و یا خود نمایندگان دهقانان که حکومت را در دست داشتند به فئودال تبدیل می‌شدند. ایجاد یک نظم اجتماعی جدید، نیاز به یک شناخت اجتماعی و یک برنامهٔ‌عمل مبتنی بر این شناخت داشت و این شناخت از دهقانان برنمی‌آمد. شورش‌های دهقانی حتماً می‌بایست مورد استفاده و رهبری طبقهٔ آگاه‌تری قرار گیرد.

پراکندگی، بی‌برنامگی و خودبه‌خودی بودن شورش‌های دهقانی و عاری بودن آن‌ها از یک آگاهی اجتماعی علمی، اغلب سبب می‌شد که فئودال‌های کوچک محلی، برای مستقل کردن خود از مرکز و برای تجاوز به همسایگان‌از

۱- ر.ك. متن کتاب.

این شورش‌ها استفاده کنند. دهقانان نیز در اثر ضعف‌های برشمرده، اغلب تسلیم رهبری این فئودال‌های محلی می‌شدند. گاهی آن‌ها باخواهش و تمنااز فئودل‌های محلی دعوت می‌کردند که جنبش را رهبری کنند. پیروزی چنین جنبش‌هایی با شکست آن‌ها تفاوت چندانی نداشت.

گاهی پیشه‌وران شهرها هم درجنبش‌های دهقانی شرکت می‌کردند. شرکت آنان در این شورش‌ها، اغلب سبب آگاهانه‌تر کردن جنبش و یکپارچه‌تر کردن آن‌ها می‌شد. این پیشه‌وران بیشتر، رهبری شورش‌ها رادردست‌می‌گرفتند. رهبری آن‌ها برجنبش می‌توانست مسایل جدیدی را مطرح کند که به فکر دهقانان نمی‌رسید و ظاهراً ربطی به منافع دهقانان هم نداشت. مثلا در یک شورش دهقانی که در دهۀ سوم قرن شانزدهم، در جنوب آلمان و جنوب اتریش به‌وقوع پیوست[۱]، شرکت و رهبری شهریان (Bourgeres) در این قیام، باعث شد که در برنامۀ شورشیان خواست‌هایی مانند وحدت سراسرآلمان، برقراری سیستم واحد اوزان و اندازه‌ها، برقراری پول واحد و تضعیف قدرت امیران و اربابان مطرح شود. به‌طور کلی، خواست‌های پیشه‌وران شهر می‌توانست، در جهت‌تضعیف روابط تولید فئودالی باشد. سرانجام هم، سرنگون شدن نظام فئودالی، برای اولین بار درانگلستان، بارهبری همین طبقۀجدید (پیشه‌وران) انجام گرفت. سرنگون‌شدن نظام فئودالی، سبب بی‌زمین شدن دهقانان و بیکار شدن قسمت اعظم آن‌ها از کارکشاورزی‌و کارگر شدن بیشتر آن‌ها گردید. دربرخی کشورها هم به‌نحوی دیگر فئودالیزم برافتاد که موضوع بحثی دیگر است.

* * *

در این کتاب، یک دورۀ کوتاه (دهه‌های‌چهارم‌وپنجم‌قرن هیژدهم) ازدوران

۱- کاسمینسکی، تاریخ قرون وسطی، پیشین، ص ۱۹۵.

طولانی فئودالیزم در ایران مورد مطالعه قرار گرفته. در مورد ترجمهٔ آن ذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱- در همه‌جای کتاب، «ـن.» به‌جای امضای نویسنده‌گان و «ـم.» به‌جای امضای مترجم است.

۲- مترجم در پیدا کردن شکل و املای اصلی نام‌ها، بیش ازهمه از «نامهٔ‌ـ عالم‌آرای نادری» استفاده کرده، با وجود این، احتمالا باز هم اشتباهاتی رخ داده که این اشتباهات یا در موردنام‌هایی‌است که به‌وسیلهٔ محمدکاظم ودیگران غلط نوشته شده یا در مورد نام‌هایی که مترجم آنهارادرمنابع‌نیافته.

۳- سعی بسیارشده که این‌ترجمه تاحد ممکن دقیق‌باشد، بدین‌جهت گاهی مترجم خود ازناپختگی جمله‌ها ناراضی است. این مطلب بیشتر در مورد ترجمهٔ گزارش‌های مأموران روس، دردهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم در ایران، که به‌وسیلهٔ نویسنده‌گان کتاب نقل شده صدق می‌کند. نثر روسی‌این گزارش‌ها با زبان توانای روسی امروز که میراث‌دار ادبیات قرن نوزدهم روسیه است و پشتوانهٔ علمی قرن بیستم را با خود دارد به‌کلی بیگانه است. اگر من به‌جای نویسنده‌گان کتاب بودم، این گزارش‌ها را به زبان روسی معاصرترجمه می‌کردم. باوجوداین، مبادا که این وسیله‌ای‌باشد، تامترجم‌نادانی وبی‌تجربگی خود را توجیه کند.

۴- در این ترجمه، اگر تجاوزی به دستور زبان‌فارسی‌شده ـ آنچه که‌آگاهانه انجام گرفته ـ به قواعد مدون و متونی آن بوده.

۵- قسمت‌هایی‌از متون فارسی که مورد نقل‌قول مؤلفان‌این کتاب‌قرار گرفته ـ به‌جز یکی دوجمله‌ـ عیناً در ترجمهٔ فارسی آمده.

۶- به هرحال، مترجم سخت‌چشم‌به‌راه نکته‌گیری خوانندگان‌است.

۷- در پایان، مترجم از آقای دکتر فیروز توفیق و آقای باقر پرهام، رئیس و معاون مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی که موجبات چاپ‌این کتاب را فراهم

نموده‌اند و همچنین از آقای عیسی هیبتی مسئول انتشارات موسسه‌و از کارکنان چاپخانهٔ دانشگاه ، به‌ویژه آقای ابوالقاسم دیانت ، متصدی حروفچینی و آقایان حروفچینان کتاب حاضر و نیز از آقای غلامرضا امامی مصحح کتاب ، کمال تشکر را دارد .

حمید مؤمنی

دربارهٔ مؤلفان کتاب

این کتاب را دوتن از ایران‌شناسان مشهور شوروی به‌نام‌های ماریانا روبه ـ نوونا آرونووا (Marianna Rubenovna Aroonova) و کلارازارمای روونا اشرفیان (Klara Zarmairovna Ashrafian) مشترکاً نوشته‌اند. کتاب در سال ۱۹۵۸ از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی، در مسکو به چاپ رسیده. متأسفانه، ازکار و زندگی نویسندگان کتاب اطلاعی در دست ندارم ولی چنانکه از «کتابشناسی ایران[1]» و نیز از حواشی کتاب‌های تاریخی به زبان روسی (آنچه که در دسترس من بوده) برمی‌آید، خانم ماریانا آرونوا و خانم کلارا اشرفیان تا سال ۱۹٦۷ مجموعاً ده اثر درمورد تاریخ ایران به‌وجود آورده‌اند که مشخصات آن‌ها را خواهم‌داد. مسلماً ازسال ۱۹٦۷ به‌بعد نیز آثاری در مورد تاریخ کشورما تألیف کرده‌اند که متأسفانه نتوانستم نام و نشانی از آن‌ها بیابم. از این ده اثر، دواثر را مشترکاً تألیف کرده‌اند و هشت اثر دیگر را هر یک‌به‌تنهائی:

الف ـ آثار مشترك آن دو درمورد تاریخ ایران:

۱ـ مطالب جدیدی دربارهٔ تاریخ نیمه‌دوم‌قرن هیژدهم، درکتاب«خاورمیانه‌ونزدیک»، مسکو ۱۹٦۲.

۲ـ دولت نادرشاه افشار (کتاب حاضر)، مسکو ۱۹۵۸.

ب ـ آثار خانم آرونوا در مورد تاریخ ایران:

۱ـ فرمان نادرشاه، مجلهٔ خاورشناسی شوروی، ۱۹۵۸، شمارهٔ ۲.

۲ـ فرمان نادرشاه افشار به عنوان یک منبع تاریخی، مسکو، ۱۹٦۰.

۱ـ کتابشناسی ایران، مسکو ۱۹٦۷ (به‌زبان روسی).

۳- تاریخ قیام‌های توده‌ای علیه حکومت تیموریان در قرن پانزدهم، پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، ۱۹۶۰.

۴- رشدبهره‌کشی فئودالی و مبارزهٔ توده‌های مردم ایران در دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم، لنینگراد، ۱۹۶۰.

پ - آثار خانم اشرفیان در مورد تاریخ ایران:

۱- ستایشنامه‌ای بر کتاب «لشگرکشی نادرشاه به هندوستان»، مجلهٔ «خلق های آسیا و آفریقا»، سال ۱۹۶۱، شماره ۶.

۲- سقوط حکومت صفویان، در کتاب «مقالاتی در بارهٔ تاریخ جدید کشورهای خاور (هندوستان، افغانستان و ایران)». لنینگراد، ۱۹۵۱.

۳- جنبش های ضد فئودالی در امپراتوری نادرشاه، پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، ۱۹۵۳.

۴- سقوط دولت نادرشاه، مسکو، ۱۹۵۰.

ح. م.

پیشگفتار

چه‌در کتابهای تاریخ ما[1] و چه در کتاب‌های تاریخ خارجی ، آثار ویژه‌ای که مختص بررسی روابط اقتصادی ـ اجتماعی دولت نادرشاه باشد یافت نمی‌شود. با وجود این، برخی از مؤلفان در بارهٔ مسائل بسیاری که با مطالب بررسی‌شده در این کتاب رابطهٔ مستقیم دارد تحقیق کرده‌اند. دراین‌زمینه باید از آثار و. بارتولد (Bartold) ، ای. پ. پتروشفسکی (Petrooshefski) ، ب. ن. زاخودر (Zakhoder) ای. م. ری سنر (Reisner)، ن.د. میکلوخوما کلای (MiklokhoMaklai) ، پ.ت. آروتونیان (Arootoonian) ، ب. م. آروتونیان ،و.ف . مینورسکی (Minorski) ،ل. لوکهارت (Lockhart) و دیگر نویسندگان شوروی و خارجی نام برد[2].

در این میان ، آثار پتروشفسکی ، به ویژه تحقیق اساسی او : « طرح کلی تاریخ روابط فئودالی درآذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹ » حائز اهمیت است . مؤلف مزبور برمبنای مطالعهٔ عمیق در منابع‌مختلف ، روابط اقتصادی ـ اجتماعی آذربایجان ، ارمنستان و ایران (در طول زمان ذکرشده) را مورد بررسی و پژوهش علمی قرار می‌دهد . در این تحقیق بیشتر توجه او به ویژگی‌های نظام‌های اجتماعی و تقسیم دورانهای تکاملی این کشورهاست.

در کتاب مزبور ، برخی‌سازمان‌های فئودالی‌ونیزشکل های مختلف زمینداری در ارمنستان ، آذربایجان و ایران تشریح شده . نویسنده علل افول‌اقتصادی‌دولت صفویه را در پایان قرن‌۱۷ و ابتدای‌قرن ۱۸ آشکار کرده و مسائل سیستم‌مالیاتی،

۱ـ منظورکتابهای تاریخی اتحاد شوروی است ـ م.

۲ـ به‌فهرست منابع(کتابنامه)کتاب حاضر مراجعه شود.

وابستگی کشاورزان به زمین و غیره را روشن کرده است. پتروشفسکی در اثر خود، برخی از مسائل سیاسی ارمنستان، آذربایجان و ایران قرن ۱۶ تا ربع اول قرن ۱۹ را که قبلا مورد بررسی کسی واقع نشده بود ـ مخصوصاً و یا ضمناً ـ حل می‌کند.

اما توجه ما از نظر علمی بیشتر به آثار ن. د. میکلوخوما کلای به‌ویژه به رسالهٔ نامزدی علوم او، «هجوم افغانان به ایران (۱۷۲۲-۳۰ م)»، به‌مقالاتی در بارهٔ کتاب‌سه‌جلدی‌محمد کاظم، یعنی‌دستنویس«تاریخ عالم‌آرای‌نادری[۳]» وغیره‌است. ن.د. میکلوخو ـ ما کلای دربارهٔ تاریخ دولت صفوی در پایان قرن هفدهم‌وربع اول قرن هیژدهم‌وهمچنین دربارهٔ تاریخ‌فرمانروایی‌افغانان بر ایران (۱۷۲۲-۳۰م) تحقیق‌کرده است. خدمت مهم او، یکی بررسی مبارزات رهایی بخش خلق علیه یوغ افغانان و دیگر ارزیابی شخصیت نادر در پایان دههٔ سوم و ابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم است. زندگینامهٔ محمد کاظم و همچنین شرح علمی کاملی را که در جلد اول کتاب او آمده، ن. د. میکلوخوما کلای نوشته و ضمناًهم‌روشن کرده‌که یگانه مؤلف « تاریخ عالم‌آرای نادری »، محمد کاظم است و بس، در صورتی‌که قبلا رأی بر این بود که پایان این کتاب به‌وسیلهٔ پسرمحمد کاظم‌نوشته شده، نه خود او.

در سال ۱۹۵٤ م انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی‌تک نگاریی (مونوگرافی[٤]) از پ.ت ـ آرتونیان بیرون داد که در آن به مبارزات سرسخت و متحد توده‌های ارمنی و دیگر توده‌های ورای قفقاز علیه یوغ فئودالهای ترک و ایرانی توجهی‌خاص شده بود. در فصل‌های اول و دوم کتاب مزبور، مؤلف به‌توصیف

۳ـ هر سه‌جلد کتاب به‌صورت چاپ عکسی در مسکومنتشر شده،البته باعنوان «نامهٔ عالم‌آرای نادری» و با مقدمهٔ روسی میکلو خوما کلای ـ م.

٤ـ اثری علمی که تنها به بررسی یک مسئلهٔ می‌پردازد ـ م.

زمینداری فئودالی پرداخته و تابلو تلاشی « جماعات روستایی° » ارمنی را ترسیم کرده. همواز خلق بی‌حقوق‌و ازستم اجتماعی شاهای صفوی بر ارمنستان شرقی‌در قرون ۱۷-۱۶ سخن گفته.

از میان آثار مؤلفان خارجی در وهلهٔ اول باید از کتابهای ل. لوکهارت و و. ف - مینورسکی استاد دانشگاه کمبریج نام برد.

لوکهارت تاریخ نظامی - سیاسی دولت نادرشاه (دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم) را به‌طور مفصل‌ومشروح می‌نویسد. اوبرای این کار از منابع‌مختلف فارسی، ترکی، هندی، ارمنی، گرجی، روسی و اروپای غربی استفاده کرده. در کتاب او واقعیت‌های گوناگون و در عین‌حال منظم و سیستم‌بندی شدهٔ بسیاری وجود دارد.

باوجود این تفسیرهایی که لوکهارت‌از بعضی حوادث‌تایخی می‌کندمورد اعتراض جدی است. مثلا ما نمی‌توانیم در این مورد با او هم‌عقیده‌باشیم که‌علت اساسی سقوط دولت صفویه، تباهی درونی خاندان سلطنت بوده. ادعای‌اینکه‌نادر شاه ایران را از آن«موقعیت پست‌خودتا حد اولین دولت‌آسیا[6]» ترفیع داد، حاکی ازاین است که راجع به نقش نادرشاه در تاریخ ایران غلوشده. لوکهارت‌حقایقی

°- «جماعت» به‌جای «اوبشینا» (روسی) است‌که فرهنگ آژگف آن را چنین‌تعریف می‌کند: «تشکیلات خودمختار اهالی یک خطه در زمان قدیم...» این کلمه‌گویا معادل «Community» انگلیسی است‌که آقای دکتر آریان‌پور، «اجتماع» را به‌جای آن به‌کار گرفته‌اند (ا.ح. آریان‌پور، زمینهٔ جامعه‌شناسی، چاپ دوم ۱۳۴۵ تهران، ص۲۲۰) ولی «جماعت» با همین معنا در زبان فارسی سابقه دارد و جالب اینکه مؤلفان این کتاب هرجا خواسته‌اند سندی یا متنی فارسی‌بیاورند، در ترجمهٔ آن به‌جای «جماعت»، «اوبشینا» گذاشته اند - م.

6- L. Lockhart, Nadir Shah. Critical Study, based mainly upon contemporary. Sources» 1. 1938, P. 1.

را که با توجه به آنها می‌شد گفت که در زمان نادر رکود اقتصادی کشورعمیق‌تر شده نادیده گرفته . مؤلف فقط از اطلاعاتی که از منابع مختلف در بارهٔ اوضاع داخلی دولت نادرشاه به‌دست آورده خبر می‌دهد ، اما عللی را که منجر به انقراض ایـن دولت شده تحلیل نمی‌کند . لوکهارت در حالی که دربارهٔ عصیانهای دههٔ پنجم قرن هیژدهم سخن می‌گوید ، قیامهای دهقانی و جنبشهای رهایی بخش توده‌های اسیر را از شورش و بلواهای فئودالی متمایز نمی‌کند . او توضیح می‌دهد که علت شکست این جنبش ها فقط این بوده که آشوبگران به‌قدر کافی نیروهای جنگی عمده در اختیار نداشته‌اند ولی از ضعف درونی این جنبشها چیزی نمی‌گوید . لوکهارت ترور بیرحمانه‌ای را که درسالهای آخرحکومت نادر بر کشور حکمفرما شده و نتیجهٔ اختلال حکومت فئودالی وضعف قدرت حاکمهٔ شاه بوده معلول خبط دماغ و بیرحمی دم‌افزون شاه می‌داند .

و.ف. مینورسکی دانشمندمشهور خارجی در اثر خود: «طرحی از تاریخ نادر-شاه[7]» مسائل تاریخ نظامی - سیاسی حکومت‌نادر راروشن‌می‌سازد . برای‌مینورسکی هم مانند لوکهارت ، منابع گرانبهای تاریخ دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم ایران مثل متن کامل اثر محمد کاظم و مدارك آرشیوی در در دسترس‌نبوده .

مینورسکی در اثر خود توجه بسیار زیادی به کتاب «تذکرة‌الملوك» داشته که در ربع اول قرن هیژدهم به‌وسیلهٔ نویسنده‌ای ناشناس نوشته شده. اثر تاریخی و تفسیر علمی پروفسور مینورسکی از نظر مطالعهٔ مسائل زمینداری‌فئودالی، سیستم بازرسی وغیره فوق‌العاده گرانبهاست. بدون‌شك این‌اثرتاریخی یکی از موفقیت‌های علم خاورشناسی درسال‌های اخیر است.

در سال ۱۹٤۰ م در تهران کتابی‌به‌نام «زندگانی نادرشاه ، پسر شمشیر» ازنوراله لارودی به‌چاپ رسید. در این کتاب کارهای نظامی - سیاسی‌نادرشاه تشریح شده.

۷- V. minorsky, Esquisse d, une histoire de Nadirchah, Paris, 1934.

مؤلف در سراسر کتاب به ستایش نادر شاه پرداخته و تا حدود زیادی راجع به نقش او در تاریخ ایران اغراق می کند. نوراله لارودی درحالی که در درجهٔ اول به لشگرکشی های نادر توجه می کند، تازه به تشریح مفصل آن دسته از لشگرکشی ها می پردازد که درآنها پیروزی با نادر بوده ، در صورتی که دربارهٔ شکستهای اوسکوت می کند: مثلا لشگرکشی نا موفق نادر را به داغستان که نزدیک، دوسال طول کشید خیلی سرسری بررسی می کند. در کتاب فوق وضع توده ها و مبارزات آنها علیه تشدید جور وستم فئودال ها منعکس نشده. او هم مثل دیگر تاریخ دانان خارجی قیامهای دههٔ پنجم قرن هیژدهم را «اغتشاش» و «بلوا» می نامد . نوراله لارودی از وقایع نامهٔ سه جلدی محمد کاظم، «تاریخ عالم آرای نادری» که یکی ازمنابع اساسی تاریخ ایران و کشورهای همجوار در دههٔ های چهارم وپنجم قرن هیژدهم استابدآ استفاده نکرده.

* * *

القصه، مؤلفان این اثرادعا ندارند که به روشنگری همه جانبهٔ تاریخ دولت نادرشاه پرداخته باشند ، بلکه فقط سعی کرده اندبرخی از مسائل کلی و به ویژه مسایل مربوط به تشدید استثمار فئودالی ، جنبشهای رهایی بخش توده ها (خاصه در دههٔ پنجم قرن هیژدهم) ، طبیعت طبقاتی دولت نادرشاه و علل انحلال آن را توضیح دهند.

مؤلفان این کتاب وظیفهٔ خودمی دانند که از پروفسور پتروشفسکی که نظریه های گرانبهائی در این مورد داده و از دیگر همکاران پژوهشگاه(انستیتو) خاورشناسی که درتألیف حاضر مورد مشاوره بوده اند اظهارحق شناسی کنند.

مؤلفان

فصل اول

نگاهی به منابع کتاب

یکی از گرانبهاترین منابع تاریخ ایران در دهه‌های سوم وچهارم قرن هیژدهم کتاب شیخ محمد علی حزین است.

شیخ حزین در سال ۱۶۹۲م در گیلان به دنیا آمد. او از تبار زاهدی‌ها است که از شیخ های گیلان هستند. (۱) شیخ حزین هم دانشمندی جانورشناس بود و هم جهانگرد. او نوشته های بسیاری از خود به جای نهاده است. مشهورترین و مهمترین اثر او، «زندگی شیخ محمدعلی حزین به قلم خود او» (احتمالا نام اصلی کتاب چنین است: «تذکرة الاحوال شیخ حزین که خود نوشته است»- م.) است. متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی این کتاب به‌وسیلهٔ ف.س. بل‌فور (Belfour) منتشر شده. (۲)

شیخ حزین تمام اخبار مربوط به هجوم افغانان به ایران و اشغال ایران به وسیلهٔ ترکان عثمانی را در دههٔ سوم قرن هیژدهم دراختیار ما می‌گذارد.

---

۱ - برای اطلاع از شرح حال مفصل او مراجعه شود به کتابهای: «طرح کلی تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن شانزدهم م‌تا ابتدای قرن نوزدهم م»، لینگراد، ۱۹۴۹ م اثر پتروشفسکی و «هجوم افغانان‌به ایران»، رسالهٔ نامزدی علوم سیکلوخوباکلای، پژوهشگاه (انستیتو) خاورشناسی، شعبهٔ لنینگراد.

2- Sheikh Hasin «The life of Sheikh Mohamad Ali Hasin, written by himself», ed. by F.S. Belfour, persian text with an engelish translation, 1830 - 31.

به هنگام محاصرهٔ اصفهان (پایتخت) به وسیلهٔ افغانان (۱۷۲۳ م) شیخ حزین خود در این شهر بوده ، چند روزی به تسلیم اصفهان نمانده بوده که او باچند نفر از اهالی سرشناس شهر محرمانه از اصفهان بیرون می‌آید. پس از آن تا دهسال به سیاحت اکناف ایران پرداخته و از نهاوند ، دزفول ، شوشتر ، کرمانشاه ، بغداد ، مشهد، کردستان، آذربایجان و گیلان دیدن می کند .شیخ حزین در بعضی از شهرها ماهها وحتی سالها توقف و زندگی کرد تابلکه بهتر بتواند زندگی و مبارزات قهرمانهٔ خلق را علیه استیلا گران بیگانه ببیند. [1] هنگامیکه نادرقلی خان شاه طهماسب دوم راازسلطنت خلع کرد و پسریکساله اش را بعنوان شاه عباس سوم اسماً شاه کرد ولی دراصل خود حاکم ایران بود ، حزین از ایران به هندوستان مهاجرت کرد ومدت چهل وچهار سال در آنجا ماند. او درسال ۱۷۷۹ م در بنارس چشم از جهان فروبست.

تک نگاری حزین از این نظر درخور توجه خاصی است که او خود شاهد حوادث نوشته شده ، بوده.

در «زندگی نامهٔ» حزین اخبار گرانبهایی دربارهٔ رکود اقتصادی کشور ، که نتیجهٔ استیلای افغانان و ترکان بوده ، یافت می‌شود. [2] از مدارك بکری که در کتاب حزین وجود دارد چنین استنباط می‌شود که در عنفوان حکومت نادر ، یعنی در ابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم ، جوروستم به کشاورزان و توده‌های اصلی شهر به سختی افزایش یافته. درنتیجهٔ مالیاتهای سنگین، پی درپی آتش قیام ها شعله ور می‌شده ولی بلافاصله به وسیلهٔ نادرقلی خان بیرحمانه خاموش می گردیده. [3] حزین خود شاهد برخی از آنها بوده. مثلاً در زمانیکه مردم لار علیه اخاذی و زورگویی مأموران حکومت عصیان کرده بوده‌اند اوخود درلار حضور داشته.

---

۱ - شیخ حزین ، پیشین ، ص ۱۲۵،۱۲۶،۱۳۸،۱۵۱،۱۴۳،۱۵۳،۱۵۴

۲ - همان‌جا ص ۱۵۴،۱۵۲،۱۵۶،۱۱۱،۱۹۴،۱۹۵،۲۰۶،۲۰۷

۳ - همان‌جا ص ۲۰۴،۲۲۲،۲۳۱،۲۲۹،۲۴۶،۲۴۷،۲۵۳.

شیخ حزین برخلاف تمام تاریخ نویسان نادر، و همچنین برخلاف بسیاری از تاریخدانان اروپای غربی (معاصر شاه) که نادر را ناجی دانسته و عشق بی حد و حصر خلق (!؟) را به فرمانروای خود تأیید کرده‌اند ولی دربارهٔ استثمار سخت و تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیر درون جامعه چیزی نگفته‌اند، هرگز نادر را ایده‌آلیزه نمی‌کند.

حزین گرانبهاترین اخبار را دربارهٔ مبارزات کشاورزان روستائی و بینوایان شهری ایران و آذربایجان علیه استیلای افغانان و ترکان در اختیار ما می‌گذارد. او به تفصیل دفاع قهرمانانهٔ هرشهر را جداگانه شرح می‌دهد.[۱] چنین مطالبی دربارهٔ مبارزات خلق علیه استیلاگران بیگانه در آثار نویسندگان دیگر یافت نمی‌شود.

باوجوداین، او نیروهای محرك مبارزات خلق را نه میهن پرستی مردم می‌شمارد ونه نفرت آنان به سیستم ظلم و جور اقتصادی و سیاسی، بلکه این همه را نتیجهٔ هوا خواهی آنان از خاندان صفویان می‌داند. مثلاً درحالی که دربارهٔ مبارزات شاه طهماسب با افغانان و فئودالها، به ویژه باملك محمود سیستانی، حاکم مستبد خراسان (ضمناً او نقش نادر را دراین وقایع نادیده گرفته) سخن می گوید، این نکته را گوشزد می کند که «مردم نواحی مختلف خراسان که به خاندان صفوی وفادار بودند، شهرهای خود را به او (طهماسب - ن.) تسلیم می کردند و گروه گروه به قشون پادشاه روی می‌آوردند تا برای خدمت وارد آن شوند وخود وزندگی خودرا دراختیار آن بگذارند.»[۲]

مؤلف علت شرکت خلق رادرقیام هایی که به‌وسیلهٔ حاکم فارس، محمدخان بلوچ رهبری می‌شده نیز وفاداری توده‌ها به صفویان می‌داند: «مردم واقعاً به سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه وفادار بودند و به محض اینکه محمدخان وفاداری خود را به این خاندان

۱- همانجا، ص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴.

۲- همانجا، ص ۱۴۱.

ابراز داشت همه به او ملحق شدند.»[1] لازم به گفتن نیست که شرکت فعال کشاورزان دراین قیام‌ها بیان کنندهٔ اعتراض آنان علیه بهره کشی بیرحمانه بوده. کشاورزان فارس که جنگ مفلسشان کرده‌بود و در معرض غارت و راهزنی استیلا- گران از طرفی و استثمار و چپاول حکومت شاه از طرف دیگر قرار داشتند، طبیعی است که ازوضع زندگی خویش ناراضی بوده‌اند. به قول حزین امید اینکه بیرون راندن استیلاگران افغان و ترك، بهبودی در وضع آنان ایجاد خواهد کرد برآورده نشد. بدین جهت بود که کشاورزان فارس طغیان‌های ضدنادری فئودال های محلی را حمایت می کردند.

حزین اثر خود را باتوصیف قوریلتای (شورای اشراف) مغان و اعلام شاهی نادر (۱۷۳۶ م) ـ اگرچند صفحهٔ آخرآن‌را که تشریح وقایع دهلی و شرح حال برخی از همزمانان مؤلف است نادیده بگیریم ـ به پایان می‌رساند.

«تذکرة‌الملوك» شرح نسبتاً مفصلی دربارهٔ دستگاه اداری صفویان است که به دستور امیر محمود افغان قلزای ـ که درسال ۱۷۲۲ م خود را شاه ایران‌خواند- و به وسیلهٔ شخصی گمنام نوشته شده. دستنویس این اثر در موزهٔ بریتانیا است. و. ف. مینورسکی‌آن را درسال ۱۹۴۳ م به چاپ رساند.

تذکرة‌الملوك از پنج‌باب‌ویک «خاتمه» تشکیل‌شده. باب اول‌دربارهٔ‌مقامهای روحانی و دینی است. بات دوم ـ دربارهٔ امیران بزرگ (امرای عظام) ـ ذکری‌است از چهار ـ تن مقامهای پایتخت‌نشین که عالیجاه‌نامیده می‌شده‌اند. باب سوم دربارهٔ «مقربین» است که مؤلف آنها را به دودسته تقسیم‌می کند:

مقرب‌الخاقان (خواجگان وهشت نفرازصاحب‌منصبان‌عالیرتبهٔ کشوری). مقرب الحضرت(چهارنفررئیس تشریفات، دربان، هیژده نفراداره کنندگان دربار، کارکنان وخدمتکاران‌درباری). باب چهارم دربارهٔ دستگاه اداری مالی و سرانجام باب پنجم دربارهٔ چهارده نفر مقامهای مهم پایتخت و حوزه و میزان مأموریتشان است.

۱ـ همان‌جا، ص ۲۲۲-۲۲۳

قسمت «خاتمهٔ» کتاب حاوی پرارزشترین مطالب کتاب است که در آن دربارهٔ سیستم پاداش و انعام سی تن از مقامهای عالی ، سیاههٔ حکام ایالات ، صورت مواجب آنها و تعداد قشون زیر فرمانشان وهمچنین بودجهٔ دولت صفویه گفتگو شده.

اخباری که دراین کتاب دربارهٔ حکومت صفویان وجود دارد ازاین نظربرای مالازم است که می‌توانیم دستگاه اداری، شکل پرداخت حقوق به مقامهای عالیرتبه و قشون و همچنین درآمدها را در دولت نادرشاه بادولت صفویه مقایسه کنیم.

میرزا محمد مهدی خان استرآبادی نیز آثاری دربارهٔ نادرشاه دارد.

اسم کامل میرزا مهدی، نظام الدین محمدحاج الحسین الصفوی است. او در استرآباد به دنیاآمد و از اسمش پیداست که از خاندان صفویان است. مهدی خان بزرگترین دانشمند زبان شناس زمان خویش است. اویکی از نزدیکترین درباریان به نادر بوده که دستورهای مختلف اورا اجرامی کرده ومدتهای مدید به عنوان منشی مخصوص در بسیاری از لشگرکشی ها اورا همراهی می کرده. بسیاری ازمکاتبات رسمی بین شاه و سلطان ترك ودربار روسیه را مهدی خان انجام داده. متن فرمان های شاه را نیز اوتهیه می کرده. پس از بتخت نشستن نادر (۱۷۳۶ م)، میرزا مهدی خان به سمت تاریخ نگار دربار تعیین شد. نمایندگان دیپلماسی روسیه درایران بی جهت اورا نخست وزیرایران نگفته‌اند. [1] میرزا مهدی خان درسال ۱۷۳۸ م ازنادرلقب خان [2] گرفت.

ازمیان تمام آثار مهدی خان، «تاریخ نادری» [3] بیشتراز همه درشرق ودراروپا موردتوجه واقع شده. برخی اخبار راجع به ترکمنستان که در این کتاب مندرج است درکتاب «مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن و ترکمنستان» [4] نقل شده. تاریخ نادری

۱- آرشیو سیاست خارجی روسیه ، ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران ، ۱۸۳۸ م پروندهٔ ۷ ، برگ ۷۶۸ .

۲- همان‌جا ، ۱۷۴۴ ، ص ۱۴ ، برگ ۹۵ .

۳- میرزا مهدی خان استرآبادی ، تاریخ نادری ، بمبئی ۱۷۴۹ م (به فارسی-م.).

۴- «مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن وترکمنستان» جلد ۲ مسکو- لنینگراد ۱۹۳۸ .

مهدی‌خان به زبانهای فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی‌وارد و نیز ترجمه شده. ماازمتن فارسی این‌اثر ، چاپ سنگی بمبئی ، استفاده کرده‌ایم .

کتاب مزبور با زبان پیچیده و قلمبهٔ ادبی‌نوشته شده که پراز اشعار و القاب و تشبیهات ومبالغه های پرآب وتاب است. این تک‌نگاری ازنظر مطالعهٔ مسائل تاریخ نظامی ـ سیاسی دوران نادر اهمیت بسیاری دارد.

مؤلف تاریخ نادری به خاطر اینکه ولی‌نعمت خودرا ثنا بگوید وتکریم کند، رهائی ایران را از جنگ استیلا گران بیگانه یکسره مرهون او می‌داند. اونقش توده های مردم را در مبارزه با افغانان و ترکان نادیده می گیرد.

مهدی‌خان موفقیت‌ها و پیروزی‌های جنگی نادر را می‌ستاید ولی از ذکر ناکامی‌های نظامی و شکست‌های او اجتناب می‌کند.به ویژه که او می کوشدا گر چه گاهی‌هم بیهوده ـ عواقب گرانبار شکست‌هایی را که در زمان لشکرکشی به داغستان (۴۳-۱۷٤۱م) نصیب قشون نادرشد پرده پوشی‌می کند. مهدی‌خان سیاست‌توسعه طلبی‌استیلا گرانهٔ نادررا تبرئه‌می کند. اودرحالیکه‌بابرهان‌های‌سیاسی به شرح لشکرکشی‌های نادرشاه به هندوستان می‌پردازد ، تمام‌بارمسئولیت را به دوش‌محمدشاه مغول می گذارد. لشکرکشی‌های نادر به آسیای میانه و داغستان‌از نظر مؤلف مزبور اقدامات تدافعی بوده. اوجنگ‌های نادر را با ترکیه (عثمانی) دلیل اشتیاق نادر به استقرار صلح پایدار و ابدی میان شیعیان و سنیان وتمایل به محو دشمنی دیرین ترك و فارس می‌داند.

مهدی‌خان سیاست خارجی نادر را دربست تأیید می کند و جنبشهای آزادی بخش توده‌های اسیر را بصورت یک پدیدهٔ غیر قانونی ، یک گستاخی و اهانت‌به حاکمیت شاه مورد بررسی قرار می‌دهد.

در کتاب این تاریخ‌نگار درباری ، زندگی خلق تقریباً منعکس نیست. وضع فلاکت بار توده‌های مردم نتوانسته اورا به جوش‌آورد. مهدی‌خان موقعی که به تشریح قیامها وجنبشهای آزادی بخش‌خلق‌می‌پردازد ، دشمنی شدیدش‌به‌توده‌های

مردم ومبارزات‌آنها از لابلای کلماتش نمایان است. او با کلمات تحقیربار «دزد»، «عوام‌الناس» و «یاغی» از شورشیان یاد می کند وبعضی مواقع هم وقایع راتحریف می کند. مثلاً ، درحالی که به تشریح جریان قیامهای‌شیروان (۱۷۴۳م)می‌پردازد می گوید که مردم‌تبرساران وشابه‌ران «خواهی نخواهی‌مجبور به متابعت‌بودند». (۱) اما ، درمنابع دیگر مندرج است که مردم این نواحی داوطلبانه به شورشیان می‌پیوستند.

مهدی خان ، نادرشاه را به‌صورت قهرمانی بزرگ تصویرمی کند که گویا از محبت همگانی مردم و قشون نسبت به خود استفاده کرده. او صفات برجسته‌ای‌به نادرنسبت می‌دهد. ولی مادراین کتاب مدارکی ارائه خواهیم داد که کاملاً این نظریه‌های مهدی خان را رد می کند.

آخرین‌فصل کتاب «تاریخ نادری»درباره سالهای آخرحکومت نادرشاه وتلاشی و سقوط دولت اوست. به احتمال قوی این‌مطلب پس‌از مرگ نادرشاه نوشته‌شده.

دومین اثری از مهدی‌خان که دراین کتاب مورد استفادهٔ ما واقع شده ، « انشاءنامه » است که مجموعه‌ای است از رونوشت‌های مدارك رسمی و مکاتبات دیپلماسی‌بادربارهای روسیه‌وترکیه، نامه‌های‌شاه‌سلطان حسین(۱۷۲۲-۱۶۹٤م)، شاه طهماسب دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲م) و نادرشاه (۱۷۳٦-۱۷٤۷م) ، فرمان‌های برگماری حکام ایالات ، مواجب مقام‌های مختلف رسمی و اداری ، اسناد وقف و غیره (۲).

مطالب اساسی کتاب ما ازاثر سه جلدی‌محمد کاظم ، دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» برداشته شده. (۳)

۱- تأریخ نادری ، پیشین ، ص ۲۵۰.

۲- میرزا مهدی‌خان استرآبادی ، انشاءنامه ، تبریز ۱۹۰۸ (به فارسی - م.).

۳- محمد کاظم،«تاریخ عالم‌آرای‌نادری»، شعبه کتاب‌های‌خطی‌پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحادشوروی ، س ٤۲۰ ، جلدهای ۳-۱.

محمد کاظم از اهالی مرو است. پدراو در خدمت نادر بود و درسالهای ۹ ۲-۱۷۲۸ در لشگر کشی او به هرات شرکت جست، اماسپس برای مرمت سزار شهر کایین (۳۳-۱۷۳۲ م) وبعدمرو (۳۵-۱۷۳٤م) فرستاده شد. محمد کاظم هم‌مانند پدرش‌ابتدا به خدمت نادردرآمد وپس از آن از نردبان ترقی‌تا وزیری مرو بالارفت. پس‌ازمرگ نادر، محمد کاظم از کارادارى کناره گرفت وبه فعالیت ادبی‌پرداخت.

محمد کاظم همزمان و شاهد وقایع بسیاری بوده که در کتابش مندرج است. اثر او، نسخهٔ خطی سه جلدی منحصربه فردی‌است که با سفارش خود او تکمیل‌و تنظیم‌شده. این نسخه دربخش دستنویس های شرقی‌پژوهشگاه خاورشناسی‌آکادمی علوم اتحادشوروی در لنیگراد نگهداری می‌شود.

جلدهای دوم (۲۲۷ برگ) وسوم (۲۰۱ برگ) این کتاب درسال ۱۹۱۰ به وسیلهٔ آکادمیسین و. و. بارتولد[1] که به حق آن را برتر ازاثر یادشدهٔ مهدی خان می‌داند توصیف و معرفی‌شده. جلد اول (۳۳۷ برگ) آن درسال ۱۹٤۰ پیدا شده وشرح‌مفصلی به وسیلهٔ میکلوخوماکلای، کاندیدای علوم تاریخ، برآن‌نوشته شده.[2] همچنین دو مقاله‌ای را که به این اثراختصاص دارد، همونوشته.[3] میکلوخوماکلای برمبنای جلد اول دستنویس، زندگی‌نامهٔ محمد کاظم راهم‌تنظیم

۱- ضمیمهٔ صورت‌جلسهٔ دهمین جلسهٔ تفکیک علوم تاریخی و زبان شناسی آکادمی علوم روسیه، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹ («نشریهٔ آکادمی‌علوم» دربارهٔ تفکیک علوم اجتماعی، قسمت ۲، پتروگراد ۱۹۱۹.) ص ۹۳۰ - ۹۲۷.

۲-ن. د. میکلوخوماکلای. دستنویس «تاریخ عالم‌آرای نادری» («یاداشت‌های علمی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحادشوروی»، ۱۹۵۳، جلد٦).

۳- (مقالات‌ن.د.میکلاخوماکلای:« دربارهٔ جلداول اثرمحمد کاظم»(«خاورشناسی شوروی»۱۹٤۸، جلده)، «اثرمحمد کاظم‌واهمیت آن برای‌تاریخ ترکمنستان» («نشریه های بخش ترکمن آکادمی علوم اتحادشوروی» ۱۹٤۵، شماره‌های ٦-٥).

کرده. این زندگی‌نامه به طورقابل‌ملاحظه‌ای اخبار ل. لوکهارت رادربارهٔ محمد کاظم تکمیل می‌کند. اخبار لوکهارت از جلدهای دوم و سوم دستنویس استخراج شده. چنانکه دربالا یادشد، خدمت‌شناساندن محمد کاظم را به‌عنوان مؤلف، میکلوخوما کلای انجام داده.

مطالبی از اثرمحمد کاظم که به تاریخ ترکمنستان مربوط می‌شود، به‌ترجمهٔ پ. پ. ایوانف در کتاب «مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن و ترکمنستان» آورده شده. (۱)

محمد کاظم به آن‌قسمت از بورکراسی فئوالی وابسته بود که به‌محض به حکومت رسیدن‌نادر، جانب اورا گرفت. بدین جهت اودر کتاب خود نادر رابالحنی ستایش‌آمیز، «صاحب قران» می‌نامد.

خیلی جالب است که محمد کاظم باآب و تاب به شرح پیروزی‌های نظامی نادر می‌پردازد و اوهم مثل مهدی‌خان دربارهٔ برخی از شکستهای شاه و سرداران‌او (مثلاً دربارهٔ شکستی که‌به وسیلهٔ گروه شورشی‌سام‌میرزا نصیب حاکم‌تبریز، عاشور خان شد و شکستهای دیگر قشون شاه درداغستان) سکوت‌می‌کند.

باوجوداینکه توجه اصلی‌محمد کاظم به مسائل تاریخ نظامی - سیاسی است، بازهم درتک نگاری او مطالب بسیار گرانبهایی دربارهٔ تاریخ اقتصادی - اجتماعی ایران، آذربایجان، آسیای میانه و افغانستان نیمهٔ اول قرن هیژدهم یافت‌می‌شود.

طبق‌اخباری که‌اوداده می‌توان‌دربارهٔ‌سیاست مالیاتی‌نادرشاه، تولید کنندگان مستقیم (کشاورزان) مفلس شده و همچنین مردم عادی چادرنشین‌آن دوره قضاوت کرد. مؤلف این دستنویس، اطلاعاتی‌دربارهٔ مالیاتهای فوق‌العاده زیاد، جریمه‌ها، دادن اجباری سرباز که همه بفرمان شاه مقرر شده بودند دراختیار ما می‌گذارد. (۲)

۱- مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن و ... پیشین، جلد ۲.

۲- تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۸، جلد ۳، برگ ۴۵ و ۱۶۷ و ۱۹۱.

محمد کاظم که فشارهای توام باجمع آوری مالیات وقیامهای ناشی ازخراج های خانه خراب کن را لمس می کرده ، گاهی ، اگرچه باترس و احتیاط ، عمل شاه را ملامت می کند.

هیچیک از منابع مشهور فارسی ، اخبار مربوط به جنبش های خلق راا ینچنین مفصل و مشروح ، چون اثر محمد کاظم بیان نکرده‌اند. او دربارهٔ قیامهای فارس و ساحل خلیج فارس درسال های ۳٤-۱۷۳۳م، دربارهٔ تعداد شرکت کنندگان فعال جنبش درمرحلهٔ شروع آن ، دربارهٔ برنامهٔ کار رهبر قیام ، محمدخان بلوچ ، ودربارهٔ تأثیری که جنبش فارس در خوزستان و قیامهای هویزه و شوشتر داشته ، حقایق گرانبهای بسیاری به دست می‌دهد. [۱]

اهمیت اخباری را که او دربارهٔ قیامهای سالهای بعد می‌دهد نیز کمترازاین نیست. محمد کاظم دربارهٔ جنبش سام‌میرزادرشیروان (۱۷٤۳م) ، دربارهٔ آدم کشی حیدرخان که برای سرکوبی قیام فرستاده شده بود و دربارهٔ اعزام گروههای مأمور سرکوبی مفصل‌تر از مؤلفان دیگرحکایت می کند. اوحتی دربارهٔ تمایل اجتماعی قیام کنندگان چه خود سام‌میرزا و چه شرکت کنندگان اصلی دیگر اخبار جالبی می‌دهد. [۲]

محمد کاظم برخلاف مهدی‌خان که هرجنبش ضد نادری را « اغتشاش » و «آشوب» می‌نامد، درحالی که دربارهٔ بعضی‌قیامها خبر می‌دهد ، گذشته ازویژگیها و مسلک قیام کنندگان ، عصیان آنان را عادلانه به تشدید استثمار فئوالی، جریمه های کمرشکن و وصول مالیاتهای پس‌افت مربوط می‌داند. بدین ترتیب به زعم او علت قیام فارس گرفتن مالیاتهای طاقت‌فرسا ازطریق عذاب و شکنجهٔ مردم

۱ـ همان‌جا ، جلد ۱ ، برگ‌های ۲۵٦ و ۲۵۹ و ۲٦۰.

۲ـ همان‌جا ، جلد ۳ ، برگهای ۱۲٦ و ۱۳۰.

بوده.[۱] او می‌نویسد: «سکان آن دیار طاقت این صدمات نیاورده شورش و انقلاب ...»[۲] محمد کاظم پیدایش قیامهای خوی، سلماس، مسقط، بحرین و سیستان (دههٔ پنجم‌قرن هیژدهم) را باتشدید ستم‌مالیاتی‌مربوط می‌داند. اوهمچنین اطلاعات گرانبهایی دربارهٔ اشتیاق ترکیه به سوءاستفاده ازنارضائی دم افزون‌مردم ایران[۳]، دربارهٔ مبارزهٔ نادرشاه با قیام کنندگان، دربارهٔ مهاجرتها و سنگدلیها و شکنجه‌های بی‌شمار و غیره به‌ما می‌دهد.[٤]

برمبنای حقایقی که محمد کاظم به دست می‌دهد می‌توان دربارهٔ سیاست‌نادر درروابطش‌با گروههای مختلف فئودالهای ایرانی، که تکیه‌گاه اجتماعی اوبودند، وهمچنین باقبایل مختلفی که ساکن سرزمین این دولت صدپارچه‌شده بودند، دربارهٔ ویژگیها وترکیب قشون فئودالی، دربارهٔ جنبش رهایی بخش‌توده‌های اسیر وغیره قضاوت کرد.

هرچند کتاب محمد کاظم پس‌از مرگ نادرنوشته شده ونشانهٔ آنچنان روشنی از یک «تاریخ مدح‌آمیز» نداردبا وجود این، درآن‌هم مثل کتاب «تاریخ نادری» مهدی خان، پیروزیها و دلاوریهای نادرشاه تحسین و تمجید شده.

بسیاری از آنچه راکه دربارهٔ تاریخ نادری گفتیم انصافاً درمورد تاریخ عالم آرای نادری نیزصادق است. مثلاً محمد کاظم رهایی‌ایران را از زیرستم استیلاگران بیگانه به نادر و استعداد درخشان او درسرکردگی‌سپاه نسبت‌می‌دهد، درحالی‌که مبارزات خلق بااستیلاگران ترك و افغان درکتابش منعکس‌نیست.

۱- همان‌جا، جلد ۳، برگهای ۱۲۶ و ۱۳۰.

۲- همان‌جا، جلد ۱، برگ ٤٦ (نویسندگان این کتاب اشتباه‌کرده‌اندلطفاً به‌جلد ۳، برگ ٤٦ مراجعه شود ـ م.)

۳- همان‌جا، جلد ۳، برگهای ۱۰۲ و ۱۲۷ و ۱۲۸.

٤- همان‌جا، جلد ۱، برگهای۱۰۳، ۱۹۰، ۲۳۸، ۲۷۵. جلد۲، برگهای ۱۲۶ و۱٦۸ وغیره. جلد ۳، برگهای ۱٦۸ و ۱۹۲ وغیره.

محمد کاظم جنگهای غاصبانهٔ نادر رامی‌ستاید و «قهرمانی» های جنگی اورا درکشورهای پشت‌قفقاز، آسیای میانه وهندوستان تحسین‌می‌کند. نظر محمد کاظم درمورد قصد لشگرکشی نادر به چین عجیب و بی‌سابقه است. او هدفهای واقعی این‌لشگرکشی را که عبارت از تسخیر سرزمین‌های تازه و چپاول ملت‌های اسیر بوده مسکوت می‌گذارد. محمد کاظم این‌لشگرکشی را به منزلهٔ مقاومتی درمقابل امپراطور چین، وگویا برای پیش‌گیری ازحملهٔ احتمالی او به ایران، به حساب می‌آورد. اومعتقد است که این لشگرکشی به‌آرزوی نادر درمورد انتقام ویرانگریها و بیدادهای سربازان چنگیزخان تحقق می‌بخشیده. (۱)

باتوجه به گرایش‌سیاسی نویسنده، مامطالب اورا بانظر انتقادی موردبررسی قرار می‌دهیم و آنهارا بامطالب منابع دیگر مقایسه می‌کنیم.

منبع دیگر «فرامین‌خان‌های کوبین» (۲) و «اسنادخطی‌نخجوان قرن‌های ۱۷ تا ۱۹» (۳) است که به خوبی معروف هستند(۴) و به اندازهٔ کافی مورد استفاده و توجه کامل قرارمی‌گیرند، زیرا که درآنها پاره‌ای اصطلاحات مالیاتی و اخباری دربارهٔ وضع کشاورزان بوم‌نشین و جمعیت کوچ نشین، فرمانها و دستورهای حکام شاه و غیره وجود دارد.

درمیان‌منابعی که‌به‌زبان‌فارسی‌است‌باید«اسنادرسمی‌فارسی قرنهای ۱۷ تا۱۸»

۱- همان‌جا، جلد ۳، برگ ۲۴.

۲- «فرامین‌خانهای کوبین»، متن فارسی‌باترجمه وتفسیر روسی‌آن، تفلیس۱۹۳۷.

۳- «آسیای مقدم دراسناد»، کتاب اول (اسناد خطی نخجوان در قرون ۱۷ تا۱۸) متن فارسی باترجمه و تفسیر روسی آن به اهتمام یو.ن. مارا، تفلیس ۱۹۳۶.

۴- ای.پ. پتروشفسکی: «طرح کلی‌تاریخ روابط فئودالی‌درآذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹.»، ص ۲۱۶ و ۲۲۱ - ۲۱۸ و ۳۰۸ و ۳۱۰ و ۳۱۴ - ۳۱۲ و ۳۲۰ - ۳۱۶ وغیره.

را نام‌برد که در انبار دولتی دستنویس های جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان (ماته ناداران) درایروان موجود است. اسنادی که دراین کتاب مورداستفاده واقع شده بیشتراسناد مالکیتی است که برای خرید و فروش اموال غیرمنقول تنظیم‌شده.[۱] این اسناد برخی مسائلی را که به روابط اقتصادی ـ اجتماعی مربوط است روشن می‌سازد.

گرانبهاترین اسناد، فرمان شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی درسال ۱۱۲۲ ه (۱۷۱۰م) است ـ کلام ملوکانه ـ که دربارهٔ بستن مالیات به «رعیت» و اجرای وظیفه است. این سند دست‌آورد آ.د. پاپازیان [۲] (متن‌فارسی‌فرمان و ترجمهٔ ارمنی آن را درسالهٔ نامزدی خود آورده) [۳] می‌باشد.

درسال ۱۹۵۶م انتشارات آکادمی علوم ارمنستان شوروی چاپ اول اسناد فارسی‌ماته‌ناداران را که پاپازیان تدوین کرده بود، بیرون داد. [٤] چون اسنادیکه دراین مجموعه وجود داردمورداستفادهٔ محققان‌واقع‌نشده، بی‌مناسبت‌نیست که به‌شرح مفصل آنها بپردازیم:

دراین مجموعه رویهم ۲۳ مدرك موجود است که برای اولین‌بار است که چاپ شده‌اند. متن‌این اسناد به زبان فارسی همراه باعکس چاپی خود اسناد وحتی

۱- انباردولتی دستنویس های‌جمهوری شوروی سوسیالیستی‌ارمنستان (ماته‌ناداران)، «اسناد رسمی فارسی قرنهای ۱۶ تا ۱۸ کاتولیکس اچمی‌آذرین» س ۳٤۲ و ۳٦۲ و ۳۸۵ و غیره.

۲- همان‌جا، س ۲۳٤.

۳- آ. د.ـ پاپازیان، روابط کشاورزی درخان‌نشین ایروان درقرن ۱۷ (رسالهٔ‌نامزدی علوم)، ایروان ۱۹۵٤. صفحه‌های ٤۱۵ و ٤۱٦.

٤- «اسناد فارسی ماته‌ناداران» چاپ اول، فرمانهای قرن ۱۵ تا ۱٦ به اهتمام آ.د. پاپازیان، م.س. حسرتیان و ل.س. خاچیکیان. ایروان، انتشارات آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمستان ۱۹۵٦ (به زبانهای روسی، ارمنی و فارسی).

ترجمه‌هاشان به زبانهای روسی و ارمنی در کتاب فوق به چاپ رسیده.

این مجموعه به نامنامه ، جاینامه ، فهرست اصطلاحات، تفسیر اسناد ، واژه‌نامهٔ اصطلاحات اقتصادی - اجتماعی به زبانهای روسی و ارمنی وحتی مقدمه‌ای مشتمل برشرح مجمل اسناد چاپ شده مجهز شده.

دراین مجموعه هفت سند (از ۱ تا ۷) وجود دارد که قسمت اعظم اسناد اصلی است که به نیمهٔ دوم قرن پانزدهم مربوط می‌شود. این اسناد فرمانهای سلطانهای قره‌قویونلو وآق‌قویونلو (جهان شاه ، حسنعلی قره‌قویونلو ، اوزون حسن، یعقوب پادشاه ورستم پادشاه آق‌قویونلو) است. سیزده سند مربوط به قرن شانزدهم است که عبارتست از فرمانهای شاهان صفوی : اسماعیل اول (از ۸ تا ۱۱)، طهماسب اول (از ۱۲ تا ۱۸) ، اسماعیل دوم (۱۹) ، محمد دوم خدابنده (۲۲). اسناد دهه‌های نهم و دهم قرن ۱۶ م شامل فرمانهای بیگلربگ آذربایجان (۲۰)، تزار کارتل سیمه‌ئون (۱۶۰۰ - ۱۵۵۸) (۲۳) واسنادی تقلبی است که منتسب است به محمد (ص) پیغمبر و مربوط است به معافی سازمان مسیحیت (کلیسا) از مالیاتها و وضع حقوقی ارمنیان (۲۱) که درسال ۱۰۸۳ به وسیلهٔ دولت قراخان بگ تأیید شده.

اکثرمدارك نامبرده ، سندها و فرمانهایی است که حق مصونیت به صومعه‌ها داده‌اند ویا این حق را تأیید می‌کنند. این اسناد شامل اخبار موثقی است دربارهٔ زمینداری بزرگ فئودالی کلیسای ارمنی که تنها شامل موقوفات غیرمنقول نمی‌شود بلکه زمین های زیرمالکیت خصوصی فئودالی نیز جزء آن است (برای نمونه نگاه کنید به شماره‌های ۱۱ و غیره).

چنانکه ازاسناد فوق استنباط می‌شود، املاك صومعه ها معمولاً ازحق مصونیت مالیاتی استفاده می‌کرده‌اند. این مفهوم با اصطلاحات: معاف ، طرخان ، مسلم ، منزوع ، مرفوع القلم نشان داده شده. تاآنجا که ما می‌دانیم ، برخی از اصطلاحات مذکور برای اولین بار است که بعنوان اصطلاحات علمی معمول گشته‌اند. همزمان

بامسئلهٔ مصونیت مالیاتی‌توجه‌ما به فرمان حکمران‌آذربایجان (سال ۱۵۸۱ م) جلب می‌شود (۲۰). ازفرمان فوق چنین استنباط می‌شود که درتنگهٔ وانانداء مالیات زمین (مال) ودیگرباجهای دولتی (حقوق دیوانی) از زمین های‌متعلق‌به صومعهٔ آکولیسا، مجموعاً مالیاتهایی بوده که بابت زمین (مالوجهات) و به عناوین دیگر از مردم آکولیسا گرفته می‌شده. به احتمال قوی همین موضوع، نارضائی مردم آکولیسا را برانگیخته وآنان راوادار به خودداری ازپرداخت مالیات زمین های صومعه‌می کند. درواقع علت صدور فرمان که به کدخدایان و «رعیت»های واناندا دستور می‌دهد از «رسم سابق» پیروی کنند و اطلاق‌ها و حواله‌ها (حواله برای گرفتن وجه معینی یا مبالغی از مالیات دولتی سرزمین های فوق) را به نام پیران دیرنفرستند، همین بوده. گردآورندهٔ مجموعهٔ فوق کاملاً درست به موضوع توجه کرده؛ سندمذکور و برخی اسناد دیگر (۱۴ و ۲۲) گواهی می‌دهند که حق مصونیت صومعه‌ها غالباً به حساب جماعات‌روستایی همسایه‌بوده. درواقع پرداخت مالیاتهایی‌راکه روحانیت از آنها معاف می‌شده به عهدهٔ این جماعات می‌گذاشته‌اند.

این اسناد چاپی‌نه فقط وجود بسیاری ازمالیاتهایی‌راکه اکنون دیگرشناخته شده‌اند تأیید و تصریح می‌کند، بلکه برخی مالیاتهایی را نام می‌برد که نه در هیچیک ازمنابع‌دیگر اثری از آنها هست ونه درنوشته‌های علمی به آنها توجه‌شده. از آن جمله است: از در، نماردار، جوالیق، زرع چریک و احداث. البته‌مؤلف در بارهٔ همهٔ آنها شرح داده، [1] با وجود این هنوز هم محتاج تصریح بیشتری‌است.

اسنادچاپ شدهٔ مذکور همچنین بر وجود تضادهای حاداجتماعی درارمنستان فئودالی و بروزخشم کشاورزان وخودداری آنها از پرداخت مالیات گواهی‌می‌دهد. دراین مورد باید از فرمان‌شاه اسماعیل دوم (سال ۱۵۷۷ م) نام برد (۱۹). ازاین سند مادرمی‌یابیم که پیردیر «خاووتس‌تارا» و دیگر زمینداران از کشاورزان وآبادی

۱ـ «اسناد فارسی...» پیشین، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

خود که از پرداخت بهرهٔ مالکانه خودداری نموده‌اند شکایت کرده‌اند. طبق این فرمان ، بیگلربگ خان‌نشین ایروان و دیگر مقامات اداری محل باید کشاورزان را به‌اجرای تعهدات خودنسبت به مالکان مجبور می‌کردند (ازاین نظرگاه، سندشمارهٔ ۱۴ نیز جالب توجه است).

منابع قفقازی

به موازات مدارك فارسی ، مدارك قفقازی نیز درتحقیق تاریخ دولت نادرشاه موردتوجه بسیاراست. درمیان این مدارك بیش ازهمه باید روی تألیف کاتولیکوس[1] «سیمه ئون یه‌ره‌وانسکی (یه‌ره وانتسی)» ، «جامبر» تأمل کرد.[2] سیمه‌ئون[3] اثر خودرا درقیاس با بایگانی پاپ Camera Apoctolica ، «جامبر» (Chambre) نامیده. او دراین اثر سیاههٔ مفصلی از زمین‌ها و دیگر اموال غیرمنقولی که صومعهٔ «اچمی آذرین» درزمان اسقف اعظمی اودارابوده به دست می‌دهد. سیمه‌ئون براساس اخباری که از مدارك مختلف بایگانی صومعه (قباله‌ها و هبه نامه‌هایی که بیشتر آنها را خوداو گذرانده) به دست‌آمده، سعی می‌کند حق مالکیت «قانونی» صومعه رابراموال نامبرده به اثبات برساند. او تاریخچهٔ مالکیت صومعه را بر هرده و هرقطعه زمین مفصلاً می‌گوید و به شرح دعواها و جدالهای مربوط به آنها می‌پردازد. درکتاب «جامبر» اخباری دربارهٔ بسیاری از شورش‌های مکرر کشاورزان که ناشی ازتشدید بهره‌کشی فئودالی بوده وجود دارد. سیمه‌ئون درکتاب «جامبر» عقاید سیاسی‌خود

۱- «کاتولیکوس» به معنی بزرگ ترسایان‌است. این کلمه دراصل یونانی ومعرب آن «جاثلیق» است - م.

۲- س. یه‌ره وانسکی ، جامبر ۱۸۷۳م. نشانی‌های منابع ارمنی چون بزبان‌ارمنی بود نقل یاترجمه‌اش در اینجا (حاشیه) میسر نشد ، به‌آخرکتاب مراجعه شود - م.

۳- سالهای اسقف اعظمی ، ۱۷۸۰ - ۱۷۶۳م.

را شرح می‌دهد، ازجمله این نظررا که کاتولیکوس به‌منزلهٔ رئیس تمام ارمنیان است بسط می‌دهد. او درحالی که اطلاعاتی اساسی دربارهٔ سیاست مالیاتی نادرشاه به‌دست می‌دهد، میزان بعضی از مالیاتهای زمان اورا با مالیاتهای نظیرآنها در دورهٔ حکومت صفویان مقایسه می‌کند.

در میان اسناد بایگانی آنهایی که دربارهٔ معاملات اقتصادی است[1] شامل هبه‌نامه، قباله، تعهد پرداخت واسناد مهم دیگری می‌شود که باسلب مالکیت ده‌ها وقطعه‌های بزرگ وکوچک زمین، آب، آسیا، مغازه، دکان وغیره ارتباط دارد. اکثر اسناد مالکیت مربوط به‌قرن هفدهم تا هیژدهم است. چه دراین مجموعهٔ اسناد وچه در کتاب «جامبر» مطالب زیاد وموثقی برای تحقیق تاریخ اقتصادی- اجتماعی نه‌تنها ارمنستان بلکه همسایگان آن یعنی آذربایجان وایران نیز یافت می‌شود.

از آثار مؤلفان ارمنی که مستقیماً به‌تاریخ نادرشاه مربوط می‌شود مابه یادداشت های روزانهٔ کاتولیکوس کلیسای «اچمی‌آدزین» «ابراهام کریتسکی» (کرتاتسی)[2] می‌پردازیم که از سال ۱۷۳۴م تاسال ۱۷۳۷ برسریراسقف اعظمی اچمی‌آدزین نشسته بود. نادرقلی‌خان که طالب حمایت قشر بالای روحانیان ارمنی وتاجران ثروتمند بود به‌طرق مختلف توجه خود را به کاتولیکوس ارمنی نشان می‌داد. آبراهام کرتاتسی به قوریلتای (شورای) مغان دعوت شده بود (۱۷۳۶). دراینجا او برای استقرار شغل کاتولیکسی خود وبرای تحکیم مالکیت صومعهٔ اچمی‌آدزین برزمین‌ها و سایرامـوال غیرمنقول وبرای آزاد ساختن زمین‌های صومعه ازهرگونه مالیات احتمالی دولتی، سندهایی از نادر به‌دست‌آورد.

دراثر آبراهام کرتاتسی وضع اقتصادی ارمنستان وآذربایجان دههٔ چهارم‌قرن هیژدهم بررسی شده. نویسندهٔ یادداشت‌ها، وضع ایالاتی را شرح می‌دهد که

۱- «بایگانی‌واوه‌راگرر...»، ۱۹۴۱ (به زبان ارمنی است، به آخرکتاب مراجعه شود-م.).

۲- آبراهام کرتاتسی، (به زبان ارمنی است، به‌آخرکتاب مراجعه شود-م.).

اشغال ترکان وجنگ ایران و ترکیه در ابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم آنها را ویران کرده‌بود. اوقیمت بعضی‌از کالاهای کشاورزی راذکر می‌کند وواقعیت‌هایی به‌دست‌می‌دهد که دلالت برگرسنگی مردم، خودکامگی حکام محلی‌و وضع رقت‌بار کشاورزان دارد.

اطلاعاتی که دربارهٔ قشون فئودالی نادردرکتاب فوق‌آمده بسیارگرانبهاست. نویسندهٔ یادداشت‌ها به‌شرح قوریلتای(شورای) مغان می‌پردازد و حکمرانان ایالات مختلف را که به‌شورا دعوت شده بودند، یک‌یک نام می‌برد. برمبنای این واقعیات به سادگی می‌توان تشخیص داد که‌شاه جدید به کدامیک ازقشرهای طبقهٔ حاکم بیشتر از همه توجه داشته وچه تغییراتی به‌وسیلهٔ اودر تقسیم مقامات عالی دولتی به‌عمل‌آمده.

در یادداشت‌های روزانه، آبراهام کرتاتسی به طورمشروح وقایع مغان را شرح می‌دهد. هرچند اوبه مقدار زیادی نادر را ایده آلیزه می‌کند، باوجوداین‌اخبار اودربارهٔ «انتخاب» نادرقلی به‌شاهی ایران، روایات مؤلفان ایرانی و اروپایی غربی را تکمیل وتصحیح می‌نماید.

آکوپ‌شماختسی Achop Shemakhetci کتابی‌به‌نام«لشگرکشی‌های‌طهماسب قلی‌خان وانتخاب او به‌شاهی ایران» به‌زبان ارمنی نوشته که درمجموعهٔ نسخه‌های خطی‌مورخ ۱۷۴۳ م‌محفوظ‌است. این کتاب‌راتر-آوه‌تیسیان‌به‌زبان‌روسی‌ترجمه کرده.[۱] تاقبل ازسال ۱۷۵۹ م شماختسی‌درمدرسهٔ صومعهٔ‌اچمی‌آدزین به‌تدریس مشغول‌بود، سپس به‌سمت کاتولیکسی‌انتخاب گردید ودرسال ۱۷۶۳ م مرد. اثرآکوپ‌شماختسی شامل‌دورهٔ بین ۱۷۲۱ تا۱۷۳۶ م می‌شودودرآن از هرواقعه‌ای‌باذکرتاریخ دقیق‌نام برده شده.

اثر این نویسنده از این نظر جالب است که اوهنگامی که در اطراف تاریخ

۱- آکوپ‌شماختسی، لشگرکشی‌های‌طهماسب‌قلی‌خان(نادرشاه)وانتخاب اوبه‌شاهی ایران(ترجمه‌به‌روسی به‌سیلهٔ س.تر-آوه‌تیسیان) ایروان، ۱۹۳۲.

جنگی- سیاسی دورهٔ مذکور وتوصیف قوریلتای(شورای) مغان‌ودیدار نادرازاچمی‌آدزین درسال ۱۷۳۶م حرف می‌زند، بیشتر ازهرمؤلف دیگری جانب بی‌غرضی‌را می گیرد. شماختسی دربارهٔ اشخاصی که در قوریلتای(شورای) مغان بوده‌اند چنین می گوید : «... واین خرشدگان به خانه های خود بازگشتند. بدبخت‌ها نمی‌فهمیدند که حکمرانی که به‌شاهشان رحم نکرده ، باآنان نیز چنین رفتاری خواهدکرد،زیرا کسی که زورمندی‌را می‌بندد میخواهد خانه‌اش راویران نمایدوکسی که باغبان را می کشد به‌باغ اورحم نمی‌آورد واینان، گوسفندها، چوپان‌خودرا به گرگ‌سپردند.»[1]

مؤلف «تاریخ جنگهای ۱۷۳۶-۱۷۲۱م»[2] آبراهام‌یره‌وانتسی است. این اثر هم مانند اکثر منابع دیگر، به‌طورکلی به‌مسائل تاریخ جنگی- سیاسی اختصاص دارد. برخی اطلاعات جسته وگریخته‌ای که به طور ضمنی در این کتاب آورده شده بسیار جالب توجه‌است: مثلاً آبراهام‌یره‌وانتسی شهادت می‌دهد که پس‌ازسرکوبی بختیاری‌های سرکش، دستور داده شد که ۴۸ هزار خانوار از آنان به خراسان کوچ داده شوند که درشهرهاومحل‌های مختلف ایالت جایگیر گردند. خیلی جالب است که مخارج این‌نقل مکان رابایدمردمی می‌پرداختند که در سرراه مهاجران قرار گرفته‌بودند.[3]

«مطالبی در اطراف تاریخ گرجستان» نسخه‌ای خطی است که شامل سیاههٔ وقایعی می‌شود که به‌ترتیب تاریخی ازسال ۱۶۰۶ تا ۱۷۹۱م شرح داده شده‌اند. ترجمهٔ این اثر به‌وسیلهٔ تاکایشویلی‌انجام شده که درسال ۱۸۹۵ در تفلیس به‌چاپ رسیده . در این کتاب به جز وقایعی که رابطهٔ مستقیم با تاریخ گرجستان دارند ، حقایق بسیار جالبی آورده شده، ازجمله : دربارهٔ جریمه بستن بر اهالی شماخی

۱- همان‌جا، ص ۱۷ .

۲- آبراهام‌یره‌وانتسی ، تاریخ جنگهای ۱۷۳۶- ۱۷۲۱، ایروان، ۱۹۳۹ .

۳- همان‌جا،ص۱۰ .

درسال ۱۷۳٤[1]، کوچ دادن اهالی شماخی درسال ۱۷۳٦ م[2]، سام میرزا[3]، قیام درقشون شیروان[4] وغیره.

مؤلف کتاب «آثار داغستان»[5]، عربشناس معروف قرن نوزدهم داغستان، حسن القادری است. اووظیفهٔ گردآوری وتشریح کامل اخبار مربوط به داغستان را که در منابع عربی، ترکی وفارسی موجود است درمجموعه‌ای به‌صورت کرونولوژی به‌عهده می‌گیرد. القادری کتاب خود را درسال ۱۸۹۲ م تکمیل کرد.

در فصل پنجم کتاب مزبور اخبار جالبی دربارهٔ وقایعی که در دورهٔ حکومت نادرشاه در داغستان اتفاق افتاده، و همچنین دربارهٔ قیام سام‌میرزا، آدمکشی حیدرخان، سرکوبی قیام شیروان در سال ۱۷٤۳ م، حاجی چلبی و غیره وجود دارد.

در دستنویس مذکور از کتاب مشهور عباس‌قلی‌آقا بکی‌خانوف‌قدسی، «گلستان ارم»[6] استفاده شده. عباس قلی‌بکی‌خانوف درسال ۱۷۹٤ م به‌دنیا آمد. پدراوحاکم ایالت بکین بود. عباس‌قلی‌آقا درسال ۱۸۲۰ که به‌سبب‌دانشش مشهور شده بود به‌دعوت ژنرال یرسولوف به‌خدمت‌دولت‌روسیه درآمدوبه‌زودی درجهٔ‌سرهنگی گرفت. او مسافرتهای زیادی به‌اکناف گرجستان، ارمنستان، داغستان، روسیه، لهستان وجوار بالتیک کرده. بکی‌خانوف مؤلف دستور زبان فارسی و برخی آثار دیگر دربارهٔ مذهب، فلسفه‌وغیره است. اثر اساسی‌او-«گلستان‌ارم»-به‌تاریخ شیروان وداغستان ازدوران باستان تاالحاق‌شیروان به‌روسیه اختصاص دارد. این کتاب به‌زبان فارسی

۱- «مطالبی دراطراف‌تاریخ گرجستان»، تفلیس، ۱۸۹۰، ص ۳۸.
۲- همان‌جا، ص ٤.
۳- همان‌جا، ص ٤٤.
٤- همان‌جا، ص ٤٥.
۵- حسن‌القادری، آثارداغستان («مجموعهٔ‌مطالبی برای تشریح محل ها وقبایل قفقاز»، ۱۹۲۹). درکتاب‌حاضراز ترجمهٔ‌این اثراستفاده‌شده.
٦- عباس‌قلی‌آقا بکی‌خانوف‌قدسی، گلستان‌ارم، باکو ۱۹۲٦.

نوشته‌شده‌وبرخی از نسخه‌های خطی ازآن به‌زبان‌فارسی وترجمهٔ روسی دردست است. ترجمهٔ روسی آن درسال ۱۹۲۶م درباکو به‌وسیلهٔ انجمن تحقیق وبررسی آذربایجان به‌چاپ‌رسید. دراین کتاب شرح‌وقایع دهه‌های چهارم تاپنجم قرن هیژدهم بیشتر براساس منابع فارسی‌است که‌برای‌بکی‌خانوف‌به‌خوبی معلوم بوده. برای‌ما‌اخبارراجع به‌قیام‌سام‌میرزامورد توجه بسیاراست[1].

منابع روسی

مطالب چاپ نشده

منابع روسی (آرشیوی‌وچاپی) برای تحقیق تاریخ روابط‌اجتماعی دولت‌نادرشاه بسیار گرانبهاست، چون در آنها مطالب فوق‌العاده مهمی‌دراطراف تاریخ ایران در دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم یافت‌می‌شود. بااینحال این‌مطالب بسیارکم وناکافی مورد بررسی‌قرارگرفته‌اند. درآثر مشهور و چندین جلدی‌س. سولوف‌یف، «تاریخ روسیه»، درقسمتهایی که به‌دهه‌های چهارم‌وپنجم قرن هیژدهم اختصاص دارد، اطلاعاتی ازآرشیوهای‌روسی‌در بارهٔ اوضاع ایران دراین‌سالها وخصوصاً دربارهٔ روابط روسیه باایران مندرج است. ل. لوکهارت کتاب سولوف‌یف را به‌خاطراستخراج های او ازمطالب آرشیوی به‌عنوان منبعی جهت‌نوشتن تک نگاری دربارهٔ نادرشاه مورد استفاده قرارداده. برخی گزارش‌های مأموران ثابت (رزیدنت) روسی در ایران نیز درمجلهٔ «آرشیوروسی» درسال ۱۸۹۹ به‌چاپ‌رسیده.

در میان اسنادآرشیوی، آنهایی که اخباری دربارهٔ تاریخ ایران درسی‌سالهٔ اول قرن هیژدهم- یعنی دوره‌ای که مقدم بردورهٔ مورد تحقیق ماست- دربردارند بیشتر مشهور هستند. پیش از هرچیز باید از نشریات وآثار علمی ی. س. زه‌واکین، ن. د. میکلوخوماکلای، و. پ. لیس‌تسوا ودیگران نام برد.

از منابع‌روسی، آنهایی که مورد استفادهٔ‌ما واقع شده‌اند، مدارک آرشیو سیاست

۱- همان‌جا، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

خارجی روسیه(آس خ ر) ازهمه گرانبهاتراست. اکثریت مطلق این اسناد موردبررسی واقع نشده‌اند.

در این بایگانی بیش‌از صدپرونده از ذخایرموجود مورد مطالعهٔ ماقرارگرفته، ازجمله: «روابط متقابل روسیه باایران»، «پروندهٔ قرقیز-کایزاس»، «پروندهٔ بخارا» و«پروندهٔ فرامین سالهای جدید»، آنهایی که مربوط به‌دورهٔ ۱۷۲۳ تا۱۷۴۷م بوده‌اند. این ذخایر شامل گزارشها ویادداشت‌های روزانهٔ دیپلمات‌ها و نمایندگان کنسولی روسیه درایران: مأمورین ثابت(رزیدنت)، کنسول‌ها، منشی‌ها، اعضای سفارت(مثلا س.د. گلیتسین،م.م. گلیتسین‌ودیگران)می‌شود.

درمیان اسنادآرشیوی، به‌جز اخبار مربوط به‌سیاست خارجی، اطلاعات فوق‌العاده مهم‌دیگری دربارهٔ مسائل اقتصادی - اجتماعی وجود داردکه نظیر آنها را نه‌درمنابع فارسی می‌توان پیداکرد نه‌درمنابع اروپای غربی. ازبرکت وجود این اسناد می‌توان به‌روشنی سطح عمومی توسعهٔ اقتصادی دولت‌نادرشاه، به‌ویژه وضع تجارت، صنایع دستی،کشاورزی، رشد قیمتها وکاهش ارزش پول را نشان داد؛ حتی می‌توان تشدیدآتی رکود اقتصادی کشور وبدشدن وضع‌نه تنها مالیات‌پردازان بلکه قسمت‌قابل ملاحظه‌ای ازطبقهٔ‌حاکم ایران را نیز نتیجه گرفت.

شاهدها وهمزمانان وقایع نوشته شده- دیپلمات‌ها ونمایندگان کنسولی‌روس درایران - درگزارش‌های‌خود دربارهٔ نارضایی عمیق مردم، قشون وحتی نمایندگان طبقهٔ حاکم ازنادرمکرراًخبر می‌دهند. ایوان‌پترویچ کالوشکین مأمورثابت(رزیدنت) روسی درایران درسال۱۷۳۶م می‌نویسدکه نادر«مثل گذشته، دولت خود را با حد اعلای بیرحمی اداره می‌کند وافراد سرشناس را پی‌درپی اعدام می‌نماید، به جز مایرخان، از بزرگ‌تاکوچک هیچکس از او راضی نیست. همه وحتی قشون‌نابودی اورا آرزو می‌کنند».[1]

۱-آس خ ر،ذخایر«روابط‌متقابل روسیه باایران»، ۱۷۳۷، پروندهٔ ۸، برگ۲۴۵.

تحقیق مدارك آرشیوی روسی به‌ما امکان می‌دهد که نشان دهیم قشون شاه در دهۀ پنجم قرن هیژدهم درچه وضع فلاکت باری به‌سر می‌برده. لشگرکشی‌های طولانی‌وطاقت‌فرسا، محروم کردن جنگجویان از غنایم جنگی، تعویق پرداخت حقوق وتازه آنهم به‌طور ناقص ونصفه‌نیمه، گرسنگی، بیماری، جریمه، اعدام، همه به‌کمک هم سبب نارضایی شدید قشون گردیده بود. درسال ۱۷۳۹م بود که ای. پ. کالوشکین به‌پترزبورك گزارش داد: «جنگجویان آشکاراشاه‌را فحش‌وناسزامی گویند وخدا می‌داندکه این وضع چه‌حادثه‌ای، ازطرف‌قشون، برای شخص اعلیحضرت به بار خواهد آورد»[1].

شاهزاده گلیتسین سفیر کبیر روسیه درایران درحالی که وضع‌قشون نادر را در سال ۱۷٤۷م ارزیابی می‌کند می‌نویسد: «تمام‌ارتش اودرچنان درماندگیی‌است که اوحتی نمی‌تواند از عهدۀ دشمنان داخلی خودش هم‌برآیدو کوچکترین امیدی هم‌به ارتش نیست... برای نوسازی ارتش‌هم هیچ امیدی وجود ندارد، اگرچه تمام ایرانیان به‌خدمت احضارشوند.»[2].

این اطلاعات، ارزیابی‌های وقایع نویسان فئودال ایرانی وهمچنین برخی از مؤلفان غربی‌راکه‌قشون «شکست‌ناپذیر» ناپلئون‌شرق و«اسکندرمقدونی‌دوم»، نادرشاه افشار را تحسین وتمجیدمی‌کنند، تکذیب‌می‌نماید.

اطلاعات مربوط به‌سیاست مالیاتی نادرکه دربسیاری از اسناد آرشیوی یافت می‌شود دارای اهمیت بیشتری است. این مدارك گواهی می‌دهند که سنگین‌ترین مالیاتها برای مردم، تهیۀآذوقه، علیق، پول، مهمات، اونیفورم وغیره برای‌سپاهیان بوده.

درمیان اسناد آرشیوی، به جزگزارش‌های نمایندگان دیپلماسی وکنسولی ویادداشتهای روزانۀآنها، رونوشت‌های مدارك رسمی وجود دارند که ازجمله:

۱- همان‌جا، پروندۀ۵، برگ۹۰.

۲- همان‌جا، ۱۷٤۷، پروندۀ۵، برگ ۱۸٦،۱۷۵.

فرمان ۱۱۵۱ ه (۱۷۳۹ م) شاه ازمهمترین آنهاست.

ترجمهٔ آزاداین فرمان به زبان روسی که ظاهراً کالوشکین مأمور ثابت(رزیدنت) روسیه در ایران آن را درسال ۱۷۳۹ م انجام داده وقریب صدسال پیش[1] به چاپ رسیده موجود می‌باشدوحتی ترجمهٔ تقریبی وناقص قسمتهایی ازآن که درسال ۱۸۷۸ م در «مجموعهٔ کلیسایی- اجتماعی»[2] درج شده در دست است. هیچکدام از محققین روسی یاخارجی این دو ترجمه را نه تنها مورد استفاده قرار نداده‌اند، بلکه یادی هم ازآنها نکرده‌اند.

متن کامل فارسی فرمان فوق که از میان اسناد رسمی دیگر بایگانی سیاست خارجی روسیه استخراج شده رونوشت دقیقی از نسخهٔ اصلی فرمان است. این فرمان درسال ۱۱۵۱ هجری ازطرف نادرشاه برای پسرش رضاقلی‌میرزا که در زمان لشکر-کشی‌های پدر به هندوستان وآسیای میانه قائم‌مقام او در ایران بود فرستاده شده.[3]

در فرمان پس از خبردادن ازپیروزی‌های نادرشاه درهندوستان دربارهٔ معافی قسمتی از مردم ازپرداخت‌برخی ازمالیات‌ها به‌مدت‌سه سال به‌رضاقلی‌میرزادستوراتی داده‌شده.

از زمان‌حکومت‌آق‌قویونلو تاکنون درمیان آثار انتشاراتی حتی یک سند هم پیدا نشده که چنین سیاههٔ مفصلی ازمالیات‌ها ووظیفه‌ها درآن باشد. باوجود این

۱- و. ایل‌این، دربارهٔ لشکرکشی‌نادرشاه به‌هندوستان،مدارک تاریخی(«سیاههٔ ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷،شماره ۳۲-۲۶).

۲-ای. میخائیلوف، دربارهٔ‌راه‌هندوستان‌ازایران(«مجموعهٔ کلیسایی-اجتماعی» ۱۷۸۷، شماره ۹۴و۹۵) ۱.۰. ف. آ.کی‌موشکین کارمندبخش دستنویس‌های پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی‌علوم اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی دوستانه ماراازاین ترجمه‌هاباخبر کردند.

۳- آس خ ر، پیشین، ۱۷۳۹، برگ ۲۵۹-۲۴۸. (معمولا ازچنین فرمان‌هایی‌رونوشت های مختلفی برمی‌داشتند وبرای ایالات‌وولایات تابعه می‌فرستادند. این‌سند گویاچنین چیزی باشد-م.)

فرمان‌می‌توان به‌طور دقیق‌مالیات‌هاووظایف اساسی‌را که‌در زمان نادر در دهه‌های چهارم‌وپنجم‌قرن هیژدهم‌وجودداشته‌معلوم نمودوحتی‌برخی‌از مالیات‌هاواصطلاحاتی را که قبلاًنامعلوم بوده‌اند روشن‌ساخت.

فرمان فوق برای تحقیق روابط اقتصادی- اجتماعی وبخصوص برای ارزیابی سیاست مالیاتی نادرشاه دارای ارزش فوق‌العاده‌ای‌است.

درمیان مدارك آرشیوی، به جز این فرمان ، ما بااسناد یا شرح اسنادی روبرو می‌شویم که قبلا برای منابع دیگر ناشناس بوده‌اند . مثلا مدرکی به زبان روسی یافته‌ایم تحت عنوان: «سیاههٔ مقداری ازهرچیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به‌جای‌آن راهداری دریافت‌می‌گردد»(به‌ضمیمهٔ کتاب نگاه کنید.) . درگزارش های کالوشکین‌راجع به‌فرمان‌های نادرشاه دربارهٔ مصادرهٔاموال فراریان، حفظراهها وبازگشت کشاورزان فراری به‌محل سکونت‌سابقشان‌وغیره‌به‌طور خلاصه شرح داده‌شده.

همچنین درمیان مدارك‌آرشیوی، اطلاعات گرانبهایی دربارهٔ قیامهای خلق ، شورش ها وبلواهای فئوادلی درقشون‌وغیره وجود دارد. اخباری که‌از این‌منبع راجع به‌ترکیب‌نژادی، اجتماعی‌وکمی‌شرکت کنندگان قیامها وخواسته‌های‌آنهابه‌دست می‌آید خیلی کاملتر از اطلاعات به‌دست‌آمده از منابع فارسی واروپایی است (مثلا ، اسنادهاکی ازقیامهای فارس(۱۷۳۳-۳٤م)، شیروان(۱۷٤۳) ، سیستان(۱۷٤۷-۱۷٤٦م)وغیره) . درمدارك آرشیوی همچنین اخباری راجع به‌شورش های گیلان در دههٔ پنجم قرن‌هیژدهم یافت‌می‌شود که درمنابع‌دیگر نیست.

اگر تاریخ‌نگاران ایرانی سعی‌می‌کنند هرجورکه شده نادرشاه رامدح بگویند وآگاهانه راجع به‌تشدید مبارزات طبقاتی‌زمان‌او ساکت‌می‌مانند یادربارهٔ به‌اصطلاح «عشق‌آتشین» خلق‌وسپاه به‌اوقلم‌فرسایی می‌کنند، درعوض دیپلمات‌های روسی در گزارشهای محرمانه،وضع‌واقعی کشورایران‌رابه‌اطلاع دولت‌متبوع خودمی‌رسانده‌اند.

مدارك بایگانی مرکزی دولتی‌تاریخی -جنگی(تسه‌گ‌وی‌آ) که مورداستفادهٔ

ماواقع‌شده، شامل شرح های آماری وآماری ـ نظامی ایالات مختلف دولت صفوی و دولت نادرشاه می‌شود که اغلب هم مرز روسیه بوده‌اند. دراین اسناد، اخبار بسیاری چه‌دربارهٔ کشاورزی به‌طوراعم وچه‌دربارهٔبرخی ازرشته‌های کشاورزی‌به‌طور اخص ـ پرورش نوغان، پنبه‌کاری‌وباغداری ـ یافت‌می‌شود.

مطالب‌مربوط به‌توده‌های مردم ومبارزات‌آنها دردهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم‌دراسناد بایگانی(تسه‌گ‌وی‌آ) فاش‌نشده.

مطالب‌چاپ شده

منابع چاپ شدهٔ روسی دربارهٔ مسئلهٔ مورد تحقیق ماخیلی کمتر از مدارک آرشیوی است که دراین باره وجود دارد، تازه اخبار درج شده درآنها هم کم‌بهاتر است.

کتابی که بیشتر از همه مشهور است اثرای. گ. گربرت(هربرت) است. او خود درجنگ پتراول باایران شرکت‌داشته ودرسال ۱۷۲۷ درکمیسیون تعیین‌حدود مرزی بین‌ترکیه‌وروسیه کمیسربوده.

آثارگربرت، «اطلاعاتی دربارهٔ مردمان‌وسرزمین هایی که درجوارغربی‌دریای خزر، بین هشترخان ورودخانهٔ کورا قراردارند ووضع وموقعیت آنها درسال۱۷۲۸م»[۱] واف. ای. سوی‌سونوف، «توصیف‌دریای‌خزر وفتوحات روسیه درآن که قسمتی ازتاریخ امپراتوری پترکبیر است»[۲] دارای اطلاعات زیادی دربارهٔ ولایات جواردریای خزر

۱ـ ای. گ. گربرت،اطلاعاتی دربارهٔمردمان وسرزمین هایی که درجوارغربی دریای خزر بین هشترخان ورودخانهٔ کورا قراردارندووضع وموقعیت آنها درسال۱۷۲۸م («تألیف وترجمه‌هایی‌به‌منظور فایده وتفریح»،ژوئن تااکتبر۱۹۶۰).

۲ـ[اف. ای. سوی‌سونوف]«تشریح دریای خزر وفتوحات‌روسیه‌درآن که قسمتی‌ازتاریخ امپراتوری‌پترکبیر است،اثرایزن‌سری‌حاکم‌سیبری،ف. ای. سوی‌سونوف»،سانکت‌پتربورگ، ۱۷۶۳.

است و برای قیاس با منابع یادشده‌ای که به‌طور مستقیم بادورهٔ مورد تحقیق‌ما رابطه دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

«کتابچهٔ» («ژورنال») آ. پ. ولینسکی، وزیر مختار سابق (۱۷-۱۸۱۵ م) روسیه در ایران، دارای ارزش بسیاری است. یه. س. زه‌واکین[1] تاریخ نویس شوروی مطالبی ازاین کتابچه استخراج کرده و به‌چاپ‌رسانده. نسخهٔ‌اصلی کتابچه‌در «بایگانی مرکزی دولتی رویدادهای باستانی» (تسه گادا) نگهداری می‌شود.

ولینسکی وضع نظامی، سیاسی واقتصادی دولت صفوی را درد هٔسوم قرن هیژدهم مفصلاً شرح می‌دهد. درمیان اطلاعاتی که ولینسکی به‌دست می‌دهد، حقایقی دربارهٔ رکود عمیق اقتصادی، ورشکستگی وفقر مردم شهر وروستا، ناتوانی کشاورزان در پرداخت، خودسری واخاذی حکام محلی ومأمورین خزانه یافت می‌شود. ولینسکی تابلوی حزن انگیزی از سالهای آخر حکومت‌صفویان رسم‌می‌کند که تلاشی قشون ودستگاه اداری، شورش های فئودالی و پاشیدگی عملی دولت مضمون آن است. گفته های اودربارهٔ تشدید مبارزات طبقاتی در دولت صفوی - مربوط به‌دورهٔ قبل از هجوم افغانان-مخصوصاً دربارهٔقیامهای بینوایان‌شهری‌فوق‌العاده‌جالب‌است. درگزارش های آ. ولینسکی همچنین راجع به‌تضعیف‌پایگاه‌اجتماعی‌شاهان‌صفوی براثر خودداری برخی قشرهای‌طبقهٔ‌حاکم، به‌ویژه‌اشراف‌نظامی-فئودال‌قبایل‌ازحمایت‌آنها، سخن رفته.

«کتابچهٔ» ولینسکی‌منبع بی همتای تاریخ دولت‌صفوی‌در ربع‌اول‌قرن‌هیژدهم است.[2] تحقیق او به‌ما امکان می‌دهد که بفهمیم، سیاست داخلی‌وخارجی‌نادرشاه برای مملکت ورشکست‌شدهٔ ایران چقدر هلاکت‌بار بوده.

۱- یه. س. زه‌واکین، آذربایجان وابتدای‌قرن‌هیژدهم (استخراج هایی ازیادداشت‌های روزانهٔ آ. پ. ولینسکی (A. p. Volinski) («اخباری ازانجمن تحقیق وبررسی‌آذربایجان»، جزوهٔ ٤، باکو، ۱۹۲۹، شمارهٔ ۸.).

۲- دراین‌باره نگاه کنید به‌ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به ایران، فصل اول.

درکتاب «اطلاعاتی دربارهٔ وقایع حزن‌انگیزی که بین نادرشاه وپسرش رضاقلی میرزا درسال های ۱۷٤۲-٤۲ م درایران رخ داده»[1] اثرو. براتیشف مأمورثابت (رزیدنت) روسی درایران، به‌جز داستان سوءقصد به‌جان‌شاه و کورشدن رضاقلی‌میرزا به‌دست‌او، اخباری دربارهٔ معافی‌مردم کشور ازمالیات سه‌ساله وجوددارد.

خیلی جالب‌است که بنابرعقیدهٔ آقای‌براتیشف «غفلت درمالیات سه‌ساله ... باتوجه به‌شگردویژهٔاو(نادر-ن.) بعداً جبران می‌شود وتازه بیشترهم گرفته خواهد شد»[2]. گمان‌و. براتیشف چنانکه از منابع برمی‌آید، کاملا درست‌ازآب‌درآمد.

آثار دکترای. لرخ: «سفره ۳-۱۷۳۳ م‌از مسکوتا هشترخان‌در کشورهای‌ساحل

چاپ شده.

یوهان‌یاکوب‌لرخ درسال ۱۷۰۳ درپتسدام به‌دنیاآمد وتحصیلاتش رادرگال (هال) به‌انجام رساند. لرخ درسال ۱۷۳۱م به‌خدمت دولت روسیه درآمد و پنجاه سال بدون بازگشت در روسیه زیست.

یوهان‌لرخ دوبار به‌ایران رفته- درسالهای ۱۷۳۳-۳۵م و ۱۷٤۵-٤۷م-وهر بار به‌عنوان پزشک سفارت روس درایران. او درسالهای ۱۷۳٦-۷م در هشترخان می‌زیسته وبعداً پیش ازآنکه جزواعضای جدید سفاوت به‌ایران برود، پزشک‌نظامی قشون فلدمارشال‌لسی‌بوده. دریادداشت های‌روزانهٔ این‌فرد بادانش ودقیق، غنی‌ترین ومتنوعترین مطالب‌وجود دارد: اطلاعاتی دربارهٔ نباتات محلی، ثروتهای طبیعی، نژادشناسی، آثار باستانی، روابط اجتماعی و تاریخ کشورها وولایاتی‌که مشاهده کرده.

۱-[و. براتیشف] «اطلاعاتی درباره‌وقایع حزن‌انگیزی.. سانکت‌پتربورگ ۱۷٦۲.

۲-همان‌جا، ص ۱۷.

۳-نشانی‌های این‌دوکتاب‌لرخ (چاپ‌آلمانی) به‌زبان‌آلمانی‌است. به‌فهرست منابع پایان کتاب‌حاضرمراجعه‌شود-م.

٤-«تألیفات‌ماهانهٔ‌جدید» سال‌های ۱۷۹۰-۹۱.

یادداشت‌های روزانهٔ سفرلرخ به‌قفقاز وایران برای ما بسیار جالب است ، در «سفره ۳-۱۷۳۳م از مسکو تا هشترخان در کشورهای ساحل غربی دریای خزر» دربارهٔ سفارت س.د. گلیتسین درسالهای ۳۵-۱۷۳۳م نیز مطالبی نوشته شده . لرخ در سالهای ۴۷-۱۷۴۵م، همراه گلیستین به‌ایران رفت. دریاداشتهای روزانهٔ اودربارهٔ بسیاری از شهرها وایالات قفقاز که جزء دولت نادرشاه بوده‌اند شرح داده‌شده. لرخ برخی از این شهرها را چندبار دیده وبه همین دلیل توانسته تغییراتی را که درغیاب او در آنها رخ داده شده مشاهده کند. اطلاعاتی که در مطالب لرخ موجود است برخرابی نیروهای تولید، ورشکستگی شهرها وویرانی روستاها در دههٔ پنجم قرن هیژدهم گواهی می‌دهد. گذشته از اینها دریادداشت‌های لرخ اخبار گرانبهائی دربارهٔ سیاست مالیاتی نادرشاه، تلاشی قشون او، شورش‌ها وفرار دستجمعی حتی قروسهای کامل نظامی یافت می‌شود.

در کتاب حاضر، همچنین از اثر پ. گ. بوتکوف(۱۸۵۷-۱۷۷۵)،« مدارکی ازتاریخ جدید قفقاز ازسال ۱۷۲۲ تا ۱۸۰۳م» که فقط به‌عنوان یک منبع ارزش دارد نه بعنوان یک تحقیق، استفاده شده . ارزش این اثر دربرداشتن منابعی است که به‌دست‌ما نرسیده‌اند. کتاب پ. گ. بوتکوف اکثراً از مطالب دیپلماتیک‌وجنگی- تاریخی و همچنین منتخباتی از صورتمجلس‌ها و یادداشت‌های رسمی جهانگردان تشکیل شده. بیشتر مطالب کتاب را بوتکوف موقعی جمع کرده که درقفقاز خدمت می‌کرده(دههٔ دهم‌قرن هیژدهم). مخصوصاً اخباری‌را که مؤلف یاد شده دربارهٔ مبارزهٔ رهایی بخش قبیله‌های داغستان می‌دهد، دارای اهمیت‌بسیار است. باوجود این درکتات مزبور بی‌دقتی‌ها وسردرگمی‌هایی دربرخی تاریخ‌ها و حقایق تاریخی دیده می‌شود.

منابع اروپای غربی

درآثار جهانگردان، تاجران ومبلغان مذهبی اروپای غربی مطالب فراوانی

درمورد مسئلهٔ مورد تحقیق ما وجود دارد. برطبق اطلاعات مندرج در این آثار می‌توان وضع اقتصادی شهرها وولایات مختلف کشور، ماهیت جنبش های اجتماعی وتدابیر سیاسی وغیره را تشریح کرد.

از میان آثار مؤلفان اروپای غربی پیش ازهمه به «تاریخچهٔ بازرگانی بریتانیا در دریای خزر» نوشتهٔ تاجرانگلیسی جان هان‌وی توجه داشته‌ایم. او پس از عقد قرارداد بازرگانی بین روس وانگلیس وتأسیس شرکت تجارتی انگلیسی «روسیه» که درسال ۱۷۴۳ م به‌منظور توسعهٔ تجارت ایران و انگلیس شروع به کار کرد، از هشترخان به‌استرآباد وارد شد وازآنجا عازم بارفروش (بابل فعلی-م.)، قزوین ورشت گردید ودرپایان سال ۱۷۴۴ به هشترخان بازگشت.

درسال ۱۷۵۳ م چاپ اول آثاراو درچهارجلد درلندن منتشرشد. درسال ۱۷۵۴ چاپ دومش دردوبلین ودرسال ۱۸۶۲ م چاپ سومش در دوجلد درلندن انتشاریافت. ترجمهٔ آلمانی آثار اونیز که درسال ۱۷۵۱ م و۱۷۶۹ م درهامبورك و لینپریک[1] منتشر شده، معروف است.

مؤلف به‌جز توصیف تجارت انگلستان در دریای خزر به‌شرح وقایعی که اززمان حملهٔ افغانان تاقبل از مرگ نادرشاه در ایران وبرخی کشورهای همجوار رخ داده می‌پردازد.

اثرهان‌وی منبع بسیار جالبی است. مؤلف خود برخی ازوقایعی را که در کتابش یاد کرده، شاهد بوده. مثلا او درسال ۱۷۴۴ م سرکوبی قیامهای هشترخان ومازندران را باچشمان خود مشاهده کرده. درشرح سفر او ازهمدان به‌استرآباد، اخبار گرانبهایی دربارهٔ زوال وخرابی شهرهاودهات، ورشکستگی مردم و گرسنگی نهفته. اثرجان هان‌وی شامل یادداشت‌های روزانه، سفرنامه، اخبار جداگانه‌ای از جهانگردان دیگر

۱- نسخه‌ای که مورد استفاده ماواقع‌شده چاپ‌لندن مورخ ۱۷۵۴ م (گویا اشتباه شده، زیرابه گفتهٔ خودمؤلفان (به‌متن‌مراجعه شود.) چاپ‌دوم کتاب یادشده درسال ۱۸۵۴ م دردوبلین انجام گرفته نه درلندن-م.) است.

(جان‌ال‌تون، جان کوك،وان‌میروپ)واسنادی‌غنی ازتاریخ بازرگانی ایران‌وانگلیس در ربع دوم قرن هیژدهم‌است. بااینحال اخبارهان‌وی احتیاج به‌رسیدگی و بازرسی دقیقی دارد که‌ل.لوکهارت درتک‌نگاری خود دربارهٔ نادرشاه بدان توجه کرده.

یکی از منابع مهمی که روشنگر سالهای آخر پادشاهی نادر ووقایع رخ داده درمملکت درآن زمان می‌باشد، دو نامهٔ مبلغ مذهبی «بازن»[1] است که در سالهای ۱۷٤۱ تا۱۷٤۷ طبیب دربار نادر بوده ودرتمام لشگرکشی‌ها همراه او می‌رفته. به‌خصوص نامهٔ اول او برای ما جالب‌است: درآن اخباری دربارهٔ رکود بازرگانی، ناتوانی کشاورزان درپرداخت وورشکستگی آنان، سیاست نادر در قلمرو مذهب و بالاخره جزئیات قیام ۱۷٤٦-٤۷م در سیستان وتوطئهٔ نظامی۱۷٤۷م مندرج‌است.

همچنین اثراوت‌تر (Otter) استاد زبان عربی درپاریس که سفری به ترکیه و ایران کرده وکتابش در دو جلد تألیف شده[2] بی اهمیت نیست. او که درسال ۱۷٤۳م ازپاریس به‌مارسل(مارسی)رفته وسپس ازطریق دریابه‌قسطنطنیه(استانبول) رسیده، بیشتر وقت خودرا درترکیه گذرانده وفقط بهارسال ۱۷۳۹م را درایران‌بوده. اوت‌تر تاریخ مختصر هجوم افغانان را نوشته واخباری دربارهٔ روابط روس وایران و ترکیه وایران، مبارزهٔ نادر باافغانان، جنگ با ترکیه وخلع طهماسب از شاهی[3] در اختیار ماسی گذارد. اوازبی‌سروسامانی‌وزوالی که‌برمملکت حکمفرما بوده[4]، کاهش بازرگانی[5]، مالیات‌ها[6]، وضع شهرهای اصفهان، شوشتر،اهواز،دزفول[7]وغیره مارا با خبرمی کند.

1- «Lettres edifiantes et curieuses, ecrites des nisions etrangeres» t. IV. Nouv. ed. Paris, 1780, PP. 277-364.

2-I. Otter, Voyage en Turquie et en Perse, avec une relation des expeditionsde Tomas Koulihkan, vol. I-II. Paris, 1748.

3- I. Otter, Voyage en Turquie. . . vol.I. PP. 298- 318.

٤ـاوت‌تر. همان‌جا،ص ۲۲٤.

٥ـاوت‌تر. همان‌جا،ص ۳۲٥،۳۲٦.

٦ـ اوت‌تر. همان‌جا،ص ۲۳.

۷ـ اوت‌تر. همان‌جا،ص ۰٥۰،۳۰٥،٤،٤.

در «سیاحت» اوت‌تر خبری از قیامها نیست، زیرا دردورهٔ اوج گسترش قیامها (دههٔ پنجم) اودیگر در ایران نبوده. درجلداول «سیاحت» فقط به‌طورخلاصه (ازقول دیگران) دربارهٔ قیام فارس درسال ۱۷۳۳-۱۷۳۴ م گفته شده.

برخی از اطلاعات اساسی ما از منابع زیر به‌دست‌آمده: «تاریخ فعالیت کارملها ومبلغان پاپ در ایران، قرن‌های شانزدهم تا هیژدهم»، لندن، ۱۹۳۹ م، د. کوك، «سفرهاوسیاحت‌هایی به امپراتوری روسیه، تاتار وقسمتی ازپادشاهی ایران»، کمبریج ۱۷۷۰-۱۷۷۸ وغیره.

اطلاعاتی دربارهٔ وضع بازرگانی ورشته‌های مختلف کشاورزی مخصوصاً پرورش نوغان وهمچنین دربارهٔ لشکرکشی‌های نادرشاه، روابط ایران وترکیه وروس وایران درمدارك آرشیوی وزارت خارجه‌های انگلستان، فرانسه واتریش وجود دارد که در «مجموعهٔ انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»[1] به‌چاپ رسیده.

۱- «مجموعهٔ انجمن تاریخ امپراتوری روسیه»، سانکت‌پتربورگ، جلدهای ۳، ۴۹، ۵۶، ۶۹، ۷۶، ۸۵، ۹۶، ۱۰۳ وغیر.

فصل دوم

نگاهی کوتاه به تاریخ دولت صفویان

از ابتدای قرن شانزدهم تا پایان ربع اول قرن هیژدهم ، ایران ، آذربایجان و ارمنستان در چهارچوبهٔ دولت فئودالی صفویان ، که در آن دولت یا شاه ـ مظهر حکومت ـ مالک همهٔ زمین ها بود ، متحد شده بودند. شاه به‌نفع خود ازتمام انواع زمینداری ، بهره ـ مالیات می گرفت ویا قسمتی از محصول را بعنوان مالیات زمین تصاحب می کرد . مصونیت مالیاتی برخی فئودالها در واقع بخششی بود که دولت بخاطر امتیازات خاصشان‌در حق آنها روا می‌داشت . علاوه برآن دولت در تعیین حدود ، شکل‌وطرز دریافت مالیات زمین‌حق انحصاری داشت. دولت کشاورزان را به گروههای مالیاتی[1] وابسته می کرد و آنها را به بیگاری در کارهای ساختمانی دولتی می کشاند .

بخشی از زمین هادرمالکیت خزانه(زمین های‌دیوانی)بود.اغلب این زمین ها را مأموران خزانه اداره می کردند . در منابع تاریخی از زمین های شاه به نامهای «خالصه» یا «خاصهٔ شریفه» یادشده .

اکثر زمین های‌تاج‌وخزانه به‌فئودالها‌بخشیده‌می‌شد،ولی این نوع مالکیت‌رسماً به‌صورت شکل خاصی از زمینداری نمودار نشد . با اینحال از زمان حکومت شاه ـ عباس اول(۱۵۸۷-۱۶۲۹) بخشش زمین های «خالصه» تقریباً به‌طورکلی‌منسوخ شده بود . این موضوع روشن میکند که قسمت قابل ملاحظه‌ای ازاین زمین ها در

---

۱ ـ «گروه مالیاتی »را به جای کلمهٔ «تیاگلو» (روسی) گذاشته‌ام . تیاگلو، مجموع افراد مستعد کار خانواده را در روسیهٔ قدیم می گفته‌اند که از نظر مالیات بندی یک واحد محسوب می‌شده‌اند ـ م .

زمان حکومت اسلاف شاه عباس اول به مالکیت فئودالهای مختلف درآمده. [1]

زمینداری فئودالی مشروط بود، زیرا که زمینداران فقط درصورتی می‌توانستند زمین به دست آورند که خدمت معینی در دستگاه نظامی ـ اداری حکومت یا دربار انجام دهند و خود به طبقهٔ فئودال تعلق داشته باشند. زمین های تحت مالکیت فئودال درعین حال تشکیل‌شده بود از مجموع سهم‌های کشاورزان. بدین ترتیب، در نتیجهٔ این مالکیت پلکانی که از خصلت های‌عمدهٔ فئودالیزم است، زمینداری فئودالها نه‌تنهابامالکیت عالی شاه یادولت‌فئودالی بلکه‌باتملک ارثی‌تولید کنندگان مستقیم بر قطعات زمین نیز همراه بود.

در دولت صفویان رایج‌ترین صورت زمینداری فئودالی «تیول» بود. مقامات مختلف نظامی و نمایندگان ادارات کشوری از شاه «تیول» می گرفتند. یعنی آنها حق‌استفادهٔ بخشی از درآمدهای‌مالیاتی دولت را از زمین یادشده به‌دست‌می‌آوردند. مالکیت تیولی بارها تا یک ایالت کامل گسترش یافت؛ یک ده درعین حال می‌توانست چند تیولدار داشته باشد.

بخشش تیول اغلب با واگذاری حق رهبری امور نظامی ـ اداری سرزمین مربوطه بستگی داشت. تیولدار به‌صورت حکمران ایالت به‌ادارهٔ درآمدهای دیوانی محل می‌پرداخت، همو مأمور جمع آوری و نگاهداری قشون و غیره نیز بود. این حق‌ها که به‌تیولدارداده می‌شد، زمینه‌را برای تحکیم آیندهٔ حکومت او وبه‌طور کلی برای دست‌اندازی این حکومت بر سر مردم وزمین هایی که از بخشش‌تیولی حاصل شده بود آماده می کرد.

اکثراً وقتی امیران قبایل کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین به حکمرانی ایالتی گمارده می‌شدند، آن ایالت به‌صورت تیول به‌آنها واگذار می‌شد. زمین های تیول عملاً درمالکیت اشراف قبیله بود که درآمدها و خود زمین ها را دراختیار داشتند.

در نتیجهٔ پراکندگی دولت صفوی و عدم وجود بازار عمومی دولتی، و تا

۱ـ ای. پ پتروشفکسی. طرح کلی تاریخ روابط فئودالی درآذربایجان و ارمنستان قرن شانزدهم تا ابتدای قرن نوزدهم، لنینگراد، ۱۹٤۹، ص ۲۱۱.

حدودی هم نبودن روابط اقتصادی بین ایالات مختلف ، کنترل تیولداران برای حکومت شاه سخت بود . درطول قرن هفدهم ، تمایل حکمرانان تیول ها به تبدیل مالکیت خود به‌مالکیت ارثی و گاهی هم بلاشرط ، آشکار گردید . بدین جهت در زمان آخرین شاهان صفوی ، غالباً شورش‌های تیولداران علیه حکومت عالیهٔ شاه ظاهر می‌شد .

شاهان صفوی ، به‌خصوص عباس اول کوشش کردند که از تبدیل تیول به مالکیت ارثی فئودال ها جلو بگیرند . با وجود این ، شرایط اقتصادی و سیاسی آن دولت نه‌تنها به‌هدف تمرکزگرایی حکومت شاه کمک نمی‌کرد، بلکه زمینه را فقط برای تشدید تجزیه‌طلبی فئودالی آماده می‌نمود .

گرایش به‌تکامل تیول درنیمهٔ دوم‌قرن هیژدهم بیشترآشکارشد. به‌خصوص، دراین دوره درخان‌نشین آذربایجان ، دست‌اندازی تیولدار بر سر مردم و زمین های تیول نه‌فقط‌عملاً بلکه طبق‌فرمان‌خان‌انجام می گرفت. واضح است که‌چندی‌بعد، یعنی درست درقرن نوزدهم ، تیولداران به مالکان زمین تبدیل شدند و تیول به تدریج خصوصیات ملک را به‌دست آورد که البته مورد قبول حکومت شاه واقع شد وشکل قانونی هم گرفت .[1]

در دورهٔ مورد بررسی ما ، مفهوم «همه ساله» گسترش وسیعی یافت . «همه ساله» بخششی بود که به‌طورکلی درحق نمایندگان قشرهای پائین طبقهٔ فئودال ، برخی از مقامهای مذهبی ، حتی بعضی ازشرکت‌کنندگان درقشون چریک فئودالی و قسمت‌های کامل قشون روا می‌شد. جالب است که این اشخاص مواجب خودرا به شکل «حواله» و «برات» که به‌آنها حق تصاحب مبلغ معینی پول و جنس را از ادارهٔ مالیات ولایت مربوطه می‌داد ، دریافت می‌داشتند . مقداری از مالیاتهای دولتی که به‌نام «همه ساله» برای مستخدمان مقرر می‌شد به‌وسیلهٔ مأموران خزانه جمع‌آوری می گردید .

۱ ـ برای آگاهی بیشتر درباره تیول نگاه کنید به ای . پ . پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین ص ۲۲۱-۱۸۴ .

بدین ترتیب، گیرندگان «همه ساله» نیز در بهره‌کشی فئودالی کشاورزان شرکت می‌کردند. فقط ازاین لحاظ و به‌طور مشروط می‌توان «همه ساله» را نوعی زمینداری دانست.[1]

زمینداری مؤسسات مذهبی مسلمان و مسیحی نقش بزرگی را در اقتصاد دولت صفوی بازی می‌کرد. زمین‌هایی را که شاهان یا اشخاص دیگر به‌مسجدها، مقبره‌ها، صومعه‌ها، خانواده‌های شیخان درویش و سیدها می‌بخشیدند وقف نامیده می‌شد که به‌صورت دست‌نخوردنی باقی می‌ماند. طبق سنن زمان، وقف را نه‌می‌شد مصادره کرد و نه انتزاع نمود. گذشته از این مؤسسات مذهبی زمین‌های بزرگی از «جماعت‌های خودمختار»[2] ورشکست شده و خرده مالکان خریده بودند.

اداره‌کنندگان عالی زمینهای وقفی مؤسسات مذهبی مسلمان را «صدر» و اداره‌کنندگان عالی زمین‌های کلیسا را «کاتولیکوس» می‌گفتند. شیخان اردبیل و صومعهٔ اچمی آدزین و غیره بزرگترین زمینداران دولت صفوی بودند.

هدایای فراوانی که به مؤسسات مذهبی داده می‌شد باعث تحکیم موقعیت اقتصادی روحانیان بزرگ می‌گردید که در زمرهٔ بزرگترین فئودال‌ها بودند. قشر پائین روحانیان برحسب وضع اقتصادی واصل اجتماعیشان بیشتربه قشرهای متوسط شهر و روستا پیوستگی‌داشتند تا به روحانیان بزرگ و بالانشین.

***

مسألهٔ تاریخ توسعهٔ مالکیت خصوصی فئودالی برزمین در دولت صفویان یکی ازمسائل مهم تاریخ روابط اقتصادی ـ اجتماعی قرنهای شانزده تا نوزدهم است. مالکیّت خصوصی برزمین دردولت صفویان بااصطلاح «ملک» (یا«اربابی»)

۱ـ ای . پ . پتروشفسکی «همه ساله» را نوعی تیول دانسته که درآن قسمتی از بهره ـ مالیاب برای سالهای معینی به‌گیرندهٔ «همه‌ساله» بخشیده می‌شده. شرح مفصل در بارهٔ این مفهوم در کتاب ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۹۷-۱۹٤ .

۲ ـ به‌شمارهٔ ٥ حاشیهٔ پیشگفتار مراجعه شود ـ م .

مشخص می‌شود .

تاریخ‌نویسان روسی و ارمنی قبل از انقلاب ماهیت «ملک» را به غلط توضیح داده بودند . آنان «ملک» را نیز یکی از اشکال مالکیت مشروط تصور می کردند . همانطور که گفته شد این مسأله به‌وسیلهٔ برخی تاریخدانان شوروی بررسی شده : ویژگی‌های ملک در تک‌نگاری ای. پ. پتروشفسکی و همچنین در کتاب پ.ت. آروتونیان عمیقاً تحقیق شده .[1]

ما درحالی که به‌مفاهیم مختلف «ملک» (مالکیت غیر منقول به‌طور کلی ، مالکیت قطعه زمین های جداگانه به‌خصوص سهم‌های کشاورزان ، مالکیت آب ، سهم بهره‌مالیات[2] وغیره) نمی‌پردازیم ، فقط به‌برخی ازخصوصیات‌آن توجه می کنیم‌و آن را ازنظرمفهوم فئودالیش و حتی از نظرمالکیت فئودالی خصوصی موردبررسی‌قرار می‌دهیم .[3] بایدتوجه کرد که اگرملک‌می‌تواندبرقطعه های کوچک‌وخیلی کوچک‌زمین

---

۱ - ای. پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۴۷ - ۲۲۲ ، پ. ت . آروتونیان ، جنبش های رهایی بخش خلق ارمنی در ربع اول قرن‌هیژدهم ، مسکو ، ۱۹٤٥ ، فصل اول .

۲ - تشریفات خرید و فروش ملک به صورتی تنظیم شده بود که احتیاجی به تجویز مالک عالی (دولت یا شاه - م.) نداشت . باوجود این ، بعداً ملک‌داران یا کسانی که به حق مالکیت‌آنها اعتراض داشتند ، درحل اختلافات خودمداخلهٔ دولت راخواستارمی‌شدند. برخوردها و دعواهای ناشی از حق گرفتن ملک ، ملکداران را مجبور می کرد که مرتباً از نمایندگان حکومت بخواهند که حق «قانونی» آنها را تأیید کنند .

۳ - واضح است که از زمان حکمرانی مغولان ، در ارمنستان ، آذربایجان و ایران که درطول صدها سال درمحدودهٔ تشکیلات دولتی‌واحدی (دولتهای هلاکوئیان ، قره‌قویونلو، آق‌قویونلووصفویان) بوده‌اند،«تقریباًخصوصیات‌مشابهی‌درروابطفئودالی »(ای.پ.پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، ص ٦٤.) ایجاد شده. این موضوع به‌ما حق می‌دهد که از

بقیه در صفحهٔ بعد

قابل شخصی که درمالکیت کشاورزان وجماعت‌های روستایی است اطلاق شود، در عوض اصطلاح « ملکدار » معنی معین قطعیی داردو نمی‌تواند شامل کشاورزان زمیندار گردد .

«ملک‌داری» پیش از هرچیز با استثمار فئودالی کشاورزان بر مبنای مالکیت فئودالی زمینداران برده (یاقسمتی از ده) ـ که مسکن کشاورزان است ـ ونگاهداری زمینها در مالکیت ارثی مربوط می‌شود .

ملکداران به قشرهای مالکان بزرگ ، مالکان متوسط و خرده مالکان تقسیم می‌شدند. به‌جز نمایندگان فئودالهای قدیمی محلی، مؤسسات مذهبی[1] ورژه ـ حکام ایالات ونمایندگان اشراف‌نظامی ـ فئودال[2] ـ نیزجزء ملک‌داران به‌حساب‌می‌آمدند. بازرگانان نیز دارای مقدار قابل ملاحظه‌ای زمین بودند.[3]

رشد پی در پی قیمت ده‌های ملک‌داران در طول قرن شانزدهم تا پایان ثلث اول قرن‌هیژدهم خوددلیل توسعهٔ این نوع زمینداری است. برای تأییداین مطلب چند نمونه می‌آوریم :

در سال ۱٤۳۲ کاتولیکس اچمی‌آدزین گریگوری ماکوتسی هفت ده خرید

بقیه از صفحهٔ قبل

برخی اطلاعات مربوط به روابط ارضی ارمنستان ، به خصوص دربارهٔ ملک ، برای ارزیابی بعضی از خصوصیات توسعهٔ این مفهوم در ایالات دیگر دولت صفوی استفاده کنیم . البته به کارگرفتن این روش تحقیق بدین جهت است که در هیچیک از ایالات دیگر حکومت صفوی به‌اندازهٔ ارمنستان مدارک زیاد و موثق (قباله‌های گوناگون ، هبه نامه ، رهن‌نامه و دیگر مدارک آرشیوی) برای تحقیق مناسبات ارضی یافت نمی‌شود .

۱ ـ س . یه ره وانتسی ، جابر ، ص ۱۲۹-۹۹ .

۲ ـ همان‌جا ، ص ۱۰٤ و ۱۵۹ .

۳ ـ زاکارناآلولتسی ، اوراگروتون ، ۱۹۳۸ (توضیح بیشتر به زبان ارمنی است . به فهرست منابع در پایان کتاب مراجعه شود ـ م .) .

به‌مبلغ ٤٥ تومان (هرتومان ده‌هزار دینار بوده ـ م .) که ازآن جمله ده باترینج بود به‌مبلغ ۹ تومان .[1] طبق‌اطلاعات جامبر در دههٔ ششم قرن هفدهم فقط برای یکدانگ (⅙ آن) ده مذکور ۱٦ تومان پرداخت[2] شده ، بنا بر این همهٔ ده تقریباً ۱۰۰ تومان می‌ارزیده .

دردهٔ نهم قرن شانزدهم ده اوشاکان به‌وسیلهٔ مالکش به ۸ تومان فروخته شده .[3] دربین دهه‌های پنجم تا نهم قرن هفدهم ، کاتولیکوس اچمی‌آدزین همین ده را تکه تکه از مالک‌های مختلف به‌قیمت هر نیم دانگی (۱/۱۲ آن) تقریباً ٥-٦ تومان خریده . یعنی در واقع همهٔ ده اوشاکان در نیمهٔ دوم قرن هفدهم به مبلغ ٦۰-۷۰ تومان خریده شده . واضح است که قیمت این ده نسبت به دههٔ نهم قرن شانزدهم‌تقریباً هفت تا هشت برابر شده .

در سالهای ۱٦۱۷-۱٦۱۸ م ده نورک به ۹ تومان و ۲ هزار دینار فروخته شد.درسال ۱٦۷۸-۷۹ کاتولیکوس آکوپ شماختسی آن را از نوهٔ تاجر ایروانی ، ستا، به‌مبلغ ٤٤ تومان خرید.[4]

درسال ۱۹٥٥-٥٦ م محمدباتیرخان دو ونیم دانگ (۲/٥ ٦ آن) ازده «ماستار» را به‌یک کشاورز به نام ترخان که شاید نمایندهٔ قشربالای کشاورزان بود به‌مبلغ ۱۲ هزار دینار فروخت .[5] با این حساب قیمت همهٔ ده تقریباً ۳ تومان می‌شد . درسال ۱۷۱٤ م کاتولیکوس‌آلکساندر جوگاتیسی نیم دانگ (۱/۱۲ آن) از همین ده را از نوه‌ها و پسران یک نفر ایروانی به مبلغ چهار تومان خرید . درسال ۱۷۱۹ م

۱ ـ «کالوات‌گارر ...» شمارهٔ ٥، ص ۱۰-۱۲ (توضیح بیشتربه زبان ارمنی است، به‌فهرست منابع درپایان کتاب مراجعه شود ـ م .) .

۲ ـ س . یه ره وانتسی ، جامبر ، ص ۱۲٥ .

۳ ـ همان جا ، ص ۱۱۱ .

٤ـ همان جا ، ص ۱۲۲ .

٥ ـ همان جا ، ص ۱۱٥ .

نامبردگان یک دانگ دیگر از همان زمین را به مبلغ ۵ تومان و ۵ هزار دینار فروختند.[1] بدین ترتیب تمام ده ماستار در سال ۱۷۱۴ تقریباً ۴۸ تومان و در سال ۱۷۱۹ م تقریباً ۳۳ تومان بود، یعنی در مقایسه با اواسط قرن هفدهم قیمت ده ماستار به مقدار بسیار زیادی یعنی در حدود دوازده تا چهارده برابر افزایش یافته.

ترقی قیمت ده‌های ملک‌داران دو دلیل داشته. اول اینکه درنیمهٔ دوم قرن شانزدهم تانیمهٔ اول قرن هفدهم، یعنی در دورهٔ رونق اقتصادی، دربرخی ایالات جمعیت افزایش یافته و کالاهای کشاورزی نیز زیاد شده، در نتیجه سهم بهره - مالیات مالکان نیز به مقدار قابل ملاحظه‌ای بیشتر شده. بدین دلیل فئودالها و تاجران کوشیده‌اند که مالک زمین شوند و در نتیجه قیمت زمین افزایش یافته. ثانیاً ترقی قیمت ده‌های ملک‌داران به مقدارقابل ملاحظه‌ای نتیجهٔ کاهش پی‌درپی ارزش پول در طول قرن‌های پانزدهم تا هیژدهم بوده.

ازمدارکی که ازمنابع تاریخی به دست آمده، پیداست که خرید و فروش زمینها، به‌خصوص ده‌های کامل با ساکنانشان موردقبول «شریعت» بوده وبه‌کمک شیخ الاسلام محل انجام می‌شده، و حتی محاکم شرعی در مورد دعواهای مربوط به‌آن تصمیم می‌گرفته‌اند. با وجود این حق مالکیت خصوصی بر زمین یعنی حق «ملکداری» دردولت صفویان کمترازحق مالکیت‌های دیگربرزمین، باغ، سهم‌های کشاورزان و غیره اعمال می‌شده. گواه این مطلب، تأیید نامه‌ها، مرافعه‌های پی درپی و دعواهای قضایی فراوانی است که در نتیجهٔ «ملکداری» بوجودآمده‌اند.

حتی به‌حق مالکیت مالک بانفوذی چون کلیسای اچمی‌آدزین، که امتیازات گوناگونی داشته و ازحمایت خاصهٔ شاه هم استفاده می‌کرده، بارها اعتراض شده. به‌کرات‌دیده شده که دهکده‌های صومعهٔ اچمی‌آدزین را فئودالهای دیگری‌تصاحب کرده‌اند.[2]

---

۱ ـ همان جا.

۲ ـ همان جا، ص ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰.

برای به‌دست آوردن ملک می‌بایست پول زیادی جهت خریدن ، رشوه‌دادن به مقامات رسمی و علت‌تراشی‌های قضایی خرج کرد .[۱]

معمولاً زمینهای ملکدار ـ فئودال‌های خرده پا و متوسط به تصرف ملکدار ـ فئودال‌های بزرگ‌تر درمی‌آمده و یا به وسیلهٔ حکومت مصادره می‌شده. بدین‌جهت هرپولداری جرأت نمی‌کرده که «ملک» بخرد ویا اگر می‌خریده‌نمی‌توانسته‌آن‌را در مالکیت خود نگهدارد .

عدم تأمین حقوق ملکداران ، چنانکه به نظر ما رسیده ، علت اساسی ارزان بودن این نوع ده‌ها درمقایسه با قیمت آنروزی باغ هاوسهم‌های کشاورزان بوده .

حتی قیمت سهم‌های نه‌چندان بزرگ کشاورزان مقدار قابل ملاحظه‌ای‌بوده، مثلاً درسال ۱۷۲۰ م فشار قرض یک کشاورز ورشکست شده را مجبور می‌کند که یگانه دارایی خود ـ قطعه زمینی قابل شخم ـ را به مبلغ چهار تومان بفروشد.[۲] در سال ۱۷۳۶ م کشاورزی به‌نام «آراکل» ، قطعه زمینی دیمی را که از پدرش به ارث برده بود به پانزده تومان فروخت . [۳] طبق قبالهٔ موجود ، درسال ۱۷۳۹ م قطعه زمینی قابل شخم به وسیلهٔ کشاورزی به‌نام واردازا پسر یاگوس به هشت تومان فروخته شده .

کلیسای اچمی‌آدزین برای خرید برخی باغهایی که در «ملک»های خودش قرار داشته (واگارشاپات ، اوشاکان و غیره) ، گاهی مبالغی بیشتر از بهای خود «ملکیت» باغ ها پرداخته . [۴] مبلغ بهای بعضی ازاین باغها به‌مقدارقابل‌ملاحظه‌ای

---

۱ ـ همان جا ، ص ۱۱ .

۲ ـ «کالواتساگرر...» شمارهٔ ۳۷ ، ص۵۳ـ۵۲ .

۳ ـ همان جا ، شمارهٔ ۴۰ ، ص ۵۶ـ۵۵ .

۴ ـ بقایای این مالکیت دوگانه هنوز هم وجود دارد . مثلا در مازندران : یکی حق مالکیت بر زمین است و دیگری حق بر «کارآفهٔ» (چیزی شبیه سرقفلی) زمین که هرـ کدام جداگانه قابل خریدوفروش است . البته این دومی (فعلاً) مهمتروگرانتراست.م .

بیشتر از قیمت «ملکیت» دهی است که باغ درآن قراد داشته . مثلاً اچمی آدزین برای خرید چهار درباغ در ده واگارشاپات ۸۰ تومان (بترتیب ۱۰ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۴۰ تومان) پرداخته[1] ، درحالی که در همان زمان با این پول می‌شد یک یا چند ده - ملک خرید .

وسایل وطرق به‌دست‌آوردن ملک (خریدن ، به ارث بردن، تصاحب به‌زور، تسخیر ، بخشودگی و غیره) همه به‌وسیلهٔ محققان شوروی تحقیق شده .[2] دراین جا ما به‌آن‌طرقی تکیه‌می کنیم که به‌تصورما با ویژه‌ترین پدیده‌های‌زندگی اقتصادی - اجتماعی دولت صفویان درپایان‌قرن شانزدهم تانیمهٔ اول قرن هفدهم یعنی‌اعتلای نسبی اقتصاد و تلاشی بعدی «جماعات روستایی» رابطهٔ مستقیم داشته .

یکی‌از آنهایی که ثمربخش‌تربوده (درمقایسه باگذشته)آبادکردن زمین‌های بکر است . بازرگانانی که درنتیجهٔ رونق اقتصادی دورهٔ یادشده ثروتمند شده‌بودند و فئودالهایی که دارای قدرت ابتکار شخصی بودند به کمک تأسیس قنات ، حفر چاه ، ساختن آب انبار و استخر به آبادکردن زمینهای بایر پرداختند .[3]

یکی دیگر از سرچشمه‌های تشکیل مالکیت خصوصی فئودالی که مخصوص این دوره است ، خرید سهم‌های کشاورزان « جماعات روستایی » ورشکست شده و تصرف زمینهای آنهاست .[4]

ما درحالی که نظریه‌ها و استنباطهای کارشناسان شوروی را خلاصه می کنیم

---

۱ - س . یه ره وانتسی ، جامبر ، ص ۱۶۹-۱۶۵ .

۲ - ای . پ . پتروشفسکی : طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۴۲ ، ۲۳۴ ، پ . ت آرتونیان ، جنبش‌های رهایی‌بخش ... پیشین : ص ۲۹-۳۲ .

۳ - زاکاریاآکولتسی : اوراکروتون ، ص ۷۵ و ۱۱۹ و۱۲۰ ، س . یه‌ره‌وانتسی جامبر ، ص ۱۰۴-۱۰۲ و ۱۵۹ و غیره .واضح است که طبق عرف مسلمانان ،مالکیت بر آب می‌تواند حتی حق مالکیت برزمین را هم مشخص کند .

۴ - ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص۲۴۳ .

به این نکته توجه می‌نمائیم که در دولت صفویان براساس توسعهٔ نسبی نیروهای تولید و دنبالهٔ آن ، یعنی تشدید بهره کشی فئودالی ، تکامل مالکیت فئودالی بر زمین ادامه پیدا کرد . این جریان (پروسه) دوجهت اساسی داشت : اول، بسطوسیع «ملکداری» (در نتیجهٔ آباد کردن زمینهای بایر وخریدسهم‌های کشاورزان) و دوم، تبدیل نیمه کارهٔ تیول به مالکیت ارثی . همهٔ اینها تا حدودی به مالکیت دولت برزمین لطمه زد ، با وجود این از نقطه نظر توسعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی ایران و کشورهای همجوار آن ، پدیده‌های مثبتی به حساب می‌آیند .

***

ویژگی سیستم زمین در برخی کشورهایی که جزء این دولت بودند، وجود جماعات روستایی است .

اکثر جماعات روستایی وابسته بودند . کشاورزان وابسته‌به‌فئودال (رعیّت) بعداً طبقهٔ اصلی تولید کننده در دولت نادرشاه شدند .[1]

در دولت صفویان به جز کشاورزان وابسته به فئودال ، کشاورزان آزاد نیز وجود داشتند که در روستاهای جماعت نشین ساکن بودند و فقط به دولت مالیات می‌پرداختند . باوجود این ، آنها درصد کمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و بیشتر در اطراف دولت صفوی ، مخصوصاً در ارمنستان می‌زیستند .

مردمان چادرنشین و نیمه چادرنشین «ایلیات» نامیده می‌شدند . « ایلیات » به‌قبایل بسیاری گفته می‌شد که قسمت قابل ملاحظه‌ای ازمردم کشور را دربر گرفته بودند و در میانشان روابط فئودالی ـ پدر شاهی حکمفرما بود . «ایلیات» به‌فئودال و خزانه مالیات می‌دادند و به‌برخی بیگاری‌ها هم گرفته می‌شدند .

کشاورزان بسیاری بودند که هنوز قطعه زمین‌های موروثی خصوصی داشتند .

---

۱ ـ اصطلاح «رعیت» در معنی وسیع‌ترش بر مالیات دهندگان به طور کلی دلالت می‌کند (برای اطلاع بیشتر به : ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲٤۹ .).

تنها چراگاهها و زمینهای بایر در مالکیت اشتراکی «جماعت» ها بود . زمینهای کشاورزان بعداً در نتیجهٔ بهره کشی فئودالی و ورشکستگی بعدی آنان ، از طریق خرید و فروش ، گروگذاشتن و رهن به فئودالها منتقل گشت .[۱]

بین قرنهای شانزدهم تا هیژدهم ، در نتیجهٔ تشدید بهره کشی فئودالی که به‌منظور تحکیم و توسعهٔ‌زمینداری فئودالی انجام می‌گرفت ، تلاشی جماعت ـ های روستایی ژرف‌تر شد. این امر بدینگونه ظاهرگردید : نا برابری مالی بین افراد جماعات رشد پیدا کرد و قشر کوچک اربابان روستا که برروی زمینها و اموال همدهی‌های ورشکستهٔ خود چنگ انداخته بودند از توده‌های جماعات وابسته به فئودال جدا شدند.[۲] قشر کشاورزان بی‌زمین و کم زمین هم که به‌سهم کار تبدیل شده بودند هرچه بیشتر بزرگ و پردامنه شد . چنانکه ای . پ . پتروشفسکی می گوید ، وضع این گروه‌های نسبتاً پر عده بسیار بدتر از وضع کشاورزان « جماعات آزاد» بوده .

«سهم کار» مفهوم تازه‌ای نیست ، بلکه سابقهٔ آن به مدتها قبل از صفویان می‌رسد.[۳] باوجود این ، خصلت این مفهوم طبعاً عوض شده . سهم کاران درشرایط اسارت‌باری روی زمینهای خزانه[٤] (دیوان ـ م .) ، فئودال ـ ملکداران به‌خصوص صومعه‌ها،[٥] نمایندگان بالانشینان ده[٦] و غیره کشت می کردند .

---

۱ ـ «کالواتسا گرو ...» شمارهٔ ۳۲ ، ص ٤۷ ؛ س . یه‌ره وانتسی ، جامبر ، ص ۱۷٤ ، ۱۷٥ .

۲ ـ برخی نمایندگان قشر بالای‌ده رباخواری‌پیشه می کردند ومعمولاباگروکشیدن اموال غیر منقول و غالباً تمام زمین کشاورزبه او مبلغی وام میدادند (س . یه‌ره وانتسی، جامبر ، ص ٥٥، ٦٥ ، ٦٦ و غیره ، همچنین « اسناد رسمی فارسی دیوان کاتولیکوس اچمی‌آدزین» که در مخزن دستنویس های جمهوری‌ارمنستان نگهداری می‌شود ، سندشمارهٔ ۳۳٥ ، ۳٦۲ ، ۳۸٥ و غیره) .

۳ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ .. پیشین ، ص ۳۰۸ .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

مقداراجارهٔ[1] زمین بسته به‌این بود که‌آیا مالک فقط زمین را دراختیار اجاره‌دار می‌گذارد یا اینکه به او بذر، حیوانات کاری و ابزار کار هم می‌دهد. در قرن هیژدهم اجاره بها بین نصف تا ۳/۵ و ندرتاً ۲/۳ کل محصول در نوسان بود.[2]

بدین ترتیب، جریان ویرانی جماعات روستایی و سلب مالکیت از کشاورزان

بقیه از صفحهٔ قبل

۴ - درکتاب «تذکرة‌الملوک» گفته شده که برخی صاحب‌منصبان پایتخت(اصفهان) موظف بودند که مواظب زمینهای «خالصه» باشند تا بایر نمانند. بدین منظور می‌بایست در زمینهایی از خزانه که خالی می‌ماند، «مستأجر»ی بنشانند که «مستأجرممتاز» (واسطه) نباشد، بلکه کشاورزی سهم‌کار و بی‌زمین یا کم زمین باشد. به احتمال قوی، کلمهٔ مستأجر مترادف کلمات «رنجبر»، «یاری‌کار» و اجیر بوده.

مقامات مالیٔ پایتخت، وکیل بودند که کارهای «محل» را اداره کنند و برای کشاورزان بذر و چیزهای دیگری که «خودشان (مقامات یادشده) برای بهبودوضع زراعت، ضروری تشخیص میدادند» تأمین نمایند. مستأجر، این مساعده را (بذر و غیره - م.) به هنگام جمع آوری محصول پس می‌داد. مبلغی از محصول را که کشاورزان و مستأجران موظف به پرداختش بودند، مثل «وجه رای» معلوم بود.

[Tadhkirat Al - Muluk, Amanual Of Administration Persian, Text, Transl. And Explained By V. Minorsky. Vol. Xyl Combrie, 1943. pp. 78 - 79].

۵ - «کالوتسا گرر ...» شمارهٔ ۷۳، ۷۹، ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۳، محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، جلد۲، برگ ۳۱۷ و ۳۱۸.

۶ - آرتمی‌آراراتسکی، اتوبیوگرافی (زندگی‌نامه)، جلد ۲، سانکت پتربورگ، ۱۸۶۸، ص ۱۹۲-۱۹۰.

۱ - منظور بهرهٔ مالکانه است-م.

۲ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ...پیشین، ص ۳۰۹.

جماعت‌ها، به طورکلی، موجب تحکیم وتوسعهٔ آتی بهره کشی اسارت‌بار فئودالی گردید.

کدخدایان ده، میرزاها و دیگر مقامات به ارباب‌های ثروتمند ده تعلق داشتند. آنها درحالی که معاملات جاری در جماعات را اداره می کردند(گروکشی اموال جمعی یا خصوصی کشاورزان برای دادن وام یا فروش کالاهای کشاورزی ودامداری در بازار برای پرداخت مالیات وغیره)، ازطریق احتکار و دغل‌بازی‌های گوناگون به حساب کشاورزان ثروتمند می‌شدند.

کشاورزان بی‌زمین مجبور بودند که با شرایط اسارت‌باری از خزانه (دیوان) و زمینداران، زمین اجاره کنند. این نوع اجاره‌داری معمولاً «سهم کاری» بود. ضمناً سهم کار از نصف تا $\frac{۳}{۵}$ محصول را به‌مالک می‌داد.[۱]

جماعت روستایی به‌صورت واحدی مالی درآمده بود که مالیات‌های دولتی و بهره‌های فئودالی را بین کشاورزان جماعت نشین تقسیم‌بندی و از آنان جمع‌آوری می‌نمود. در زمان حکومت نادر در این جماعات ضمانت مشترك وجودداشت.[۲]

ظاهراً «رعیت»ها و «ایلات» آزاد بودند وآنها را نمی‌شد خرید و فروش کرد. برخی از مؤلفان روسی قبل از انقلاب (م. کوچایف، ن. دوبرووین، ای. شوپن و غیره) کوشیده‌اند که از این موضوع برای اثبات عدم وجود مملوکیت کشاورزان (وابستگی سرواژی) و همچنین عدم وجود روابط فئودالی در ایران و کشورهای همجوار دستاویزی بسازند. ولی دانشمندان شوروی وجود فئودالیزم را در ایران به‌طور علمی ثابت کرده‌اند.

یکی از دانشمندان خاطرنشان می‌سازد که در فئودالیزم اجبار غیر اقتصادی ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد، «ازمملوکیت کشاورزان (حالت‌سرواژی)

---

۱ - برای اطلاع بیشتر دربارهٔ سهم کاری اسارت بار نگاه کنید به: ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیسین ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

2- "Lettres Edifiantes ...„ P 300 ·

گرفته تا کشاورزان آزاد دارای حقوق ناکامل».[۱]

با وجودمالکیت فئودالی برزمین که اساس فئودالیزم را تشکیل می‌دهد یکی ازاین اشکال وابستگی کشاورزان به‌محل انجام بیگاری است نه به فئودال .

در نوشته‌های تاریخی شوروی اثبات شده که از زمان فرمانفرمایی مغولان به بعد در ایران و برخی کشورهای همجوار وابستگی «رعایا» به‌تعهدات مالیاتی و به‌محل اجرای این تعهدات وجودداشته .[۲] در زمان غازان‌خان (۱۳۰۴-۱۲۹۵م) نام هر رعیتی در لیست مالیاتی ده محل سکونتش ثبت شده بود و این رعیت حق نداشت آزادانه محل سکونت خودرا عوض کند .

پروفسورپتروشفسکی با استناد به منابع ،«فرض این را که در دولت صفویان، «رعایا» و کوچ‌نشینان حق نداشته‌اند ده محل سکونت یا منزلگاه خودرا آزادانه و بدون اجازهٔ رسمی ترك کنند » ممکن می‌داند. او می گوید : « دراین منابع دربارهٔ وابستگی «رعایا» به محل سکونتشان یعنی به «خراج»[۳] و محل انجام بیگاری گفته شده نه‌دربارهٔ وابستگی آنان به‌شخص فئودال» .[۴]

فرمان مورخ سال ۱۱۲۲ هجری (۱۷۱۰) شاه سلطان حسین صفوی که در مخزن دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان پیدا شده ، نظر پتروشفسکی را تایید می کند . دراین فرمان قانون (به اصطلاح « کلام ملوکانه») وابستگی «رعایا» به محل پرداخت مالیات منعکس است .

---

۱ - و.ای . ل . توسعهٔ کاپیتالیزم درروسیه (مجموعه آثار، جلد ۳ ، چاپ چهارم) ص ۱۳۹ .

۲ - ای . پ . پتروشفسکی، مسأله وابستگی کشاورزان به‌زمین در ایران عهدمغول (« مسائل تاریخ» ۱۹۴۷ ، شماره ۴) ؛ ای . پ. پتروشفسکی، اشکال وابستگی فئودالی کشاورزان در ایران بین قرن‌های ۱۴-۱۳ («خاورشناسی شوروی» ۱۹۵۵، شمارهٔ ۵) .

۳ - در اینجا خراج به‌معنی مالیات زمین است .

۴ - ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ص ۲۵۵ .

اگر «کمتر از ۱۲ سال ازموقعی که (رعیت‌ها)[1] ترك دیار کرده‌اند گذشته باشد» و مالیات‌های دولتی را نیز نپرداخته باشند می‌توان آنها را به «محل» سابقشان برگردانید، «اما اگر [از زمان کوچشان] بیشتر از دوازده سال گذشته باشد، هیچکس نباید آنها را از آن محل به «محل» سابق برگرداند».[2]

برمبنای اطلاعاتی که درمنابع آمده، می‌توان نتیجه گرفت که در این دوره، «رعیت»ها و «ایلیات» حتی نمی‌توانسته‌اند آزادانه محل سکونتگاه و چادرگاه خود را عوض کنند.[3]

***

سیاست شاهان صفوی که متوجه تحکیم حکومت مرکزی ومبارزه علیه نفاق‌های فئودالی بود در زمان شاه‌عباس اول موفقیت فوق‌العاده بزرگی بدست آورد. فشار بیرحمانهٔ شاه برعیاشان اشراف مقتدر فئودال ـ نظامی قبایل قزلباش و غیره و خاتمه‌دادن به‌بلواهای مکررفئودال‌ها، شرایط نسبتاً مساعدی برای توسعهٔ‌اقتصادی فراهم نمود.

در زمان عباس اول وضع کشاورزی وصنایع دستی (دستورزی) به‌خصوص در ایالات مرکزی (عراق عجم، شهر اصفهان و ایالت‌آن) که مردم آنها اتفاقاً ازتمام یا قسمتی از مالیات‌ها رهیده بودند بهبود یافت.

ترقی بعدی نیروهای تولید در کشاورزی، رشد شهرها، توسعه بازرگانی داخلی و خارجی تا حدود قابل ملاحظه‌ای شرایط صلحی طولانی مابین دولت‌های صفوی و ترکیه فراهم نمودند (۱۶۳۹-۱۷۲۲).[4]

---

۱ ـ کروشه را مترجمان (روسی یا ارمنی) فرمان به‌عنوان توضیح متن افزوده‌اند ـ م.

۲ ـ این فرمان را آ. د. پاپازیان، کاندیدای علوم تاریخ پیدا کرد. متن فرمان و ترجمهٔ ارمنی‌آن در رسالهٔ نامزدی علوم آ. د. پاپازیان، «روابط ارضی درخان‌نشین ایروان درقرن هفدهم»، ص ۴۱۵ و ۴۱۶ مندرج است.

۳ ـ «اسناد رسمی فارسی ...» جزوه‌دان شماره ا ـ ب، ص ۲۲۴ و غیره.

۴ ـ ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۸۳-۸۰.

در ایالاتی از دولت صفوی که از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر بودند و در محل‌هائی که سر راه جاده‌های بزرگ کاروانرو قرار داشت یا درجوار شهرها بود ، انزواطلبی اقتصاد طبیعی (خود مصرفی) هرچه بیشتر درهم شکسته شد. برخی پیشرفت‌هایی که در قدرت کالاسازی واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان حاصل آمده بود و اعتلای سطح بهره‌دهی این واحدها ، از پدیده‌های مهم این دوره‌اند.[1]

در پایان قرن شانزدهم درکرانه‌های شمال دولت صفوی و در امتداد چپ ساحل رود آراکس ، برخی دهکده‌های بازرگانی مانند: شاهورد ، تسگنا،واستاك ،

۱- از این لحاظ ویژگی‌هایی وجود دارد. مثلاً ، درسال ۱۶۶۰ کشاورزان «جماعت روستای» آندزنابرد Andznaberd از مالک خود صومعهٔ کشیش پرواسو چه نیک تقاضا می‌نمایند که به جماعت اجازه داده شود تا بهرهٔ مالکانه راکه سابقاً به صورت جنس (جو ، خربزه‌وغیره) می‌پرداختند، از آن‌به‌بعد به‌صورت‌پول بپردازند(«کالواتسا گرر...»ص۹۰۱).

یک‌نفر انگلیسی به‌نام ادوارد ث درنامه‌ای که به‌تاریخ هشتم مارس ۱۶۶۹م برای دفتر تجارتی انگلستان درمسکو می‌نویسد، از اینکه دفتر مزبور در «شماخ» نمایندهٔ بازرگانی ندارد اظهار تأسف می‌کند ومی گوید که درشماخ ابریشم‌را می‌شود «مستقیماً ازکشاورزانی که ابریشم خود را برای فروش می‌آورند» خریداری کرد.

[«اوگاگ‌روتون‌نر...» ۱۹۳۴، ص ۴۱۳-۴۱۰ (نشانیهای این کتاب به‌زبان‌ارمنی است به‌فهرست منابع نگاه کنید - م.)].

گریگوری‌داران ختسی در «وقایع نامه»اش حکایت می کندکه روزی کشاورزان یک دهکدهٔ ارمنی نزد او می‌آیند و از دست تاجران جوگینی که روزه را رعایت نمی‌کرده‌اند شکایت می‌کنند. گریگوری درجواب آنها می گوید که جوگینی‌ها چون تاجرند و ثروتمندند چنین عمل خلاف آدابی را مرتکب می‌شوند. کشاورزان اظهار می‌دارندکه خودشان نیز تاجرند ، شراب می‌فروشند وبا تمام تاجران جهان سروکار دارند. گریگوری داران ختسی ، وقایع نامه ، نگاه کنید به‌ضمیمه: س. تراویتسیان ، شهر جوگا. مطالبی دربارهٔ تاریخ روابط متقابل بازرگانی تاجران‌جلفا درقرن‌های ۱۷-۱۵ میلادی، تفلیس ۱۹۳۷، ص۱۰۶-۱۰۰.

آکولیس ، اردوباد ، مقری و غیره به‌وجود آمده بود . درمیان آنها ، جوگای قدیم (جلفا) شهرت خاصی داشت.

با وجود این، اعتلای اقتصادیی که از پایان قرن هیجدهم شروع شد کوتاه‌ـ مدت بود.

در ربع آخر قرن هفدهم علائم رکود اقتصادی در دولت صفوی ظاهر شد . چنانکه پتروسفسکی می‌گوید ، علت اساسی این رکود، افلاس واحدهای‌اقتصادی کوچک کشاورزان بود که پایهٔ اقتصادی دولت فئودالی را تشکیل می‌دادند.

درپایان قرن شانزدهم وثلث اول قرن هفدهم به دنبال خاتمهٔ جنگ داخلی ورهایی از برخی مالیات‌ها (درواقع فقط دربعضی محل ها عملی شد) واحداقتصادی کشاورزی درشرایط مساعدتری قرارگرفت وامکان یافت که درمدتی کوتاه‌بهره‌دهی خود را تا مقداری افزایش دهد . اما برای نمایندگان شاه و مأموران خزانه این فقط انگیزه‌ای بود به منظور تشدید بهره‌کشی فئودالی . علت دیگر رکود که در نوشته‌های‌تاریخی مورد بحث قرارگرفته، جریان تغییر راههای مهم بازرگانی‌اروپا۔ آسیا بود که درقرن هفدهم درنتیجهٔ استفاده از راه آبی اطراف آفریقا انجام پذیرفت. راهی که به وسیلهٔ واسکودگاما کشف گردید . راههای خشکی کاروانرو که از کشورهای آسیای مقدم به‌خصوص از سرزمین های پشت قفقاز می‌گذشتند ، دیگر اهمیت گذشتهٔ خود را نداشتند. شهرهای قفقاز دیگر تجارت «دلالگونهٔ» خود را از دست دادند.[1]

درنتیجهٔ رکود بازرگانی خارجی وقطع غنائم جنگی ـ چون شاهان صفوی از پایان دههٔ چهارم قرن هفدهم به‌بعد ، جنگ کشورگشایانه‌ای‌راه نینداختند ـ ستم مالیاتی به‌مقدار زیادی تشدید گردید.[2]

۱ـ ای.پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۸۳.

۲ـ همان‌جا.

براثر توسعهٔ بازرگانی خارجی و داخلی دردورهٔ اعتلای‌اقتصادی قرن هفدهم فئودال‌ها که با تجارت پیوستگی داشتند سعی کردند مالیاتهایی را که قبلاً به صورت جنسی گرفته می‌شد به‌شکل پول دریافت کنند. با وجود این دردولت صفوی ودرشرایط حاکمیت اقتصاد طبیعی ، تبدیل قسمتی از مالیاتهای جنسی به پولی به طور کلی باعث تشویق فئودالها بـه تجمل گردید . این امر میدان عمل سرمایهٔ سرابحه‌ای را وسعت داد . رباخواری که شکل های موجود تولید و بهره‌برداری را تحلیل برده بود ، طریقهٔ جدیدی را در تولید ارائه نداد ولی بـر شدت بهره کشی فئودالی افزود وباعث تخریب اقتصاد کشاورزی گردید .

چنانکه پتروشفسکی گوشزدمی کند: «در کشورهای آسیای‌مقدم‌اقتصاد بزرگ زمینداران و جریان توسعهٔ کاپیتالیستی در کشاورزی مثل اروپای غربی و روسیه باندازهٔ قابل ملاحظه وجود نداشته . بدین جهت ورشکستگی کشاورزان نتوانسته آن عواقب اجتماعی واقتصادی را که مثلاً دردورهٔ انباشتگی اولیه درانگلستان بار آورده دراین کشورها به‌بار آورد .»[۱]

کاهش شدید درآمد فئودال‌ها درپایان قرن هفدهم تا ربع اول‌قرن‌هیجدهم خود گواه رکود اقتصاد کشاورزی دراین دوره است. چنانکه شیخ محمدعلی حزین می‌نویسد ، درنتیجهٔ وخیم شدن پی‌درپی اوضاع دولت و «اغتشاشات» نقاط مختلف گیلان که محل املاك پدری او بوده، سال‌به‌سال درآمد این اموال‌موروثی کاهش یافته . بالاخره درآمد سالانهٔ املاك یاد شده به‌حدی رسیده که کفاف مخارج ماهانه را نمی‌داده .[۲]

ورشکستگی اقتصاد کشاورزی باعث زوال شهرها ، رکـود بازرگانی و فقر توده‌ها گردید. آنان غالباً علیه بهره کشی‌های توانفرسا به‌پا می‌خاستند . تشدید

۱ـ ای.پ.پتروشفسکی ، طرح کلی... پیشین ص ۸٤ .

۲- «The life of Sheikh...», pp. 192, 103.

تضادها ومبارزات طبقاتی خود از علل اساسی تلاشی دولت صفویه بود.

دراین امر توسعهٔ زمینداری فئودالی مستقل از مرکز نیز نقش مهمی داشت. این جریان نه‌فقط درتوسعهٔ هرچه بیشتر زمینداری فئودالی شخصی (ملک، اربابی) بلکه درتقویت حاکمیت واستقلال تیولداران نیز منعکس است. استقلال اقتصادی تیولداران بزرگ، انگیزهٔ اشتیاقشان به‌استقلال سیاسی شد. دردوره‌ای که روابط تقریباً ناپایدار بین ایالات مختلف دولت داشت ضعیف می‌شد وروبه زوال می‌رفت، تمایلات گریز از مرکز شدت یافت. شورش هائی که مکرراً دراین یا آن ایالت‌روی می‌داد، برای دولت صفوی پایان قرن هفدهم تا ابتدای قرن هیجدهم‌دیگر عادی شده بود.

سقوط دودمان صفوی با تشدید تضادهای داخلی طبقه فئودال و روگرداندن برخی از آنان از شاهان صفوی بستگی شدید داشت.[۱]

پیش‌از هرچیز باید توجه کرد که‌اشراف نظامی ـ فئودال ایل قزلباش‌ودیگر قبایل از تمرکزطلبی شاهان صفوی، کاهش درآمد زمین (درنتیجهٔ ورشکستگی اقتصادکشاورزی) وقطع غنائم جنگی (زیرا که شاهان صفوی از سال ۱۶۳۹ به‌بعد مجبور شدند که از جنگ‌های کشورگشایانه دست بکشند) ناراضی بودند.

اشراف محلی‌سرزمین های تسخیر شده و «واسالی»، مانندارمنستان،آذربایجان وگرجستان نیز به‌صف مخالفان صفویان پیوستند.

شاهان ایران و سلطان‌های ترکیهٔ عثمانی سنت سیاسی حمایت ازکلیساهای ارمنی وگرجی را به‌منظور جلب روحانیت عالی مسیحی به‌سوی خود، همچنان حفظ می‌کردند. درجنگ‌های متعدد ایران وترکیه قبل از سال ۱۶۳۹ معمولاً حمایت کلیسا از هر یک ازطرفین در سرنوشت جنگ نقش تعیین‌کننده داشت. گذشته از

۱- برای اطلاع بیشتر دراین باره نگاه‌کنید به ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به‌ایران، پیشین.

این ، روحانیت مسیحی ، مخصوصاً روحانیت ارمنی نفوذ عظیمی در توده‌های وسیع مردم داشت.

درطول نیمهٔ اول و تا حدودی نیمهٔ دوم قرن هفدهم صومعه‌های مسیحی به بزرگترین فئودال‌ها تبدیل شدند. صومعهٔ اچمی آدزین بزرگترین «ملکدار» ارمنستان شده بود. به‌غیر از مقدار قابل توجهی زمین ، اموال غیرمنقول دیگری مانند آسیا ، کارخانهٔ روغن کشی وشالی کوبی درچنگال این کلیسامتمرکز شده بود. درشهرها: دکان ، مغازه ، حمام وکاروانسرا و خانه‌های اجاره داده زیادی به این صومعه تعلق داشت.

کاهش درآمدهای دولت در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ شاه را مجبور کرد که فشار اقتصادی را نه تنها بر انبوه زحمتکشان بلکه بر برخی از اقشار طبقهٔ حاکمه ، به خصوص بر روحانیت مسیحی نیز تشدید کند. سیستم مالیات‌بندی جدیدی که درابتدای قرن ۱۸ م اعمال شد ، صومعه را از تمام حق مصونیت‌هایش محروم نمود. درعین‌حال براثر تقلیل بهره‌دهی اقتصاد کشاورزی وکاهش تجارت، درآمدهای صومعه از زمین وبازرگانی تنزل یافت. همهٔ اینها به‌اضافهٔ محروم‌شدن مسیحیان از حقوق قانونیی که بوسیلهٔ شاه عباس اول اعمال شد و تحمل‌ناپذیری مذهبی ، که خطمشی اساسی سیاست دولت شده بود ، باعث شد که بالانشینان روحانیت مسیحی به‌مخالفان صفویان تبدیل شوند. از پایان قرن هفدهم تا ابتدای قرن هیژدهم روحانیت مسیحی درمبارزات رهایی‌بخش خلق ارمنی‌نقش‌بسیار مهمی بازی کرد.

حتی روحانیان سنی (هم اقشار بالا وهم پایین) آذربایجان، افغانستان‌ودیگر جاها به‌مخالفت با صفویان برخاستند. تعقیب وپیگرد سنیان نارضایی عمیقی‌را سبب شد. مثلاً وقتی که درشیروان ملاهای سنی را اعدام کردند و به مساجد اهانت نمودند شورش‌های بزرگی در آنجا به‌راه افتاد. مردم از سلطان عثمانی درخواست

پناهندگی می‌کردند. خیلی‌ها به‌ترکیهٔ عثمانی گریختند[۱].

درشرایط تشدید ستم مذهبی، سیاسی واقتصادی از طرفی وتضعیف وتلاشی دولت از طرف دیگر، فئودال های داغستان، ارمنستان، گرجستان، قره‌باغ شیروان وافغانستان به‌مبارزات استقلال‌طلبانهٔ خلق می‌پیوستند.

از پایان قرن ۱۷م تا ابتدای قرن ۱۸م درگرجستان، آذربایجان،ارمنستان، داغستان و افغانستان جنبش‌های آزادی‌بخش نضج گرفت. این عصیان‌ها از نظر وسعت وترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان و متناسب با درجهٔ پیشرفت هر یک از کشورهای فوق با یکدیگر فرق داشتند. مثلاً ارمنستان، گرجستان و آذربایجان (شیروان، قره باغ، ایالت تبریز) از نظر روابط اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌ترین ایالات‌دولت صفوی بودند، درصورتی‌که درداغستان‌وافغانستان فقط جریان‌تشکیل روابط فئودالی روی داده بود.

با وجود این، تمام این جنبش‌ها علیه حکمرانی ایران و واکنشی بود در مقابل تشدید پیگرد مذهبی و ستم اقتصادی ـ اجتماعیی که‌به‌زوال و تلاشی دولت صفریه مربوط می‌شد.

اما جنبش آزادی‌بخش خلق همگون نبود. این جنبش‌ها دو جریان اساسی داشت: یکی توده‌های مردم بودند که شامل کشاورزان، قشرهای زحمت‌کش شهری وبرخی کوچ‌نشینان می‌شد، دیگر فئودال‌های محلی بودند که محدود شدن امتیازات طبقاتی آنها به‌وسیلهٔ بیگانگان ناراضی‌شان کرده بود. بدین‌ترتیب جنبش آزادی‌بخش خلق بـه شدت با تمایلات تجزیه‌طلبانهٔ فئودال‌های محلی در آمیخته بود. این فئودال‌ها‌به‌نارضایی عمیق‌مردم از حکومت‌صفوی متکی بودند. فئودال‌ها که نقطهٔ ضعف خلق را یافته بودند، از بی‌سازمانی جنبش‌ها استفاده‌کردند و خود رهبری آنها را به‌دست گرفتند. بدین سبب جنبش‌ها غالباً درمسیری می‌افتاد که با

۱- J. Hammer, Histoire de Iempire, Vol.X IV. Paris, 1839. P. 87.

منافع خلق بیگانه بود[1].

نارضایی از صفویان به بازرگانان هم سرایت کرد[2].

حکومت شاه درنتیجهٔ تیزشدن تضادهای درونی طبقهٔ فئودال بی‌نهایت ضعیف شده بود. شاه سلطان حسین صفوی (۱۶۹۴-۱۷۲۲)، دردست اشراف، عروسکی بیش نبود. مبارزهٔ دسته‌های فئودال، فتنه‌ها و رشوه‌خواری‌های مأموران اداری ـ مالی سبب تضعیف دولت گردیده بود.

آ. وولینسکی سفیر پتر اول در ایران می‌نویسد: «تعجب می‌کنم که چرا ایران درحال حاضر اینقدر برای خودش شهرت وافتخار قائل است. من این حرف را قبل از هر چیز از اشخاص بسیاری شنیده‌ام. چنین تلقین شده که گویا دولت ایران ثروت هنگفتی دارد ودرآمد خزانهٔ دولتی زیاد است. اما این اعتقاد از بی‌خبری است، زیرا ایران به‌جای اینکه ثروت زیاد داشته باشد، به‌زحمت درآمدش به‌شش میلیون می‌رسد. اگرچه پیش‌از این درآمد زیاد بوده (آنجورکه من شنیده‌ام، پانزده‌میلیون وگاهی هم بیشتر جمع می‌شده) امابراثر نادرستی فرمانروایان از بین رفته[3]. «دوئوری

---

۱ ـ شرح بیشتر دربارهٔ جنبش‌های رهایی‌بخش خلق علیه شاهان صفوی در کتاب‌های: پ. ت. آروتونیان، جنبش‌های... پیشین و و. پ. لیس‌تسوف، لشکرکشی پتر اول به‌ایران، مسکو. ۱۹۵۰.

۲ـ ازجمله در «یادداشت محاصرهٔ اصفهان»، اثر سارکیز گیلیانتس اخباری دربارهٔ نارضایی بازرگانان از صفویه وگرایش آنها به‌روسیه وجود دارد. درسال ۱۷۲۲ م به‌هنگام نزدیک شدن افغانان به اصفهان، طبق فرمان شاه سلطان حسین، ارمنیان جلفای جدید خلع سلاح شدند. ظاهراً علت این بودکه شاه‌به‌آنان اعتماد نداشت. [سارگیس گیلیانتس، یادداشت محاصرهٔ اصفهان بوسیلهٔ افغانان («نشریهٔ آکادمی علوم امپراتوری»، جلد ۱۸)، سانکت‌ـ پتربورگ، ۱۸۷۰م] ص ٤ و ٥. در دورهٔ اقامت روس‌ها در قفقازوگیلان (دههٔ سوم قرن هیژدهم) تاجران ارمنی روس‌ها را دربارهٔ عملیات جنگی قشون ایران، وضعیت کشور و غیره با خبر می‌کردند. (ف. ای. سوی‌سونوف، توصیف دریای... پیشین، ص ۱۹۷).

۳ـ ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به‌ایران، پیشین.

افندی» سفیر سلطان ترکیهٔ عثمانی در ایران در سال ۱۷۲۰ م هنگام بازگشت به وطنش گزارش داد که دولتی که زمانی «شکوفان‌وآبادان» بود اکنون‌عمرش‌نزدیک به‌پایان است[1].

شهر قندهار و ایالت آن ، مانند سرزمین های دیگری که افغانان را در آن‌ها سکنی داده بودند، جزء دولت صفویه شده بودوبه‌وسیلهٔ مأمورین شاه اداره می‌شد.

درسال ۱۷۰۹م یکی از نیرومندترین قبایل افغان (قبیله قلزای) قیام کرد. درنتیجهٔ این قیام ، قندهار از دولت صفویه جدا گردید. درسال ۱۷۱۷م میره‌محمود حکمران قندهار شد. در پایان سال ۱۷۲۱ قلزایان که گروههای جداگانهٔ قبایل دیگر افغان نیز به‌آنان پیوسته بودند به همراهی برخی قبایل و ملیت‌های افغان و غیرافغان به‌سرکردگی امیرمحمود به‌ایران لشکر کشیدند. درمارس سال ۱۷۲۲ م آنها اصفهان پایتخت صفویان را محاصره کردند ودر ۲۲ اکتبر همان سال‌شاه‌سلطان حسین به‌اردوی امیرمحمود رفت وبه‌مغلوبیت خویش اعتراف نمود. همو خود تاج شاهی به‌محمود تسلیم کرد.

از آن زمان افغانان درفارس ، کرمان وعراق عجم تثبیت شدند.

دراسترآباد ، فتحعلی‌خان قاجار عملاً حکومت مستقلی داشت. این فئودال مقتدر به‌طهماسب‌میرزا پسر شاه‌سلطان‌حسین (ژوئن ۱۷۲۲م) که از محاصرهٔ‌اصفهان گریخته بود ، پناه داد. پس از اینکه قشون امیرمحمود اصفهان را تصرف کردند، طهماسب‌میرزا خود را شاه ایران اعلام نمود.

سقوط حکومت صفویه باعث تشدید فعالیت سیاست خارجی ترکیه گردید که می کوشید حکمرانی خود را در شیروان و برخی ایالات دیگری که از دولت‌صفویه جدا شده بودند مستقر سازد . در آن هنگام پتر اول به‌ایران لشکر کشید. قشون روسیه درسپتامبر ۱۷۲۲م دربند ودرسال ۱۷۲۳م باکو را اشغال کرد. ترک ها در

۱- M. de Tienn, Relation de Dourry Effendi, Paris, 1810, P. 51.

بهار تفلیس را گرفتند. این موضوع طهماسب را مجبور می‌کرد که درپی اتحاد با روسیه باشد. طبق قرادادی که بین شاه‌طهماسب وروسیه برقرار شد (سپتامبر۱۷۲۳م)، پتر اول به‌شاه وعده داد که او را در مبارزه با افغانان یاری دهد. شاه‌طهماسب نیز از جانب خود دربند و باکو را جزء قلمرو روسیه شناخت وگیلان، مازندران و استرآباد را نیز به‌آن دولت واگذار کرد. اما قشون روسیه فقط گیلان را اشغال کرد.

لشگرکشی پتر اول به‌ایران وقرارداد ۱۷۲۳م سبب تیرگی شدید مناسبات روس وعثمانی گردید. با وجود این، تضادی که بین روسیه و ترکیه در شرف وقوع بود درژوئن ۱۷۲۴م با عقد قراردادی بین آنان حل‌وفصل گردید. سلطان ترك، زمین‌هایی را که درقرارداد ۱۷۲۳م به‌روسیه واگذار شده بود به‌رسمیت شناخت و روسیه‌نیز درعوض، قسمت ورای تفقاز وشمال‌غربی ایران را جزء ترکیه دانست. به دنبال این قرارداد، قشون سلطان عثمانی تمام شمال غربی ایران، آذربایجان، کردستان وحتی برخی ایالاتی (قزوین، اردبیل) راکه در قرارداد پیش‌بینی نشده بود، اشغال نمود.

سلطهٔ اشغالگران ترك و افغان برایران، جنگ‌های پی‌درپی آندو با یکدیگر، بهره‌کشی وحشیانه و جدال فئودال‌های محلی با هم، تأثیر بسیار بدی در وضع اقتصادی آتی این دولت ورشکسته داشت. اگر قشر کوچك تاجران «زردشتی» و برخی قبایل سنی مذهب به خصوص قبایل «درگزین» را که درحوالی همدان می‌نشستند نادیده بگیریم، افغانان درمیان سردم تکیه گاهی نداشتند. چه کرشش‌های میرمحمود و چه کوشش‌های جانشین و پسر عموی او اشرف برای جلب حمایت مأموران دولت و اشراف قبایل چادرنشین نتوانست موفقیتی به دست آورد. شاهان افغان همچنین نتوانستند تجار ایرانی را (به‌جز زردشتی‌ها) به‌طرف خودجلب کنند. شاهان افغان مجبور بودند که فقط به‌قشون خود متکی باشند. حکومت افغانان بر ایران با استبداد خشن واعمال زور اشغالگران همراه بود. این حکومت فقط با فشار وترور عمومی حفاظت می‌شد.

وضع اشغالگران افغان در زمان اشرف وخیم شد، زیرا او از یکسو با شاه طهماسب وفتحعلی‌خان قاجار حاکم استرآباد واز دیگرسو با قشون روسیه در گیلان وقوای اشغالی ترکیه نزاع و کشمکش داشت.

اشرف درجنگ با روسان‌شکست‌خورد. او همچنین در کارزار با ترکان‌نتوانست موفقیتی به‌دست آورد. طبق قرارداد ۱۳ اکتبر ۱۷۲۷م او حکومت سلطان عثمانی را برآذربایجان، کردستان، خوزستان وقسمتی از ایران مرکزی به‌رسمیت شناخت. این شکست‌ها بر ضعف قشون افغانان گواهی می‌داد و زمینه را برای تلاشی بعدی آن آماده می‌نمود. درزمان اشرف، درنتیجهٔ شکاف بین قلزایان قندهاری‌وافغانانی که در ایران بودند، نیروی نظامی افغانان به‌طور قابل ملاحظه‌ای صدمه دید. بهانهٔ این شکاف و اختلاف هم این بود که اشرف را متهم به قتل محمود برادر حسین‌خان، حاکم قندهار می‌کردند. اشرف بارها حسین‌خان را به کمک خواسته بود ولی موفق نشده بود که از او موافقت بگیرد. جنبش‌های دم‌افزون رهایی‌بخش علیهٔ یوغ اشغالگران سبب تخریب وتضعیف وبالاخره تلاشی قشون آنان گردید.

از بررسی وقایع دههٔ سوم قرن هیژدهم چنین استنباط می‌شود که رهایی ایران از زیر یوغ اشغالگران بیگانه براثر مبارزات آزادی‌بخش توده‌های وسیع ودر درجهٔ اول کشاورزان روستائی وزحمتکشان شهری حاصل شده[1].

بر خلاف تصور حزین، مقاوت مردم شهرها و روستاهای ایران در مقابل اشغالگران افغان به معنی هواداری آنان از شاهان صفوی نبوده، زیرا سیستم ظلم وجور اقتصادی، اجتماعی وملی دردولت صفویه نارضایتی عمیق توده‌های مردم را

۱- شرح مفصل در بارهٔ جنبش رهایی‌بخش خلق برعلیه استیلاگران افغان: ن. د. میکلوخوماکلای، «هجوم افغانان به ایران»، پیشین؛ همو، مقالهٔ «ازتاریخ حکمرانی افغانان بر ایران»، چاپ شده در «نشریهٔ علمی دانشگاه دولتی لنینگرد» (لنینگراد ۱۹۵٤، شماره ۱۷۹م).

برانگیخته بود. خلق از وطنشان درمقابل دستیازی اشغالگران بیگانه دفاع می‌کردند. این مبارزه خیلی بیشتر از عملیات قشون شاه، افغانان وترکان را به زحمت می‌انداخت.

کوشش های میرمحمود برای تصرف یزد (۱۷۲۲م) موفقیتی به‌دست نیاورد. مردم شهر توطئه زردشتیان راکه می‌خواستند دروازه را به روی افغانان بگشایند کشف کردند. وطن‌پرستان خائنان را به‌قتل رساندند، سپس حوالی شهر را خالی کردند و خود را فعالانه برای دفاع آماده نمودند. محاصرهٔ شهر به درازا کشید، سرانجام افغانان پس از چند ناکامی، در حالی که قطار ارابه‌ها و توپخانه را رها می‌کردند ازگرفتن‌شهر چشم پوشیدند. افغانان درنقاط اشغالی پادگانهابه‌پا کردند و قلعه و دژ ساختند. اما اینها هیچکدام نمی‌توانست از ع‍ـیان‌های ضد افغانی جلوگیری کند. در مقر یکی از پادگان‌های خراسان مردم محل قیام کردند وگروه افغانان آن پادگان را قلع‌وقمع نمودند[1]. شیخ حزین می‌گوید: «بسیار تعجب‌آور است که برخی قراء درعرض هفت سال فرمانروایی افغانان مرتباً برای استقلال خود مبارزه می‌کردند وبا وجود آن همه کوشش های اشغالگران افغان، مردم هرگز به آنان تسلیم نشدند. به طور کلی افاغنه هر چند پیروزی‌هایی بدست آورند، ولی هرگز آرامش نداشتند وپیوسته دروحشت هجوم رعایا بودند»[2].

بدین ترتیب پیش‌از اینکه طبقهٔ فئودال ایران نمایندهٔ خود راکه‌می‌بایست مبارزه را علیه اشغالگران بیگانه متشکل کند، جلو بفرستد، خلق خود مستقلاً به‌مبارزه علیه قوای اجنبی پرداخت. مبارزهٔ خلق غالباً درلباس «ادعاهای‌دروغی» ظاهر می‌شد[3]. مثلا درمیان بختیاریان شخصی بنام سید حسین ادعا کرد که برادر

۱- «The Iife of Sheikh...», P. 120-126.

۲- همان.

۳- برای اطلاع بیشتر از خصوصیات این مدعیان دروغی دراین دوره، در درجهٔ اول مراجعه شود به ن. د. میکلوخوما کلای (ن. د. میکلوخوما کلای، از تاریخ فرمانروایی افغانان درایران، ص ۱۳۹).

شاه سلطان‌حسین است. به گفتهٔ تاریخ نگار، این شخص که معلوم نبود اصل ونسبش چیست عده‌ای افراد «ولگرد مانند را به گرد خودجمع نمود»، «عوام‌الناس و ولگردان» همدستان او بودند. او عملیات خود را درحوالی اصفهان آغاز کرد. سید حسین در نبرد با افغانان کشته شد و قشونش قلع‌وقمع گردید. یکی دیگر از جنبش های ضد افغانی بانام مدعی دروغی دیگری به‌نام سیداحمد همراه است. سیداحمد کشمکش های زیادی با افغانان نمود و در شیراز متحمل ناکامی هایی شد ولی توانست تبریز، کرمان وداراب را تصرف کند. سید احمد درپائیز سال ۱۷۲۷م خود راشاه‌خواند. به‌نام او هم خطبه خواندند و هم سکه زدند، اما به زودی در قلعهٔ حسن‌آباد به محاصرهٔ سی‌هزار تن قشون اعزامی اشرف درآمد. آنها او را به‌اسارت گرفتند و در اصفهان اعدامش کردند. «همدستان» او، به گفتهٔ تاریخ نگاران فئودال، عبارت بودند از «عوام‌الناس»، «ولگردان» و «لوطی‌ها».

صفی‌میرزا نیز که از خانوادهٔ نامعلومی بود خود را پسرشاه سلطان حسین می‌نامید. او درمیان بختیاری‌ها ظاهر شد وآنان‌را به‌قیام برعلیه اسارتگران ترك وافغان‌دعوت نمود. قریب بیست‌هزار نفر به‌دور اوگرد آمدند. صفی‌میرزا که قشون نسبتاً زیادی فراهم آورده بود شوشتر، کوهگیلویه، خرم‌آباد و شهرهای دیگری را تصرف کرد وسپس خود را شاه خواند. فعالیت‌های صفی‌میرزا نادرقلی را به‌تشویش انداخت. نادرقلی نامه‌ای به‌خان بختیاری کوهگیلویه‌نوشت ویادآور شد که ادعای‌صفی‌میرزا دروغ است. خانهای بختیاری نیز از وسعت جنبش زیر فرمان او به هراس افتادند واو را به‌قتل رساندند.

شخصی به نام «شامل کرام» نیز که یك تاجر ـ محتکر ساده بود و خود را برادر شاه‌سلطان‌حسین می‌نامید نزدیك‌هزار نفر «خانه‌بدوش» را دردسته‌ای فراهم آورد. او موفق‌شد که سواحل خلیج عمان‌را به‌تصرف درآورد. سپس‌اوبه‌بلوچستان رهسپار شد. درآنجا میان او و عبدالله‌خان کشمکش‌های نظامی رخداد. هنگامی

که شامل کرام آگاهی یافت که اشرف قشون نسبتاً بزرگی برای سرکوبی او فرستاده مجبور شد که به هندوستان بگریزد.

مبارزهٔ فعال خلق‌های ایران علیه اشغالگران، نقش بسیار بزرگی‌درتخریب وتلاشی نیروهای نظامی افغانان داشت.

نادرقلی‌خان توانست که از این مبارزات سود جوید. او از قبیلهٔ قرقلوی ایل قزلباش افشار بود. نادرقلی درابتدای دههٔ سوم قرن هیژدهم درخراسان به خدمت قشون باباعلی‌بیک حاکم ابیورد درآمد. به‌زودی نادرقلی رئیس این قشون شد و تدریجاً کلات، دستجرد وابیورد رابه‌متابعت خود درآورد، اما او نتوانست حکومت خود را درخراسان توسعه بدهد، چونکه عکس‌العمل یکی از مقتدرترین‌فئودال‌های آن سامان به‌نام ملک‌محمود کیانی (سیستانی) که در تمام خراسان و سیستان نفوذ داشت مانع کار او بود. در عصر اشغال ایران به وسیلهٔ افغانان، برخی فئودال‌ها کوشیدند خراسان را در زیر لوای آقایی خود متحد کنند. جدی‌ترین این مدعیان نادرقلی و ملک‌محمود بودند. بین آنان مبارزه‌ای بر سر تابع کردن قبایل پر عدهٔ خراسان درگرفت. هرچند نادر موفقیت‌های چشم‌گیری به‌دست آورد، اما قادرنبود که درمبارزه با ملک‌محمود پیروز شود. کوشش‌های مکرر نادر برای‌تسخیر مشهد، پایتخت ملک‌محمود با شکست مواجه شد. درسال ۱۷۲۶م شاه طهماسب وفتحعلی خان قاجار با قشون وارد خراسان شدند. منظور آنها از این لشکرکشی سرنگون‌کردن حکومت ملک‌محمود و استقرار مجدد حکومت شاه ایران در آن سامان بود. نادر با قشون خود به خدمت طهماسب درآمد. او می‌خواست به کمک قشون شاه درمبارزه با محمود به پیروزی برسد.

برای شاه طهماسب نیز وجود نادرقلی لازم بود: اولاً به‌این دلیل که قشون او ارتش شاه‌راتقویت می‌کرد، ثانیاً طهماسب می‌خواست‌خودرا از نفوذ فتحعلی خان قاجار مصئونا بدارد. بدینجهت می‌کوشید از شخص نادر به‌عنوان وزنه‌ای درمقابل خان مقتدر قاجار برای ایجاد تعادل استفاده کند.

به هنگام محاصرهٔ مشهد ، فتحعلی‌خان به فرمان شاه طهماسب کشته شد . علت این فرمان گزارش نادر بود مبنی براینکه فتحعلی‌خان محرمانه با ملک محمود متحد شده است. راست یا دروغ بودن این اتهام به‌درستی معلوم نیست. ولی یک چیز روشن است وآن اینکه نادرقلی نمی‌خواست که نفوذ خود را برشاه و قشون ، با خان قاجار تقسیم کند واو را در مبارزه برای قدرت رقیب خود می‌یافت . نادرقلی فرماندهٔ کل قوای مسلح شاه شد. اما تمام نمایندگان اشراف قاجار نزدیک به فتحعلی‌خان، درمقام‌های سابق خود باقی ماندند. به‌احتمال قوی شاه ونادرقلی با همهٔ این احوال مجبور بوده‌اند روی نیروی واقعی قاجارها حساب کنند. به‌زودی نادر مشهد را گرفت ، اما ملک محمود از مبارزه دست نکشید . او موفق شد قبایلی را که در اطراف مرو سکونت داشتند به قیام برعلیه‌شاه طهماسب ونادرقلی برانگیزد. اما این تشبث ملک‌محمود برای بازیابی حکومت ، موفقیتی به دست نیاورد و سرانجام او اعدام گردید.

پس‌از تسخیر مشهد وسرکوبی ملک‌محمود، اعتبار نادر فوق‌العاده‌بالا رفت. درواقع نادر از آن زمان به‌بعد درمیان قشون و دستگاه حکومت به صورت شخصیتی وفادار وصدیق معرفی شد. در زمستان سال ۱۷۲۷ م شکاف عمیقی بین نادر و شاه طهماسب پدید آمد و درکشمکش نظامی بین قشون نادر وکردهای ملحق شده به شاه ، نادر پیروزگردید. طهماسب راضی شد که با سردار خود آشتی کند ، اگرچه این آشتی عملاً به‌معنی تسلیم شاه بود . لشگرکشی‌های بسیار نادر به خبوشان (قوچان-م.) ، دره گز ، مرو ، استرآباد ومازندران به‌او فرصت داد تا قبایل پر عدهٔ کردوترک خراسان‌را رام کند وتمام شمال خاوری ایران‌را متحد نماید. موفقیت‌های او اشرف، پادشاه افغان راسخت به‌تشویش انداخت. اشرف چند پادگان نظامی را که دراصفهان مستقر بود به‌منظور مبارزه با نادر به‌خراسان منتقل ساخت. در ۳۰ سپتامبر سال ۱۷۲۹م در نبردی که درساحل رود مهماندوست رخداد اشرف مغلوب

شد. هرچند که نادر قشون افغان را تعقیب نکرد، اما اشرف شتابان به تهران عقب نشینی نمود واز آنجا به اصفهان رفت. او که قسمت اعظم نیروهای خود را از دست داده بود از سلطان عثمانی که قشون قابل ملاحظه‌ای برای مبارزه با نادر فرستاده بود استمداد کرد. نبرد قطعی بین نادر واشرف به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۷۲۹ م در مورچه خور، ۶۰ کیلومتری اصفهان رخداد. نادر دوباره پیروز گردید. افغانان مهمات واردوگاه را درمیدان جنگ به‌جای نهاده گریختند. آنها به اصفهان عقب نشینی کردند وشبانه شهر را تخلیه نمودند. عقب نشینی وحشت زدهٔ قشون افغان شروع شد. این عقب نشینی بیشتر به فرار شبیه بود. سه روز پس از رفتن افغانان از اصفهان نادر آن شهر را اشغال کرد ودو هفته بعد شاه طهماسب رسماً وارد پایتخت نیاکان خویش شد. به نام او سکه زدند و خطبه خواندند و نادر هم تاج شاهی ایران را با دست خود بر سر او نهاد. نادر خروج کامل ترکان و افغانان را هدف خود اعلام نمود. او به خوبی می‌فهمید که تنها به وسیلهٔ مبارزه با اشغالگران بیگانه است که می‌تواند خلق را برانگیزد وخود وجهه واعتبار ملی به دست آورد. بدین منظور وبرای مبارزهٔ پیروزمندانه با افغانان وترکان لازم بود که او از حمایت اقشار وسیع مردم کشور برخوردار باشد.

طبیعی است که درزیر پرچم نادر وشاه طهماسب هزاران هزار وطن پرست گرد آمدند. مردم کشور فعالانه کمک و پشتیبانی خود را ارزانی قشون آنها نمودند. مثلاً هنگامی که نادر به لشگر کشی اصفهان پرداخت، با وجود اینکه «روستاها ویران گردیده وعلوفه ها ومرغزارها سوخته شده بود، باز ساکنان دشت‌های زراعی اطراف که پس از شکست اشرف با آذوقه و کاچال خود به کوهها پناه برده بودند به‌محض مشاهدهٔ قشون گرد می‌آمدند وبرای آنها توشه ومایحتاج می‌آوردند. عدهٔ زیادی از ایرانیان فوج‌فوج برای خدمت به‌شاه روی می‌آوردند». [۱] گواه‌های مشابهی

۱- (س. رشه‌توف) «تاریخ طهمسب‌قلی‌خان شاه ایران که به‌وسیلهٔ استپان‌رشه‌توف از فرانسه به‌روسی ترجمه شده»، سانکت پتربورگ، ۱۷۹۰ م، ص ۴۶.

می‌توان درآثار فرەزر[۱]، شیخ حزین[۲] ودیگران پیدا کرد. قشون نادرقلی وشاه‌طهماسب به‌حساب چریک‌های (دراینجا «چریک» به مفهوم امروزی آن است - م.) خلق به وجه قابل ملاحظه‌ای قدرت یافت. چنانکه از «سیاههٔ سانکت پتربورگ» برمی‌آید، شاه‌طهماسب با قشونی مرکب از «سه هزار نفر ویا کمک روستائیان»[۳] به‌لشگرکشی خراسان دست زد.

هم‌اکنون ما عصیان‌های مکرر مردم شهرها و ایالات اشغال شده را علیه قشون افغان یاد کردیم. حتی بیرحمانه‌ترین روش‌هایی که اشغالگران برای سرکوبی عصیان‌ها اعمال می‌کردند نمی‌توانست جلو این عصیان‌ها را بگیرد. به‌فرمان اشرف پادگان‌های نظامی کاشان، قم، قزوین و تهران را برچیدند و همه را در اصفهان متمرکز ساختند. شیخ حزین می‌نویسد: «از تمام شهرهایی که قشون وحاکم افغان درآنها وجود داشت، همه به‌اصفهان گریختند».[٤] افغانان غالباً به‌عصیانگران شهری وروستائی اطراف تسلیم می‌شدند.

مردم هرمحل مسلحانه به‌قشون تسلیم شدهٔ افغان هجوم می‌بردند. شیخ حزین خاطرنشان می‌سازد که «در تمام طول راه حتی قرص نانی به دست آنها نیافتاد». جنگجویان افغان مجبور بودند که گوشت خام اسبان وخران خود را بخورند، زیرا که مردم هرمحل حاضر نبودند به‌هیچ بهائی به‌آنها خواربار بفروشند[۵]. هرشب دسته‌ای از قشون «به امید اینکه جای امنی پیدا کنند» می‌گریخت، اما کشاورزان به آنها

۱- James Fraser, The history of Nathir shah, formrly called Thamas Kulikhan, London, 1742, P. 97.

۲- «The life of Sheikh...», P. 177. 178.

۳- ([illegible]) «توصیف دریای خزر...» پیشین، ص ۲۱۹.

٤- The life of Sheikh..., P. 178.

۵- همان، ص ۱۸۳ و ۱۸٤.

حمله می‌بردند ، آنها را می‌کشتند و اموالشان را می‌بردند [۱] . هنگامی که اشرف برادر خود را از لار به بصره فرستاد که از سلطان ترکیه درخواست کمک کند ، کشاورزان نواحی اطراف بر سر او ریختند ، او را کشتند و لاشه‌اش را برای اشرف فرستادند [۲] . حملات پی‌درپی کشاورزان به باقیماندهٔ قشون افغانان باعث شکست قطعی آن قشون‌شد. حزین می گوید: «حکومت وقدرت‌او (اشرف‌ـ‌ن .) نابود گردید[۳]» . توده‌ها ، اشغالگران ترک را هم با چنین مبارزهٔ فعالی شکست دادند.

درسال ۱۷۲۰م به‌محض اینکه قشون ترکیه به‌همدان نزدیک شد ، حاکم شهر وقشون او شهر را رها ساخته گریختند. دراین هنگام خلق به‌دفاع از شهرشان برخاستند ، بطوری که قشون ترک نتوانست با هجوم خود شهر را بگیرد و به ناچار آن را محاصره نمود . این محاصره تقریب چهار ماه طول کشید. وقتی هم که ترکها موفق شدند به‌شهر نفوذ کنند درخیابانهای شهر جنگ سختی درگرفت. مردم شهر که‌از نظر سلاح دروضع بدی بودند ایستادگی وقهرمانی فوق‌العاده‌ای‌از خود نشان دادند. حتی یک نفر از آنان هم شهر را ترک نکرد. از میان آن دسته از مردم شهر و کشاورزان اطراف آن که در هنگام فرارسیدن قشون ترک درپشت دیوارهای شهر مخفی شده بودند فقط عدهٔ کمی زنده ماندند[۴] . حاکم خرم‌آباد نیز به‌محض نزدیک شدن قشون ترک گریخت ولی مردم شهر که نمی‌خواستند تسلیم ترکان اشغالگر شوند ، درکوههای اطراف مخفی شدند [۵] . چنانکه شیخ حزین می گوید ، اگر چه ترک ها ایالات زیادی از جمله کردستان، لرستان وغیره را به‌تابعیت خود درآوردند،

۱- همان‌جا ، ص ۱۸۵ .

۲- همان‌جا ، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ .

۳- همان‌جا، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ .

۴- همان‌جا، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ .

۵- همان‌جا، ص ۱۳۸ .

اما کشاورزان نمی‌خواستند با حکومت ترک آشتی کنند و در مقابل آنان به سختی مقاومت می‌نمودند. مثلاً درشهر کوچک بروجرد، جائی که ترکان حاکم تعیین کرده و پادگان مستقر نموده بودند، «عوام‌الناس» و «بازاریان» عصیان کردند و ونزدیک به ٤ هزار جنگجوی ترک را نابود نمودند. این عصیان سرکوب گردید و به‌مردم غرامت بسته شد[1].

اهالی تبریز نیز از شهر خود قهرمانانه دفاع کردند. هنگامی که مبارزهٔ طولانیشان با قشون مهاجم ترک روبه ضعف گرایید وآنها مجبور به‌عقب‌نشینی‌شدند، در خیابانهای شهر جنگ‌های خونین تن به تن درگرفت و سرانجام چنانکه حزین می‌گوید، ترک ها که مغلوب دلاوری مردم شهر شده بودند اعلام کردند که مبارزه را قطع می کنند. به‌تبریزیان اجازه داده‌شدتابازن‌وفرزند وآن‌مقدار از اموال‌خود که بتوانندحمل کنند، شهر راترک نمایند. آنگاه‌پنج هزار نفر (حزین‌می‌نویسد:«...فقط این عده از شهر پر جمعیت باقی مانده بودند») با شمشیر از تبریز خارج شدند. به گواه شاهد: «از هنگامی که جهان به وجود آمده تا کنون چنین دلاوری بی‌مانندی درمیان ساکنین شهرها ندرتاً اتفاق افتاده[2]».

پس‌از اخراج‌افغانان از ایران، نادرقلی‌خان به‌مبارزهٔشدید با ترکان‌پرداخت. این مبارزه که گهگاه قطع می‌شد تا پایان سال ۱۷۳۵ م ادامه داشت و منتج به اخراج ترکان ازمرزهای ایران گردید.

درسال ۱۷۳۲ م بود که نادرقلی‌خان با استفاده‌از نارضائی عمیق‌مردم کشور که براثر جنگ ناکام طهماسب با ترکیه و قرارداد نامساعد صلح برانگیخته شده بود، شاه‌طهماسب دوم را از سلطنت انداخت. هنگامی که شاهی عباس سوم پسر یکسالهٔشاه مخلوع اعلام گردید، نادرقلی‌خان‌نایب‌السلطنه شد ولی‌عملاً فرمانروای مطلق بود. او درسال ۱۷۳۶ م دردشت مغان به نام نادرشاه تاجگذاری کرد. با

۱- همان‌جا، ص ۱۵۱

۲- همان‌جا، ص ۱۰۶-۱۳۰.

قوریلتای (شورای اشراف) مغان که درسال ۱۷۳۶ م تشکیل گردید، آن دوره از فعالیت نادر که به مبارزات رهایی‌بخش با اشغالگران افغان و ترک مربوط می‌شد به‌پایان رسید.

بدین ترتیب، پیروزی‌هایی که نادر در نبرد با اشغالگران ترک و افغان به دست آورد فقط در سایهٔ مبارزهٔ وسیع کشاورزان و اقشار زحمت‌کش مردم شهرها امکان‌پذیر بود.

با وجود این هنگام ارزیابی کارهای نادر در دورهٔ مقدم بر «انتخاب» او به شاهی، نباید فراموش کرد که برای‌خود نادر واشراف نظامی-فئودال حامی‌او هدف از مبارزه با افغانان پیروزی بردیگر دسته‌های فئودال، متمول شدن وبه‌دست‌آوردن حکومت بود.

پس‌از آن به‌محض اینکه نادرقلی شاه شد، دست به لشگرکشی‌هایی زد تا شاید بتواند با کشورگشائی راه‌حلی برای زوالی که دامنگیر اقتصاد ایران شده بود بیابد وحتی با غنائم جنگی خزانه را پرکند وآن قسمت ازطبقهٔ حاکم راکه‌حامی او بودندبه‌نوایی برساند. نادرشاه درسال ۱۷۳۷م از جنگ بین قبایل افغان قلزای وابدالی استفاده کرده هرات وقندهار را تصرف‌نمود. سپس هندوستان راکه‌درگیرو دار زوال اقتصادی وسیاسی بود مورد حمله قرار داد.

دو تن از دانشمندان معاصر هند، ن.ك. سین‌خاو آوچ. بانرجی در بارهٔ وضع هندوستان پیش‌از لشگرکشی‌نادر ودربارهٔ مغول کبیر محمدشاه، درکتاب خود «تاریخ هندوستان» می‌نویسند: «... محمدشاه را اشرافی احاطه کرده بودند که شغلشان بخل وتنگ‌چشمی بود. او با ارتشی فاسد و بی‌نظم ودستگاه دولتیی‌پاشیده تسلیم حوادث شده بود. دردورهٔ حکومت دراز او (۱۷۴۸-۱۷۱۹م-ن.) درحقیقت تلاشی امپراتوری مغول به‌انجام رسید[1]. بسیاری ایالات که جزء دولت او بودند،

۱- ن.ك. سین‌خاو آوچ. بانرجی، تاریخ هندوستان، مسکو ۱۹۵۴، ص ۲۷۷.

مستقل شدند (آئود ،بنگال ، حیدرآباد ، بی‌هاروا‌ریسا) .

طبیعی است که درچنین وضعی دولت مغول نمی‌توانست درمقابل قشون نادر که تقریباً بلامانع به کارنال (شمال غربی دهلی) وارد شده بود مقاومت لازم را بنماید. درنبردی که به تاریخ ۲۴ فوریه سال ۱۷۳۹ م درکارنال رخداد ، مغول بزرگ تقریباً تارومار شد ودر ۲۰ مارس نادر دهلی را گشود.

نادر درهندوستان غنائم جنگی فراوانی- پول وجواهرات- که به ۷۰ میلیون روبل برآورد شده به‌دست آورد. قسمت اعظم غنائم تاراجی فوق به کلات‌برده شد وتا پایان حیات نادر درآنجا نگاهداری می‌شد.

نادر که هندوستان را فتح کرده بود ، سند را به‌تصرف خویش درآورد و به سوی آسیای میانه پیش رفت . این قسمت، از خان‌نشین های جداگانه‌ای تشکیل شده بود که بین آنها مبارزات درنگ‌ناپذیری جریان داشت.

خان‌نشین بخارا که درآن زمان‌ابوالفیض خان، آخرین نمایندهٔ‌خاندان‌اشترخانی درآن حکومت می کرد درحقیقت به‌چند بخش تجزیه شده بود . خوارزم نیز مانند بخارا براثر جدال ها و جنگ های‌مکرر داخلی ویران گردیده بود. درسال ۱۷۴۰ م خان‌نشین بخارا وخیوه‌جزو دولت نادرشاه شدند. سپس، نادرشاه که درکشورهای اشغال‌شده پادگان‌های نظامی به‌جای گذارده بود ، به‌داغستان لشگرکشی کرد.

کوشش های نادرشاه‌دردههٔ چهارم قرن هیژدهم برای فتح داغستان‌بی‌نتیجه ماند . در یکی از نبردها ابراهیم‌خان برادر نادرشاه که حاکم آذربایجان بود کشته شد.

نادرشاه‌پس‌ازکسب پیروزی درهندوستان وآسیای‌میانه باز تصمیم به‌تسخیر داغستان گرفت. اما دوباره با مقاومتی سخت روبروگردید. خلق داغستان سخت از استقلال خود دفاع می کردند و نادرشاه با شکست بعد از شکست روبروگردید (درمه ۱۷۴۱م درنبرد با مردم تابه ساران ، در اوت درسرحد کافرکوموخ ، در

سپتامبر در آوار و در نوامبر هنگامی که قسمتی از قشون او از کارا کایتا کسی‌ها شکست خورد). نادرشاه در ابتدای سال ۱۷۴۳ م شروع به عقب‌نشینی از داغستان کرد.

نادر که می‌کوشید حیثیت از دست‌رفتهٔ خود را باز یابد به جنگ با ترکیه پرداخت. او می‌خواست عراق عرب را تسخیر کند. اما این جنگ که گاهی با موفقیت همراه بود سرانجام پیروزیی به بار نیاورد. در سال ۱۷۴۶ م قرارداد صلح بسته شد. طبق این قرارداد، دو دولت همان مرزهایی را پذیرفتند که در قرارداد ۱۶۳۹ م مقرر شده بود.

به‌جز جنگ‌های یادشده به‌فرمان نادر لشگرهایی برای تسخیر بحرین (۱۷۳۶ م) و عمان (۱۷۳۸ م و ۱۷۴۳-۱۷۴۱ م) فرستاده شدند. اما نادر فقط توانست جزایر بحرین را تصرف کند.

پس از یکی از لشگرکشی‌های ناکام نادر به‌مسقط، هنگامی که برخی از کشتی‌هایی که از خارج خریداری شده بود غرق گردید، نادرشاه تصمیم گرفت که در بوشهر - برای خلیج فارس - وحتی درلنگرود - برای دریای خزر - ناوگان بسازد. درآنجا کار کشتی‌سازی را جان‌ال‌تون انگلیسی رهبری می‌کرد. با وجود این، آرزوی نادر برای ساختن ناوگان عملاً ناانجام ماند.

نقشه‌های وسیع نادرشاه برای تصرف چین وساختن دولتی بسیار بزرگ درآسیا دچار ورشکستگی گردید. دردههٔ پنجم قرن هیژدهم عصیان‌های نیرومند خلق در ایران وجنبش‌های آزادی‌بخش در آذربایجان، داغستان، گرجستان، ارمنستان و آسیای میانه دولت نادر را متزلزل نمود. سرانجام نادر در ژوئن سال ۱۷۴۷ م در چادر خود شبانه به‌قتل رسید.

فصل سوم

سیاست ارضی نادرشاه و رشد بهره‌کشی فئودالی

یکی از حلقه‌های زنجیر سیاست داخلی نادرشاه، سیاست ارضی او بود که هدفش تحکیم حکومت مرکزی وسرکوبی تجزیه‌طلبی فئودال‌ها بود. به‌طور کلی او مقدار زمین‌های دولتی وزمین‌های خالصه را توسعه داد وسبب تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی فئودال‌های مستقل گردید.

درزمان نادرشاه ممیزی زمین به وجود آمد که بعدها متأسفانه از بین رفت. البته واضح است که این ممیزی درآن سال‌هامبین سیاستی بود که به‌توسعهٔ زمین‌های دولتی می‌کوشید[1].

سال‌های ۴۰-۳۰ قرن هیژدهم م دورهٔ جنگ‌های پی‌درپی، عصیان‌ها و در نتیجه سرکوبی‌های نظامی است. این دوره باکشتار مردم شهر و روستا، ویرانی ناگفتنی شهرها وساختمان‌های آبیاری ونابودی کامل برخی نواحی همراه بود.

بگفتهٔ محمدکاظم، نادرشاه که پس‌از به‌تخت نشتن به بررسی وضع اقتصادی شهرها وروستاهای ایران پرداخته بود، فرمان‌داد زمین‌ها را آبادان‌وزراعت‌کنند[2]، سیستم ویران شدهٔ آبیاری را به‌نظم آورند[3] وغیره. با این حال وجود زمین‌های آباد نشده‌منبع خوبی برای توسعهٔ زمین‌های دولتی(خزانه) بود. کشاورزان‌را ازمحل‌های مختلف به‌زمین‌های دست‌نخورده کوچ می‌دادند. به‌فرمان نادر این زمین‌ها رابه‌نام زمین‌های دولتی یا زمین‌های خالصه ثبت می‌کردند.

۱- «Thadhkiratal - mul...» P. 187, 188.

۲- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳- همان‌جا، برگ ۱۲۶.

معاصران نادر موارد بسیاری را یادآور می‌شوند که املاك برخی نمایندگان طبقهٔ حاکم به‌نفع شاه مصادره شده («ثبت شدن به‌نام شاه» ، «همهٔ املاك کلاً به ثبت می‌رسد» وغیره[۱]) . مثلاً تمام دارایی شخصی بنام صمدبک تبریزی که یک فئودال بزرگ در جنوب آذربایجان بود و ثروت هفتگی داشت ، مصادره گردید . طبق اطلاعات تاریخ نگار ، او ده‌ها و صدها هزار رأس حیوانات کاری و شاخدار ، پول ، انواع واقسام اموال غیرمنقول وبدون شک مقدار زیادی زمین داشته . خود صمدبک که ابراهیم‌خان برادر نادرشاه (حاکم آذربایجان) برای او احترام فراوان قائل بود، به‌عنوان محرك لشگرکشی علیه قبیلهٔ«جار» که سبب مرگ ابراهیم‌خان شد اعدام گردید[۲] . بگفتهٔ تاریخ نگار ، دارایی صمدبک به‌نفع شاه (سرکاری‌خاصهٔ شریفه) مصادره شد[۳] .

به‌گواهی محمدکاظم در آخرین سال‌های حکومت نادر شخصی ثروتمند از اهالی کرمان به‌نام شیخ حسین به فرمان شاه اعدام گردید و اموالش به نفع خزانه مصادره‌شد[٤] .

کالوشکین مأمور ثابت (رزی دنت) روسی درایران می‌نویسد : «شاه آن‌ها را (وزیران و رؤسای ایالات) پی‌درپی عوض می‌کند و اموالشان را به‌نفع خود ضبط می‌نماید. می‌توانم بگویم که حتی یکی‌از فرماندهان او را هم ندیده‌ایم که بعد از عوض شدن درامان باشد ولختش نکنند[٥]» .

۱- آس خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۸، پروندهٔ ۷، برگ ۱۱؛ ۱۷٤٥، پروندهٔ ۱۸، برگ ٦۸٤ وغیره.

۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم. . . پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۳۱۷ و ۳۱۹ .

۳- همان‌جا .

٤- همان‌جا ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۸ .

٥- آس خ ر ، پیشین ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۱۱ .

زمین‌داری دولتی به‌حساب برخی قبایل تا حدود قابل توجهی توسعه یافت. یکی از طرق ضبط زمین های قبایل، تبدیل کوچ نشینان به رعیت بود. این امر از طریق وابسته کردن کوچ نشینان به‌محل اسکانی آنها صورت می‌پذیرفت وآنهاملتزم می‌شدند که به عنوان وظیفهٔ دولتی کار زمین انجام دهند. این عمل از طریق مصادره کردن زمین های قبایل به‌نفع خزانه نیز انجام می‌گرفت. مردمی که‌دراین زمین ها زندگی می‌کردند درواقع اجاره‌دار این زمین ها شدند.

در دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم م مقدار زمین های دولتی حتی در نتیجهٔ خرید زمین های خصوصی تکمیل شد. محمد کاظم می‌نویسد که‌نادربه‌مقامات رسمی درخراسان دستور داده بود که «به‌بهای گزافی از ملکدارها برای‌خزانهٔ‌دولتی (سرکار دیوان) زمین بخرند[1]».

نادر زمین هایی را که درمالکیت شخصی بودند و درنتیجهٔ زوال اقتصادی و جنگ‌های داخلی چندساله بکر و ناکاشته مانده بودند می‌خرید و جزء زمین های دولتی می‌کرد ورعایا را از ایالات دیگر به آنجا می‌فرستاد ومجبورشان می‌کرد که به‌زراعت این زمین ها بپردازند.

بسیاری از زمین های وقفی که دردورهٔ سلطنت شاه سلطان‌حسین قسمت قابل توجهی ازکل زمین ها را تشکیل میداد به‌اداره کنندگان زمین های دولتی واگذار شد. درآمد این زمین ها می‌بایست صرف نگاهداری قشون می‌شد. به‌عقیدهٔ «فره‌زر»، مصادرهٔ اموال وقفی یک میلیون تومان نصیب خزانه کرد[2]. تقسیم مجدد زمین ها به‌وسیلهٔ نادر که او برای تحکیم حکومت خود به‌آن متوسل شده بودسبب نارضایی عمیق قشر بالای روحانیان شیعی گردید.

با وجود این، مهمترین قسمت سیاست ارضی نادرشاه کوشش او در راه‌اصلاح سیستم پرداخت مواجب به‌قشون ومقامات برجسته بود.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۰.

۲- James Fraser, The history of Nadir..., P. 121, 122.

محمدکاظم می‌گوید که به فرمان نادر حکام و ضابطین ایالات که در امور مالی وکالتاً اختیار داشتند، مواجب خود را از مأمورین خزانهٔ ایالت زیر فرمان خود دریافت می‌کردند. بدین ترتیب، مواجب هریک از بیگلربگ‌ها معین و در حدود هزار تومان درسال بود[۱]. مسلماً این نمونه‌ای از تعیین مواجب بر حسب سیستم «همه‌ساله» است.

چنانکه یاد شد، «همه‌ساله» به‌وسیلهٔ صفویان نیز پرداخت می‌شد. اما در عهد نادرشاه این نوع پرداخت حقوق درمقیاس بسیار وسیع‌تری به کار رفت. برخلاف دورهٔ سلطنت شاهان صفوی، «همه‌ساله» در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم حتی به اشراف نظامی ـ فئودال و حکام ایالات که قبلاً از زمین اعطائی (تیول) استفاده می‌کردند نیز داده می‌شد.

در منابع مربوط به این دوره غالباً ما با مفهوم «همه‌ساله»[۲] روبرو می‌شویم، درحالی که درهمین منابع از عطایا و به‌خصوص تیول تقریباً خبری نیست. ما فقط یک‌بار با چنین موردی برخورد کرده‌ایم: پس از اشغال قندهار، زمین‌های واحهٔ قندهار که تاجیکان درآن ساکن بودند ملک‌دولت اعلام می‌شود وبین جنگجویان افغان به‌عنوان تیول تقسیم می‌گردد[۳].

میرزا زمان، منشی‌سربلندخان، سرکردهٔ هندی، پندهائی را که نادرشاه هنگام ترک هندوستان درباره امور دولتی به‌امپراتور مغول، محمدشاه، می‌دهد درنامه‌ای از دهلی برای رئیس خود نقل می‌کند: «اولین وظیفه شما اینست که از تمام سرکرده‌ها «جاگیر» را پس بگیرید و درعوض متناسب با درجه و رتبه‌شان به آنها

۱ـ محمدکاظم، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۲ـ همان‌جا، جلد ۳، برگ ۱۷٤.

۳ـ ای. م. ری‌سنر (Reisner)، مسئلهٔ تشکیل‌ملت‌افغان («مسائل تاریخ»، شماره ۷، مسکو ۱۹٤۹).

مواجب پول نقد بدهید[۱]».

این پندهای نادر به امپراتور مغول، ماهیت سیاست ارضی او رانشان می دهد.

ما از وقایع نامهٔ محمد کاظم درمی یابیم که نادرشاه درسال ۱۷۳٦م به محض رسیدن به تاج و تخت، برخی منصب های رسمی دربار صفویان را (قولرآقاسی، اعتمادالدوله، قورچی باشی وایشیک اقاسی)[۲] از بین برد.

به گفتهٔ «تذکرة الملوك»، به هر یک از این مقامات زمین های معینی تعلق داشت که درتصرف آنان بود. مثلاً رئیس قورچیان (قورچی باشی) نواحی کازرون را به صورت تیول از شاه می گرفت و رئیس سواره نظام (قولرآقاسی) نواحی گلپایگان و رئیس تشریفات کل دیوان (ایشیک آقاسی باشی) حدود ری[۳] را. پس از آنکه نادر مقامات یاد شده را از بین برد، همهٔ این مالکیت های تیولی به مالکیت خزانه تبدیل شدند.

بدین ترتیب سیاست ارضی نادرشاه ضربهٔ محکمی به اشکال موجود مالکیت فئودالی وارد آورد وباعث توسعهٔ مالکیت دولتی گردید.

***

رعایایی که درزمینهای دولت وشاه وهمچنین درزمینهای بخشیده به مؤسسات مذهبی واشخاص دیگر می نشستند ظاهراً اجاره دار نامیده می شدند. این اجاره ارثی بود. رعایا مجبور بودند که برای استفاده از زمین ها وچراگاهها بهره بپردازند.

بهره در این دوره به سه صورت بود (کاری، کالایی و پولی)؛ ضمناً بهرهٔ

۱- James Fraser, The history of Nadir shah... p. 206, 207.

پیشین. جاگیر، نوعی زمینداری مشروط فئودالی در هندوستان مغولی بوده. شرط اعطای «جاگیر» ونگاهداری آن تقریباً همان بوده که درتیول نیز هست.

۲- محمد کاظم، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳- ای.پ.پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۰۰.

کالائی تفوق داشت. یکی‌از دانشمندان درحالی که این نوع بهره را بررسی‌می‌کند می‌گوید: «... این نوع بهره به بهترین وجه ممکن شالودهٔ رکود را در اوضاع جامعه می‌ریزد»[1].

در دههٔ پنجم قرن هیژدهم م به‌جای بهرهٔ کالایی، بهرهٔ نوع پولی (در این باره مفصلاً صحبت خواهیم کرد) رواج یافت. چون واحدهای اقتصادی بزرگ وسیعاً معمول نبودند، بنابراین بهرهٔ کاری به صورت کار در زمین‌ها و چراگاههای فئودال‌های خصوصی انجام می‌شد مانند: کار برای ساختمان‌های آبیاری، ترمیم سد مرو، حمل‌مصالح ساختمان(الوار برای ساختن‌ناوگان، مرمر برای‌ساختمان‌های مختلف در خراسان و غیره)، ساختمان قلعه‌ها (در میرآباد، مرو و غیره)، احداث جاده‌ها وغیره.

تناسب بین انواع مختلف بهره ـ مالیات‌هایی که به دولت و زمین‌داران خصوصی پرداخت‌می‌شد بستگی به‌این داشت که ده‌یا محلهٔ مورد نظربه کدام نوع زمینداری مربوط است وآیا از حق مصونیت مالیاتی استفاده می‌کند یانه وسنن‌رایج درآن محل چیست؟

مالیات‌ها و وظایفی که به‌نفع دولت، تیولدارها، ملکدارها و غیره وصول و انجام می‌شد اساساً یکی بود. فرق بین آنها فقط در چگونگی تقسیمشان بین دولت وفئودال بود.

سیستم بغرنج مالیات و وظیفه، بارسنگینی بردوش رعایا وایلیات بود.

ما درزیر فقط نام مالیات‌ها و وظایفی را ذکر خواهیم کرد که موفق شده‌ایم از بررسی اسناد رسمی ومنابع موثق‌دیگر که به‌طور غیرمستقیم با دورهٔ موردپژوهش ما رابطه دارد به‌دست آوریم. دراین میان برخی مالیات‌ها و وظایفی یافته‌ایم که درهیچیک از آثار خاورشناسی یادی از آن‌ها نیست.

اطلاعات مربوط به‌مالیات‌ها را می‌توان هم‌ازمنابع روسی وهم از منابع‌فارسی

۱ـ ك.م. سرمایه، جلد ۳، مسکو ۱۹۵۵ ص ۸۰۹.

به‌دست آورد. چنانکه یادآور شدیم درزمان نادرشاه ممیزی مالیاتی جدیدی به نام «دفتر رقبهٔ نادری» تأسیس شد که تمام دفاتر ممیزی دیگری که تا دههٔ اول قرن بیستم م درایران به‌وجود آمد همه به‌آن تأسی می‌جستند. درکتاب محمدکاظم از برخی مالیات‌ها و وظایف دو بار نام برده شده: یک بار از مالیات‌ها و وظایفی که قسمتی از مردم خراسان درسال ۱۷۳۱ م برای مدت سه سال [1] از آن معاف شدند و بار دیگر از مالیات‌هایی که درسال ۱۷۳٤م برای‌همان مدت از مردم‌اصفهان گرفته شد [2]. به جز این، محمدکاظم اخبار فراوان ولی ناقص وپراکندهٔ دیگری در بارهٔ مالیات‌ها وسیاست مالیاتی به‌دست می‌دهد که درعین‌حال‌از اطلاعات فوق کم‌بهاتر وبی‌اهمیت‌تر نیست.

درآرشیو سیاست خارجی روسیه سندی[3] کشف شده به نام «سیاههٔ مقداری از هرچیز که درنقاط مختلف ایران به‌عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به‌جای‌آن‌راهداری دریافت می‌گردد» که بسیار جالب توجه است.

گرانبهاترین اسناد برای تحقیق مالیات‌ها، سیاست مالیاتی و وضع مالیاتی مردم دردهه‌های‌چهارم وپنجم قرن‌هیژدهم فرمان‌شاه بتاریخ ۱۱۵۱ ه (۱۷۳۹م) است. این فرمان در بارهٔ اخذ برخی مالیات‌ها از بخشی از مردم کشور برای مدت سه سال است. تاکنون متن اصلی فارسی فرمان گم‌شده به‌حساب می‌آمد. در هیچ منبعی حتی در مجموعهٔ اسناد رسمی و فرمان‌های نادرشاه («انشاء») که بـه وسیلهٔ مهدی‌خان،منشی‌مخصوص وتاریخ نگار دربار او گردآوری‌شده اثری‌از متن‌فارسی‌این فرمان یافت‌نمی‌شود. درآثار مؤلفان ایرانی، اروپایی، روسی‌وشوروی که‌به‌روشنگری تاریخ ایران‌وبرخی کشورهای همجوار درنیمهٔ‌اول‌قرن هیجدهم‌وحتی‌به‌تاریخ جداگانهٔ

---

۱ و ۲- محمدکاظم، پیشین، جلد ۱ برگ ۱۵۰ و ۲٦٤ و ۲٦٤ دراین باره بیشتر خواهیم گفت.

۳- آس خ ر. ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران ۱۷٤۵م، پروندهٔ ۱۸ برگ ۸۷٦-۷۷۳.

«سیاههٔ مقداری ازهرچیز که درنقاط مختنف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یابه جای آن را هداری دریافت می گردد» (قطعه‌ای از آن)

نادرشاه پرداخته‌اند ، متن فارسی این فرمان وجود ندارد[۱] .

درفصل اول این کتاب گفته شد که هیچیک از دو ترجمهٔ چاپ شدهٔ این فرمان مورد توجه واستفادهٔ حتی یکی از محققان پیشین هم قرار نگرفته . نقص اساسی این ترجمه ها این است که جای اصطلاحات علمی فارسی را کلماتی روسی گرفته‌اند که همیشه معنی واقعی آن اصطلاحات را به طور دقیق منعکس نمی کنند. در زیر ما ضمن روشنگری اصطلاحات مالیاتی ، این مسئله را مفصلاً بررسی خواهیم کرد .

ما برمبنای مطالعهٔ منابع مختلف توانسته‌ایم دریابیم که درده‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم م هم مالیات های دائمی (قیدشده دردفتر) وهم غیردائمی که طبق دستور مخصوص (مثلاً فرمان نادرشاه دربارهٔ جمع‌آوری مالیات های اضافی، جریمه ها ومقدار معین خواربار ـ ضمناً آذوقهٔ اضافی و جریمهٔ جمع‌آوری شده اغلب از مجموع مالیات مقرر سالانه تجاوز می کرده) اخذمی‌شده وجود داشته[۲] .

قسمت اعظم مالیات‌ها و وظایفی که درده‌های چهارم وپنجم سدهٔ هیژدهم م دردولت نادرشاه معمول بود تشکیل می‌شد از : مالیات برزمین ودرآمد (مالوجهات، عشر ، چوپان بگی ، نتیجه و وجوه ضربخانه) ومالیات سرانه (سرشماری ، یا ساق‌کش و جزیه) ، مالیات برای نگهداری قشون (علوفه ، سورسات واسب چاپار) و وظیفهٔ خدمات جنگی (چریک) ، مالیات بنفع شاه وکارمندان دولت (رسومات ، تحویلات، پیشکش وخراج مترد دین) ، وظیفهٔ مشقت بار به نفع دولت وفئودال ها (بیگار) ، مالیات راه (راهداری) وغیره.

۱ـ متن فارسی این فرمان به‌وسیلهٔ م.ر. آرونوا (یکی از نویسندگان این کتاب ـ م.) کشف شده ودر رسالهٔ نامزدی علوم و همچنین در مقالهٔ «فرمان نادرشاه» او («خاورشناسی شوروی» ۱۹۵۸ م ، شماره ۲) نیز آمده.

۲ـ دربارهٔ مالیات‌های دائمی وغیردائمی رجوع شود به کتاب محمد کاظم ، پیشین ، جلد ۱، برگ ۱۳۹ ؛ ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی ... پیشین ، ص ۲۷۹ . مطالب آرشیوی (ذیلا خواهد آمد) نیز آمار جالبی درباره جریمه ها وبیگارها به‌دست می‌دهد.

مالیات اصلیی که از رعیت‌ها به‌نفع دولت وفئودال دریافت می‌شد «مال‌وجهات» یا «مالیات» نامیده می‌شد. از این مالیات‌ها درمنابع دست اول یاد شده[۱]. معمولاً مقدار محصولی که کشاورز می‌بایست به‌دولت یا فئودال بپردازد با توجه به اینکه زمین مال که بود ودرچه شرایطی قرار داشت تعیین می‌شد.

ما با بررسی منابع مختلف توانسته‌ایم روشن کنیم که مالیات‌های دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم نه‌فقط جنسی بل که پولی هم بوده. در میان مطالب آرشیوی روسی اصطلاحات زیادی وجود دارد که این موضوع را تأییدمی کند. مثلاً یکی از دیپلمات‌های روسیه درایران در سال ۱۷۴۰ دربارهٔ فرمان نادر می‌نویسد: «. . . گرفتن مالیات پولی از ذخایر غلات. . .»[۲]

ای. پ. پتروشفسکی معتقداست که «مالوجهات» مالیاتی بوده که ازمحصول اخذ می‌شده واصطلاح «بهره» نیز مترادف «مالوجهات» است[۳].

آ. د. پاپازیان[۴] وپ. ت. آروتونیان[۵] نیز اصطلاح «مالوجهات» رادر کتاب‌های خود تحلیل کرده‌اند.

درفرمان ۱۱۵۱ هجری نیز از «مال‌وجهات» به صورت نوعی مالیات یاد شده که از مردم بوم‌نشین می گرفته‌اند. اصطلاح مالوجهات (به‌لفظ روسی: مالجه گات)

۱- محمد کاظم، پیشین، جلد ۱، برگ. ۱۵ ؛ ۲۷۴؛ آس خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پ ۵، برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۲- آ س خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، پیشین، ۱۷۴۰ م، پروندهٔ ۶، برگ ۳۴۰.

۳- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۶۶ ، ۲۶۷.

۴- آ. د. پاپازیان، هجوم افغانان به‌ایران... پیشین، ص ۲۶.

۵- پ. ت. آروتونیان، جنبش‌های رهایی‌بخش... پیشین، ص ۱۰۶؛ آ. د. پاپازیان، هجوم افغانان به‌ایران... پیشین، ص ۱۱۴.

دراسناد نشریهٔ «سیاست استعماری تزاریسم روسیه در آذربایجان [۱]» به عنوان یگانه وجوهی که جمع‌آوری می‌شده استنباط گردیده.

طبق فرمان ۱۱۵۱ ه رعایایی که در زمین‌های خالصه و تیول می‌نشستند از پرداخت مال‌وجهات معاف نشدند[۲].

عشر ـ این اصطلاح از زمان اشغالگران عرب معمول شد. در دورهٔ مورد پژوهش ما عشر به صورت یکدهم محصول اخذ می‌گردید. در مرو (که برای هدف‌های سوق‌الجیشی مسکون و آباد شده بود) به دستور نادرشاه فقط عشر گرفته می‌شد[۳].

چوپان‌بگی ـ مالیاتی بود که رعایا وایلیات به‌منظور استفاده خودودام‌هایشان از چراگاهها می‌پرداختند[۴]. معنی لفظی چوپان‌بگی «مالیات [به نفع] رئیس چوپانان» است. اصطلاح چوپان‌بگی در ترجمه‌های فرمان که در «گزارش‌های ایالتی هشترخان» و «مجموعهٔ کلیسایی ـ اجتماعی» درج است به«مالیات‌از دام‌ها» و «مالیات از دام‌ها وچوپانان» ترجمه شده[۵]. این نوع مالیات‌از زمان آق‌قویونلوها معمول گردید. پتروشفسکی آن را با «مواشی ومراعی» که به‌نسبت تعداددامها وبه منظور استفاده آن‌ها از چراگاهها، از رعایا وایلیات گرفته می‌شد یکی می‌داند[۶].

۱ـ «سیاست استعماری تزاریسم روسیه درآذربایجان در دهه‌های سوم تا هفتم قرن نوزدهم میلادی»، جلد ۱، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۳۶-۳۷، ص ۱۹۱، ۴۰۲، ۴۰۳، جلد ۲، ص ۵۵.

۲ـ آ س خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹م پروندهٔ ۵، برگ ۲۴۸.

۳ـ محمدکاظم، تاریخ ... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۹۱.

۴ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۲۴۸، (متن فارسی).

۵ـ «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷، شمارهٔ ۳، «مجموعهٔ کلیسایی‌ـاجتماعی»، ۱۸۷۸، شماره ۹۵.

۶ـ ای.پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۷۰.

ظاهراً منظور س. یه ره وانتسی از «مالپولی» (مالیات به نسبت تعداد دام‌ها) و «چوب پولی» (مالیات برچراگاه) که به‌صورت جنسی وپولی گرفته می‌شد نیز همین نوع مالیات است.[1]

درفرمان ۱۱۵۱ ه «چوپان بگی» و «مواشی ومراعی» مالیاتهایی به حساب می‌آیند که از رعایا وایلیات گرفته می‌شده‌اند. طبق فرمان فوق‌این مالیات‌ها سالانه اخذ می‌شده.[2]

وجوهات ومتوجهات‌ملکی - نوعی خراج به‌نفع دولت(به‌استثنای سال‌وجوهات) بوده. وجوهات، مالیاتی بود که برحسب «اسم‌ورسم» گرفته می‌شد:

اسم - آن‌چیزی بود که در دفترها ثبت شده‌بود ونام‌مشخص‌داشت،رسم-آنچه بود که برحسب معمول‌اخذ می گردید. این مالیات ها باید برای‌مدت‌سه‌سال‌به‌رعایا وایلیات بجز آنان که در زمین های خالصه وتیول می‌نشستند بخشیده می‌شد.[3]

محمدکاظم اصطلاح «وجوهات» را برای مالیات‌های سه‌ساله‌ای که‌ازین‌قرار ازمردم خراسان گرفته می‌شد به‌کار برده.[4]

سرشماری - مالیات سرانه بوده. درترجمه‌های روسی اسناد فوق نیز ازاین اصطلاح، معنی مالیات سرانه استنباط شده . طبق این فرمان سرشماری ... سه‌سال به‌وسیلهٔ رعایایی که روی‌زمین خالصه کار می‌کردند ... می‌گردید. ظاهراً این مالیات همانند «سرانه» بوده که درآذربایجان ... تعداد مردان ...

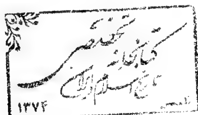
۱- پ.ت. آرتونیان، جنبش رهایی‌بخش ...

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۶، ... برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۳- همان‌جا.

۴- محمدکاظم، تاریخ ... پیشین، جلد ۱ برگ ۱۵.

۵- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ... برگ ... (متن فارسی)



گرفته می‌شده.[1]

یساق کش - مالیاتی بوده که فقط ازایلیات گرفته می‌شده. در ترجمه‌های فرمان به‌جای اصطلاح «یساق کش»، کلمات روسی «یاساچنیه دنگی» گذاشته شده.[2] فرهنگ دال اصطلاح «یاساچنیه (یساچنیه) دنگی» را چنین معنی می‌کند: مالیات سرانه ازخارجی‌ها ویا ساچ‌ها.[3] طبق فرمان ۱۱۵۱ ﻫ این مالیات سه‌ساله گرفته می‌شده.[4]

درمنابع دیگر از یاساق کش نامی برده نشده.

جزیه - یکی‌از قدیمی‌ترین نوع مالیات‌هاست که ازاشغالگران عرب به‌یادگار مانده. درترجمه‌های روسی به‌جای‌جزیه کلمهٔ «پودات» (خراج - م.)[5] آمده. جزیه خراج سرانه‌ای بود که ازسکنهٔ نامسلمان کشورگرفته می‌شد. آبراهام کرتاتسی خبر می‌دهد که نادرشاه درسال ۱۷۳۶م این نوع مالیات‌را برای مسیحیان لغو کرد. فرمان مخصوصی این امررا تأیید می‌کند.[6]

طبق فرمان ۱۱۵۱ ﻫ جزیه به‌صورت سه‌ساله از ارمنیان، گرجیان، یهودیان،

۱- دربارهٔ خراج «سرانه» مراجعه‌شود به: ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی‌تاریخ... پیشین، ص ۲۸۳.

۲- «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷، شمارهٔ ۳۱.

۳- و. دال، فرهنگ مشروح زبان زندهٔ روس کبیر، جلد ۴، سانکت پتربورگ، مسکو، ۱۸۸۲م، ص ۷۰۱.

۴- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۲۴۸.

۵- «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷م، شمارهٔ ۱۳، «مجموعهٔ کلیسایی‌اجتماعی»، ۱۸۷۸، شماره ۹۵.

۶- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... ص ۲۸۴.

هندوان ومجوسان وغیره گرفته می‌شده.[۱]

چنانکه پتروشفسکی خاطرنشان‌می‌سازد، در زمان صفویان اخراجات، مالیات‌ها و وظایفی بوده که به‌نفع کارمندان دولت، اشراف وقشون گرفته واجرا می‌شده. نادر اخراجات‌را به‌صورت سه‌ساله ازبخشی ازمردم خراسان می‌گرفته.[۲] دراسناد و منابع موثق دورهٔ مورد پژوهش‌ما ازاین نوع مالیات‌ها و وظایف یاد شده.

رسومات ـ برخی مالیات‌ها و وظایفی بوده که به‌نفع مأموران دولت(کدخدا، داروغه وغیره) گرفته واجرا می‌شده. محمدکاظم درمیان مالیات‌ها و وظایف دیگر از رسومات نیز یادکرده.[۳]

اسب چاپار ـ تهیه و نگاهداری اسب‌های پستی و دیگر وسایل حمل‌و نقل برای نامه‌رسانان شاه بود. اصطلاح اسب چاپار ظاهراً بااصطلاح«الاغ» که از زمان ایلخانان به‌جای‌مانده مطابقت‌دارد. درترجمه‌های یادشدهٔ فرمان که‌در«گزارش‌های ایالتی هشترخان»مندرج است، اصطلاح «اسب چاپار» به‌معنی «پول‌برای‌نگاهداری اسب‌های پستی»[۴] است. چون درآن سال‌ها معمول بود که بسیاری از مالیاتهای جنسی‌را به‌پولی تبدیل کنند، امکان دارد که به‌جای اسب و وسایل‌نقلیهٔ دیگرپول طلب کرده باشند. طبق فرمان ۱۱۵۰ ه «اسب چاپار» ازکشاورزانی گرفته می‌شده که در زمین‌های خالصه وتیول می‌نشسته‌اند.[۵] این اصطلاح فقط درفرمان مزبور وجود دارد.

۱ـ آ س ‌ خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۲۴۸.

۲ـ محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۱، برگ ۱۵۰.

۳ـ محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۱، برگ ۱۵۰.

۴ـ «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، پیشین، ۱۸۴۷م، شماره ۳۱.

۵ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۶، برگ ۲۴۸.

تحویلات ـ خراجی بود که برای مخارج ارسال وجوه پولی به‌مرکز (تحویل به‌معنی انتقال پول یاعملیات انتقال پول بود) اخذ می‌شد. به‌شهادت محمدکاظم، تحویلات به‌وسیلهٔ نادر سه‌ساله ازبخشی ازمردم خراسان گرفته شد. در منابع دیگر ازاین نوع مالیات ذکری نشده.[1]

پیشکش ـ وجوهی‌بود که‌به‌نام هدیه برای‌شاه‌به‌وسیلهٔ‌مأموران‌وسر کرده‌های نظامی جبراً جمع‌آوری می‌شد. پیشکش ازخیلی وقت پیش معنی «هدیهٔ داوطلبانه» را ازدست داده بود ودر دورهٔ مورد پژوهش‌ما چیزی نظیرسایر مالیات‌ها و وظایف بود.[2] مأموران وسرداران به حساب مردم برای شاه پول، خواروبار و اشیاء گرانبها می‌بردند. آبراهام کرتاتسی خبر می‌دهد که درسال ۱۷۳٦م یکی‌از مأمورین شاه درناحیهٔ نخجوان‌تقریب هزار تومان به‌عنوان‌پیشکش برای‌شاه گردآورد.[3] به‌شهادت محمدکاظم قبایل عرب درسال ۱۷۳۲م دوازده هزار اسب و صدهزارگوسفند برای نادرفرستادند.[4]

در دورهٔ مورد پژوهش‌ما در ایران وظیفه‌ای وجود داشت که قبلاً به نام «قنغلا»[5] معروف بود. این وظیفه حق اقامت سفیران خارجی، پیک‌های شاه و مأموران ودرجه‌داران‌نظامی درخانه‌های رعایا بود.[6] شاهزاده گلیتسین سفیرروسیه وهمراهانش وقتی از روسیه به‌ایران آمده‌اند ازاین حق استفاده کرده‌اند. به مردم

۱ـ محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۱، برگ ۱۰٥ .

۲ـ همان‌جا.

۳ـ آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۷۲ .

٤ـ ن. د. میکلو خوماکلای، دستنویس «عالم‌آرای نادری»، ص۱۹٥ .

٥ـ این کلمه به‌صورت «قناغلق» هم درمتون فارسی آمده ولی مؤلفین این کتاب آن‌را به‌لفظ روسی «کنالگاع» نوشته‌اند. باتوجه به خصوصیات زبان روسی باید گفت حروفچین جای «ل» و «گ» را عوض کرده ـ م.

٦ـ ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ . . . ص۲۷٤ .

دستور داده شده بود که برای سفیر وهمراهانش آذوقه ، غذا و برای اسب هایشان علیق بیاورند.

پذیرایی ازپیک‌های‌شاه «خراج متردین» نامیده می‌شد. طبق‌فرمان ۱۱۰۱ ه این نوع مالیات فقط به کشاورزانی تحمیل می‌شد که در زمین های خالصه می‌نشستند. درترجمه‌های پیش گفتهٔ فرمان این اصطلاح توضیح داده نشده (ازقلم افتاده)[1] ، همینطور درمنابع وآثار پژوهشگران دیگر.

قسمت اعظم مالیات‌ها و وظایف صرف نگاهداری تشون می‌شد. برخی ازاین مالیات‌ها و وظایف قبلاً مقرر ومعلوم شده بود (علوفه، رسومات وچریک) و برخی دیگر به‌طور فوق‌العاده وپیش‌بینی نشده اخذ می‌گردید. جریمه‌های بزرگ پولی که برروی شانه‌های تمام اقشار مردم سنگینی می‌کرد جزء دستهٔ اخیر بود.

علوفه ورسومات ـ مالیات‌هایی بود که به‌صورت خواروبار برای افراد تشون‌و علیق برای دامهایشان گرفته می‌شد.[2] این مالیات‌ها به‌اردوی نظامی شاه وهمچنین به‌واحدهای بزرگ نظامی درایالات فرستاده می‌شد. چنانکه مأمور ثابت (رزیدنت) تزار روسیه،ای. کالوشکین خبر می‌دهد: «باج وخراج هایی که باکمال درماندگی جمع‌آوری می‌گردد وپی‌درپی به‌اردوی نظامی فرستاده می‌شود روزبه‌روز مردم را مفلس‌تر می‌کند».[3] پس‌از لشکرکشی به‌داغستان این مالیات‌ها غالباً به صورت پول گرفته می‌شد.

به‌جز خراج‌ها و وظایف‌مقررشده،وجوه‌پیش‌بینی نشده و کمرشکن دیگری هم برای آذوقه، لباس فرم واسلحهٔ تشون‌ازمردم می‌گرفتند. درسال ۱۷۴۰م دستورداده

۱- «گزارش های ایالتی هشترخان» ، ۱۸۴۷، شمارهٔ ۳۱.

۲-محمد کاظم،تاریخ عالم‌آرای...پیشین، جلد۱، برگ ۱۰۰، ۲۰۸،جلد۲،برگ ۱۰، جلد۳، برگ ۴۰، ۸۰، ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۳۳.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۶-۴۷، پروندهٔ ۲۲ ، برگ ۲۴.

شد که دراصفهان برای رضاقلی‌میرزا هزارنفر قوا گردآورند. لباس و اسلحهٔ آنان را می‌بایست مردم اصفهان تهیه می کردند.

حتی نقل مکان گروههای قشون ازایالتی به‌ایالات دیگر نیز به حساب مردم تمام می‌شد. به‌هنگام لشگرکشی به‌داغستان، نادرشاه دستور داد که ازایالات مختلف ایران ۳۰۰۰۰ هزاربار آذوقه برای قشون گردآورند. درنتیجهٔ این عمل، در بسیاری ازجاها «تمام ذخیرهٔ غلات به‌اردوی نظامی شاه فرستاده شد».[۱]

ای. کالوشکین دریادداشت روزانهٔ ۷فوریهٔ سال ۱۷٤۱م خود می‌نویسد:

«قاصدهایی که این روزها از اردوی شاه آمده‌اند فرماندهان اصفهان‌را مجبور می کنند که هرچه زودتر برای قشونی که جدیداً گرد آمده به‌حساب مردم لباس و مایحتاج دیگر بفرستند».[۲]

ای. کالوشکین دریادداشت ۱٦سپتامبر ۱۷٤۱م خود از دربند خاطرنشان می‌سازد که نادرشاه به‌دربند وباکو دستور فرستاده که‌حکام محلی‌درتهیه آذوقه‌برای قشون نظارت کنند تاحتی کوچکترین اهمالی رخ ندهد، «بدین‌دلیل» سلطان«دربند دراین وقت کم به‌تدارك آذوقه پرداخته وازمردم آرد، روغن وحتی جو می‌خواهد. اوباحد اعلای زورته ماندهٔ آذوقهٔ مردم‌را می گیرد. فرماندهٔ باکوهم...».[۳]

چنانکه کالوشکین خبر می‌دهد: «... دولت ایران باوجود باج وخراج‌های مکرری که ازمردم می گیرد و بااینکه ازهمه جای مملکت‌سیل‌لباس وته‌ماندهٔ‌غلات مردم به‌سوی اردوی نظامیش سرازیر است و بااینکه ازگرفتن مالیات‌های مزاحم

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۳، پروندهٔ ٤، برگ ۳۸۵.

۲- آ و پ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ٥، برگ ۹.

۳- همانجا، س۷، برگ۳٥٥.

نیز کوتاهی نمی کند، بازهم به‌اندازهٔ کافی درحال ورشکستگی است».[1]

درنتیجهٔ قیام های روزافزون خلق وبلواهای فئودال‌ها درهریک از ایالات گروههای سرباز مستقر شدند. نگاهداری قشون که امرای ارتش پیوسته برآن تأکید داشتند بارسنگینی بردوش مردم بود. چنانکه علی‌قلی‌خان درسال ۱۷۳۹م که سپه‌سالار خراسان بود برای رضاقلی‌میرزا می‌نویسد، مردم ایالت خراسان از حضور قشون درآنجا «مشقت تحمل ناپذیری»می کشیده‌اند. علی‌قلی‌خان پیش‌بینی می کند که ماندن بیشتر قشون درمشهد، آن ایالت را به ورشکستگی کامل دچارخواهد ساخت.[2]

اقامت قشون به‌صورت هلاکت‌باری در وضع مردم منعکس شد،زیرا نظامیان درغارت کردن،دست کمی از اشغالگران بیگانه نداشتند. کالوشکین می گوید که قشون برای مردم «رنج طاقت‌فرساایجاد می‌نمایند. همه‌را بدون‌استثناءغارت‌می کنند واعلیحضرت هم نادیده‌می گیرد».[3]

«بازن» پزشک‌مخصوص نادر اطلاعات مشابهی دربارهٔ اقامت قشون نادر در اصفهان به‌دست می‌دهد:«سربازان که درشهر وروستا پخش وپلاشده‌بودند همه‌جارا ویران می کردند.درجاده‌هاوخیابان‌ها گروههای ۳-۲ نفره‌ای‌رامی‌شدید که‌چون نتوانسته بودند حرص و ولع سربازان‌را فرو بنشانند به‌دنبال آن‌ها کشیده می‌شدند. درهمه‌جا صدای شیون مردم از وحشت ونومیدی به گوش می‌رسید . . . حتی شهری که مورد هجوم وغضب‌سربازان فاتح بیگانه قرار گرفته باشدسرنوشتی‌وحشتناکتراز

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، قسمت ۱ برگ ۱.

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران »، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۵۳۹.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ « روابط روسیه باایران »، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۵۵۸.

اصفهان به‌هنگام اقامت‌این غاصب(نادرشاه)نخواهدداشت. هرروزی‌پایان زندگی خانواده‌ای بود».[۱]

درتابستان سال ۱۷۲۸م درمحاصرهٔ هرات ، قشون نادرکه تمام روستاهای اطراف شهررا غارت کرده بود، «علیق جمع کن»های خودرا به‌حوالی بلخ فرستاد. «آنها نه‌تنها تمام خواربار موجود ساکنان‌را می‌گرفتند ، بلکه همه‌جارا مثل ملخ ویران‌می‌کردندوباغنایم گرانبها برمی‌گشتند.نادر به‌سرکرده‌هایی که‌درلشگرکشی شرکت داشتند خلعت‌های گرانبها وبه‌سربازان خود پول می‌داد».[۲]

به‌هنگام لشگرکشی به‌هندوستان،به فرمان شاه برای چنین مأموریت‌هایی دسته‌های کوچک سرباز فرستاده می‌شد. نادر همچنین امرکرد که هنگام ویران ـ کردن روستاها، روستائیان‌را به «اسیری بگیرند».[۳]

اطلاعات مربوط به‌غارت «منظم» مردم درمنابع فارسی موجود است. محمد ـ کاظم ضبط ومصادرهٔ محصولات مردم خبوشان (قوچان ـ م.)را درکتابش نقل می‌کند.[٤] همچنین مهدی‌خان خبر می‌دهد که درسال ۱۷٤۰م، هنگام تسخیر

۱- «Iettres edifiantes . . .» P. 300.

۲- س. او. کیش‌میشوف ، لشگرکشی‌های نادر به هرات ، قندهار، هندوستان و وقایعی که پس‌ازمرگ او درایران رخ داد ، تفلیس، ۱۸۸۹، ص۱۰ .

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۳۹م ، پروندهٔ ۵ ، برگ ۸۵ ، ۸٦ ـ گرفتن اسیر و فروش بعدی آن به‌وسیلهٔ قشون به طور وسیع رایج بود و یکی از اقلام درآمد آنان به‌شمار می‌رفت. (محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای نادری ، پیشین، جلد ۱ ، برگ ۱۱۹ ، ن.د.میکلو خوماکلای ، دستنویس « عالم آرای نادری » پیشین ، ص۱۹۳).

٤- محمدکاظم ، تاریخ ... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۲۸٦ .

«چهار جوی» ، دسته‌ای ازسربازان برای ضبط خواربار روستائیان اطراف فرستاده شدند.[۱]

«چریک» ازمالیات‌ها و وظایف زمان مغول است. پتروشفسکی می گوید که در زمان صفویان زیر عنوان «چریک» مفهوم خدمات نظامی « درمیان قبایل کوچ - نشین و «معاف‌ها» توسعه یافت ولی شامل رعایا که تودهٔ بوم‌نشین وابسته‌به‌فئودال بودند نمی‌شد».[۲]

برمبنای منابع یاد شده می‌توان گفت که در دورهٔ مورد پژوهش‌ما ، وظایف خدمات نظامی درمیان رعایا نیز توسعه یافت. به‌هنگام وقوع جنگ،به‌علت کاهش شدید قشون براثر بیماری، گرسنگی و مشقت راه‌پیمایی‌های دراز و همچنین درنتیجهٔ شورش‌ها وفرارهای روزافزون وپیوستن سربازان‌به‌عصیانگران خلق غالباً رعایارابرای سپاهیگری گرد می‌آوردند. درسال ۱۷۳۷م لطفعلی‌خان سردار همدان ۳هزار نفر کشاورز را بخدمت نظامی گماشت.[۳] در همان سال قانی‌خان ابدالی «باکمال درماندگی ازکشاورزان ایالت بندرعباس سه‌هزار نفر برای قشون گرد آورد».[٤] محمدحسین‌خان سردار آستارا ۲ هزار نفر کشاورز را به‌قشون خود داخل کرد.[٥] غالباً به‌روستائیان دستور داده می‌شد که هرخانواده‌ای یک نفر برای‌خدمت‌درقشون بفرستد ودرصورتیکه دهی چنین دستوری را اجرا نمی کرد به‌ویرانی کامل تهدید

۱- مهدی‌خان ، تاریخ نادری، پیشین، ص۳۷٤.

۲- ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، ص۳۷٤.

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۷ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ٤٦۰.

٤- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ٤۳٦.

٥- همان‌جا ، برگ ۲۰۷.

می گردید.[۱]

در دهه های چهارم وپنجم قرن هیژدهم «چریک» شامل مالیات پولی هم می‌شد. این مالیات ازقبایل کوچ نشین اخذ می گردید.[۲]

وظیفهٔ دیگری وجود داشت که از زمان ساسانیان به‌نام «بیگار» معروف‌بود. این اصطلاح درفرهنگ«برهان قاطع»، «کار بدون مزد»معنی‌شده. در دورهٔحکومت صفویان «بیگار» وظایف مختلفی بود که برای فئودال ودولت انجام می گرفت. در زمان نادراین وظیفه همچنان حفظ شد. بدین عنوان کشاورزان را از ایالات مختلف کشور برای ایجاد ساختمان درخراسان، استخراج نفت ونمک درجزایر دریای‌خزر، ساختن ناوگان‌وکارهای دیگرفرا می‌خواندند.[۳]

چنانکه پتروشفسکی می گوید[٤] در زمان صفویان وظایف‌ویژه‌ای وجود داشت که عبارت بود از تهیهٔ دختر برای حرمسرای شاه وزن وکنیز برای نظامیان. مثلاً نادرشاه برای مجازات مردمی که درقیام محمدخان بلوچ شرکت کرده بودند دستور داد که آنها درحدود ۵۰۰ دختر برای نظامیان مرو بفرستند.[۵]

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ۵ ، برگ ۲٤۸ (متن فارسی) - درترجمه های پیش گفتهٔ فرمان اصطلاح «چریک»به «پول برای سربازجدید» ترجمه شده. فهمیدن این اصطلاح مارا متوجه این نکته می کند که در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم م این مالیات به‌صورت پول گرفته می‌شده.

۳- محمد کاظم ، تاریخ . . . پیشین ، جلد۳ ، برگ ۱۷۰، ۱۹۲؛ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤۱م ، س۷ ، برگ ۱۰۲ ، س۵ ، برگ ۳۰٤.

٤- ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، جلد۱ ص۲۹۳.

۵- محمد کاظم ، تاریخ . . . پیشین، جلد۱ برگ۲٦۳ و ۲٦٦.

مالیات «نتیجه» به‌احتمال قوی به‌معاملات وفوایدی که نصیب اشخاص می‌شد تعلق می‌گرفت وآن، مقداری ازجنس یافایده بود که به‌نفع خزانه برداشت می‌شد. بنابر فرمان ۱۱۵۱ ه این مالیات برای سه‌سال لغو شد.[1] درمنابع دیگراثری ازاصطلاح «نتیجه» نیست.

مالیات راه یا «راهداری» به‌طورکلی به‌وسیلهٔ بازرگانان و حتی پیشه‌وران و کشاورزانی که محصول کار خودرا دربازارهای محلی می‌فروختند پرداخته می‌شد.

درترجمه های روسی فرمان ۱۱۵۱ ه اصطلاح فارسی «راهداری» نیامده . در «گزارش های ایالتی هشترخان»[2] این اصطلاح به«عوارض کالا»(«پوشلینی‌ستاواروف») ودرترجمهٔ دیگر به «مالیات پولی ازکالا» («زبور ده نگ‌ستاواروف») معنی شده.[3] به‌شهادت «سیاههٔ مقداری ازهرچیزکه درنقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یابه‌جای‌آن راهداری دریافت می‌گردد»[4] که ضمیمهٔ کتاب‌حاضراست، حمل و نقل کالا حتی درفاصله های نسبتاً کم بسیارگران تمام می‌شد. برای رساندن کالا از تبریز به‌رشت می‌بایست ازشش پاسگاه باجگیری گذشت ودرهر پاسگاه برای هربار کالا «راهداری» پرداخت. برای حمل کالا از رشت به‌اصفهان می‌بایست از هشت پاسگاه باجگیری گذشت ودرهریک وبرای هربار راهداری داد. فرمان ۱۱۵۱ ه مردم را ازپرداخت راهداری معاف نکرد.[5]

در «سیاههٔ . . .» پیش گفته نشان داده شده که حتی قبل‌از انجام معاملهٔ

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ٥ برگ۲٤۸ .

۲- «گزارش های ایالتی هشترخان» ، ۱۸٤۷ ، شمارهٔ ۳۱ .

۳- «مجموعهٔ کلیسایی ـ اجتماعی» ، ۱۸۷۸ ، شمارهٔ ۹٥ .

٤- آ س خ ر، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤٥ ، پروندهٔ ۱۸ ، برگ ۷۷۳-۷۷۸ .

٥- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۳۹، پروندهٔ ٥ برگ٤٤۸ .

کالا وبه‌محض ورود بازرگان به‌مقصد، تمام کالایش‌را ارزیابی می‌نمودندو باتوجه به‌ارزش کل‌آن،مقدار عوارض معین ومقرر درآن محل را از آن دریافت می‌کردند. مثلاً تاجری که به‌رشت وارد می‌شد می‌بایست ۳٪ ارزش کل کالایش‌را بپردازد. ضمناً مقداری که به‌نفع خزانه برداشت می‌شد دراین دوره افزایش یافت. مثلاً در اصفهان «پیش‌از این از ۱۰۰۰ روبل ۱۰ روبل می‌گرفتند اما حالا (۱۷۴۵ - ن.) ۱۸ روبل می‌گیرند». همچنین کالاهایی که به‌باکو وارد می‌شد عوارضشان تقریباً دوبرابر گردید.[۱]

اصطلاح «اقمشه» مبین عوارض مخصوصی است که برحمل پارچه تعلق می‌گرفت. ضمناً، معلوم نیست که این نوع مالیات استثناءً به‌صورت پارچه گرفته می‌شد یابه‌جای‌آن پول دریافت می‌گردید.[۲] مابرای اولین‌بار این اصطلاح را در فرمان ۱۱۵۱ ه شاه دیدیم.

درمیان مالیات‌ها «وجوه ضربخانه» جلب‌توجه می‌کند و آن عوارضی بود از درآمد ضرابخانه‌هایی که به‌اشخاص قدرت خرید می‌دادند. این مالیات حتی شامل عوارض گمرکی نیز می‌شد. طبق فرمان،این مالیات همچنان برجای‌ماند وگرفته می‌شد.[۳]

باری، بااستفاده از مطالب تحقیق شده ودر درجهٔ اول فرمان ۱۱۵۱ ه شاه، می‌توان مالیات‌ها و وظایف‌اساسی‌را که در دهه‌های چهارم وپنجم سده هیژدهم در دولت نادرشاه وجود داشته به‌دقت معلوم نمود وحتی‌برخی اصطلاحاتی‌را آشکار ساخت که قبلاً نامعلوم بوده‌اند.

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۵، پروندهٔ ۱۸، برگ ۷۷۳-۷۷۶.

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵ برگ ۲٤۸ (متن فارسی).

۳- همانجا.

در منابع ، اطلاعـات تمام و کاملی دربـارهٔ مقررات ومیزان مالیات‌ها یـافت نمی‌شود. دربارهٔ میزان مالیات‌ها فقط می‌توان بااخبار ناتمام وجسته گریخته‌ای که در دست است قضاوت نمود. مثلا مجموعهٔ درآمدهای یک ایالت در زمان نادرشاه ۰۰۰ ، ۵ ، ۴ هزارلیور بوده[1] که تقریباً دوبرابر درآمدهمان ایالت‌در زمان‌شاه سلطان‌حسین (۳۰۷۴۰۸۴۶)است.[2] به‌دستورنادرشاه، همه‌ساله‌سیاههٔ کل‌محصول‌هاودرآمدهای کشور تهیه می گردید.[3]

پیش‌ازاین یادآورشدیم که‌ممیزی مالیاتی جدیدنادر تغییرات‌قابل‌ملاحظه‌ای درمقدار وجوه مالیات داد. ازاین لحاظ اطلاعات موجود در کتاب سیمه‌ئون یه‌ره‌وانتسی جالب‌توجه است. او می گوید کـه درخان‌نشین ایروان بـه محض نشستن خازارچاخ کتسی‌برسریر کاتولیکوسی (۱۷۳۸ م)، مأموران‌خزانه‌برای صورت‌برداری ملک‌ها و کشتزارهای صومعهٔ اچمی آدزین فرستاده شدند. سیمه‌ئون یه‌ره وانسکی می‌افزاید: «. . . این نادرشاه زورمند وبی‌رحم دستورداد که سالی یک مرتبه تمام انواع درآمدمملکت‌را صورت‌برداری کنند». مأموران اعزامی تمام دارایی کلیسای اچمی‌آدزین را صورت‌برداری کردند. هرچندمقدار دارایی کلیسا باگذشته فرقی‌نکرده بود ولی مقدار مالیات‌برآن افزایش یافت. مثلا پیش‌ازاین از ۱۰ باغ مبلغ ۱ تومان و ۵ هزار دینار مالیات گرفته می‌شد ولی پس‌ازاین عمل،مالیات همان ۱۰ باغ به‌۹ تـومان و ۱۸۰۰ دینار رسید ؛ مـالیات ۹ آسیا ، کارخانهٔ برنج کـوبی و کارخانـهٔ روغن کشی قبلا ۳ تومان و ۱۶۰۰ دینار (هرآسیا، کارخانهٔ روغن کشی یابرنج کوبی

1- Sh. Picault, Histoire desrevolutions de Perse. t. II, Paris, 1810, P. 252.

۲- تذکرةالملوك (انگلیسی)، پیشین، ص۱۸۶.

۳- س. یه‌ره وانتسی، جامبر ، پیشین، ۱۴۶ ؛ ب. م. آروتونیان، کلیسا ، واحد بزرگ اقتصادی در ارمنستان سده‌های ۱۸-۱۷م، ایروان، ۱۹۴۰، ص۵ .

۱۶۹۰ دینارمی‌پرداخت) بود، اما مالیات جدید به ۶ تومان (ازقرار هرآسیا و غیره ۳۱۵۰ دینار) رسید. مالیات ۵۰۰ گوسفند از ۱ تومان و ۲۵۰۰ دینار (ازقرار ۲۵ دینار برای هر گوسفند) به ۲ تومان و ۶ هزار دینار (ازهر گوسفند ۶۰ دینار) ترقی کرد. مالیات ۸۹ حجرهٔ کاروانسرا از ۱ تومان و ۷۸۰۰ دینار به ۴ تومان و ۲۰۰ دینار (از هرحجره ۴۵۰ دینار بجای ۲۰۰ دینار سابق) رسید. بنابراین ، اگر مالیات‌ازباغ های اچمی‌آدزین تقریباً بیش‌از ۶/۵ برابر گردید ، درعوض مالیات از دام‌ها (گوسفند) ، آسیا، کارخانهٔ‌برنج کوبی و کارخانهٔ روغن کشی تقریباً دوبرابر ومالیات ازکاروانسرا ۲/۳ برابر شد.

جمع کل مالیاتی که طبق قانون جدید ازاموال کلیسای اچمی‌آدزین گرفته می‌شد (به‌استثنای‌مالیات زمین از «ملک» ها ودشت‌های زراعتی) بنابه گفتهٔ‌سیمه‌ئون یه‌ره وانتسی از ۱۰ تومان و ۶۶۰۰ دینار به ۲۳ تومان و ۲۱۰۰ دینار رسید.[1] او می‌نویسد: «وبدین ترتیب، حتماً همانطورکه مالیات بردارایی عرش (کلیسا) رازیاد کردند همانطورهم مالیات بردارایی تمام کشور زیاد شده بوده».[2]

از قرارمعلوم صومعهٔ اچمی‌آدزین از حق مصونیت مالیاتی (معاف) استفاده می کرده، یعنی به‌دستور شاهان وسلطان‌ها وخان‌های گذشته، به‌خصوص خودنادر ازپرداخت ۱۰ تومان و ۶۶۰۰ دینار مالیات مقرر ازاموال کلیسامعاف بوده. باوجود این مجموع مقداری که کلیسا ازآن معاف بود متناسب با رشد مالیاتها تغییر نکرد. بدینجهت مأموران شاه اختلاف بین‌مالیات برحسب صورت‌برداری‌جدید (۲۳ تومان و ۲۱۰۰ دینار) ومالیاتی‌را که‌اچمی‌آدزین ازآن‌معاف شده بود (۱۰ تومان و ۶۶۰۰ دینار) ازکاتولیکوس مطالبه می کردند که پس‌از بحث‌های طولانی قرار براین شد که دوآسیا خراب شود وبرخی حجره‌های کاروانسرا مورد استفاده قرار نگیرد ومقدار پرداختی صومعه درسال مجموعاً ازمبلغ ادعا شده به ۱۱ تومان و ۷۹۵۰ دینار کاهش

۱- س . یه‌ره‌وانتسی، جامبر ، پیشین، ص۱۴۶، ۱۴۷.

۲- همان‌جا.

یابد. کاتولیکوس سیمه‌ئون می‌نویسد: «تاپایان زندگی نادرشاه این قرارپایدار بود واچمی‌آدزین سال‌به‌سال‌به‌جز ۱۷ تومان و ۵۰۰۰ دیناری که‌به‌عنوان‌مالیات‌بردارایی کلیساهای دیگرخان‌نشین ایروان می‌پرداخت مبلغ یازده تومان و ۹۵۷دینار هم خود مالیات‌می‌داد». [1]

اما باوجود اینکه ممیزی با صورتبرداری پی‌درپی، میزان مالیات‌هارا قطعاً مقرر می‌کرد ولی این میزان‌هامراعات‌نمی‌شدونادرشاه‌پیوسته‌آنهارا افزایش‌می‌داد.

میزان مالیات‌ها پس‌از سال ۱۷۳۶م (در زمان نادر) نسبت به مالیات‌های زمان صفویه که درنتیجهٔ سرشماری ۱۷۰۱-۱۶۹۱ به‌سه‌برابر افزایش یافته بود ، مجدداً رشد کرد.

درپایان دههٔ چهارم مالیات های فوق‌العاده زیادی به‌حساب سال‌های آینده ازمردم دریافت شد.

دراین‌باره می‌توان برمبنای فرمانی که به‌هنگام تسخیر قندهار در ۱۰ آوریل ۱۷۳۸م به‌اصفهان فرستاده شد قضاوت کرد. دراین فرمان پس‌از حکایت ازتسخیر دژ قندهاروتمجید از دلاوری جنگجویان شاه گفته شده: که اگرچه باید به مناسبت پیروزی بردشمنان ازتمام ایالات هدایا وپول فرستاده شود باوجود این، دستور داده می‌شود چاپار چیزی ندهد، چونکه تبعهٔ دولت «به‌مناسبت خبرخوش و به‌نام کمک پیش‌از وقت، به‌شکرانه، برای سه‌سال پول فراهم کردند». [2]

اسنادی وجود دارد مبنی براینکه وقتی خود نادر باقشون‌به‌محلی واردمی‌شده سردم‌آن محل‌را غارت می‌کرده. [3]

فرمان سال ۱۱۵۰ ه نادرکه قبلاً ازآن یاد شد ، تغییرات قابل ملاحظه‌ای

۱- همان‌جا.

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ«روابط روسیه‌باایران»، ۱۷۳۸،پروندهٔ۷،برگ ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸ .

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۷ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۱۵۸ .

درسیاست مالیاتی‌او ایجاد نکرد. برای ارزیابی اهمیت این فرمان بی‌مناسبت نیست که عکس‌آن‌را دراینجا چاپ کنیم.

متن فرمان ۱۱۵۱ه[1]

«...[2] فرمان همایون

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزارشد نامدار رضاقلی‌میرزا نایب‌السلطنهٔ ایران به‌صنوف عواطف پادشاهی والـوف عنایات ظل‌اللهی معزز ومباهی بوده بداند که درینوقت بـه توفیق الهی فتح وتسخیر دارالخلافهٔ شاهجوان‌آباد و باقی مملکت هندوستان میسر گشته (بتا کنجور)[3] کشور غنیی کلید مخازن ومقالید خزاین دیـار بدست اختیار وقبضه اقتدارآمده.

حضرت فلکرتبت محمد شاه هندوستان به‌تمامی خوانین‌وامراء را مهاروصوبه‌داران اکناف ممالک هند ازخزاین ونفایس وفیلان کوه توان آنچه درخور مکنت داشتند همگی را ازنظر اقدس گذرانید؛ مراسم خدمت و اطاعت بتقدیم رسانید وچون نواب همایون بابزرگ ایل ترکمانیه وسلیل سلسلهٔ علیه کورکانیه بودندباز تخت ونگین سلطنت هندوستان‌را به‌پادشاه معزی‌الیه تفویض و ایشان را براورنگ شاهی تمکین دادیم وپادشاه والاجاه سابق‌الذکر نیز درازاء این موهبت تاج‌بخش، ولایات آنطرف آب اتک راکه عبارت‌از صوبه پیشاورد صدرالملک کابل و غزنین و

۱- درمتن روسی کتاب حاضر عکس چاپی فرمان (فاکسیمیله) وترجمهٔ‌روسی‌آن آمده. من برای خواندن فرمان ازاین ترجمه استفاده کرده‌ام، بااینحال بعضی کلمات را نتوانسته‌ام بخوانم که بجای‌آن چند نقطه گذاشته‌ام، یاخوانده‌ام ولی مطمئن نبوده‌ام که دراین صورت آن‌را درپرانتز گذاشته‌ام - م.

۲- این عبارت‌را نتوانسته‌ام‌بخوانم ولی ترجمهٔ‌آن به‌نقل ازمؤلفین کتاب‌حاضرمی‌شود: «ایمان سزاوار «الله» است که ازهمه بالاتر است» - م.

۳- بجای این کلمه درترجمهٔ روسی، «بدستور صاحب» آمده - م.



متن فرمان نادرشاه درسال ۱۱۵۱ هـ = ۱۷۳۹م به پسرش رضاقلی‌میرزا

الکاء سند وتوابع بوده‌باشد باتمامی کوهستانات مساکن افغان وهـزارجات، پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه‌نموده، برطبق التماس آن حضرت قبول وضمیمهٔ ممالک محروسه فرمودیم. ازآنجاکه مقتضای مروت وحق مقام امنیت‌که بشکرانهٔ این مواهب و عطایای خاص‌که ازخزانهٔلطف ومرحمت شاهنشاه ازل ومالک‌الملک لمیزل‌نصیب این دولت بیزوال گشته، عموم رعایا وزیردستان خصوصاً اهالی ایران‌که‌ازبدوظهور نیرجهان، این دولت نادری، علی‌الان بقدرامکان وفراخور تـاب وتوان بلکه زیـاده برآن به‌مال‌وجان اعانت ویاری وبندگی وخدمت‌گذاری‌این‌استان‌کرده درظل همای همایونی فال عنایت خاقانی وسایهٔ شادروان[1] مکارم بی‌دریغ سلطانی ازتابش آفتاب تمجید وتکلیف مصون باشند لهذا ازابتداء نوروز فیروزی قوی ئیل لغایت سه‌سال تمامی مالو جهات ومتوجهات ممالک محروسه ایران آنچه متعلق بایلیت و اربابی و رعیتی بوده باشد به‌موجبی‌که در ذیل تفصیل یافته بتخفیف مقرر ومحال خالصه و تیول . . . که بتخفیف عمل‌کرده اعم ازآنکه محال اربابی[2] ورعیتی[3] باشد یامتعلق سرکار (فیض‌آثار)[4] ومحال موقوفه باشد سوای خالصه وتیول.

وجوه نتیجه ـ بالتمام.

وجوه مراعی ومواشی،چوپان بیگی وسایر وجوه . . . ایلیت واربابی و رعیتی بهرچند و اسم[5] ورسم‌که بوده باشد ـ بالتمام.

مالوجهات ومتوجهات ملکی وسرشماری، آنچه متعلق برعایا و اربابـان محال وقف سوای خالصه وتیول ـ بالتمام.

جزیه ارامنهٔ واکارجه ویهود وهندو ومجوس وغیره ـ بالتمام.

۱- شادروان یاشادربان بمعنی سراپرده ـ م.
۲- «ملک».
۳- زمین های جماعات آزاد روستایی.
۴ـ ظاهراً منظور زمین های خالصه های دولتی است.
۵ـ منظور مالیات‌های مقررشده‌ای بودکه دردفاتر بانام مشخص ثبت می‌شد.

وجهی که درایلیت به جهت چریک ویساق کشی در ولایات خصوص گمرک برده می‌شود.[1]

. . . ایلیت تا سه سال موقوف باشد اما ملازم را بدستور بدهند که تنخواه را ازسر کار دیوان. . . خواهند نمود وبعدازسه‌سال بازازایلیت‌داده شود ـ بالتمام.

که تغییر درقواعد. . .[2] وموافق سنوات باید اخذ وعمل شود.

وجوه ضربخانه ـ بالتمام.

وجوه راهداری وگمرك واقمشه اعسم ازآنکه تجار ایران باشند یا غیر آن ـ بالتمام.

متوجهات محال خالصه باید بدستورکه همیشه ضبط میکرده آنرا ضبط‌نمایند ـ بالتمام.

محالی که تیول مقرراست ـ بالتمام.

ازوجوه که دخلی به‌مال رعیتی نداشت بدستور سابق‌معمول ومستمرفرمودیم که ازآنقرار دادوستد نموده تخلف نورزند ، لکن ازوجه اسب چاپار وخرج متترددین که دربعضی محل اتفاق افتد بمحال خالصه وتیول رسد برسانند ودرمحال موقوفات که آنچه اربابی است بطریق محال اربابی وآنچه خالصه‌است‌بدستورخالصجات‌دیگر عمل شود.

انعزیز[3] چون بـرمضمون رقم اشرف مطلع گردد، حکم اشرف را سواد نموده بهمگی ممالك محروسه‌ارسال واعلام‌نماید که حکام وضابطان ازآنقرار معمول‌داشته تخلف نورزند.

مقرر آنکه حکام وضابطان وعمال ممالك ایران محاسبه سال سابق‌را وبقایای

۱ـ یعنی جاهائی که مراکز بزرگ گمرکی است.

۲ـ نویسندگان کتاب این عبارت‌را چنین خوانده‌اند: «که تغییر درقواعد داده نشود وموافق سنوات. . .» ـ م.

۳ـ رضاقلی میرزا .

سنوات‌را در دفترخانهٔ سرکار اعز کامکار مشارالیه بامقرب‌الخاقان میرزا محمدباقر مستوفی‌الممالک مفروغ ومنقح نموده، وجوهاتی که متعلق به‌ایلیت وارباپی ورعیتی بوده باشد بهرجهت ازجهات دراین سه‌سال بتخفیف مقرر دانسته بانعلت. . . مطالبه ننمایند وخالصهٔ تیول را از قراری که ضبط میکرده‌اند بهمان دستور ضبط کرده ، اگر از وجه اسم ایلیت یارعیتی یاارباپی که بتخفیف مقرر است درقوی سال چیزی اگر گرفته باشند درحضور اهالی شرع هربلد برعایا رد وقبض معتبر (دریافت) نمایند و از مضمون حکم مطاع اشرف انحراف نورزند.

بعداز آنکه صورت جمع وخرج خودرا بنظراعز مشارالیه رسانند چنانچه طلب حسابی داشته باشند اعز امر مزبور ازبابت سال دیوان تنخواه خواهد داد.

انشاءالله‌تعالی‌بعداز انصراف موکب همایون، هریک که بدرستی اخذ وعمل کرده باشند مورد نوازش وهریک که کار را مغشوش کرده باشند تنبیه وبازخواست خواهد شد.

مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را دفتری نمایند و درعهده شناسند.

محرراشهر ذی‌حجةالحرام سنه ۱۱۵۱.»

آشنایی بااین فرمان نه‌فقط به‌ما امکان می‌دهد که به‌روشنگری مالیات‌ها و وظایف دهه‌های چهارم وپنجم سدهٔ هیژدهم بپردازیم بلکه در دقیق‌سازی معانی اصطلاحات وگرفتن برخی نتیجه‌های دیگر به‌ما کمک می‌کند.

قبل‌از هرچیز باید تأکید کرد که قسمت اعظم مردم کشور (آنها که در زمین‌های تیول وخالصه می‌نشستند)[1] ازپرداخت مالیات‌های اصلی وانجام وظایف (مال وجهات، متوجهات‌سلکی، سرشماری وخراج متردین) معاف نشدند.«خالصه»

۱ـ چنانکه قبلا یاد شد،نادر مقدار زمین‌های خالصه‌را به‌حساب انواع دیگرزمینداری افزایش داد.

زمین هایی بود که به‌شاه تعلق داشت.[1] وهمو خود بردرآمدهای آن[2] (مانند درآمد زمین های دولتی)[3] نظارت‌می کرد. طبیعی‌است که نادر چون‌نمی‌خواست‌ازدرآمدهای سرشار چشم بپوشد ساکنان زمین های خالصه‌را ازپرداخت مالیات معاف نکرد.

روستائیان‌جماعات آزاد وساکنان زمین های وقفی و«املاك»[4] تنها ازپرداخت برقی مالیات‌ها برای سه‌سال معاف شدند. باج ها و وظایفی که به‌نفع زمیندارها اخذ واجرا می گردید لغونشد واین موضوع بـه‌آنها امکان داد که بهره کشی‌را تشدیـد کنند و وجوه مالیاتی‌را که قبلاً به‌خزانه می‌ریخت تصاحب نمایند.بدین‌ترتیب ، وضع این دسته ازمالیات گزاران یعنی کشاورزان این نوع زمین هابهبود نیافت.نادر زمین های وقفی‌را بدین‌منظور از پرداخت مالیات به‌خزانه معاف کرد که روابط بین

۱ـ «تذکرة‌الملوك . . .» (انگلیسی) ، پیشین، ص۱۴۷ .

۲ـ گویا ، ای . پ . کالوشکین به‌همین‌جهت‌روستاهایی‌را که جزء خالصجات‌بوده‌اند، «دولتی» نامیده .

۳ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤۰ ، پروندهٔ ٦ ، برگ ۱۳۸ ، ۱۳۹ .

٤ـ لازم به‌تذکر است که در دورهٔ مورد پژوهش‌ما مقدار زمین های وقفی (در زمان صفویان که ملایان شیعی درامور دولتی نقش درجه اول داشتند مقداراین زمین‌ها بسیار زیاد بود) به‌شدت کاهش یافت (نگاه شود به‌اثر پیش گفتهٔ فره زر ، ص۱۲۱) . قسمت‌بیشتر «املاکی» که رها شده بود ودیگرکشت نمی‌شد (درنتیجهٔ زوال و ورشکستگی‌اقتصادیی که هجوم افغانان واشغال ترکان‌آن‌را تشدیدکردوهمچنین درنتیجهٔ کوچ دسته‌جمعی کشاورزان ازمحل سکونتشان) به‌وسیلهٔ نادر خریداری گردید (محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۱ ، برگ ۱۰۵) . زمین های کشاوروان جماعات‌آزاد روستایی، نسبت به کل زمین ها،مقدارکمی بود.

خود وروحانیان شیعی (که هواخواه صفویان بودند) را که به‌خصوص پس ازمصادرهٔ قسمت قابل ملاحظه‌ای ازاموال موقوفه ازشاه ناراضی بودند بهبود بخشد.

نادر «ملکدارها» وکشاورزان جماعات آزادرا بدینجهت ازپرداخت مالیات به خزانه برای مدت سه‌سال معاف کرد که‌امکان‌توسعه وترمیم اقتصادی‌آنهارابه‌وجود آورد وکشاورزی راکه به‌زوال کامل مبتلا شده بود دوباره ، اگرچه به‌طور جزئی ، احیا کند.

مردمی که‌در زمین های یاد شده می‌نشستند، ازپرداخت تمام‌انواع مالیات‌ها معاف نشدند. طبق فرمان ۱۱۵۱ ه بازهم ازآنها مالیات‌هایی ، منتها «نه ازدرآمد» گرفته می‌شد. چنانکه یاد شد، این مالیات‌ها خیلی متعدد بودند.

ازبازرگانان‌تمام مالیات‌های مقرر به‌استثنای «نتیجه» همچنان‌اخذ می گردید. مالیات «وجوه ضربخانه» که ازاجاره‌داران ضرابخانه‌ها گرفته می‌شد لغونشد.

مردم باید «مالیات‌های پس‌افت» سال‌های پیش‌را به خزانه می‌پرداختند. اینگونه مالیاتگیری معمولاً باسوء استفاده واخاذی مأموران شاه همراه بود.

آشنایی بامتن فرمان فوق به‌ما امکان می‌دهد که این گفته راکه همهٔ اتباع دولت نادرشاه ازپرداخت تمام انواع مالیات‌ها برای مدت سه‌سال معاف شدند رد کنیم.

فرمان نادرشاه وضع مالیاتگزاران‌را که قسمت‌بیشترشان همچنان همهٔ‌مالیات‌ها را می‌پرداختند فقط کمی بهبود بخشید. طبق فرمان ، باوجود اینکه پرداخت برخی مالیات‌ها به‌خزانه لغو شده بود، زمینداران همچنان به‌بهره کشی ادامه دادند. آنها امکان تصاحب درآمدهایی‌را یافته بودند که قبلاً به‌خزانه می‌ریخت.

درسند مورد پژوهش‌ما گذشته ازمطالبی که برای تحقیق مالیات‌ها وسیاست مالیاتی اهمیت درجهٔ اول دارند اطلاعات مهم دیگری نیزوجود دارد. مثلاً دستور داده می‌شود که‌حکام ایالات باید «مالیات‌های‌پس‌افت»سال‌های گذشته‌را به‌خزانه تحویل دهند. این موضوع ثابت می کند که حکام درواقع مسئول جمع‌آوری‌مالیات

ازایالت خود بوده‌اند. ازاین گذشته درفرمان فوق دربارهٔ افزایش مقدار زمین های خالصه ازطریق الحاق ایالاتی که درلشگرکشی به هندوستان اشغال‌شده بودند مثل: پیشاور، کابل، غزنه، سند وغیره سخن رفته.

پژوهش منابع مارامطمئن می‌سازد که حتی تخفیف های یادشده درفرمان نیزجامهٔ عمل به خود نپوشید. درسال ۱۷٤۰م هنگامی که فرمان ۱۱۵۱ ه نادردیگربه‌وسیلهٔ رضاقلی میرزابه‌اجرا گذارده‌شده‌بود، کالوشکین چنین گزارش داد: «. . . باج وخراج هایی که پی‌درپی‌ازمردم گرفته می‌شود . . . روشن می‌سازد که چرامردم به‌منتهای‌فقر رسیده‌اند، مالیات سالیانه، هرچه بیشتر، ازمالیات های وضع شده تجاوز می کند».[۱] کالوشکین درحالی که زمین های «خالصه»را «ده‌های دولتی» می‌نامد، اضافه می کند که «با فشار زیاد» ازساکنان آنها مالیات ومالیات پس‌افت گرفته می‌شده. او درهمان سال درحالی که به‌اطلاعات وآمار رسمی استناد می کند خبر می‌دهد: «. . . فقرهمه گیر درتمام اکناف ایران لحظه به لحظه درحال گسترش است و درهمه‌جا برای مردم مالیات‌های توانفرسا می‌تراشند. . . اگراین وضع ادامه پیدا کندنمی‌دانم بازرگانان ومردم خراج گذار چگونه خواهند توانست پایداری کنند».[۲]

باوجود این نادر از تمام مأموران خود گزارش وحسابنامهٔ وجوه مالیاتی می‌خواست وخوشش نمی‌آمد که ازفقر و ورشکستگی چیزی بشنود. مثلاً، در بهار سال ۱۷٤۱م مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه درایران از تهران گزارش می‌دهد که نادرشاه درحالی که باقشون خود از کلات به‌سوی تهران روانه شده، «درحین عبور ازشهرها وایالات، جای جای‌سه وحتی پنج‌روز توقف می کند وازفرماندهان و حکام به‌ویژه دربارهٔ وجوه خزانه درطول مدت غیبت خود ازایران حسابنامه های دقیقی می‌خواهد که درآن‌ها موبمو ازماست کشیده باشند، اوقبول نمی کند که درنتیجهٔ فقر

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» م، پروندهٔ ۲، برگ ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

بی‌حد کشاورزان، دیگرچیزی نمانده که به‌عنوان مالیات گرفته شود. اعلیحضرت که نمی‌خواهد دربارهٔ فقر در دولت خود حتی کلمه‌ای هم بشنود، جواب می‌دهد که «تخفیف سه‌ساله»ای که اودرحق مردم روا داشته، ناگزیر وضع آنهارا بهبودخواهد بخشید. اعلیحضرت بافرماندهانی که‌در کارشان غفلت وفروگذاری کرده باشندچنان بی‌رحمانه رفتار می‌کند که می‌توان گفت، هیچ شهر و ناحیه‌ای نیست که درآن فرمانده‌ای اعدام نشده باشد. اوحتی ذره‌ای‌ازغضب‌قهرآلودخودرا هم فرونمی‌نشاند بلکه سعی می‌کند همیشه خودرا درحال خشم وغضب نگاهدارد. بدینجهت همه عموماً ازکارهایی‌که انجام می‌دهند وحشت غیرقابل وصفی دارند. آنها ورود اعلیحضرت‌را به‌اینجا بانهایت نومیدی از زندگی خود منتظرند».[1]

به‌جز فرمان پیش گفته،دوفرمان دیگر ازنادر معروف‌است (متأسفانه به‌زمان‌ما نرسیده‌اند) که طبق آنها مردم خراسان (۱۷۳۱م) واصفهان (۱۷۳۴م) تاسه‌سال‌از پرداخت مالیات معاف شده‌اند.

چنانکه یاد کردیم، نادر می‌کوشید که موقعیت خراسان مرکز سیاسی دولت خود را ازنظر اقتصادی تحکیم بخشد. نادر درسال ۱۷۳۳م فرمانی صادرکرد و مسئولیت اجرای آن‌را به گردن«عمال» و «مباشرین» ایالت خراسان گذاشت، «برای این که درخصوص «وجوهات و مالیات دیوانی» تا سه سال هیچکس مزاحم مردم نشود».[2] ازاین گذشته در زمین های متروك خراسان که دولت ازملکدارها خریده بود، مردم ازپرداخت بسیاری ازمالیات‌ها (مالیات، اخراجات، پیشکش، سورسات و تحویلات) معاف شدند».[3]

به‌شهادت محمد کاظم، نادر درسال ۱۷۳۴م پس‌از سرکوبی قیام بزرگ

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۷، برگ ۷۶، ۷۷.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد۱، برگ ۱۰۵.

۳- همان‌جا.

فارس و کرانه‌های خلیج فارس ، برای تحکیم پایه‌های حکومت خود در مرکز ایران، «اخراجات ومالیات‌را برای مدت سه‌سال به‌مردم آن دیار (اصفهان) بخشید»[۱] ولی درمنابع گفته نشده که این دستور تاچه‌حد عملی شد، فقط معاصران آن دوره به ورشکستگی مردم درنتیجهٔ فشار باج‌وخراج و ویرانی دهکده‌ها و وضع مشقت‌بارمردم اصفهان پس‌از «معافی» مزبور اشاراتی کرده‌اند.[۲]

فرمان نادر برای توده‌های مردم چنانکه خودآرزو داشتندتسهیل ایجادنکرد. «اوتر» که سفرخودرا به ایران درماه مه سال ۱۷۳۹م یعنی پس‌از آنکه دستور شاه درمورد لغو مالیات‌ها به اجرا گذارده شده بود به‌پایان رسانده ، تابلـو فوق‌العاده غم‌انگیزی از زندگی کشاورزان ایـران ترسیم می‌کند.[۳] اومی گـوید که وعده‌های سخاوتمندانه‌ای که نادر قبل‌از لشکرکشی به هندوستان بمردم‌داده بودپس‌ازبازگشت او اجرا نشد[٤] ومردم پیوسته ازسنگینی بار مالیات‌ها می‌نالیدند.[٥]

به‌شهادت «هان‌وی» ، مردم باگشاده‌رویی به‌استقبال‌نادرشاه‌رفتند،زیراامیدوار بودند که غنایم سرشار ـ ثمرهٔ سه‌سال جنگ درهندوستان وآسیای میانه ـ آنها را از فشار تـوانفرسای نگهداری قشونی بیشمار رها خـواهد ساخت.[٦] «اما آن گنج های

۱- همان برگ ۶۲۸.

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۷، پروندهٔ ۷، برگ ۳ و ٤، ۱۷٤، پروندهٔ ٦ ، برگ ۹۳ و غیره.

3- Otter, Voyage en Turquie... Vol II, P. 13-14.

٤- همانجا ، ص ۸۹.

٥- همان ـ ص ۳۵.

6- Jones Hanway, An historical account of the british trade ever the caspiansea: with the authors journal of travels from England through into Persia, and back through Russia; Germany and Holland, vol. II London. 1754, p. 399.

بی‌حساب فقط برحرص او (نادر ـ ن.) افزودند.[1] به‌نظر هان وی علت‌فقر وحشتناکی که پس‌از جنگ‌های هندوستان وآسیای میانه درهمه‌جا حکمفرما بود این بود که نادر قشون‌را نگهداشته بود وبه‌غنایم ازهند آوردهٔ خود دست نمی‌زد.[2]

به‌منظور برآوردن احتیاجات‌روزافزون به‌پولی که پیش‌از هرچیزبرای‌نگهداری سپاه به خصوص مزدوران (ازبک، افغان وغیره) لازم بود، بسیاری از مالیات‌های طبیعی به‌مالیات‌های پولی تبدیل شدند. به‌مأموران مالیاتگیری غالباً دستور داده می‌شدکه «برای ذخایرغلات هم پول گرفته شود»[3].

براتیشف در ۵مه ۱۷۴۲ ازدربندخبر می‌دهد: «... اعلیحضرت دستورداده که درتمام دولت‌او برای‌گرفتن سرباز جدید به‌جز مالیات‌های معمول مبالغ زیادی هم پول گرفته شود...».[4] حتی «وظیفهٔ» فرستادن دختر به‌حرمسرای‌شاه ودادن‌زن به‌نظامیان، گاهی به‌مالیات پولی تبدیل می‌شد.[5]

درنتیجهٔ افزایش راهزنی ونا‌امنی جاده‌ها، کاروان‌های بزرگی که برای سپاه آذوقه حمل می‌کردند، مجبور بودندکه ازجاده‌های کمربندی عبورکنند واین خود باعث می‌شدکه خرج حمل‌ونقل به مقدار قابل ملاحظه‌ای گرانتر تمام شود. مثلاً درسال ۱۷۴۲م حمل هربارکالا از اصفهان به‌داغستان به‌پول روسی درحدود ۱۰ روبل (تقریباً ده هزار دینار) تمام‌می‌شد.[6] بدینجهت قسمت مهمی ازملزومات‌قشون

۱ـ همان‌جا، ۴۰۰ و ۴۰۱.

۲ـ همان‌جا، جلد۲، ص۱۹۷، ۱۹۸.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۶، برگ ۳۴.

۴ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، برگ۴۳.

۵ـ محمدکاظم، تاریخ... پیشین، جلد۱، برگ۲۷۴.

۶ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، برگ ۲۵۹.

ازآن‌پس به‌صورت پول گرفته می‌شد. چنانکه ناظران گزارش داده‌اند در دهۀ پنجم قرن هیژدهم گرفتن باج وخراج پولی افزایش یافت. مثلاً براتیشف درسال ۱۷٤۳م ازهمدان‌می‌نویسد: «... اعلیحضرت باخشونت ازتمام مملکت وایالات‌مالیات‌های سنگین پولی می‌خواهد...». فقط ازاصفهان و «حومۀآن»، به‌جز جریمۀ معلوم، ۶۰۰ هزار روبلی، دستور داده شده که چهارمیلیون جمع‌آوری کنند. این امر به‌کمک سختگیری فراشان ایرانیان را روزبه‌روز چنان به‌منتهای فقر و درماندگی اندوهبار می‌کشاند که توصیفش ممکن نیست، ایران در زمان حکومت نادر به‌روزی افتاده که مردمش از زندگی سیر شده آرزوی مرگ می‌کنند».[۱] به علاوه، مالیات‌های پولی معمولاً (چنانکه مالیات‌های طبیعی هم) بااخاذی مأموران خزانه همراه بود. مثلاً به‌گواهی «لرخ» درسال ۱۷٤۵-٤۶م نادر ازمردم شماخی ۱۵۰ هزار روبل خواست، «سردار و مأموران مالی دلشان می‌خواست که چیزی هم برای خودشان بگیرند، بدینجهت این‌بار سنگینی‌را (۱۵۰ هزار روبل) که بردوش مردم بدبخت بود سنگین‌تر کردند».[۲] «بازن» درنامه‌های خود خبر می‌دهد: «غرامت‌های زیاد و بیرحمی وحشیانه‌ای که همراه با غرامتگیری بود خلق‌را به‌حد اعلای فقر رساند. سرکرده‌های نظامی‌او بااخاذی‌های خود فقرخلق‌را تشدید می‌کردند».[۳]

«باکونین» کنسول روس در ۲۵ فوریۀ سال ۱۷٤۷م از رشت می‌نویسد: «اکنون در تمام گیلان احتیاج به پول به‌منتهادرجه رسیده... طبق فرمان شاه «محصلین» مالیاتی به‌هنگام وصول باج وخراج به‌جز پول حتی طلا ونقره و اشیایی ازاین‌قبیل‌را هم قبول نمی‌کنند».[٤]

۱- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٦۳، پروندۀ ٤، برگ ۳۸٤.

۲- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 405.

۳- «Lettres edifiantes...» P. 290.

٤- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، پروندۀ ۳، برگ ۱٦٤.

لشگرکشی‌های غارتگرانه که خیلی هم پرخرج بودند دیگر مثل سابق آنچنان غنایم گرانبهایی همراه نداشتند. مثلاً لشگرکشی به داغستان (۱۷۴۱-۴۳م) نه برای نادر پیروزی به بار آورد ونه غنایم گرانبها داشت. نادر درسال‌های ۱۷۴۲-۴۳م که قشونش تلفات جانی ومالی کلانی دیده بود ازقرارگاه نظامی خود دستوری فرستاد که مالیات‌های پس افت گذشته وخراج سال‌هایی را که جمعی ازخلق ازپرداخت مالیات معاف شده بودند بگیرند و حتی باج وخراج‌ها وجریمه‌های تازه‌ای هم وضع کرد.[۱] براتیشف مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه در ۳مه ۱۷۴۳م به پتربورگ نوشت: «... اعلیحضرت می‌خواهد خزانه‌ای‌را که در داغستان باخته ازمردم کشورش پس بگیرد. اودرحالی که هیچکس نمی‌تواند از دست فرماندهان و حکام ایالاتش برهد وبی‌هیچ دلیلی برنظامیان جریمه‌های نشنیدنی می‌بندد تمام مردم ایران را تا آنجا که می‌تواند باستمگری خشونتبار خود غارت می‌کند . او پی‌درپی ایرانیان را به‌غل وزنجیر می‌بندد وبه‌طور غیرانسانی شکنجه می‌دهد. برخی‌را با کتک به‌حرف می‌آورد واز روی اظهاراتشان سیاههٔ کاچال ونان‌خورهای آنهارا برمی‌دارد . به‌جز مالیات‌ها و اضافه برآن مقدار پولی که ایرانیان برای تهیهٔ مایحتاج درجهٔ اولشان دراختیار دارند بقیه هرچه هست باخشونت جمع‌آوری می‌شود. باچنین خشونتی که او رفتار می‌کند به‌سختی اتفاق می‌افتد روزی که کسی اعدام نشود ویا زیر ضربات چماق بیرحمانه شکنجه نگردد. القصه ستمگری‌های وحشتناکی ازاو سر می‌زند».[۲]

دولت به‌منظور افزایش درآمد خزانه به‌بهانه‌های مختلف ازمردم شهر و ده وایالات مالیات‌های پولی کلان می‌گرفت. طبق اخبار معاصران این دوره، «درتمام ایران به‌جز مالیات‌های بی‌حساب متداول، همیشه شاه برای‌مردم جریمه‌های وحشیانه

۱- محمدکاظم، تاریخ... پیشین، جلد۳، برگ۴۶؛ آس‌خ ر ،ذخیرهٔ«روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۲، س۵، برگ۴۳.

۲- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۴۳ ، پروندهٔ ۳ ، برگ۵۳.

وبیرحمانه می‌تراشد وتحت این عنوان خلق‌را بااخذ مبالغ کلان غارت‌می کند».[۱]

اگر سربازی دراثر بیماری می‌مرد یادرحین جنگ به‌قتل می‌رسید ویا ازسپاه می‌گریخت، ازمردم محل سکونت اصلی‌او جریمه می گرفتند.[۲]

به‌هنگامی که تدارك جنگ باترکیه دیده می‌شد ونیز در زمان خود جنگ (۱۷۴۳-۴۶م) جریمه‌ها مخصوصاً افزایش یافت. «درسال ۱۷۴۳م دستور داده‌شد که تنها ازایالت اصفهان مبلغی معادل ۴۶۰۰۰ روبل روسی جمع‌آوری گردد».[۳] از گنجه وحومه‌درسال ۱۷۴۵م به‌جز مالیات‌های مقرر مبلغ ۱۱۱[۴] هزار تومان خواسته شد که بمقدار زیادی ازمجموع مالیات‌های سالیانه بیشتربود.

مالیات‌های پولی بی‌حساب پی‌درپی افزایش می‌یافت. مثلا درسال ۱۷۴۳م ازتمام ایالت گیلان مبلغی معادل ۴۰۰ هزار روبل روسی[۵] گرد آمد، درصورتی که درسال ۱۷۴۷م فقط از رشت وحومه دوبرابر این مبلغ خواسته شد.[۶]

۱- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۲، پروندۀ ۵، برگ۷۷۹.

۲- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۰، پروندۀ ۶، برگ۵۶۶.

۳- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۰، پروندۀ ۴، برگ ۳۸۴ - درسالهای ۱۷۳۴-۳۵م پس‌ازعصیان محمدخان بلوچ، برقبایل عصیانگر فارس جریمه‌ای به‌مقدار ۳۰۰هزار تومان بسته شد، یعنی‌به‌پول روسی درحدود ۳میلیون روبل (محمدکاظم، تاریخ ... پیشین، جلد۱، برگ۲۷۴).

۴- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۵، پروندۀ ۱۷، برگ۶۸۴.

۵- همان‌جا، س۱۸، برگ۶۸۴.

۶- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۷، پروندۀ۱، برگ۷۴ - درتمام اطلاعات وآماری که به‌وسیلۀ نمایندگان دیپلماسی روس گزارش داده شده، مبالغ به پول روسی است. درمنابع اطلاعاتی راجع به‌بهاسنجی روبل وتومان درسال‌های ۱۷۴۳ و۱۷۴۵ وجود ندارد، اما ازقرارمعلوم درسال ۱۷۴۷م هرتومان برابر با ۱۰ روبل بوده (آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۷، پ۳، برگ۴۷۲).

تاریخ نگار نادر حکایت می کند که روزانه چاپارها می‌آمدند وازقتل‌وغارت خلق به‌هنگام گردآوری مالیات ـ که درتمام کشور جریان داشت ـ خبر می‌آوردند. سران قبایل لر بختیاری برای گزارش‌مخارج به‌دربار احضار شدند. نادر پس ازاینکه آنهارا مورد شکنجه‌قرار داد، امر کرد که وجوه خواسته شده را دوماهه‌تأمین کنند. به‌هریک ازآنها دستور داده شد مالیاتی به مبلغ ۱۰۰ و ۲۰۰ الف گرد آورند. در نتیجه، عصیانی درمیان لرهای بختیاری درگرفت.[1] عصیانگران به محمد علی‌خان قرقلو که یکی از نزدیکان نادربود و چندی پیش‌از این به‌سرداری‌عراق گمارده شده بود پیوستند.[2] قیام سرکوب شد و قشون لرها (محمد کاظم آن را «قشون عوام و سارقین» نامیده) تارومار گردید.[3] همچنین عصیان مردم کرمان نیزسرکوب‌شد. نادر پس‌از ترک کرمان باتمام قشون خود رهسپار ایالات دیگرشد. اومردم، مأموران و حکام‌را به‌منظور اخذ مبالغ کلان بیرحمانه کتک می‌زد.[4]

مالیات‌های زیادی هم برمردم بلخ واندخوی (اندخود) بسته شد. به‌گفتهٔ محمد کاظم، «چون‌خاطرخطیر، دارای کشورگیر، بدان قرارگرفت که روی سلوک از مردم ایران برگردانیده‌بنای انواب وقتل‌وغارت گذاشت، به‌قدر دویست‌الف‌به‌طایفهٔ اویماق (بلخ واندخوی ـ ن.) مقرر داشت.» ساکنان بلخ وآندخوی تمام اموال خودرا فروختند و ۱۷۰ الف به‌دربار فرستادند. اخاذی‌های بعدی واهانت مأموران خزانه به‌مردم سبب عصیان قبایل این ایالت گردید.[5] نادر ازحوالی خبوشان که مسکن کردهای کوچ نشین بود ۱۰۰۴الف (نویسندگان این کتاب درنقل این رقم اشتباه‌کرده‌اند، به‌شهادت تاریخ عالم‌آرا... جلد۳، برگ ۲۴۷، هزاروچهارصدالف

۱ـ محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد۳، برگ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲ـ همان‌جا، برگ۷ .

۳ـ همان‌جا، برگ۱۷۳.

۴ـ همان‌جا، برگ۲۳۸.

۵ـ همان‌جا، برگ ۲۴۷ (نویسندگان این کتاب‌درمورد شماره برگ‌اشتباه کرده‌اند، لطفاً به‌تاریخ عالم‌آرای... جلد۳، برگ۱۷۹مراجعه شود ـ م.).

است، نه‌صدو چهل‌الف ـ م.) خواست. درنتیجه درخود خبرشان شورش آغازید و کردهایی که درخدمت قشون نادر بودند اردوی‌او را رها کرده پراکنده شدند.[۱]

درشرایط زوال عمیق اقتصادی ، قطع روابط اقتصادی بین ایالات ، انقباض بازار داخلی و تقلیل بازرگانی خارجی مالیات‌های پولی برای اقتصاد روستاها فوق‌العاده مخرب بود. مردم از پرداخت مالیات سرپیچی می‌نمودند ، تحصیلداران شاه را می‌کشتند وعصیان می‌کردند . مأموران خزانه به‌کمک دسته های سرباز مالیات می‌گرفتند . چون بسیار اتفاق افتاده بودکه سربازان به عصیانگران خلق بپیوندند ازآن پس دیگر برای گردآوری مالیات در ایران دسته‌های ازبک و افغان فرستاد می‌شد. آنها به‌نادرشاه بیشتر وفادار بودند. مثلا درسال ۱۷۴۶م برای‌جمع ـ آوری مالیات در رشت گروهی سرباز ازبک فرستاده شد.[۲]

چنانکه متذکر شدیم، مأمور ـ مختلس‌ها غالباً هدفشان ثروتمندشدن‌شخص خودشان بود، بدینجهت مبلغی بیشتراز آنچه‌مقرر شده بود می‌خواستند.

برای گرفتن مالیات‌معمولا کشاورزان‌را تحت‌فشارقرار می‌دادند،آنهارا به‌غل‌و زنجیر می‌بستند.[۳] اگر کسی قدرت پرداخت مالیات‌هارا نداشت، به‌فرمان شاه،«تمام کاچال اورا می‌فروختند وپولش‌را ضبط می‌کردند واگر کفایت نمی‌کرد دختران و زنان اورا به‌بهای هردختر ۱۰ روبل (سال ۱۷۴۷ میلادی ۱۰ روبل‌معادل ۱/۵ تومان‌بوده ـ ن.) وهرزن. ۱ روبل به‌جای پول‌می‌گرفتند وبرای‌نظامیان می‌بردند».[۴]

۱ـ همان‌جا، برگ۱۷۰. (باز هم اشتباه نویسندگان درمورد شمارهٔ برگ ، لطفاً به همان، برگ۲۴۷ مراجعه شود ـ م.)

۲ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ«روابط روسیه‌باایران»، ۱۷۴۶، پروندهٔ۱۱، برگ۱۲؛۱۷۳۹، پ۵ ، برگ۵۳۹.

۳ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ۳، برگ۵۳.

۴ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۷ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۷۴.

«لرخ» خود در رشت ناظر شکنجه‌های بیرحمانهٔ مردم بوده . در نزدیکی اقامتگاه اعضای سفارت روس آنقدر صدای ناله وفریاد زیاد بوده که آنها از زور ناراحتی شب‌وروز نداشته‌اند. پس‌از اینکه گلیتسین از مقامات محلی می‌خواهد که باعث ناراحتی همکاران‌او نشوند، بساط شکنجه‌را به‌محل دیگری می‌برند.[1]

درکتاب «لرخ» ازشکنجه‌ای به‌نام «فلاح چوبک» یادشده. این نوع‌شکنجه «که دراین عصر حزن‌آلود اجرا می‌شود غالباً» به‌منظور گرفتن پول برای شاه است. شاه افغان‌هارا می‌فرستد تادرهمه‌جامبالغ شه گفته‌را ازمردم بگیرند».[2] درمنابع‌فارسی ازمواقعی یاد شده که کشاورزان برای پرداخت مالیات مجبور بوده‌اند افرادخانوادهٔ خودرا بفروشند، دراین باره محمدکاظم نیز یادآور شده.[3] تحصیلداران مالیاتی به‌دستورنادر می‌بایست‌مالیات‌ها وپس‌افت‌هاراتا«دینار آخر» می گرفتند.[4] محمد کاظم همچنین خبر می‌دهد که‌مأموران ، مالیات‌هارا «به‌ضرب‌چوب‌وشکنجه»می گرفته‌اند[5]

ورشکستگی با گامهای بلند به‌سراغ کشاورزان می‌آمد. عقب‌ماندگی تکنیک امکان نمی‌داد که‌بازده کشاورزی‌را بالابرند. کمبود روابط بازرگانی بین ایالات ، انقباض بازار داخلی وسنگینی مالیان راه (راهداری) فروش کالارا سخت می کرد. رعایا برای پرداخت مالیات‌های پولی ناچار بودندآن مقدارکمی ازمحصول راکه پس‌از پرداخت مالیات‌ها وتحویل های خارج‌از نوبت به‌قشون برایشان باقی مانده بود بفروشند. بدین ترتیب آنها مجبور بودند که نه‌تنها «محصول اضافی» بلکه‌مقدار قابل ملاحظه‌ای از«محصول لازم برای حیات» خودرا هم به‌ستمگران بدهند.

1- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 432.

۲- همان‌جا، ص۴۱۷.

۳- محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۳ ، برگ۶۶ .

٤- همان‌جا، برگ۱۶۷ .

٥- همان‌جا ، برگ۱۹۱ .

تبدیل برخی مالیات‌های طبیعی به‌پولی و بستن جریمه‌های کلان نه تنها برای راه انداختن جنگ‌های جدید بود بلکه تا حدود قابل توجهی هم بدین‌سبب بود که بخشی ازقشون ومأموران‌دستگاه دولت‌مواجب خودرا دیگربه‌پول‌می گرفتند. این اقدامات با وضع عمومی توسعهٔ نیروهای تولیدی‌در کشورسازگار نبود. گرفتن مالیات‌ها و جرایم پولی درشرایط حکومت«اقتصادطبیعی»[1] که روابط کالا ـ پولی رشد نکرده بود، مخصوصاً سبب پاشیدگی عمومی اقتصادی وقطع روابط بین‌ایالات مملکت گردید و به‌رشد رباخواری و انقیاد بعدی رعایا انجامید.

زوال عمومی اقتصادی وتشدیدستم مالیاتی منجر به‌وخامت اوضاع کشاورزان جماعات آزاد روستایی، فقیرشدن کشاورزان وابسته به فئودال و ورشکستگی کامل آنان گردید. ورشکستگی بعدی واحدهای کوچک اقتصاد کشاورزان که به‌منزلهٔ اساس تولید اجتماعی آن زمان بود اهمیت تعیین کننده داشت و علت عمدهٔ زوال همه جانبهٔ اقتصادی کشور بود.

در زمان صفویان زندگی ایلیات کمی بهتر از رعایا بود. کوچ نشینان که نیروی عمدهٔ سپاه را تشکیل می‌دادند مثل رعایا بار مالیات‌ها و وظایف بردوششان سنگینی نمی‌کرد. اما در زمان شاه سلطان حسین در نتیجهٔ تشدید استثمار مالیاتی وضع آن‌ها به بدی گرایید. مالیات‌ها و وظایفی که از آن‌ها گرفته می‌شد دوبرابر گردید. در زمان نادر مالیات سرانهٔ «یا ساق کش»آنها چندین برابر شد[2]، مثلاً در سال ۱۷٤٤ م از قبایل دومبول به‌جای ۳ هزار تومان مالیات سابقشان مبلغ ۱۰۰ هزار تومان خواسته شد.[3] ایلیات هم مانند رعایا باید جریمه‌های کلان پولی

---

۱ ـ در«اقتصاد طبیعی»تولید برای مصرف شخصی است و مبادله بصورت‌پاياپای (بدون دخالت پول) انجام می‌گیرد. این اصطلاح را می‌توان «اقتصاد بسته» و یا «اقتصاد خود مصرفی» نیز ترجمه کرد ـ م

۲ـ نگاه کنید به آس خ ر ،ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ،۱۷۳۹ ، برگ ۲۸٤،٥.

۳ ـ ای. پ ، پتروشفسکی ،طرح کلی‌تاریخ ... پیشین، ص ۳۳٥.

می‌پرداختند . ازآن گذشته ،چنان که یاد کردیم بارها اتفاق می‌افتاد که ایلیات را به‌زور به‌رعیت تبدیل می کردندو درنتیجه، آن‌ها مجبوربه‌پرداخت‌واجرای مالیات‌ها و وظایف مربوط به رعایا می‌گردیدند[1] . ایلیاتی که در قشون خدمت می کردند مواجب می گرفتند، منتها نه کامل و نه بموقع و بیشتر گرسنه و محتاج بودند . در نتیجهٔ این وضع ، رعایا و ایلیات‌ورشکسته، خانه‌ها و چادرهای خود را رها کرده و دسته‌های راهزن تشکیل می‌دادند ، قیام می کردند ، به عصیانگران سایر جاها می‌پیوستند و یا از مرز می گذشتند .

تشدیدبی‌حساب بهره کشی فئودالی در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم دولت نادر رابسوی‌پاشیدگی سخت اقتصادی‌روانه ساخت وباعث‌تیزشدن‌تضادهای طبقاتی و تضادهای درونی طبقهٔ فئودال گردید .

***

---

۱ ـ همان ، ص ۳۱۳ .

فصل چهارم

دولت نادرشاه، استبداد فئودالی

دولت‌نادرشاه نمونهٔ بارزی(تیپیک) ازیک حکومت استبدادی‌نظامی‌-فئودالی بود . حاکمیت شاه حدی نداشت . شورای امیران که در زمان شاهان صفوی‌وجود داشت و از وزیر بزرگ ، قورچی‌باشی ، قولرآقاسی ، ایشیک‌آقاسی باشی ، تفنگچی - باشی ، دیوان بگی و وکیل نویس[1] تشکیل می‌شد نه تنها دیگر اختیارات چندان زیادی نداشت ، بلکه نادر درهمان ابتدای حکومتش آن را عملاً منحل کرد.[2]

« نادر پس از رسیدن به تخت سلطنت ، فوراً به‌اطلاع ایرانیان رسانید که می‌خواهد بدون شریک سلطنت کند . او هرچند که شورای سلطنتی درست کرد و آن را به شعبات استانی تقسیم نمود معذلک اجازه نمی‌داد که هیچ کار مهمی بدون اطلاع خود اوانجام گیرد[3]». اعدام‌ها واعمال زورهای بیشمار گواه استبدادوحشتناک اوست .

اساس اقتصادی حکومت نادر مانندتمام جوامع فئودالی ، واحدهای کوچک تولید کشاورزی همراه با خرده تولید پیشه‌وران بود . دستگاه عظیم بوروکراسی و قشون چندین هزارنفری که در نتیجهٔ توسعهٔ زمین‌های دولتی و جنگ‌های پی‌درپی گسترش یافته بود ، به‌حساب استثمار شدید خلق و به‌خصوص کشاورزان نگهداری می‌شد .

---

1 - «Tadhkirat al - muluk» , p . 13 .

۲ - دربارهٔ انحلال چهارشغل اولی‌نامبرده نگاه کنید به‌محمدکاظم ، تاریخ عالم... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۱۱ .

۳ - س . رشه توف «تاریخ دربارهٔ شاهنشاه ایرانی ...» ص، ۱۸۵ .

با وجود این، اقتصاد کشاورزی دولت نادر ازپایان قرن‌هفدهم میلادی دیگر ورشکست شده بود. جنگ‌های پی‌درپی وجدال‌های فئودالی که عملاً قبل ازسقوط دولت صفوی آغاز شده بود ازیک سو وسلطهٔ هفت سالهٔ اشغالگران افغان وترک و جنگ‌های بین آنان در سرزمین ایران، آذربایجان و ارمنستان از سوی دیگر سبب تخریب آتی نیروهای تولیدی و تعمیق ویرانی اقتصادی گردید. در نتیجهٔ استثمار وحشیانهٔ مالیاتی، غارت مستقیم، ستم ملی، ترور، زورگویی خشونت‌آمیزواعمال زوری که خلق در اسارت افاغنه و ترکان بدان گرفتار شده بود، جنبش وسیع‌آزادی بخش علیه یوغ اشغالگران اجنبی اوج گرفت. پیش ازاین مطالبی از منابع‌تاریخی در بارهٔ وجههٔ بزرگ ملی نادر آوردیم، درآن عصر، خلق نادر را سازمان دهندهٔ مبارزات استقلال‌طلبانهٔ خود می‌دانست.

ایده‌آلیزه کردن دورهٔ اول حکومت نادر به وسیلهٔ برخی از معاصران روس و اروپای غربی او (فعلاً از تاریخنویسان فئودال ایرانی چیزی نمی‌گوئیم) درخور توجه خاصی است. مثلاً یکی ازآنها می‌گوید: «کوشش‌های اولیه‌اش اورا به‌جایی رساند که‌ذره ذره علاقهٔ‌مردم‌را به‌خودمتمایل کندوباشایعاتی که دربارهٔ پیروزی‌های او رایج شد مردم دیگر بدو روی آورده بودند. او از اول قدغن کرد که هیچکس در هیچیک از ایالات و به‌هیچ‌وجه ورودش را جشن نگیرد و تأکید نمود که این ممنوعیت بدین‌دلیل است که اونمی‌خواهد برای مخارج جدیدی بهانه بدست‌بدهد، مخارجی که خلق ... برای آن به‌زحمت می‌افتاد و خودرا درمانده می‌کرد ... [نادر] شروع به اصلاح بی‌نظمی‌ها وبرخی نزاعهای اجتناب‌ناپذیر درونی‌حکومت کرد، به‌شکایاتی که ازحکام ایالات، رؤسای شهری، قضات و دیگر صاحب‌منصبان به او می‌شد رسیدگی می‌نمود، تقصیرکاران را بدون توجه به درجه و خدمات گذشتهٔ آنان باکمال بیرحمی مجازات می‌کرد، تمام روز را به‌دورشهر می‌گشت و و از این یا آن شورا که به امور مختلفی مربوط می‌شدند: از وحدت تجار گرفته تا

تزئین‌شهر یا تسکین خانواده‌های فقیر و ورشکست شده پرس و جو می کرد».[1]

بدیهی است که چنین کارهای عوام فریبانه‌ای نمی‌توانند اعمال ضد خلقی آشکار نادر را که مبتنی بر تشدید استثمارفئودالی توده‌های رنجبر وسرکوبی‌مقاومت آنان بوده پرده پوشی کنند. این سیاست عوامفریبانه در ابتدای دهۀ چهارم قرن هیژدهم یعنی تا قبل‌ازاعلام شاهی(۱۷۳۶) او دیگرباوضوح کافی علنی شده بود.

کشاورزان خانه خراب که نادرقلی‌خان را درمبارزه با اشغالگران افغان‌یاری کردند، امیدوار بودند که بابیرون راندن‌بیگانان موردنفرتشان ستم مالیاتی کاهش داده شود و زندگیشان بهبود یابد.

درپایان‌دهۀسوم تا ابتدای دهۀچهارم‌قرن هیژدهم، یعنی‌در دورۀ جنگ‌های ضد افغانی وضد ترکی، نادر و شاه طهماسب احتیاج شدیدی به پول احساس کردند، بدین جهت آنها نه تنها مالیات‌ها را تخفیف ندادند، بلکه برعکس باج و خراج‌های مختلف وغیر منتظره‌ای هم وضع کردند و تأمین آذوقه برای قشون را هم برآن افزودند. اخراج اشغالگران ترك و افغان منجر به‌آسودگی توده‌های مردم نشد. اقتصاد کشاورزی از مالیات‌های سنگین صدمه دید. بر کشاورزان مفلس فشار بیرحمانه واردمی‌شد. درنتیجۀ ظلم واخاذی مأموران خزانه، دمبدم قیامهایی به‌وقوع می‌پیوست که با آتش و شمشیر سرکوب می گردید.

سیاست داخلی نادرشاه که مبتنی بر استثمار کشاورزان و سرکوب کردن مبارزات آنان علیه ستم اقتصادی ـ اجتماعی بود، تضاد طبقاتی را بطور خشنی تشدیدمی کرد. مبارزۀ استثمارشوندگان علیه ستم فئودالی که درقیام‌ها وجنبش‌های نیرومند کشاورزان، برخی از چادرنشینان وفقیران شهری منعکس می گردید، عامل اصلی تلاشی و انهدام استبداد فئودالی نادرشاه بود.

***

۱ ـ همان جا، ص ۱۷۰، ۱۷۱.

تکیه گاه‌اجتماعی حکومت شاه طبقه فئودال بود که خود از چند گروه[1] تشکیل می‌شد . مؤثرترین و ممتازترین آنها اشراف نظامی ـ فئودال قبایل چادرنشین ونیمه چادرنشین بودند . در دههٔ سوم قرن هیژدهم یعنی در دورهٔ اشغال ایران و ورای قفقاز به وسیلهٔ افغانان و ترکان ، هنگامی که نادرقلی برای انقیاد قبایل خراسان به‌مبارزه‌ای‌سخت مشغول بود،تکیه گاه جنگی وسیاسی اورا اشراف‌قبیلهٔ‌قزلباش افشار وقبایل کردخراسان‌تشکیل‌می‌دادند .به گفتهٔ‌مهدی‌خان:«قبایل عمده‌ای که‌به‌حمایت نادر اظهارتمایل‌می‌کردند وطریق وفاداری می‌پیمودنددوقبیله‌بودند: یکی‌افشار که روابط‌خویشاوندی با اوداشت ودیگر کردهایی که در دره گزوابیورد زندگی میکردند و مهمترین قبایل خراسان بودند » . مؤلف مزبور اضافه می کند که اگر چه قبایل دیگری نیز وجود داشتند که نادر به آنان اعتماد داشت و آنها هم صمیمانه به او خدمت‌می کردند، باوجوداین تکیه گاه اصلی شاه آینده اشراف قبایل یادشده‌بودند[2] . در واقع همین موضوع سبب امتیازات بعدی اشراف افشار و اشراف قبایل خراسان نسبت به‌اشراف قبایل دیگر چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران گردید .

به گفتهٔ مهدی‌خان دراواسط دههٔ سوم قرن هیژدهم بود که چراغ بک افشار و طهماسب بک جلایر به‌نادر پیوستند و در مبارزه با ملک محمود سیستانی همرزم او شدند .[3] طهماسب بک که وکیل قبیلهٔ جلایر بود با سران دیگر این قبیله به خدمت نادر درآمدند .[4] سپس او که تقریباً سرشناس‌ترین سردارنادر شده بود اعتماد فوق‌العادهٔ شاه را به‌خود جلب نمود .

---

۱ ـ ای. پ . پتروشفسکی از چهارگروه زیر نام می‌برد: ۱ ـ اشراف نظامی قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین ، ۲ ـ فئودال های مالک محلی قدیمی ،۳ ـ قشربالای‌روحانیان مسلمان (در ارمنستان تا حدودی ارمنی) ، ٤ ـ بوروکراسی کشوری حکومت مرکزی و محلی (ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی ... پیشین ، ص ۸۹) .

۲ ـ «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن ...» ، جلد ۲ ، ص ۱۹۰ .

۳ ـ همان جا ، ص ۱۲۰ .

٤ ـ همان جا .

در سال ۱۷۳۱ م بود که او به حکمرانی ایالات اوزگوش ، چرموگان[1] و حاجی لار گمارده شد.[2] درسال ۱۷۳۳ م اوسرکردهٔقشون خوزستان ، فارس ، کرمان و بنادر خلیج فارس و نیز مأمور سرکوبی قیام محمدخان بلوچ ، حاکم فارس[3]، گردید . درسال ۱۷۳۶ م طهماسب بگ درقوریلتای مغان شرکت داشت و جزء هفت‌نفری بود که سورد اعتماد خاصهٔ شاه بودند و مأمور اجرای کمدی « انتخاب » شاه جدید شدند[4] . هنگامی که رضا قلی میرزا پسر بزرگ نادر حاکم خراسان بود (۱۷۳۹ م) وسپس (درزمان لشکرکشی نادر به هندوستان وآسیای میانه) که او قائم مقام شاه شد ، طهماسب‌بگ که دیگر لقب خان گرفته بودمسئولیت نیروهای مسلح تمام کشور و سرکردگی قشون را بعهده داشت . از جمله او می‌بایست لشکرکشی به بلخ و اندخوی[5] را نیز تدارک می‌دید . درسال ۱۷٤۰ م که خبر قیام قبایل افغان غربی ازکابل رسید،طهماسب خان دوباره برای سرکوبی این‌قیام فرستاده شد . ضمناً همو به‌سمت سردار افغانستان و متصرفات شمال غربی هندوستان مغولی که به‌موجب قراردادی ازطرف محمدشاه‌به‌نادر واگذارگردیده‌بود گمارده‌شد . به حکام محلی دستور داده شد که به تمام خواست‌ها و فرمان‌های طهماسب‌خان گردن گذارند . درسال ۱۷٤٤ اوطبق دستور نادر برای سرکوبی حاکم فارس ، تقی‌خان (۱۷٤٤م) اعزام گردید و در نتیجه‌سردار فارس شد .

۱ـ متأسفانه کتاب «مطالبی در بارهٔ تاریخ ترکمن ...» دردسترس من نبود ، در کتابهای دیگرهم از جمله : «تاریخ عالم‌آرای نادری» خبری از «اوزگوش» و«چرموگان» وجود نداشت . ممکن است در ضبط این نام‌ها به زبان‌های خارجی اشتباه شده باشد ومثلا چرموگان دراصل چول مغان یا چرموکان (چهار مکان در فارس) بوده باشد ـ م .

۲ ـ همان‌جا ، جلد ۲ ، ص ۱۳۵ .

۳ـ آ . ك . بکی‌خانوف ، گلستان ارم ، ص ۱۱۳

٤ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۵۱ .

۵ ـ محمدکاظم ، «تاریخ عالم‌آرای...» ،پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳۲ ، ۱۳۳ و مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، ص ۱۷۰ .

قشون نادر از سربازان داوطلب قبایل مختلف تشکیل می‌شد، اما تمام منصب‌های عالی جنگی به‌اشراف نظامی ـ فئودال قبایل خراسان ـ به‌خصوص افشار و کرد ـ و قبیلهٔ بیات که از قرن ۱۷ میلادی قبیلهٔ قزلباش به‌حساب می‌آمد تعلق داشت.

محمدحسین‌خان افشار به شهادت دست‌نویس محمدکاظم بارها سردارعراق (۱۷٤۳-۱۷٤٤م) گردید.[1]

فتحعلی‌خان کیانی، پسر باباعلی بک افشار از آن اشخاص صاحب‌مقامی بود که از همه به‌تخت سلطنت نزدیکتر بودند. بارها سرکوبی قیام‌ها و بلواها و نیز اجرای عملیات نظامی به‌او واگذار شده بود. ازجمله به‌هنگام جنگ با قشون‌پادشاه مغول درکرنال (۱۷۳۹) فتحعلی‌خان متحدین‌جزایرچی‌را رهبری می‌کرد. اوهمچنین ریاست قشونی را که برای سرکوبی قیام قاجارهای مرو فرستاده شده بود به عهده داشت.[2]

برادر فتحعلی‌خان، کلب‌علی‌خان‌افشار که به عنوان حاکم و سردار سابق مرو ذکرش رفت، به‌فرمان شاه به‌سرداری‌فارس‌ومسقط گماشته شد.[3] پس ازسرکوبی قیام‌قاجارهای استراباد، ساروخان قرخلو افشار، حاکم سابق کرمان به‌جای محمد حسین‌خان افشار که پست دیگری گرفته بود سردار فارس شد.[4] در سال ۱۷٤۲م عاشورخان پاپالو افشار سردار آذربایجان گردید. اللهوردیخان قرخلو افشار درسال ۱۷٤٤ به سرداری فارس گمارده شد و با بیست هزار جنگجو برای سرکوبی قیام تقی خان، بیگلر بگ این ایالت اعزام گردید.[5] پسران نادرشاه: رضاقلی میرزا، نصراله میرزا، ایمانقلی‌میرزا وحتی پسران برادرش: فرزندان ابراهیم‌خان، محمد

---

۱ ـ محمدکاظم، «تاریخ عالم‌آرای ...»، پیشین، جلد ۳، برگ ٤٦، ۲۳۲.
۲ ـ همان جا، برگ ۱۹۲.
۳ ـ همان جا، برگ ٤۹.
٤ ـ همان‌جا، برگ ۲٦.
٥ ـ همان‌جا، برگ ۲٦، ٥٥، ۷۳ و غیره.

علی‌خان (پس ازمرگ ابراهیم خان،برادرشاه درسال۱۷۳۸ به‌دستور نادرنام محمد علی‌خان به‌ابراهیم‌خان تبدیل شد.) وعلی‌قلی‌خان پست‌های فرماندهی برجسته‌ای در قشون داشتند . یکی از نمایندگان اشراف نظامی قبایل کرد ، حاجی‌خان کرد چامشکزك بود که درسال ۱۷۳۸ توپچی‌باشی قشون نادر بود وسپس سردارلرستان شد ،[1] دیگر آقا حسن‌خان کرد ، سرکردهٔ نظامی نادر بود .[2] چنانکه قبلاً یادشد، اشراف قبیلهٔ بیات نیز درقشون نفوذ داشتند ، مثلاً حسن‌خان بیات سردارنیشابور بود ومظفرخان بیات‌درسال ۱۷٤٤ م فرستاده نادر برای سرکوبی قیام قبایل افغان‌شد.[3]

سیاههٔ داده‌شده ازنمایندگان اشراف افشار، کردوبیات که‌مهمترین‌پست‌های نظامی را در دولت نادرشاه اشغال کرده بودند ، به‌هیچوجه کامل نیست ، باوجود این‌منابعی که مورد استفادهٔ ما واقع شده‌اند، از اینکه اشراف قبایل دیگر نفوذ قابل توجهی درقشون داشته باشد چیزی نگفته‌اند .

نادرشاه برای شغل بیگلربیگی مهمترین ایالات دولت خود در درجهٔ اول به اشراف افشار اعتماد داشت .

حکومت خراسان که از نظر نادر مرکز سیاسی و نظامی دولت بود در تمام مدت‌فرمانروایی او(حتی قبل ازرسیدنش به‌تخت سلطنت) متناوباً به اعضای‌خاندان خودش ، پسرها و برادر زاده‌های او ونمایندگان اشراف افشار تعلق داشت . مثلاً درسال ۱۷۲۸ م بلافاصله پس از پیروزی برملك محمود سیستانی ، ابراهیم‌خان برادرنادر به‌حکومت خراسان رسید . درسال ۱۷۳٦ م حکومت خراسان به رضاقلی میرزا پسر بزرگ نادرواگذار گردید[4] . درسال ۱۷۳۹ م علی قلی‌خان برادر زادهٔ نادرشاه حاکم خراسان شد.[5] نادرپس از رسیدن به‌تخت سلطنت برادر خود ابراهیم

۱ ـ همان‌جا ، برگ ۱۵۰ .
۲ ـ همان‌جا ، برگ ۱۷۵ .
۳ ـ همان‌جا ، برگ ۱۱۱ .
٤ ـ مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۷۰ .
٥ ـ همان‌جا .

خان را سر فرماندهٔ قشون و حاکم عالی آذربایجان، گرجستان و داغستان کرد به‌طوری که همهٔ بیگلربیگ‌ها وخان‌های این ایالت تابع اوشدند.[۱] آبراهام کرتاتسی خان‌نشین نخجوان، سردارنشین ایروان و«تمام ایالت‌آرارات» را نیز به‌این‌مجموعه اضافه می‌کند و می‌گوید که ابراهیم‌خان «شاه دوم» نامیده می‌شد.[۲] پس از مرگ ابراهیم خان (۱۷۳۸ م) شغل، لقب و حتی اسم او به‌پسرش محمدعلی اعطاء گردید.[۳] درسال ۱۷۳۹ م امیرارسلان‌خان قرخلو افشار که ازخویشان نزدیک‌نادر بود حاکم آذربایجان جنوبی شد.[۴] و درسال ۱۷۳٤م عاشورخان پاپالو افشارحاکم خان‌نشین تبریز، سردار تمام آذربایجان و فرماندهٔ نیروهای مسلح خان‌نشین ایروان بود.[۵]

حکومت ایالت شیروان نیزدرزمان نادرشاه به‌اشراف قبایل افشارتعلق داشت. مثلاً درسال ۱۷۳٦م پس از تاجگذاری نادر، مهدی‌خان افشار حاکم این ایالت شد.[٦] پس ازکشته شدن مهدی‌خان به‌هنگام یکی از قیام‌های محلی، این پست به‌سردار بک قرخلو افشار[۷] و در سال ۱۷٤٤ م به حیدربک افشار واگذار شد.[۸] در سال ۱۷۳۳م حاکم هرات نصراله میرزا یکی از پسران نادر بود؛ سپس حکومت هرات به‌نوبت به‌محمد خان و باباخان کرد خرم‌آبادی رسید. درسال‌های ۱۷٤٤-

---

۱ - همان‌جا.

۲ - آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۵۷.

۳ - محمدکاظم، تاریخ عالم آرای نادری... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰.

٤ - آ. ك. بکی خانوف، گلستان ارم، پیشین، ص ۱۲۰.

۵ - آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۳، پروندهٔ ٤، برگ ٦۳۸ و محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۳-۱۳۰.

٦ - مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۷۰.

۷ - آ. ك. بکی خانوف، گلستان ارم، ص ۱۲۰.

۸ - مهدی‌خان، تاریخ نادری، ص ۲٤۷، ۲٤۸.

۱۷۴۳ م حاکم هرات محمد خان افشار بود . بیگلربگی کرمان از زمان صفویان به‌بعد به‌طور موروثی به‌سرکردهٔ یک‌دسته از اویماق‌های قبیلهٔ افشار تعلق‌داشت.[۱] طبیعی‌است که‌نادرشاه‌نیزحکومت‌را برای خاندان‌های فوق همچنان محفوظ گذاشت. به‌شهادت دستنویس محمد کاظم ، درسال‌های ۱۷۴۴-۱۷۴۳ م حاکم کرمان ساروخان افشار بود .[۲] درسال ۱۷۴۶ م شاهقلی خان افشار حاکم کرمان شد .[۳] همهٔ آنچه که دربارهٔ کرمان گفته شد درمورد ایالت ارومیه نیز صادق است . این ایالت نیزاز زمان صفویان به‌بعد تحت‌حکومت موروثی قبیلهٔ افشار قرارداشت.[۴]

اطلاعات‌مربوط به‌حکام ایالات خراسان،آذربایجان جنوبی ، شیروان، هرات، کرمان و ارومیه را بدین‌دلیل آوردیم که اخبار مربوط به آنها درمنابع مورداستفادهٔ ما ،کاملتر بود . در تمام دورهٔ حکومت نادرشاه بیگلربیگی ایالات یاد شده فقط به اشراف‌خاندان‌های مختلف اویماق قبیلهٔ افشار ، تعلق‌داشت. با وجود این، چنانکه متذکرشدیم ، نمایندگان‌اشراف‌افشار ، در بسیاری ازایالات دیگردولت نادرشاه‌نیز حکومت می‌کردند .

درمنابع از اشراف قبایل دیگر که بیگلربگ شده باشند ، به‌ندرت یاد شده .

نادر برای تحکیم قدرت اشراف قبایل چادرنشین خراسان که تکیه‌گاه عمدهٔ جنگی و سیاسی او بودند ، تدابیری درجهت تمرکز این قبایل اندیشید . ازجمله ۱۲ هزار افشار که در ایالات مختلف کشور می‌زیستند به دستور نادر به خراسان کوچانده شدند . نادر قبایل نیرومند و بزرگ دیگر را تقسیم می‌کرد و آنها را در ایالات مختلف به‌طور جدا از هم و حتی خیلی دور از یکدیگر سکنی می‌داد . او می‌خواست قدرت رزمی این قبایل را ازهم‌بپاشد وبدینوسیله آنها رابه زیر نفوذخود

۱ - ای . پ . پتروشفسکی ، طرح‌کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۲۱ .

۲ - محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۶ ، ۲۷ .

۳ - همان‌جا ، برگ ۲۳۳ .

۴ - ای . پ . پتروشفسکی ، طرح‌کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۲۸

در آورد .

حکومت شاه برای تضعیف نفوذ و قدرت نظامی اشراف مخالف نادر تدابیر دیگری (مثلاً اعمال زور و ترور نسبت به قبیلهٔ قاجار) نیز می‌اندیشید .

قاجارهای استراباد یکی از قبایل معدود قزلباش به‌شمار می‌آمدند که تاربع اول قرن هیژدهم سلطه ، نفوذ وتفوق خویش را حفظ کرده بودند . ایالت استرآباد در زمان جنگ با اشغالگران افغان ، صحنهٔ نبرد واقع نشده بود به همین دلیل کمتر دچار ویرانی گردید . سقوط صفویان باعث انهدام حکومت مرکزی وتقویت حکومت خان‌های محلی و به خصوص خان‌های قاجار شد . فتحعلی خان قاجار که در زمان صفویان حاکم استراباد شده بود، در دههٔ سوم قرن هیژدهم حکومت خودرا دراین ایالت به‌میزان قابل ملاحظه‌ای محکم و استوار نمود . او به‌شاه طهماسب که در جنگ با اشغالگران ترك و افغان شکست‌های پی درپی متحمل شده بود و خانواده وقشون‌ناچیزش پناه داد(۱۷۲۳م) . فتحعلی‌خان پیوستن خویش را به‌شاه طهماسب اعلام کرد و حکومت شاه جوان را قبول نمود . البته این فقط یک کمدی بود ، زیرا نیروی جنگی‌شاه عبارت بود از همان قاجارهای استراباد که رهبری آن را نیز فتحعلی‌خان به‌عهده داشت . هنگامی که نادرقلی با قشون پیش شاه طهماسب رفت، ناگهان متعجب شد ، چونکه فتحعلی خان برای اجرای مقاصد جاه‌طلبانهٔ او مانع بسیار بزرگی بود . قتل فتحعلی‌خان یکی از نشانه‌های مبارزهٔ نادر برای رسیدن به‌حکومت بود . نادرشاه پس از نشستن به تخت سلطنت محمد حسین‌خان را به حکومت استراباد برگماشت . به حساب نادر، برگماری خان افشار به امیری قبیلهٔ قاجار سبب‌تحدید نفوذ قاجارها می‌شد .

نتیجهٔ این کار قیام قاجارهای استرآباد با همدستی قبیلهٔ یموت و به‌رهبری محمد حسین‌خان فرزندفتحعلی‌خان قاجار بود . با وجود این درسال ۱۷۴۴ م پس از سرکوبی قیام ، بازهم محمد زمان خان افشار وپس از او ساروخان قرخلوافشار

به‌حکومت استرآباد گماشته شدند.[1] این موضوع نشان می‌دهد که حتی‌قیام بزرگ قاجارها نتوانست نادر را مجبور کند که دست از اجرای سیاست تحدید نفوذاشراف این قبیله بردارد .

مرو و حوالی آن نیزدرطول قرن‌های شانزدهم تاهفدهم تحت سلطهٔ موروثی قبیلهٔ قاجار بود . در زمان آخرین شاه صفوی وهمچنین درزمان اشغال ایران به‌وسیلهٔ افغانان، حاکم این ایالت محمدعلی بک قاجاربود . شاه سلطان حسین برای‌محدود کردن نفوذ واستقلال محمدعلی‌بک قاجار سه بارحکام خودرا همراه با قشون به‌این ایالت فرستاد . اما محمدعلی‌بک همهٔ آنها را پی‌درپی اخراج کرد . او که به گفتهٔ محمد کاظم فرمانروای خود مختار آن ایالت بود ، هیچ حاکمی را به مقر حکومت خود راه نمی‌داد[2] . پس از تاجگذاری نادر ، حکومت مرو ، فوراً به کلب‌علی‌خان پسر بابا علی خان افشار واگذار شد[3] .نادرشاه موقع برگشتن ازلشکرکشی به‌آسیای میانه وارد مرو گردید (۱۷٤۱ م) . در همین موقع به‌دستور او بسیاری از صاحب‌منصبان و سرکردگان سپاه به قتل رسیدند و حکومت مرو دوباره به خاندان حکام محلی قاجار داده شد . شاهقلی بک قاجار پسر محمدعلی بک حاکم مرو شد .[4]

به‌شهادت‌محمد کاظم درزمان شاهان صفوی، محال چهچهه ، مهنه ،قاینات، ترشیز و سبزوار تحت حاکمیت قاجارهای مرو بودند . چیزی به لشکرکشی نادر به هندوستان‌نمانده بود که این‌زمین‌ها به‌نفع دولت مصادره شدند.«... هرگاه در مواجب نقدی کسری‌واقع می‌شدحسب‌الفرمان جهان گشا امرومقرر می گردید که از خزانهٔ ارض اقدس (مشهد - م .) آورده و تسلیم عساکرمنصوره می کردند» .[4]

۱ - محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین ، برگ ۲۳۳ .

۲ - همان‌جا ، جلد ۱ ، برگ ۱۲٦ .

۳ - همان‌جا ، جلد ۲ ، برگ ۳۸ و ۳۹ .

٤ - همان‌جا ، برگ ۲۸۲ .

٥ - همان‌جا ، برگ ۱۲۸ .

چهارم قرن هیژدهم حاکم این خان‌نشین شده یاد گردیده .[۱]

در زمان صفویان ، خوانین قبیله ذوالقدر به‌طور موروثی بر فارس حکومت می‌کردند .[۲] باوجوداین ، عباس اول یکی از اشراف جدیدنظامی را که ازغلامان سردار خودش الله‌وردیخان بود در رأس این ایالت قرار داد . ازسال ۱۷۳۶ م تا سال ۱۷۴۴ م تقی خان ، نمایندهٔ بوروکراسی فئودالی جدید ، که درعصر نادر به‌قدرت رسیده بودحاکم فارس شد.[۳] پس ازعزل تقی‌خان درسال ۱۷۴۴ م حکام این ایالت مرتباً عوض می‌شدند، بااینحال هیچیک از آن‌ها، نمایندهٔ قبایل ذوالقدر نبودند .

در زمان صفویان ، سران قبیلهٔ شاملو ، حکومت موروثی هرات را به عهده داشتند[۴] ، اما درزمان نادرآن‌ها این امتیاز خودرا ازدست دادند . آبراهام کرتاتسی درکتاب خود، ازپیرمحمدخان ، نمایندهٔ اشراف چادرنشین خراسان به‌عنوان حاکم هرات درسال ۱۷۳۶ م نام می‌برد . حکومت خراسان نیز پس از تاجگذاری نادر شاه به باباخان کرد محول گردید .[۵]

بدین‌ترتیب نادرشاه برای‌تحکیم حکومت خود، می‌کوشید که خاندان‌های حکام محلی یعنی خوانین و نمایندگان اشراف نظامی قبایل مختلف چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران را از بین ببرد . مثلاً ، حکومت فارس ، هرات ، خراسان ، گنجه، شیروان ، آذربایجان جنوبی ، استرآباد و ایروان به نمایندگان اشراف‌نظامی۔ فئودال محول شد اما نه به‌اشراف نظامی ۔ فئودال قبایلی که درطول ده‌ها و صدها سال بر این ایالات حکومت می‌کردند . پست بیگلربیگی را نیز دیگر نمایندگان

---

۱ ـ همان‌جا ، ص ۱۲۱ .

۲ ـ همان‌جا .

۳ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای . . . پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۴ ، ۶۶ ، مهدی خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۷ .

۴ ـ ای ، پ ، پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۲۱ .

۵ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۰ .

بوروکراسی غیرنظامی اشغال کرده بودند .

تقسیم کردن و کوچ دادن قبایل ، مصادرهٔ مایملک آنها ، انتصاب نمایندهٔ اشراف چادرنشین یک قبیله به‌امیری قبیلهٔ دیگر ، همه و همه تدبیرهای سیاسی بودند که نادر به‌منظور تحدید نفوذ اشراف چادرنشین در حق آن دسته از قبایلی که دراقشار بالای هیأت حاکم نفوذی همپای قبیلهٔ افشار داشتند،اعمال می کرد . این سیاست قبل از همه متوجه قبیلهٔ قاجار بود . نادرشاه به‌ویژه در دههٔ پنجم قرن هیژدهم سعی می کرد که در عین حال از تقویت بیش از حد اشراف کرد و افشار خراسان اجتناب کند . نادر از خوانین ازبک وافغان که در قشون‌او نقش سر کرد گی دسته های مربوط به خود را داشتند همه گونه حمایتی می‌نمود . او حتی نمایند گان مختلف اشراف نظامی قبایل ازبک و افغان را به مقام حکومت ایالات نیز منصوب می کرد . مثلاً قانی خان ابدالی ابتدا حاکم هرات وسپس حاکم دربند شد .[۱] نادرشاه برای سرکوبی قیامهای رعایا و ایلیات مفلس و ستمدیده و همچنین برای قلع و قمع جنبش های رهایی بخش خلق های سرزمین های تسخیر شده و برای افسار زدن بر شورش های خونین ، به طور وسیعی از مزدوران ازبک و افغان که مورد عطوفت شاه واقع شده بودند ، تا پایان همچنان به‌او وفادار ماندند . آنها مخصوصاً وفاداری خودرا به هنگام پیمان نظامی ۱۷٤۷ م نشان دادند .

نادر درحالی که‌اشراف چادرنشین را به تکیه گاه نظامی، سیاسی وطبقاتی خود تبدیل می کرد، به‌طوربیرحمانه مقاومت برخی خوانین ـ مخالفین خودش ـ رادرهم می‌شکست و بین اشراف نظامی ـ فئودال قبایل مختلف تضاد ایجاد می‌نمود . با اینحال این کجدار ومریزها واین سرکوبی‌های نظامی به‌تنهایی کافی نبود که نادر را ازحمایت این دسته ازفئودال‌های نیرومند ، بهره‌مند سازد . بدینجهت نادر هنوز می‌بایست سخاوتمندانه در حق اشراف چادرنشین بخشش کند ومنابع درآمد

---

۱ ـ پ. گ . بوتکوف ، مطالبی برای تاریخ جدید قفقاز از ۱۷۲۲ م تا ۱۸۰۳ . جلد ۱ ، سانکت پتر بورگ ، ۱۸٦۹ ، ص ۲۳۳ ۲۳٤ .

دایمی برای آنها تأمین نماید. این منظور در درجهٔ اول به‌حساب استثمار جمعیت بوم‌نشین روستاها وشهرها وهمچنین چپاول ساکنان کشورهای اشغالی عملی می‌شد.

درنتیجهٔ رکود اقتصاد کشاورزی، کسادی تجارت و ورشکستگی پیشه‌وران کوچک، در آمد حاصل از استثمار مردم شهر و روستا نیز هرچه بیشتر تقلیل یافته بود. بدین ترتیب، نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر این امر، جنگ اشغالگرانه و چپاول‌مردم کشورهای تسخیر شده بود که به‌عنوان منبعی اساسی برای متمول‌شدن‌فئودال های چادرنشین به‌شمار می‌رفت. در واقع سیاست اشغالگرانهٔ نادرشاه منافع اشراف‌نظامی۔ فئودال قبایل چادرنشین را منعکس می‌نمود.

در دورهٔ جنگ علیه اشغالگران‌ترک و افغان نادرقلی خان درحالی که اشراف قبایل را به هوس غنایم جنگی می‌انداخت، توانست آنها را به شرکت در مبارزه وادارد[1]. این اشراف با غارت مردم شمال غربی هندوستان، افغانستان و آسیای میانه ثروتمند شدند. به‌شهادت محمدکاظم، نادر در سال ۱۷۴۳ در مرو خود را برای لشگرکشی به‌چین نیز آماده می‌کرد، معذلک این منظور عملی نگردید[2].

گذشته از اشراف نظامی، بوروکراسی کشوری سازمان مرکزی و محلی حکومت دردولت نادر به‌عدهٔ بسیاری ازفئودال‌ها واگذار شده بود. این عده بیش از هر چیز از نظر نژادی از یکدیگر متمایز بودند. به‌طور کلی قشر بالای قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران، آذربایجان، ارمنستان و دیگر کشورها را اشراف نظامی تشکیل می‌دادند. بوروکراسی کشوری از میان خاندان‌های محلی برگزیده می‌شد. این موضوع روشن می‌سازد که برای انجام امور دستگاه پیچیدهٔ حکومت، دانستن زبان توده‌های اصلی مالیات‌گزار و آشنایی به‌رسوم، شرایط‌طبیعی و اقتصادی ایالات مختلف لازم و ضروری بوده، بسیاری از نمایندگان بوروکراسی عالی کشوری نسل اندر نسل از اشراف ایرانی بوده‌اند.

۱ـ ن. د. میکلوخوما کلای، دربارهٔ جلد اول اثرمحمدکاظم، پیشین، ص ۱۲۲.
۲ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۲، برگ ۶.

مهدی‌خان استرآبادی که از خاندان صفوی بود . یکی از نمایندگان این اشراف به‌شمار می‌رفت . او یکی از نزدیکترین درباریان به نادر بود که دستورات مختلف اورا اجرا می‌نمود و مدتی مدید نیز ، در سمت منشی مخصوص ، او را در بسیاری ازلشگرکشی‌ها همراهی می‌کرد . نامه‌های دیپلماسی نادر را به روسیه و ترکیه (عثمانی - م .) همو می‌نوشت . مهدی خان پس از نشستن نادر به‌تخت سلطنت (۱۷۳۶م) تاریخ‌نگار دربار شد . بی‌جهت نیست که نمایندگان دیپلماسی روس در ایران اورا نخست‌وزیر ایران نامیده‌اند .[1]

بوروکراسی کشوری همگن نبود . هم فئودال‌های بزرگی چون مستوفی - الممالک ، لشگرنویس وناظر بیوتات دراین گروه جای داشتند و هم صاحب‌منصبان کوچکی از قبیل محصلان مالیاتی که مواجب سالیانهٔ آنها از چند تومان تجاوز نمی‌کرد . با اینحال، این مأمورین جزء ، صرف‌نظر از مقدار درآمدشان ، در استثمار فئودالی کشاورزان شرکت داشتند ، زیراکه مواجب خود را به‌صورت بخشش‌های مربوط به‌زمین و غالباً به‌طور مستقیم از مالیات‌های یک ده و یا کل ایالت برداشت می‌کردند .

بسیاری از نمایندگان بوروکراسی کشوری اقدامات حکومت شاه را از قبیل کوشش برای تحدید نفوذ اشراف نظامی - فئودال برخی قبایل و سیاست توسعه و تحکیم زمینداری دولتی تأیید می‌نمودند . انباشتن دستگاه رهبری از تعداد زیادی کارمند و بازسازی سازمان پیچیده و عظیم حکومت مرکزی و محلی ، که در زمان صفویان انجام پذیرفت ، به نفع بوروکراسی تمام شد . این سازمان در زمان نادر نه تنها به علت افزوده شدن ایالات مفتوحه بدین امپراطوری صدپارچه ، بلکه در نتیجهٔ افزایش زمین‌های دولتی ، باز هم پیچیده‌تر شد .

نادرشاه برخی از برجسته‌ترین مقامات رسمی را از کار برکنارکرد و درعین حال قشرهای متوسط‌بوروکراسی فئودالی را روی‌کار آورد و موردپشتیبانی قرارداد .

---

۱ - آس خ ر: ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ ، برگ۷۶۸ .

بسیاری از نمایندگان بوروکراسی کشوری که در زمان نادر روی کار آمدند مورد اعتماد خاصهٔ شاه بودند . مثلاً یکی از نزدیکترین اشخاص به‌شاه تقی‌خان بود . به‌شهادت محمدکاظم ، تقی‌خان به‌سبب موقعیت درخشان خویش ، نسبت به‌نادر شدیداً متعهد بود زیرا «که (اورا - م .) ازمستوفی‌گری آن‌دیار به‌وزارت وضابطی و به‌حکومت و فرمانروایی کل مملکت فارس برقرار و صاحب اختیار ساخته بود.[۱]» تقی‌خان از سال ۱۷۳۶ م در این مقام باقی بود تا اینکه در سال ۱۷۴٤ م به علت شرکت در قیام ضد دولتی عزل گردید ، دارائیش مصادره شد و پسرانش به قتل رسیدند . با این همه چیزی نگذشت که نادر او را بخشید و حکومت کابل و تمام سرزمین هایی را که ، طبق قرارداد، از جانب محمد شاه مغول به‌ایران واگذار شده بود به او محول کرد . او تا مرگ نادرشاه (۱۷٤۷ م) دراین مقام باقی ماند . در دههٔ چهارم قرن هیژدهم نادر شخصی به نام گالم را که « یک نفر گیلانی و از خانواده‌ای گمنام» بود به‌حکومت باکو برگماشت .[۲]

از دو مثال فوق روشن می‌شود که : اولاً نادرشاه می‌کوشیده تا با کمک اشراف صاحب‌منصب قدیمی، کادرهای جدید بوروکراسی کشوری فئودالی را بنا کند ، ثانیاً برخی از نمایندگان بوروکراسی جدید نسبت به نمایندگان بوروکراسی فئودالی صفویان از حقوق وسیعتری برخوردار بوده‌اند . مثلاً ما فقط نمایندگان اشراف نظامی را درمقام بیگلربگی ایالات نمی‌بینیم،بلکه گاهی هم بوروکرات‌های کشوری را که از فئودال‌های بوم نشین و حتی از فرزندان خاندان‌های فئودالی قدیمی هستند وهمچنین اشخاص گمنامی را که درعصر نادر روی کار آمده‌اند نیز در این مقام مشاهده می کنیم. با وجوداین ، نمایندگان بوروکراسی کشوری‌نسبت به‌سیاست شاه نارضایی نشان می‌دادند و با او دشمنی می کردند .

قشر بالای‌روحانیان شیعی سومین گروه مهم طبقهٔ فئودال‌بود . درسال ۱۷۳۶ م

۱ - محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲٤ .

۲ - آ . ك . بکی خانوف ، گلستان ارم ، پیشین ، ص ۹ .

در قوریلتای مغان ، نادرقلی خان به اشراف شرکت کننده در این شورا اعلام نمود که شاه شدن اوسه شرط دارد . طبق دوشرط اول ، می بایست سلطنت برای فرزندان نادر موروثی باشد و فئودال ها نیزاز ادعای شاهزادگان صفوی نسبت به تاج وتخت حمایت نکنند . شرط سوم نادر این بود که شیعیان تحت تابعیت او از مذهب شیعه دست بردارند و مذهب جدید جعفری را که پنجمین مذهب حنیف سنی اعلام شده بود ، به عنوان مذهب خود بپذیرند . به گفتهٔ منابع ، شرکت کنندگان در قوریلتا عقیدهٔ ملاباشی را در این باره جویا شدند . ملاباشی در جواب خطاب به نادر گفت : «دربارهٔ آنچه که مربوط به مذهب است ، ما خود قانون خدا را می دانیم ، روایت محمد پیغمبر او هم راهنمای ماست ، بنا بر این کار والاحضرت نیست که در آن بدعت بیاورد ، من با کمال تواضع امیدوارم که حضرت اشرف حکومت خود را با برانداختن مذهب رسمی آغاز نکنند ، زیرا چنین تدابیری عواقب خطرناکی بدنبال خواهد داشت ».[1] به دستور نادر ، ملاباشی سرکش در چادر خود خفه گردید . پس از آن روحانیان شیعه با قبول مذهب جدید موافقت کردند .

شورای مغان به خوبی وضعیت روحانیان و تناسب قوای واقعی را نشان داد . نادرقلی در سال ۱۷۳۶ م در حالی که با اتکاء به قشون ، مقاومت روحانیان بزرگ شیعی و سایر نمایندگان طبقهٔ حاکم را درهم می کوفت در دشت مغان تاجگذاری کرد . نادر برای اینکه به کوششهای روحانیان برای احیاء سلطنت خاندان صفوی وسایر عملیات خصمانهٔ آنها خاتمه دهد لازم دانست که نفوذ آنها و موقعیت سیاسی و اقتصادیشان را از بین ببرد .

مصادرهٔ ناقص موقوفات به منظورتضعیف موقعیت روحانیان شیعی انجام پذیرفت . چنانکه قره زر حکایت می کند ، نادرشاه نمایندگان روحانیت شیعه را پیش خود احضار کرده و ازآنهامی پرسد که درآمدهای سرشارموقوفات چگونه به مصرف می رسد آنها اظهار می دارند که این درآمدها به مصرف مواجب روحانیان ، نگهداری

۱ - James Fraser , The History Of Nadirshah ... p .118 , 119 .

مدارس و مساجد متعدد می‌رسد . مساجدی که هرلحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است . نادر پاسخ می‌دهد که به‌احتمال قوی دعای آنها مستجاب‌نمی‌شود ، زیرا پنجاه سال است که مملکت روبه زوال می‌رود و از متجاوزان و یاغیگران تقریباً شکست خورده ، اکنون هم خدا فقط‌اسلحهٔ جنگجویان را لایق‌لطف خود دانسته ، جنگجویانی که حاضرند جان خود را برای دفاع و شرافت مردم فدا کنند ، بدینجهت درآمدهای روحانیان باید در حقیقت به جنگجویان تعلق داشته باشد .

به‌دستور شاه ، قسمت اعظم زمین‌های موقوفه می‌بایست مصادره می‌شد و درآمدهای آنها برای پرداخت به قشون به خزانه ریخته می‌شد ، این دستور عملی گردید .

توجه داشته باشیم که این تدابیرسبب نارضائی عظیم روحانیان بزرگ شد. آنها بارها خواستند اعتراضهای مردم و قشون را علیه عملیات شاه متشکل کنند . اما چنانکه قره زر می‌گوید تمام این مساعی فقط با پوزخند جنگجویان نادر مواجه شد. توده‌های وسیع مردم بانظرمساعد به‌این اصلاحات می‌نگریستند، زیرا همه جا شنیده می‌شد که درنتیجهٔ مصادرهٔ موقوفات ، کشاورزان از پرداخت تمام مالیاتها رهایی خواهندیافت[1] . با این وجود زمین‌های مصادره شده ازپرداخت مالیات‌معاف نشدند . گذشته از این ، سابقاً مخارج روحانیت را از این زمینها تأمین می‌کردند. درصورتی که اکنون تأمین این مخارج به‌مردم کشور واگذار شده بود . نادرشاه پس از مصادرهٔ موقوفات اعلام کرد که اگرمردم به‌خدمتگزاران دین احتیاج دارند باید آنهارا به حساب‌خود نگاهداری کنند.[2]

کوششی که نادرشاه برای تحدید نفوذ روحانیان شیعه می‌کرد، به‌هیچ‌وجه سبب نمی‌شدکه او از مذهب و روحانیت ، برای رسیدن به‌هدفهای خود ، استفاده

---

۱ ـ همان‌جا ، ص ، ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۲ ـ همان‌جا .

نکند . او فقط می‌خواست روحانیت ، را به‌سلاح تحت اختیار خود تبدیل نماید . شاهان‌صفوی که احتیاج به‌حمایت‌روحانیان داشتند هرگونه زمینه‌ای‌را برای‌افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی‌آنها فراهم می کردند ، درصورتی که نادرشاه به‌شیوهٔ تحدید نفوذ و فرمانروائی آنها متوسل شده بود .

روحانیان بزرگ شیعه مجبور بودند که ، به‌طور کلی ، از سیاست داخلی و خارجی نادر حمایت کنند و همین موضوع سبب می‌شد که به‌موقعیت آنها لطمهٔ شدیدی واردشود . درمناظره‌ای که نادرشاه درسال ۱۷٤۳م ترتیب داد،نمایندگان قشر بالای روحانیت شیعه ، تشیع را تقبیح کردند و دربارهٔ اتحاد مذاهب دوگانهٔ اسلام اظهار عقیده نمودند. بدینوسیله‌خود آنان یک‌بار دیگر اصلاحات مذهبی نادر را مورد تحسین قرار دادند. باوجود این ، نمایندگان روحانیت ایران خیلی سخت و تغییر ناپذیر روی عقاید اصیل شیعه باقی ماندند. گواه این مطلب ، گفتگویی خصوصی است که بین ملاباشی و سویدی فقیه عرب روی‌داد. سویدی به‌عنوان نمایندهٔ ترکیه (عثمانی ـ م) درمناظره دعوت شده بود. روحانیان بزرگ شیعه بدین مناظره به‌صورت یک مضحکه نگاه میکردند که خود می‌بایست در آن نقش پیش ـ ساخته‌ای را بازی کنند[1] . محدود کردن درآمد مؤسسات مذهبی اسلامی از زمینها و موقوفات شهری ازقبیل بازارها و کاروانسراها نیزسبب تشدید نارضائی روحانیتِ گردید .

شاه به واسطهٔ شورش های طبقاتی و جنبش‌های رهایی‌بخش مردم ممالک تسخیر شده ، ناچار بود قشر بالای فئودالهای این ممالک را ، که اجباراً جزء امپراطوری اوشده بودند، به‌خودجلب کند. این فئودالها نیز کوشش‌بسیارمی کردند که حکومت از دست رفتهٔ خود را دوباره احیاء نمایند . آنها نادر را یک اشغالگر نمی‌دانستند بلکه به‌صورت شخصی به‌او نگاه می کردند که در استثمار و غارت‌مردم

---

۱ ــ برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به : شمیت ، از تاریخ روابط سنی و شیعه («انجمن تحقیقات تاجیکستان و اقوام ایرانی خارج از مرز» ، تاشکند ، ۱۹۲۷) .

کشورشان رقیب آنها شده و بدینجهت غالباً علیه فرمانروائی او می‌شوریدند .

دشمنی برخی از گروههای فئودال و تشدید و تقویت مبارزات طبقاتی و رهائی‌بخش خلق‌ها از مهمترین علل انقباض روزافزون شالودهٔ اجتماعی حکومت نادرشاه و تلاشی امپراطوری صد پارچهٔ او بود .

***

اطلاعات ما ازدستگاه اداری و سازمان رهبری دولت صفوی برمبنای رساله‌ای است به‌نام «تذکرة الملوك» که درسال ۱۷۲۳ م به وسیلهٔ شخصی نامعلوم نوشته شده . در زمان صفویان ادارهٔ مالی مهمترین سازمان اداری کشور بود . جمع‌آوری درآمدهای دولت و تقسیم آن بین نمایندگان طبقهٔ حاکم مستقیماً توسط این اداره انجام می‌گرفت. پس از شاه اولین شخص مملکت وزیراعظم (اعتمادالدوله) بود.

برگماری تمام مقامهای مسؤل دردستگاه دولتی، دربار وایالات وحتی تعیین مواجب مقامات مزبور ابتدا به‌تصویب وزیراعظم می‌رسید ، و آنگاه حکم آن فقط برای امضاء پیش شاه فرستاده‌می‌شد. هنگام پرداخت پول نیز ، چه از درآمدهای خزانه و چه از درآمدهای املاك شاه (دومن)[۱] ، این نظم رعایت می‌گردید . برگماری مقامات پائین (منشی‌های دفاتر دولتی ، منشی‌های دفاتر شاه و همچنین کارکنان وخدمتگزاران درباری وغیره) فقط باتصویت وزیراعظم انجام‌می‌گرفت.

کلیهٔ عملیات پولی که با مالیاتهای دولتی (مالیات دیوان) و فرستادن پول از ایالات و پایتخت (اصفهان) به‌خزانه مربوط می‌شد فقط با اجازه قبلی وتصویب

---

۱ - دومن همان Domaine فرانسوی به معنی ملك است که از ریشهٔ Dominica لاتین به‌معنی زمین اربابی است. دومن زمینی بوده‌که در عصر فئودالیزم درتملك مستقیم فئودال قرار داشته و به‌وسیلهٔ «بیگار» کشاورزان کشت می‌شده . زمینهای متعلق به شاه را را هم دومن می‌نامیده‌اند (به شهادت ای . و . لی‌خین و ف . ن . پتروف ، فرهنگ لغات خارجی در زبان روسی ، مسکو ۱۹۵۵) - م .

وزیر اعظم انجام می‌گرفت . اسناد محاسباتی (نسخه‌جات محاسبات)[1] دیوان و گیرندگان‌وپرداخت‌کنندگان مالیات درایالات می‌بایست حتماً به‌مهر وزیربرسد[2] .

در دیوان وزیراعظم دفتری مخصوص وجود داشت به‌نام « کشیک‌خانه » به احتمال قوی ، این دفتر به شکایاتی رسیدگی می‌کرده ، « که عامهٔ خلائق واجب‌العرض خود را به خدمت وزراء اعظم عرض توانند نمود » .[3] در کتاب تذکرة‌الملوك ، وزیر اعظم «عمده‌ترین ارکان دولت و قاطبهٔ امراء درگاه معلی و سرحدات ولایات »[4] نامیده شده .

اداره مالی از دو سرکار تشکیل می‌شد . سرکار دیوان (ادارهٔ درآمدهای دولتی) و سرکار خاصه (ادارهٔ درآمدهای دربار) . ادارات دوگانهٔ مالی ناشی از دونوع مالکیت برزمین بود : دولتی وسلطنتی . در رأس سرکار دیوان مستوفی‌ـ الممالك قرارداشت که ازجملهٔ امراء عظام» بود. او دریافت و پرداخت مواجب مأمورین مختلف کشوری ولشگری را مقرر می‌کرد . مستوفی‌الممالك در این کار توجه‌نداشت که این مواجب ازدیوان پرداخت می‌شودیا سرکار خاصه . وزیراعظم بدون موافقت مستوفی‌الممالك هیچگونه عملی با درآمدهای دیوان نمی‌کرد .[5] ادارهٔ درآمدها و مخارج املاك شاه (دومن) با سرکار خاصه بود که در رأس آن مستوفی‌الممالك قرار داشت[6] . اگرچه ادارهٔ درآمدهای دولتی وسلطنتی بطورکلی از یکدیگر جدا بود، با اینحال به‌شهادت «تذکرة‌الملوك» ادارهٔ درآمدهای‌سلطنتی هم تا حدود قابل ملاحظه‌ای به وزیراعظم و حتی سرکار دیوان مربوط می‌شد .

---

۱ ـ درمتن روسی کتاب این عبارت را به خط روسی ، « نوشکه‌جات ای مخاسبات » نوشته‌اند که اشتباه است و«ای» (به‌معنی«و») اضافی است.ـ م .

۲ ـ تذکرة‌الملوك (انگلیسی) ، پیشین ، ص ٤٤-٤٥ .

۳ ـ همان‌جا ، ص٤٦ .

٤ ـ همان‌جا .

٥ ـ همان‌جا ، ص ٥٤-٥٥ .

٦ ـ همان‌جا .

تمام‌اسناد، به‌استثنای فرمانهای کم اهمیت دربارهٔ مستمری وغیره می‌بایست به‌مهر مستوفی‌الممالک برسد.[1] کارکنان و خدمتگذاران درباری (کارخانه ، بیوتات) تحت ادارهٔ سرکار خاصه بودند . متصدی بلاواسطهٔ سرکار خاصه « ناظربیوتات » بود[2] . شاردن، ناظربیوتات را نخست‌وزیر شاه [می‌داند] که اداره‌کنندهٔ اورمالی و اقتصادی املاك ، درآمدها ، دارائی‌های منقول وغیرمنقول و همهٔ آن چیزی‌است که درخزانهٔ سلطنتی موجود است[3] .

کار اساسی گروه بیشمار مأموران خزانه ، وزیران ، مستوفیان ، متصدیان ، متولیان ، مباشرانی که عملیات و محاسبات مربوط به درآمدهای خزانه را انجام می‌دادند، ضابطان (گردآورندگان مالیات) ، منشی‌ها[4] و غیره عبارت بود ازارزیابی محصول ، تفکیك و ضبط مستقیم محصول اضافی (وغالباً ، قسمتی از محصول لازم) مردم زحمت‌کش . جزءترین صاحب‌منصب سازمان خزانه ، مأمور « جماعت روستائی» به‌شمارمی‌رفت . این بود طرح کلی سازمان مالی ایران در عهد صفویان.

متأسفانه‌برای آشنائی بادورهٔ حکومت نادرشاه ، منبعی مانند«تذکرةالملوك» وجود ندارد . با اینحال توجه به مطالب‌این‌کتاب وهمچنین توجه به‌تغییراتی که در دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم رخ داده چگونگی سازمان رهبری را در امپراتوری نادرشاه برای ما معلوم می‌دارد .

درثلث اول قرن‌هیژدهم ، به‌هنگام جنگ‌های نفاق انگیز و به‌هنگام اشغال ایران و ورای قفقاز به‌وسیلهٔ افغانان و ترکها، بسیاری از فئودال‌های صفوی‌به‌ویژه

---

۱ ـ همانجا . ص . ٥٤ .

۲ـ «ناظر بیوتات» ظاهراً از نظر اهمیت و نفوذ بالاتر از مستوفی سرکارخاصه بوده . تذکرةالملوك ازمستوفی سرکارخاصه به‌طورضمنی یاد می‌کند .

3 - Chardin “Voyages du Chevalier Chardin en Perse et auares Iieux” t . I . paris , 1830 , p . 345 .

٤ ـ تذکرةالملوك ، ص ۷۸ .

آنان که به بوروکراسی کشوری تعلق داشتند ، یا به‌وسیلهٔ اشغالگران نابودشدند و یا مهاجرت کردند .

مثلا ، به گواهی تذکرة‌الملوك می‌بایست پانزده نفر منشی در اختیار ضابط باشد، درصورتی که فقط چهارنفربود ، و یازده نفر بقیه یا درجریان محاصرهٔ اصفهان یا پس ازتصرف شهربه‌وسیلهٔ افغانان کشته شده بودند[1] . خودمؤلف تذکرة‌الملوك، در ردیف منشی‌ها ، از «صاحب توجیه» نام می‌برد [2] .

نادر مدتها قبل از اینکه به تاج و تخت برسد ، مأموران و صاحب منصبانی که شاه طهماسب برگمارده بود و در زمان صفویان عالی شأن و عالیرتبه بودند از کاربرکنار کرد. «طهماسب‌قلی (نادر ـ ن.) به‌بهانه های مختلف ، با اطمینان‌خاطر و شجاعانه یکی را بعد از دیگری (عالی‌شأن‌های صفوی ـ ن.) می کشت و اگر در گوشه‌ای از مملکت باز چنین کسانی باقی مانده بودند، نادر به آنها اعتمادنداشت و ادارهٔ ایالت را به‌آنها واگذار نمی کرد[3] .

گفته های شیخ حزین نیز گواه این مطلب است [4] .

آبراهام کرتاتسی دربارهٔ محمد قلی‌خان که پدر بزرگش موسی‌بك در زمان عباس اول موقعیت چشم گیری داشت و خود نیزبه‌قوریلتای مغان دعوت شده بود، می گوید : «چنانکه من شنیده‌ام ، از تمام خوانینی که شاه‌طهاسب برگماشته بود ، دو یا سه نفر باقی مانده بودند ، خان بزرگ (نادر ـ ن) ، این باقیماندگان را هم ازبین برد، او(محمدقلی‌خان ـ ن.) یکی از [باقیماندگان ـ ن.] بود.[5] باوجود این محمدقلی‌خان به مناسبت مقامش به قوریلتای مغان دعوت شده بود . نادر حکومت

---

۱ ـ همان‌جا، ص . ۷٤ .

۲ ـ همان‌جا ،ص . ۷۷ .

۳ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۱۲۱ ، ۱۲۲ .

٤ ـ زندگی شیخ حزین ... پیشین ، ص ۲۰٤ .

۵ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۲۸ .

ایروان را هم به‌حاکم سابق هرات ، پیرمحمدخان ، واگذار کرد[1] .

درسال ۱۷۳۷ ، به‌هنگام محاصرهٔ قندهار به‌وسیلهٔ قشون ایران ، نادر دوازده نفر از اشراف را اعدام کرد . «فراش‌باشی ، یعنی مراقب قرارگاهها و چادرهای شاه ، همان کسی که در زمان شاه سابق نیز این شغل را داشت[2] » در میان اعدام شدگان بود .

سیاست شاه مبنی برتحکیم حکومت خود ، در اصلاحات دستگاه اداری دولت نیز منعکس شد .

دردشت‌مغان بود که نادرشاه بلافاصله پس ازتاجگذاری، برخی‌ازمقامات عالی ازجمله مقام وزیر اعظمی را لغو کرد . نادر تصمیم گرفته بود که خود را از دست فتحعلی‌خان که دردستگاه دولتی شخصیتی بانفوذ بود و دردربار شاهان صفوی مقام وزیراعظمی‌را به‌عهده داشت ، وبه‌خصوص وزیرشاه سلطان حسین بود رهایی بخشد .

ادارهٔ تمام دستگاه مالی دولت تحت نظر شاه بود . درعین حال این دستگاه متمرکز نبود : تمام دولت به چهار « ولایت » بزرگ تقسیم می‌شد : آذربایجان (با توابعش : گرجستان ، ارمنستان وتمام متصرفات ورای قفقاز) ، عراق (عجم) ، خراسان و فارس . در رأس خزانهٔ هر یک ازواحدهای اداری نامبرده یک نفر مستوفی‌الممالک قرار داشت . مستوفی‌الممالک‌های این «ولایات» به‌ترتیب‌عبارت بودنداز:میرزا شفیع ، میرزا باقر خراسانی ، میرزا علی و میرزا محمد علی اصفهانی[3] . بعداً ، هنگامی که نادر متصرفات شمال غربی هندوستان مغولی را به‌زور به‌دولت خود ملحق کرد ، از این متصرفات ولایت جدیدی تشکیل داد و مستوفی‌الممالکی نیز برای « کلیه مداخل و مخارج ولایت هندوستان» تعیین کرد[4] .

---

۱ ـ همان‌جا ، ص ۵۷۰ .

۲ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ م ، پرونده ۷، برگ ۲۸۶ .

۳ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، برگ ۱۱ .

۴ ـ همان‌جا .

هیچیک ازصاحب‌منصبان ادارهٔ مالی نتوانستند آن سلطه ونفوذی را که‌وزیر اعظم یا مستوفی‌الممالک در دولت صفویان داشتند به‌دست آورند .

در دولت نادر ، مستوفی‌الممالک هر «ولایت» به وسیلهٔ شاه کنترل می‌شد . شاه به‌طور دقیق درجزئیات ادارهٔ مالی کل دولت و نیز هریک از ایالات رسیدگی می‌کرد .

حاکم هرناحیه و ولایت، مسئول جمع‌آوری به‌موقع و کامل مالیاتهای‌دولتی بود[۱] .

شهر، مرکز اداری خزانهٔ هرناحیه بود . چنانکه آبراهام کرتاتسی می‌گوید، نادر نیز مانند شاهان صفوی برای ادارهٔ درآمدهای خود سه صاحب‌منصب تحت عناوین : «میرزاوکیل» ، «وزیر» و «میرصوفی» انتخاب می‌کرد[۲] .

نادرشاه به‌پیروی از شاهان صفوی ، به‌منظور کاستن از نفوذ حکام ایالات ، خود مأموران ولایات را عزل و نصب می‌کرد . بدینجهت آنها به حکام ایالات وابستگی نداشتند و حسابده آنها نبودند . مثلا ، آبراهام کرتاتسی دربارهٔ خان نخجوان می‌گوید که « وکیل شاه » در ایالت او مأمور جمع‌آوری مالیات بوده . «کلانترها» که حاکم شهر بوده‌اند نیز چنین وضعی داشته‌اند[۳] .

نادر مأموران مخصوصی به‌ایالات می‌فرستاد که متعهد بودند ازنظم مراقبت کنند . مثلا محمد کاظم از«علی محمدبک نام که حسب‌الامرالعالی کوزچی وواقعه نویس مروبود»نام می‌برد ومی گوید که‌اوبه‌خاطر گزارش نادرستی که‌دربارهٔ شاهقلی خان داده بود اعدام گردید[۴] .

۱ـ همان‌جا .

۲ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۱۱۹ .

۳ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۱۹ .

۴ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین، جلد ۲ برگ ۱۸۱ (نویسندگان اشتباه کرده‌اند به جلد ۳ ، برگ ۱۶۷ مراجعه شود ـ م) .

گذشته از این ، نادرشاه در برخی مواقع حاکمی را از سرکردگی قشون چریکی ایالتش محروم می‌کرد و کارهای نظامی آن ایالت را به یکی از سردارانی که از نزدیکان خودش بود واگذار می‌کرد . مثلا هنگامی که حکومت فارس به تقی‌خان تعلق داشت ، طهماسب خان جلایر سردار این ایالت بود . درسالهای ۱۷٤۳-٤٤ حکومت کابل درآن واحدبه‌سعیدخان و سردار حسین خان واگذارشد.[۱]

شاه جدید بدین وسیله می‌کوشید که دستگاه اداری دولت و پیش از همه ادارهٔ مالی را مستحکم سازد .

نظام اداری کشور که درزمان صفویان‌به‌وجودآمده بود دارای‌ادارهٔ‌مخصوصی نبود که به کارهای اجتماعی بپردازد و وظیفهٔ آن توجه ومواظبت از شرایط بازتولید باشد . این کار را بسیاری از صاحب‌منصبانی انجام می‌دادند که مستقیماً عهده دار جمع‌آوری مالیات بودند .

مثلا ، در «تذکرة‌الملوك» آمده است که وظیفهٔ وزیر سرکار فیض‌آثار[۲] آنست که «نسق محال خالصه»را در دست گیرد و «آبادی باغات ومستغلات» شاه را حفظ کند. وزیراین اداره مسئول مواظبت ازآبادی اطراف اصفهان وافزایش محصولات کشاورزی بود . جمع‌آوری انواع مختلف مالیات از رعایای املاك شاه فقط بااجازهٔ وزیر و ارائه سندی که به‌مهر وزیر رسیده بود امکان داشت[۳] .

وزیر «دارالسلطنهٔ اصفهان» به‌خصوص وظیفه داشت مراقبت کند تا زمینها بایر نماند . او برای این کار کشاورزان را در زمینهای بایر اسکان می‌داد .همچنین

---

۱ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۰۵ .

۲ ـ نویسندگان کتاب ، تلفظ این کلمه را « فایض اطهار » پنداشته و به خط رومی «فاایزاتخار» نوشته‌اند . علت اشتباه آنها هم گویا این باشد که آقای پروفسور مینورسکی درترجمهٔ انگلیسی کتاب تذکرة‌الملوك ، کلمهٔ یادشده را « Faiz athar » نوشته و راه را برای چنین اشتباهی بازگذاشته ـ م .

۳ ـ تذکرة‌الملوك (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۷۸ .

کشاورزان اجاره‌دار برای کشت خود از او بذر می‌گرفتند و به‌هنگام گردآوری محصول صدها بار شتربیشترپس می‌دادند.[۱]

کشاورزان اجاره‌دار در مواقع لازم می‌توانستند مساعدهٔ پولی بگیرند وسپس درمقابل ارائهٔ سندی مخصوص که مهر وزیر داشت پس بدهند[۲]. وزیر این اداره مسئول مراقبت از اوضاع آسیابها وکانالهای زیرزمینی نیز بود[۳].

شبکهٔ آبیاری زمینها که به‌خوبی مرمت شده بود تأثیر بزرگی در کشاورزی داشت. در زمان صفویان، در رأس سازمان آب پایتخت، میرآب قرار داشت که ناظرکانالهای آبیاری بود و می‌بایست در لایروبی کانالها و نهرها نظارت کند. میرآب، مصرف آب نواحی اطراف اصفهان را «موافق هر محل [که] به‌مشارالیه متعلق است» تنظیم می‌کرد وسپس حتی مواظب بودکه کشاورزان یک محل آب بیشتری از آنچه برایشان مقرر شده نبرند و به کشاورزان محل دیگر ضرر نرسانند. ازقرارمعلوم او می‌بایست «ضعفا» را از سوء استفادهٔ «اقویا» حفظ کند. اگر میان زمینداران و کشاورزان مجادله‌ای برسر آب به‌وجود می‌آمد، میرآب آن را حل و فصل می‌کرد. تصمیماتی راکه اومی‌گرفت‌سپس به‌وسیلهٔ وزیر، کلانتر ومستوفی تصدیق می‌شد[۴]. «اما درزمان‌صفویان، وظیفهٔ نگهداری ازکانالهای آبیاری و ادارهٔ آنها به‌مقیاس وسیع وجود نداشت، امور مربوط به‌آب متمرکزنبود وایجادونگهداری کانالها (ارخ) و آبروهای زیرزمینی وجاری‌ساختن این آبها در روی زمین (کاریز) بیشتر اوقات، به‌وسیلهٔ‌زمینداران یا جماعات روستائی انجام می‌گرفت[۵]».

سازماندهی و اجرای امور مختلف اجتماعی (ساختن راهها، قلعه‌ها، ترمیم

---

۱ - همان‌جا، ص ۷۹.

۲ - همان‌جا، ص ۸۱.

۳ - همان‌جا.

۴ - همان‌جا، ص ۸۴.

۵ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... ص ۱۲۰.

شبکه‌های آبیاری وغیره) به‌حکام ایالات و سرکردگان نظامی واگذار می‌شد .آنها نیز کشاورزان اطراف ، ساکنان شهرها و از جمله پیشه‌وران را به اجبار به محل ساختمانها می‌آوردند و از کار مجانی و اجباری آنها استفاده می‌کردند . مثلاً نادر برای تجدید بنای سد رودخانهٔ « مرغاب » که مرو را مشروب می‌کرد برادر خود ابراهیم خان را فرستاد و همچنین برای ساختن قصرها، قلعه‌ها، خزاین و آرامگاه - های کلات ودربند حکام این ایالات را مأمور کرد. ناوگان دریای خزر و کارخانهٔ اسلحه‌سازی مرو نیز به‌همین صورت ساخته شد .

***

نقش قشون در دولت نادرشاه بسیار مهم بود . حکومت شاه با استفاده از قشون ، علیه قیام‌کنندگان شهر و روستا و علیه جنبش‌های آزادی‌بخش خلقهای مستعمرات خود مبارزه می‌کرد و حتی شورشهای فئودالی را نیز سرکوب می‌کرد و حکومت خویش رااستوارتر می‌ساخت .

القصه ، موقعیت اومرهون قشونی بود که باکمکش توانسته بود ازجنگها و نفاق‌های گروههای فئودال خراسان فاتح بیرون آید وسپس حکومت را غصب کند.

طبیعی است که نادرشاه با تمام قدرت به تحکیم و اعتلای استعداد رزمی قشون می‌پرداخت و به ویژه می‌کوشید حمایت آن را برای خود محفوظ نگهدارد .

اگرتوده‌های مردم نادر رادردورهٔاول فعالیتش سازمان‌دهندهٔجنگهای‌رهایی‌بخش علیه افغانان و ترک‌ها می‌پنداشتند و به‌همین دلیل به‌او می‌پیوستند ، در عوض نظامیان او را یک سرکردهٔ نظامی خوش اقبال می‌دانستند که پشتیبانیش برایشان شهرت وثروت به‌همراه داشت .

درابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم بود که نادربه‌علت تقسیم سخاوتمندانهٔ غنایم ، و نیز به خاطر اینکه قشون را شخصاً رهبری می‌کرد ، در میان نظامیان وجهه‌ای ملی یافت .

س . رشه توف‌می‌نویسد: پس ازاولین پیروزیها بود که نادر قلب‌جنگجویان خویش را به‌تصرف درآورد . خبر پیروزیهای او «چنان تغییری درمردم ایجاد کرد که همان سپاهیانی که از اول نافرمانی می کردندو نمی‌خواستندبرای نجات‌اصفهان (پایتخت) از محاصره اقدام کنند ، به سراسر مملکت افشانده شدند و مانندچشمه‌ای بزرگ از هرسو جاری گردیدند . بدین‌ترتیب ارتش شاه ، در زمانی کوتاه ، بقدری وسعت یافت که می‌توانست هرغیر ممکنی را انجام دهد[1]» .

در دورهٔ حکومت نادر هم ، مانند عصر صفویان ، قشون از دو قسمت اساسی تشکیل می‌شد : قسمت دائمی (یا منظم) و قسمت نامنظم یا چریکهای قبایل که تعداد افراد قسمت اخیر برحسب ضرورت تعیین می‌شد .

خدمت در قشون یا به‌اصطلاح «مالیات خون» در درجهٔ اول وظیفهٔ مردمان چادرنشین بود و رؤسای قبایل موظف بودند تعداد معینی سرباز تحویل بدهند .

هرچند که کشون یا خوشون[2] (چریکهای قبایل متحد چادرنشین) [3] ظاهراً رستهٔ مکمل به‌حساب می‌آمد ، معذلک ، آنکه نیروی قاطع را تشکیل می‌داد«قشون منظم» نبود . قشون منظم رویهمرفته از ده‌ها هزار نفر تشکیل می‌شد که این عده به‌هیچ‌وجه برای اجرای نقشه‌های وسیع اشغالگرانهٔ محافل حاکمه و برای حفاظت حکومت در شرایطی که تضادهای طبقاتی عمیقاً شدت می‌یافت، کافی نبود . این‌امر ایجاب می کرد که چریکهای قبایل چادرنشین و نیمه‌چادرنشین به‌قشون فراخوانده شوند و رؤسای قبایلشان نیز سرکردهٔ نظامی گردند .

ویژگیهای تازه و مشخص این دوره ، درقیاس با دورهٔ حکومت صفویان ،

---

١ ـ (س . رشه توف) : «تاریخ دربارهٔ شاه ایرانی ... » پیشین ، ص ٣٦-٣٥ .

٢ ـ نویسندگان بدین دلیل در تلفظ «قشون» دچار تردید شده‌اند که از طرفی در زبان روسی «قاف» وجود ندارد و از طرفی هم نسبت ترکی این کلمه و تاریخ تلفظ آن را ملحوظ داشته‌اند ـ م .

٣ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح ... پیشین ، ص ١٠١ .

عبارت بود از جلب رعایا به‌قشون و استفاده از آنها درخدمات نظامی. چنانکه در گزارش نظامی ۱۷ مه ۱۷۳۸ م ای کالوشکین منعکس است ، نادرشاه وقتی به اردوی قندهار وارد شد به‌علی‌قلی‌خان دستور داد «ازکشاورزان وروستائیان سپاهی گرد آورند وتا اول آوریل، به‌سرعت، هشت‌هزار نفر به . . .شهر کلات بفرستند تا از هجوم‌ازبکها به‌این‌شهر جلو بگیرند»[1] . درهمان سند آمده‌است که «محمدحسین‌خان فرمانده شهر آستارا . . . ابتدا تا ۹ هزار نفر ازکشاورزان گرد آورد وبه‌سوی‌اورکنج حرکت کرد». او تا ٤ هزار نفر از سپاهیان خود را درجنگ از دست داد و دوباره به گردآوری سپاهی پرداخت که «تمام افراد آن روستائی بودند»[2] .

ای. کالوشکین در یادداشت ۵ مه ۱۷۳۸ خود در بارهٔ سربازگیری اضافی تقی‌خان می‌نویسد : « . . . [او][3] با زحمت بسیار سه هزار نفر ازکشاورزان ایالت بندرعباس را گرد آورد»[4] .

درپایان‌دههٔ‌چهارم قرن هیژدهم، قیامهای پی‌درپی‌چادرنشینان‌وشورش‌های فئودالی ، حکومت نادر را برای گردآوری قشون و به‌خصوص برای گرفتن چریک از قبایل دچار مضیقه کرد. درواقع این وضع نادر را مجبور کرد که برای‌تشکیل‌قشون به کشاورزان روی آورد.

سخن گفتن در بارهٔ تعداد افراد قشون نادر بسیار مشکل است. هر چند که تعداد سربازان زیر پرچم متغیر بوده با وجود این تردید نمی‌توان داشت که درطول حکومت نادر تعداد آنها کمابیش ثابت مانده. اطلاعاتی که در منابع مختلف راجع به‌این موضوع یافت می‌شود فوق‌العاده ضدونقیض است.

۱- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ برگ ۲۶۶.

۲- همان‌جا.

۳- کروشه و «او» ازمترجم است.-م.

٤- همان‌جا ، برگ ٤۳۶.

هان وی تأکید می‌کند که قشون از ۲۰۰ هزار نفر تشکیل شده بود [1]. به هنگام جنگ در شماخی (۱۷۳۵)، نادر ـ به قول یکی از همزمانانش ـ ۹۰ هزار جنگجو داشت [2].

به گفتهٔ محمدکاظم، تعداد سربازان نادر، در دوره‌ای که برای جنگ با ترکیه (۱۷٤۳) آماده می‌شد، ۳۷۵ هزار نفر بود [3]. با این حال چنانکه پتروشفسکی می‌گوید نباید به‌دقت ارقام تاریخ‌نگاران اعتماد کرد، زیرا این ارقام ظاهراً خیلی اغراق‌آمیز است [4].

موثق‌ترین اطلاعات در این مورد، اظهارات نمایندگان دیپلماسی روس در ایران است.

بنابه گزارش ای. کالوشکین، در دههٔ چهارم وابتدای دههٔ پنجم قرن هیژدهم، قشون نادرشاه از ۸۰-۵۰ هزار نفر تشکیل می‌شد [5]. و. براتیشف، در سال ۱۷٤٤ تعداد قشون شاه واز جمله مزدوران ازبک وافغان را در ایالات ۱۶۹۸۲ نفر دانسته [6].

به گفتهٔ هان‌وی، قشون دائمی رویهمرفته ۷۰۰۰ ٤ نفر (به‌استثنای ٤ هزار جنگجوی به‌اصطلاح «فراقشون») بود. سپاه سواره نظام نقش بسیار مهمی درقشون داشت [7].

سپاه دوازده‌هزارنفری «جزایرچی» (یا تفنگچی) پیاده نظام عظیم و ممتاز

۱- هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷.

۲- (س. رشه‌توف). «تاریخ دربارهٔ شاه ایران...» پیشین، ص ۱۶۳.

۳- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۳، برگ ۶.

٤- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۹۲.

۵- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸ برگ ٤۱۵. ۱۷۳۷، پرونده ۷، برگ ۳۶۸،۳۶۹، ۱۷٤۱،پرونده ۷، برگ ۳۹۳.

۶- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤٤، پروندهٔ ۳، برگ ٤٤٤.

۷- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۰.

کشور را تشکیل می‌داد . جزایـرچی‌ها خوب لباس می‌پوشیدند و از شاه تعلیم می‌گرفتند. به گفتهٔ هان‌وی «آنها بسیار سودمند بودندبه‌طوری که تا آن‌حدنمی‌توان از پیاده‌نظام ایرانی انتظار داشت» [۱]. جزایرچی‌ها به تفنگ‌های چخماقی سنگینی مسلح بودند (وزن هریک ۱۸ کیلوگرم وبیشتر بود). تفنگ چخماقی دهانهٔ گشادی داشت ومرصع به‌طلاونقره بود[۲]. چنانکه‌آبراهام کرتاتسی می‌گوید: هنگام‌پذیرائی نادر از اشراف دردشت مغان ۳ هزار نفر جزایرچی دریک ، دو یا سه ردیف شاه را محاصره کرده بودند . جزایرچی‌ها نزدیک به هم ایستاده بودند و مثل قراولها به تفنگهای چخماقی خود تکیه‌داشتند «هرکس [آنها را] می‌دید وحشت‌می‌کرد»[۳].

نادر درمیان قشون دائمی گروهی قراول داشت (همه‌جا کشیک) [۴]. به نظر هان‌وی آنها ۴ هزار نفر بودند وبه‌نظر آبراهام کرتاتسی ۶ هزار نفر. آنها عمامه‌هایی سفید به‌سر داشتند که بدور کلاهشان پیچیده شده بود وبه‌شمشیر یا به‌شمشیر و نیزه مسلح بودند [۵] آبراهام کرتاتسی یادآوری می‌کند که اسلحهٔ آنها عبارت از تفنگ چخماقی ساده‌بود[۶]، ۶ هزار قراول روزوشب دراردوگاه پاسداری می‌کردند، به‌ویژه ۱۰ نفر از آنها که نزدیک اقامتگاه نادر بودند. شاه اغلب ، شب‌هنگام، به‌بازدید قراول‌ها می‌پرداخت و اگر هر ده نفر را هم در حال چرت‌زدن می‌دید فوراً دستور می‌داد که آنها را اعدام کنند[۷]. قراول سالانه ۲۰ تومان مواجب می‌گرفت [۸].

۱- همان‌جا ، ص ۱۷۱

۲- همان‌جا .

۳- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۶-۴۳ .

۴- به‌خط روسی: «خماشا کشیک»-م .

۵- ج . هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۷۰ ، آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۶ .

۶- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۵ .

۷- همان‌جا ، ص ۷۲ .

۸- ج . هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۷۱ .

در قشون نادر ۵۰۰ «جارچی»، ۲۰۰ دونده («شاطر») و یکهزار پرچمدار (ریکا)[1] وجود داشت. هان‌وی‌از ۲۰۵ نفر نسق‌چی‌نام می‌برد که «مواجب کلانی می‌گرفتندوقدرت زیادی‌داشتند»[2]. آبراهام کرتاتسی تعداد آنهارا ۳۰۰نفردانسته[3]. رئیس نسق‌چی‌ها، نسق‌چی‌باشی نامیده می‌شد که به‌هنگام‌تشکیل قوریلتای مغان. عبدالحسین بک این مقام را داشت[4]. وظیفهٔ نسق‌چی‌باشی عبارت بود از مجازات بزهکاران وحتی سرکوبی دزدانی که به‌اردوگاه رخنه می‌کردند[5]. درزمان جنگ، نسق‌چی‌باشی جنگجویان‌را تعقیب می‌کردونمی‌گذاشت که آنها فرار کنند. هرکس که سعی می‌کرد بگریزد نسق‌چی‌باشی او را می‌کشت[6].

سیصد نفر جانتاول محافظ اطراف اردوگاه، راهها، گذرگاههای کوهستانی وغیره بودند. آنها نیز می‌توانستند حکم اعدام صادر واجرا کنند[7].

درارتش منظم نادر نیز، مانند ارتش صفویان، بگ‌زادگان (۲ هزار نفر) وریش‌سفیدزادگان (یک هزار نفر) که پسران واقوام خانها ودیگر اشراف قبیله‌ای بودند وجود داشتند. بسیاری از آنها محافظ خزانه شاه درکلات بودند[8].

در عملیات نظامی قشون نادرشاه، توپخانه نقش بسیار بزرگی داشت زیرا تعیین‌کنندهٔ نتیجهٔ برخی نبردها بود. مثلاً سه روزگلوله‌باران، قلعه‌خانکاه درخیوه

۱- نویسندگان به‌خط روسی «ریکاخ» نوشته اندم.
۲- همان‌جا.
۳- آبراهام کرتاتسی، پیشین ص ۷۳.
۴- همان‌جا، ص ۲۹.
۵- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۱.
۶- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۴.
۷- همان‌جا، دربارهٔ جانتاول‌ها، هان‌وی چیزی نگفته.
۸- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین جلد ۱، ص ۱۷۰.

را به یک ویرانه مبدل کرد[1].

در مورد توپخانهٔ نادر ما اطلاعات دقیقی در دسترس نداریم. با وجود این، اطلاعات پراکنده‌ای وجود دارد که بسیار گویا است.

چنانکه محمدکاظم می گوید، نادرشاه‌از قصدپادشاه چین که گویاخیال‌شروع جنگ را داشته ، باخبر بوده وبدینجهت‌برای تدارك لشگرکشی دستور صادرکرده. نادر تحصلیداران مخصوصی به اطراف خراسان فرستاد تا ۳ هزار خروار چدن برای تهیه گلولهٔ توپ ودویست خروار مس وقلع‌برای ریختن توپ وخمپاره به‌مروبیاورند. حاجی سیف‌الدین‌خان بیات که حاکم وضابط مالیات خراسان بود تمام موادمذکور را درعرض سه ماه باکمك اهالی به‌مرو رساند. چون در نواحی مرو ذغال درخت پسته نبود، مردم از بالا مرغاب‌وماروچاق آوردند[2]. درهمان‌موقع نادر، علی‌دوست بك وعنایت‌اله‌بك لالوی ، دو نفر از نزدیکان خود را با گروهی استاد ومتخصص برای ریختن توپ وگلوله فوراً به‌مرو فرستاد . آنها می‌بایست ۷۰ عراده توپ و خمپاره و ٤۱ هزار گلوله درمرو بریزند. فرمانده‌توپچی‌ها به‌سیصد نفر توپچیانی که در مرو بودند دستور داد که همه‌روزه در خارج شهر به تمرین تیراندازی با توپ و خمپاره بپردازند. به‌چند نفر از مین گذاران هرات نیز دستور داده شد که همه‌روزه به‌نقب‌زنی آموزشی مشغول شوند وعملیات تخریبی و انفجاری انجام دهند تا بدان وسیله نقبچی‌های مرو دراین کار ماهر وآزموده گردند.

گذشته از این ، به حکام استرآباد و برخی از ایالات دیگر نزدیك مرو دستور داده شد که ۲۰ هزارگلولهٔ[3] خمپارهٔ سی و چهل منی تهیه کنند . به سایر

۱- مهدی‌خان ، تاریخ نادری، پیشین ، ص ۲۲۲.

۲- ذغال پسته برای ذوب سنگ معدن بکار می‌رفت. بالا مرغاب وماروچاق‌همان بادغیس است (محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای نادری ، جلد ۳ ، برگ ۲۰).

۳- نویسندگان اشتباه‌کرده‌اند ، «دویست هزار» صحیح است (محمدکاظم ، نامهٔ عالم آرای نادری ، مسکو ۱۹٦٦ ، جلد ۳ ، برگ ۲۰ ب)-م.

ایالات خراسان هم تکلیف گردید که ۳ هزار خروار باروت ذخیره کنند. حکام آذربایجان، عراق (عجم) وفارس نیز چنین دستوراتی دریافت داشتند[1].

پس از پایان جنگ ایران و ترکیه (۱۷۴۳-۱۷۴۶) نادرشاه دستور داد که ۵۰ عراده توپ وبیست‌هزار گلولۀ توپ از خراسان به‌مرو، که به‌عنوان یک پایگاه برای طرح جنگ‌های غارتگرانه سخت تقویت شده بود، ببرند.

محمد کاظم که در آن هنگام عهده‌دار «عملیات قورخانه و توپخانه» بود، خاطرنشان‌می‌سازد که به‌غیر از توپها وخمپاره‌های تازه، درمرو مهماتی وجود داشت که از لشگرکشی به هندوستان‌برگشته وپس‌از بازگشت‌نادر از ترکستان(۱۷۴۰) درآنجا مانده بود. درقورخانۀ مرو ۴۰۰ خروار سرب و باروت و سایر مواد مربوط به آن وجود داشت. درآنجا از چدن خراسان گلوله می‌ریختند. گلوله‌های خمپاره که وزن آنها ۳۰ من و ارزششان ۱۴ تومان و ۵ هزار درهم بود تماماً در مرو تولید می‌شد. بجز گلوله‌های توپ و خمپارۀ قدیمی که به‌قول تاریخ نگار: «شمارش آنها کاملاً غیرممکن بود»، ۱۰ هزار گلولۀ ۳۰،۲۵ و ۴۰ منی در مرو وجود داشت. درگزارش ۱۸ آوریل ای. کالوشکین، جزئیات کنجکاوانه‌ای راجع به توپخانۀ نادرشاه مندرج است: «توپخانۀ شاه که توپچی‌هایش بیشتر هندی هستند دارای دوازده عراده توپ کشیدنی(سنگین-م.)، بیست‌ودو عراده توپ متوسط، چهار عراده توپ‌دستی‌روسی مخصوص‌فوج (درخیوه) وهیژده عراده خمپاره است. بعلت کمبود گاری لازم برای توپها وخمپاره‌ها، توپهای‌سنگین به‌طور مخصوصی‌مستقر می‌شوند: هرتوپ سنگین به‌وسیلۀدو راس قاطر حمل می‌شود. یک راس را درجلو ویک رأس را درعقب می‌بندند. تمام‌توپهاوخمپاره‌هاوتوپهای‌سنگین جمعاً ۱۲ عراده‌است[2].»

قشون منظم نادر لباس یک شکل ویژه‌ای نداشت. با وجود این، رسته‌های

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۵.

۲- آس خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پروندۀ ۷، برگ ۱۰۳.

مختلف دارای علامت‌های متفاوتی به‌شکل پر بر روی کلاهشان یا به‌شکل عمامه‌ای مخصوص وغیره بودند.

چیزی که ظاهراً برای همهٔ جنگجویان قشون دائمی اجباری وعمومی به‌حساب می‌آمد، شکل کلاه بود که «طهماسبی» نامیده می‌شد. پیش از قوریلتای مغان بود که این کلاه به‌وسیلهٔ نادر مقرر گردید. نام این کلاه بستگی با خدمت نادر دردربار شاه طهماسب صفوی داشت.

کلاه قرمز با دوازده ترک که نشانهٔ هواخواهی از دوازده امام شیعه بود فقط به قزلباشها تعلق داشت (منظور هفت قبیله قزلباش است). طبیعی است که لغو و از بین بردن چنین کلاهی و مقرر کردن کلاهی دیگر مبین یک معنی خاص سیاسی بود.

کلاههای طهماسبی همه یک شکل بودند: پائین آنها به‌شکل مربع وبالایشان به‌صلیب می‌مانست. همهٔ جنگجویان نادر چنین کلاهی داشتند. بعضی‌ها به دور آن عمامه‌ای از پارچهٔ سفید می‌بستند وبعضی دیگر بر روی آن پر می‌نشاندند. نادر نیز چنین کلاهی داشت که پارچهٔ پشمی سفید ظریفی به‌دور آن می‌بست ودنباله‌های پارچهٔ پشمی ازکنار گوشهایش آویزان بود[1].

آبراهام کرتاتسی از سلاحهائی که جنگجویان نادر بدان مسلح بودند چنین نام می‌برد: سپر، زره، شمشیر، کمان، تفنگ چخماقی (تفنگ) وغیره.

در ۵ مه ۱۷۴۲، و.براتیشف خبر داده که علی‌قلی‌خان در راس دستهٔ قابل توجهی جنگجو که قسمت اعظمشان از بک وافغان هستند وارد اردوی شاه دردربند شده: «... ازبک‌ها اسلحه با خود ندارند، البته بعضی‌ها شمشیر و نیزه دارند ولی بقیه بدون نیزه هستند وفقط تیر همراه دارند»[2].

۱- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۵۷، ۶۹، ۷۰.

۲- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، قسمت ۱، برگ ۴۳.

در ۲۳ ژوئن ۱۷٤٤ ، و. براتیشف دوباره در بارهٔ قشون نادر به طورکلی می‌نویسد : « بین تمام جنگجویان ایرانی او ، قسمت بزرگی پیاده نظام وجود داردکه از نظر ساز و برگ نظامی ، تفنگ ، شمشیر و نیزه وضعشان بسیار خراب است[1] » .

برخی از جنگجویان نادر به‌نیزه مسلح بودند. مثلاً بهبودخان که در رأس قشون کیفری برای سرکوبی شورش محمدحسن‌خان قاجار (۱۷٤٤) فرستاده‌شده‌بود درجنگ تن‌به‌تن با او ، از نیزه وشمشیر استفاده‌کرد[2] . دریکی‌از جنگهای‌خان‌نشین بخارا ، سپاه ازبک درمقابل فشار قشون نادر تاب نیاورد و در زیر «باران نیزه‌ها و گلوله های توپ» مجبور به‌فرار شد[3] .

نادر برخلاف آخرین شاهان‌صفوی توجه زیادی به‌آموزش جنگجویان داشت مثلاً او درسال ۱۷۳۰ م از قبایلی که‌از فارس، عراق (عجم) وآذربایجان به‌خراسان کوچانده شده بودند سان دید. «او طبق‌معمول ، برخی از جوانان مشهور را به‌گارد خویش افزود وبرای تعلیم فنون نظامی به‌آنان نیز ، معلمانی به‌کارگماشت که در درتمام امور مربوط به‌سواره نظام مهارت داشتند[4] » .

در ۱۲ نوامبر ۱۷۳۷ م ای. کالوشکین درگزارش نظامی خود خبر دادکه ۱۰ نفر یساول از اردوگاه نادر به‌اصفهان وارد شده‌اند و می‌گویندکه باید «هزار نفر ازجوانان برجسته ولایق خود اصفهان و تمام ایالت ، که اکثراً از خویشان و فرزندان کلانترها[5] وسایر قاصدان هستند ، درهر منصبی که باشند ، گرد آوردمشوند

۱- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ٤٤ .
۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۷۵ .
۳- همان‌جا ، برگ ۲۰٦ .
٤- مطالبی درباره تاریخ ترکمن... پیشین ، جلد ۲ ،ص ۱۳۳ .
۵- «کلانتر» یعنی ارشدکه از اشراف قبیله است.

وپس از تأمین لباس وتفنگ واسب برای تعلیمات نظامی به همان یساولان تحویل گردند. یساولان آنها را دروضعیتی قرار خواهند داد که نتوانندبا سایر خدمتگزاران تماس بگیرند و آنقدر آنها را آماده نگاه خواهند داشت تا اینکه اعلیحضرت صلاح بداند وآنها را بخواهد[۱]».

انضباط درقشون نادرشاه نه‌فقط با تشویق‌وانعام بلکه‌با تدابیر خشن نیزبرقرار می‌شد. نادر هرگونه‌بی‌انضباطی وخودسری‌راسرکوب می‌کرد ونافرمانان‌رابیرحمانه مجازات می‌نمود.

درسال ۱۷۲۹-۱۷۳۰ به هنگام یکی از لشکرکشیها گروهی از سواره نظام نادرکه از قبیلهٔ ترکمن گوکلان بودند فرارکردند. مهدی‌خان می‌گوید «واز آنجا که هرگز آن طایفه به‌متابعت یساق واسفارشاق، از راه‌خودسری ، گردن‌نمی‌نهادند. جمعی از ایشان چون فرصت یافتند به‌جانب دشت روان گردیده فرارکردند. هرچند که وجود و عدم آن طایفهٔ غدار در جنب لشکر فیروزفر امری بود خارج از دایرهٔ اعتبار ، لیکن چون تهاون درجزئیات باعث فساد درکلیات می‌گردد ، صدور این حرکت برخاطر خطیر آن حضرت‌گران آمده. طوفان نام قاجار را با فوجی به‌گرفتن ایشان تعیین کرد»[۲]. گوکلان‌های بازگردانده شده بیرحمانه مجازات شدند[۳].

هنگامی که قشون نادرشاه از لشکرکشی به‌داغستان بازمی‌گشت و درکنار رودخانهٔ کورا اردو زده بود ، ۷۰۰ نفر از افراد آن فرارکردند ، آنها خیال داشتند که به‌کوه بگریزند. نادر با حیله آنهارا برگرداند ، سپس قسمت اعظم آنها راکور کرد ونزدیک ۲۰۰ نفرشان را سر برید.

نادر درعین حال که سربازان را به‌خاطر جرمشان به‌سختی مجازات می‌کرد ،

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۷، پروندهٔ ۱۷، برگ ۴۸۹.

۲- مهدی‌خان استرآبادی، جهانگشای نادری، به‌اهتمام عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ ص ۱۲۳-م.

۳- «مطالبی درباره تاریخ ...» ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۱۳۱.

می‌توانست به موقع لازم نیرنرمش نشان دهد . مثلاً به هنگام یکی از جنگهای ترکیه (۱۷۳۰-۱۷۳۱) ، قشون او دربغداد متحمل شکست وحشتناکی شد . جنگجویان نظم را برهم زده بودند واز خشم نادر می‌ترسیدند. با این حال او نه‌فقط آنها را مجازات‌نکرد بلکه‌برعکس دلاوری آنهارا ستود و تصدیق کرد که‌آنهاقهرمان بوده‌اند. درجنگ خونین یاد شده، نادر به‌وسیلهٔ تدابیر شخصی‌قشون‌را تشویق کرد و به جاهایی که نیروهای آن ناتوان شده بودند ، قوای تازه نفس فرستاد. جنگ‌با شکست‌قشون ترکیه ونابودی توپال عثمان ، سرکردهٔ معروف‌ترک پایان پذیرفت[1] .

در باره میزان مواجب سرکرده‌های نظامی ، اطلاعات معین و مشخصی در منابع می‌توان‌یافت.[2] سرکرده‌های نظامی درجهٔ‌اول (سردارهاوسرکارده‌ها) سالانه درحدود ۱۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان وسرکرده‌های نظامی درجهٔ‌دوم (سرخیل‌وسین‌باشی) ۳۰۰ تا ۱۰۰ تومان می‌گرفتند[3].

دریافت مواجب پولی به‌وسیلهٔ قشون را هان‌وی نیز تأیید کرده[4] .

در تمام منابع و نوشته‌های مربوط به دورهٔ مورد پژوهش ما ، فقط یک فقره واگذاری‌مواجب‌ارضی برمبنای‌حق تیول (درسال ۱۷۳۸ ، درقندهار ، ۶ هزارکولبا زمین که کشاورزان تاجیک درآن ساکن بودند ، به‌عنوان تیول به‌جنگجویان‌افغان واگذارگردید)[5] وجود دارد. اعطای «همه‌ساله» و پرداخت مواجب پولی چیزی

۱- س. رشه‌توف ، « تاریخ در بارهٔ شاه ایرانی ...» ، پیشین ، ص ۱۳۱ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۵۴ .

۲- درزمان صفویان قشون قسمتی از مواجب خود را به‌صورت سهم زمین و قسمتی را به‌صورت پول می‌گرفت.

۳- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۰ ، پروندهٔ ۶ ، برگ ۷۳ .

۴ - ج هان وی (انگلیسی) پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۷۰

۵- محمدغباراحمدشاه ، بابلی افغان ، کابل ، ۱۹۴۴ ، ص ۱۱۸ ، به‌نقل ازای.م. ری‌سنر ، مسألهٔ تشکیل سلت افغان («مسائل تاریخ» ، شمارهٔ ۷ ، ۱۹۴۹). «کولبا» قطعه زمینی که دریک روز با گاوآهن شخم زده شود.

است که ما درمنابع غالباً با آن برخورد می‌کنیم.[1]

دردهۀ پنجم قرن هیژدهم ، شکست در داغستان (۱۷۴۳-۱۷۴۱) قشون نادر را دچار اختلال کرد.

نارضائی اشراف وافراد عادی قبایل از خرابی اوضاع اقتصادیشان که ناشی از سیاست داخلی و خارجی نادرشاه بود ، سبب کاهش استعداد رزمی آنها و ایجاد بی‌انضباطی درقشون گردید. قشونی که ابزار بی‌اراده‌ای دردست حکومت شاه بود به‌وسیلۀ تلاشی همان حکومت تبدیل شد.

****

معاصران نادرشاه حکایت می‌کنند که او آشکارا نسبت به‌مذهب بی‌اعتنایی می‌کرد. «بازن» طبیب دربار او خاطرنشان می‌سازد که شاه می‌خواست مذهب مخصوصی برقرار کند واین کار بسیار سخت بود ؛ کسانی که از نزدیک با اوتماس داشتند معتقد بودند که او آدمی لامذهب بود[2]. به‌روایت هان‌وی ، نادر نسبت به هردو فرقۀ اسلام به‌یک اندازه بی‌علاقه بود[3]. چنانکه این مؤلف می‌نویسد ، گویا شاه اظهار تمایل کرده که‌از اسلام و مسیحیت مذهب نوی بسازد «که از هر دوی آنها بهتر باشد ومردم یک وقتی از آن پیروی کنند[4]».

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ۲۴ و ۲۵؛ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۷۵ ، ۱۷۶ ؛ آس خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۹ پروندۀ ۵ ، برگ ۲۴۸ ؛ ۱۷۴۰ ، پروندۀ ۶ ، برگ ۷۳.

۲- «نامه‌های...» ، پیشین ، ص ۳۱۸.

۳- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۴۰۴.

۴- همان‌جا.

ای. کالوشکین ، مأمور ثابت روسیه در ایران ، در گزارش ۳۱ مه ۱۷۴۱ خبرمی‌دهد که نادردر ۵۰ ۲مه‌اسقف‌ارمنی،اسقف کاتولیک، ملاوخاخام‌را پیش خود می‌خواند وبه‌آنها دستور می‌دهد که انجیل حواریون وتلمود را ترجمه کنند. وقتی که آنها ترجمه‌ها را می‌خوانند ، نادر علت پاداش گرفتن اسقف‌ها ، ملایان و سایر اشخاصی را که به‌امور مذهبی‌می‌پردازند به‌آنها گوشزد می‌کند. شاه‌سپس‌می‌افزاید که قادر متعال به‌او عظمت ، قدرت وشهرت داده‌و «درقلب ما بینش به‌وجود آورده که اختلاف بین این همه آئین‌ها را ببینیم ، از میان آنها انتخاب کنیم وایمان‌نوی بسازیم که هم خدا از آن خشنود شود وهم برای‌ما وسیلهٔ نجاتی باشد. برای‌همین است که اینقدر درجهان آئین‌های مختلف وجود دارد ، آئین‌هایی که یکی دیگری را لغو می‌کند وهریکی فقط خودش را ارزشمند می‌داند. این آئین‌ها یکی نیستند در صورتی که خدا یکی است وآئین هم بایدیکی باشد»[1]. نادر درحالی که به‌ترجمهٔ تورات‌ـانجیل‌وقرآن گوش می‌دهد، گاه‌گاه‌به‌پیغمبران یهود، محمد وعلی‌می‌خندد[2]. او آشکارا اظهار می‌دارد که خودش را کمتر از پیغمبر وعلی قابل احترام نمی‌داند، زیرا آنها از آنجهت بزرگند که جنگجویان خوبی بوده‌اند ، و بالاخره می‌گوید که خودش هم درسایهٔ اسلحه به‌همان شهرتی که آنها بدست آورده‌اند رسیده[3].

چنانکه یادآور شدیم نادر درسال ۱۷۳۶ ، درقوریلتای مغان ، سه شرطاعلام داشت و وعده داد که اگر قبول افتد به‌تخت سلطنت خواهد نشست . درشرط سوم اوگفته شده بود که علت جنگ‌های خونین بین مسلمانان ، به‌خصوص بین ایران وترکیه ، نفاقهای مذهبی است . نادر پیشنهاد کرد که برای اجتناب از نزاعها و خونریزیهای بعدی ، شیعیان تبعهٔ او از «لعنت کردن» که به وسیلهٔ شاه اسماعیل

۱- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه‌با ایران»، ۱۷۴۱، پرونده ۷، برگ۱۷۷،۱۷۸ .

۲- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۴۰۳ .

۳- «نامه‌های...» ، پیشین ، ص ۳۱۸ .

اول صفوی (۱۵۲۴-۱۵۰۲) مقرر شده بود ممانعت کنند و هواخواه مذهب امام جعفر صادق شوند[1]. «دستور شاه دربارهٔ اتحاد هردو فرقهٔ (اسلام) سنی و شیعه که وجودشان بین فارس و ترک تخم نفاق افکنده بود» منتشر شد. در دستور یادشده آمده بود که هر کس از اجرای این قانون کوتاهی کند باید منتظر «بی‌مهری شاه» باشد[2].

درهمان سال ای. کالوشکین خبر داد که نادر درقوریلتای مغان از زیردستان خود خواسته «که در تمام دولت از جشنی که به خاطر مرتضی علی گرفته می‌شد چشم بپوشند و دین ترکیه[3] را لعنت نکنند؛ این کار تمام مردم را دچار اندوهی عظیم کرده وناراحتی غیرقابل تحملی برایشان پیش آورده. با وجود این، برحسب ظواهر، آنها مجبور خواهند شد که نظر او را اجرا کنند[4]».

درهمان هنگام، به‌وسیلهٔ سفیر ترکیه که در قوریلتای مغان حضور داشت، به‌اطلاع سلطان عثمانی رسید که نادر به‌تخت سلطنت نشسته و ایرانیان از مذهب شیعه روی گردانده‌اند. سفیران نادر که به‌استامبول فرستاده‌شده بودند دستورداشتند که دربارهٔ شرایط زیر با ترکیه قرار داد امضاء کنند: مذهب امام جعفر صادق که اتباع شیعی شاه پیرو آن هستند باید به‌وسیلهٔ سلطان عثمانی به‌عنوان پنجمین مذهب سنی پذیرفته شود، درکعبه، رکن پنجمی برای هواخواهان مذهب امام جعفر صادق بنا کنند، حجاج ایرانی را دوسکه باید امیرالحاج همراهی کند. دردستورالعمل قرارداد، و این به‌لزوم مبادلهٔ اسرا وانتصاب نمایندگان دائمی دردربارهای ایران

۱ـ میرزا مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۶۸؛ آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۵۱.

۲ـ ج. هان‌وی (انگلیسی)، ص ۳۴۳، ۳۴۴.

۳ـ منظور کالوشکین، خلفای ثلاثه است.

۴ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ ۷۴.

وترکیه ، از جانب هریک از طرفین قرار داد ، گوشزد شده بود.[۱]

اصلاحات مذهبی نادرشاه در واقع می‌بایست مددکار سیاست خارجی اشغالگرانهٔ او باشد.

درمذاکراتی که بین نمایندگان شاه ایران وسلطان عثمانی دراستامبول انجام گرفت درمورد سه‌شرط پیشنهادی نادر بدون هیچگونه کوشش خاصی توافق به‌عمل آمد. دو شرط اول سبب مباحثهٔ بزرگی شد که دراین مباحثه از طرف ایران علی‌اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر[۲] و از طرف ترکیه قاضی آناتولی ، قاضی سابق استامبول وسایر فقهای برجسته شرکت داشتند.

در ۲۸ سپتامبر سال ۱۷۳۶ ، قراردادی میان نمایندگان نادر وسلطان ترکیه امضاء گردید ونادر رسماً به‌عنوان شاه ایران شناخته شد[۳].

سفیر ترکیه درپایان سپتامبر سال ۱۷۳۶ ، استامبول را ترک کرد ، اما درمه سال ۱۷۳۸ توانست به‌نادرآباد[۴] ، که درآن موقع اردوگاه ودربار شاه در آنجا قرار داشت ، برسد. سفیر ترکیه نامهٔ سلطان ترکیه را به‌نادر داد. در این نامه سلطان عثمانی از اینکه نمی‌تواند پیشنهاد نادر را در مورد مسائلی که به مذهب مربوط است بپذیرد معذرت خواسته بود. نادر در جواب تذکر داد که دو تقاضای اول اساسی است و بدین جهت نباید مذاکرات را تمام شده تلقی کرد[۵]. این قرارداد به‌تصویب نرسید.

نادر تا چهارسال بعد نمایندگان خود را به‌دربار ترکیه می‌فرستاد و آنها را

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۶۸، ۱۶۹.

۲- «صدر» یک عنوان اداری-اجتماعی است که درهمین کتاب شرح داده شده‌م.

۳- ج.هامر ، پیشین ، جلد ۱۴ ، ص ۳۴۸.

۴- اردوگاه قشون شاه درعرض ماههای بسیاری که‌قندهار درمحاصره بود به‌یک‌شهر نظامی تبدیل گردید ونادرآباد نامیده شد.

۵- مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۸۹.

ماسور می کرد که تقاضاهای پیش گفته را به سلطان بقبولانند. اما سلطان مرتباً به وسیلهٔ نامه جواب می‌داد وبه‌خاطر ممانعت خود پوزش می‌خواست. نادر در جواب یکی از این نامه‌ها اعلام کرد که هدف عمدهٔ او تحکیم دوستی با ترکیه است و بدین دلیل است که او از سلطان تقاضا می کند که مذهب جعفری را به عنوان پنجمین‌مذهب سنی بپذیرد، درحالی که دربار ترکیه‌با رد تقاضاهای او ، دوکشور را دچار دشمنی‌همیشگی خواهد کرد. نادر درخاتمه هشدار داده بود که‌خودهمراه با قشونش برای حل این مسأله به‌ترکیه خواهد رفت.

درسال ۱۷٤۲ ، به‌هنگام لشگرکشی نادرشاه به‌داغستان ، پیوسته درمورد تدارك هیجان‌آلود ترکیه برای جنگ به‌او خبر می‌رسید. شیخ‌الاسلام ترکیه فتوی داده بود که اعتقادات ایرانیان مخالف اسلام است و بنابراین ریختن خون آنها ، اقدامی مشروع وخداپسندانه است. مجمع علمای سرتاسرکشور به‌ریاست علی‌اکبر ملاباشی نیز فتوای سال ۱۷۳٦ راکه به‌تأسیس مذهب جعفری وبه‌اجتناب‌اجباری تمام ایرانیان از «لعنت‌کردن مخصوص شیعیان» مربوط می‌شد تائیدکرد . لعنت کردن را شاه اسماعیل صفوی معمول کرده بود[1] .

و.براتیشف در ۲۲ آوریل سال۱۷٤۲م از دربند گزارش می‌دهد که‌نادرشاه فرمان داده‌که تمام شیعیان مذهب سنی را قبول کنند . متن فرمان را براتیشف نتوانسته به دست بیاورد ، بدین جهت او درگزارش خود فقط مضمون آن را شرح داده. به‌نقل از براتیشف ، درفرمان گفته شده که «نزاع ها ، دشمنی‌ها ، کینه‌ها و خونریزیها علت دیگری به‌جز تفسیری که ازقوانین دین بعمل می‌آید ندارد،توجه کردن به‌این تفسیرها که همیشه نادرست بوده‌اند سبب خوشنودی است» زیرا در زمان پیغمبری محمد به‌جز سنی فرقهٔ دیگری نبوده ، چنانکه «فکر سالم‌حکم‌می کند

۱- همان‌جا، ص ۲۳۲،۲۳۳ («سب ورفض»: محمدکاظم، نامهٔ عالم آرای نادری، مسکو ۱۹٦٦ ، جلد ۳ ، برگ ۹۰ بـ‌م).

برخی تفسیرهایی که به‌طور پراکنده در میان ایرانیان وجود دارد به‌طور کلی باید از میان برود[۱]».

نادر در جواب امتناع بعدی سلطان ترکیه از قبول تقاضاهای او، در مورد مذهب، دستور داد که حملهٔ قریب‌الوقوع قشون‌او را باطلاع دربار ترکیه برسانند. در زمستان سال ۱۷٤۳ نادر کوههای داغستان را ترک کرد و در تابستان دوباره عملیات جنگی را آغاز کرد.

چنانکه از مطالب پیش گفته برمی‌آید، تقاضاهای مذهبی که از جانب نادر به سلطان عثمانی ارائه شده بود و ممانعت سلطان بهانه‌های خوش‌ظاهری برای شروع عملیات جنگی به‌دست هردو دولت داد. نادرشاه ریاکارانه خود را مدافع دوستی دو کشور مسلمان جا می‌زد ولی در عمل جنگهای خونین و ویران کننده بر می‌انگیخت.

با وجود این درپایان سال ۱۷٤۳ یعنی کمتر از نیمسال پس از شروع جنگ ایران وترکیه، شاه یکی از تقاضاهای خود را پس گرفت.

دردسامبر سال ۱۷٤۳ نادر در نجف مباحثه‌ای مذهبی تشکیل داد که متن تصمیم نهایی آن را مهدی‌خان نوشت. اصول اعلان شده درقوریلتای مغان در این سند تکرارگردید. اما دراینجا فقط نکته اول، که سلطان آن را رد کرده بود، یعنی تقاضای قبول مذهب جعفری به عنوان پنجمین مذهب سنی ذکر شد، و در بارهٔ ساختمان پنجمین ستون در مکه (پیشنهاد شده بود که جعفری‌ها باید با شافعی‌ها یک ستون مشترک داشته باشند) چیزی گفته نشد. چنین گذشتی از جانب نادر روشنگر موقعیت وخیم داخلی دولت او بود. نادر برای سرکوب کردن قیامهای متعدد و جدی کشاورزان و شورشهای فئودالی به انعقاد قرارداد آشتی با ترکیه احتیاج داشت.

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۲، پرونده ۵ قسمت ۱، برگ ۲٤.

درسال ۱۷٤٤ ، عملیات جنگی علیه ترکیه دوباره آغاز شد وتا تابستان‌سال ۱۷٤٦ ادامه داشت ، دراین دوره برتری با ترك‌ها بود. هرچندکه قشون نادرشاه برخی پیروزی‌ها به‌دست آورد، با وجوداین برای‌سرکوبی جنبشهای‌خلق‌وشورشهای فئودالی می‌بایست دستهایش باز باشد. خرابی وحشتناکی‌که بر مملکت حکومت می‌کرد وحتی تلاشی قشون ، قطع سریع جنگ با ترکیه را ایجاب می‌کرد.

درمقدمهٔ قراردادی‌که درچهارم سپتامبر سال ۱۷٤٦ بسته شد ، مرزهای‌بین دو دولت برمبنای قرارداد سال ۱۶۳۹ تعیین گردید. قرارداد دارای سه نکته بود: اول اینکه دولت ترکیه متعهد می‌شدکه عبور آزاد حجاج ایرانی را از طریق‌بغداد ویا سوریه به‌مکه تأمین‌کند ودر راه از آنها حمایت‌کند ، دوم اینکه مابین طرفین نمایندگان دیپلماتیک ردوبدل شود ، نکتهٔ سوم هم در مورد مبادلهٔ اسرا بود . ضمیمهٔ قرارداد نیز مطالبی درمورد حقوق حجاج وآزادی آنها از پرداخت مالیات و غیره دربرداشت. سفیر ترکیه وکالت داشت‌که قرارداد را امضاءکند و همراه با متن آن نامه‌ای‌از نادرشاه برای‌سلطان ببرد. شاه درنامه راجع‌به «لعنت» که‌به‌وسیلهٔ شاه‌اسماعیل اول صفوی مقرر شده بود و تضادهایی‌که به خاطر آن بین سلطان ترکیه ودولت صفوی بوجود آمده بود مطالبی‌گفته بود. سپس او سلطان را باخبر ساخته بودکه درمورد قبول مذهب جعفری به‌عنوان پنجمین مذهب سنی اصرار نمی‌کند.

بدین وسیله نادر از اجرای سیاست فعال خارجی عملا دست برداشت.

به‌حساب نادر ، اعلام تسنن به عنوان مذهب دولتی و تلاش برای معرفی خود به عنوان مدافع بی‌آرام دوستی بین اتباع شاه و سلطان سبب‌گرایش مذهبی ترکهای سنی‌به‌جانب او می‌شدودرصفوف دشمنانش‌اختلال اخلاقی‌ایجادمی‌کرد. معاصران این وقایع حکایت می‌کنندکه فرمانهای پی‌درپی نادرشاه مبنی بر روی - گرداندن اجباری تمام اتباع او از تشیع دردربار ترکیه وحشت واضطراب به‌وجود

آورد زیرا که آنها از نیرنگ دیپلماتیک اشرف افغان خوب عبرت گرفته بودند[1].

به گفته هان‌وی ، نادر امیدوار بود که سرانجام ایران وامپراطوری عثمانی را متحد سازد. شاه با خود حساب می‌کرد که اصلاحات مذهبی می‌تواند مقاصدشهرت پرستانهٔ او را جامهٔ عمل بپوشاند[2]. به‌عقیدهٔ سایر معاصران او ، این سیاست مذهبی نادرشاه «می‌توانست درنقشه هایی که او درآینده برای همسایگانش داشت سودمند افتد ، همسایگانی که پیرو همان مذهبی‌بودندکه او درایران تأسیس کرده بود»[3].

در نتیجهٔ جنگ‌های اشغالگرانهٔ بسیار ، نادر توانست دولتی عظیم به وجود آورد. او بخوبی می‌دانست که برای استوارکردن حکومت خود و نیز برای تحکیم دولت لازم است که ارتباط باطنی ونزدیکتری میان کشورها وخلقهای مختلفی که‌با اعمال زور جزو دولت او شده بودند ایجاد کند. اما اتحاد قبایل و ملیتها بر اساس فقط یک مذهب (حتی با اجرای مستمر اصلاحات مذهبی نادر) ازطریق تبدیل مذهب تمام اتباع به‌مذهبی مشترک غیرممکن بود ، زیرا آنها دردرجات مختلفی‌از تکامل قرار داشتند واز نظر اشتراک منافع سیاسی واقتصادی بیکدیگر مربوط نبودند بدینجهت نقشه های نادرشاه نه‌تنها غیرقابل‌اجرا بلکه ارتجاعی هم بود.

گذشته از این ، نادرشاه در اجرای اصلاح مذهبی هدفهای دیگری را نیز

۱- درسال ۱۷۲۶ ، به‌هنگام جنگ افغان وترک ، اشرف شیخهای خود رانزدپاشای بغداد فرستاد تا به‌او اعلام دارند که: «این موضوع برای اشرف تعجب‌آور است که شما با مسیحیان متحد می‌شوید ولی باکسانی که همدین شما هستند و اورنگ شیعیان را در هم شکسته‌اند می‌جنگید». به گفتهٔ هان‌وی ، نظامیانی که دراین گفتگو حضور داشتند مجذوب اشرف شدند ودر نتیجه اشرف برترک ها پیروزیهایی به‌دست آورد (ج. هان‌وی ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۲۵۰).

۲- همان‌جا ، ص ۳٤۱.

۳- ج. فره‌رو (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۱۲۷.

تعقیب می کرد. واضح است که درزمان صفویان، تشیع مذهب رسمی دولت‌بود. طبق سنن اسلامی ، تبار صفویان از طریق خاندان علی‌به‌محمد پیغمبر اسلام مربوط می‌شد ، بنابراین، از نظر مسلمانان شیعه، تشیع مبین حکومت خاندان صفوی بود. به‌قول هان‌وی ، او (نادر-ن.) درحالی که نمایندگان کسانی را که بیشتر از دوقرن به‌ایران پادشاهی کردند از تخت سلطنت محروم کرد «می‌خواست برمبنای خاندان جدید سلطنتی ، مذهب نوی بسازد»[۱]. فره‌زر می گوید که نادرشاه با کمک سیاست مذهبی ، می کوشید سلطنت را برای اعقاب خویش تحکیم بخشد [۲]. یکی دیگر از وقایع‌نگاران همزمان او یادآوری می کند که اصلاحات مذهبی نادر «پیروان علی را ناتوان کرد ، زیرا آنها فوق‌العاده از سقوط خاندان صفوی متأسف بودند»[۳].

بدین ترتیب اصلاحات مذهبی نادر نه‌تنها متوجه ریشه کن ساختن خاندان صفوی بود بلکه به‌تحکیم خاندان افشار درایران وحتی به تضعیف نفوذ قشر بالای روحانیت شیعه نیز توجه داشت.

نمایندهٔ دیپلماسی روس درگزارش ۱۰ مارس سال۱۷٤۶ خود می گوید که نادر با یکهزار جنگجو به سوی کرمان حرکت کرده تا از آنجا عازم کلات و سپس مشهد شود ، زیرا طبق اخباری که دردست است او می‌خواهد نوروز را درآنجاجشن بگیرد. «اعلیحضرت میل دارد که کنار امام‌رضا، عابد ودیندار ایرانی که‌مدتهاست در خاك مشهد خفته است ، علیه ترك‌ها شمشیر به کمر بندد ، می گویند که همین امام‌رضا پادشاهی خود را به‌خاطر حمایت ودفاع از دین به‌دشمن داده. اعلیحضرت که گویا دیگر هیچگونه رغبتی از جانب عثمانی برای اتحاد فرقه‌های محمدی که

۱- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، ص ٤۰۳.

۲- ج. فره‌زر (انگلیسی) ، پیشین ، ۱۲۷.

۳- س. رشه‌توف «تاریخ دربارهٔ شاه ایرانی...» ، پیشین ، ص ۱۸۹.

او پیشنهاد کرده بود نمی‌بیند، ناچار تکریم وتعصب ریاکارانه‌ای نسبت‌به‌مذهب ایرانی شیعه اعمال می‌کند[۱] .

بدین ترتیب ، خودداری نادر از اجرای اصلاحات مذهبی که هدفش توسعهٔ شالوده سیاسی حکومت واعمال نقشه های اشغالگرانه‌بود خود شاهد شکست کامل این سیاست است.

۲ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤٦ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۷۷.

فصل پنجم

جنبشهای خلق در دولت نادرشاه

در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم

جنبش‌های کشاورزان وچادرنشینان ایالات مختلف ایران

علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی

دردهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم ، مبارزهٔ توده‌های مردم ایران علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی دراشکال بسیار مختلفی نمودار شد: ترک دستجمعی محل سکونت ، خودداری از پرداخت مالیات واجرای وظیفه وسرانجام شورشهای توده‌ای که درایالات مختلف کشور ظاهر می‌شد وغالباً به‌قیامهای بزرگی تبدیل می‌گردید.

ما وقایع این دوره را به‌ترتیب وتسلسل تاریخیشان بیان خواهیم کردتا هم نشان‌دهندهٔ توسعه وتشدید مبارزات توده‌های مردم باشد و هم روشنگر رشد پیگیر بهره‌کشی فئودالی.

ترک دستجمعی محل سکونت از جانب مردم به عنوان یکی از اشکال مبارزه علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی در دوره‌های دیگر و قدیمیتر تاریخ ایران نیز اتفاق افتاده.

چنانکه از منابع فارسی ، روسی واروپای غربی برمی‌آید ، مردمان کوچ‌نشین و بوم‌نشینی که در زیر فشار مالیات‌های کمرشکن ، فقیر و خانه‌خراب شده بودند ، پس‌از ترک محل سکونت خود ، یا از مرز می‌گذشتند ، یا به‌قیام کنندگان ایالات دیگر کشور می‌پیوستند و یا در کوهها مخفی می‌شدند و دسته‌های راهزن تشکیل

می‌دادند. می گویند که به هنگام گرفتن مالیاتهای کلان وجمع‌آوری قشون، ایلیات چادرگاههای خود را ترک می کردند.

محمد کاظم می‌نویسد که درسال ۱۱٤٩ هجری (۱۷۳٦ م) قسمت قابل ملاحظه‌ای از مردم، حویزه را ترک کردندوخودرا درغارهای کوهستانی و «زوایای اختفا» پنهان کردند[1]. همو می گوید که درسال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷-۱۷۳۸م) ایالت مرو، «چون دل زندانیان»، ویران وخالی از سکنه بود[2]. نه‌خانه‌ای درآنجا باقی مانده بود ونه آدمی.

کسانی که محل‌سکونتشان را ترک می کردند، غالباً به‌بوم‌نشنیان قیام کنندهٔ سایر ایالات می‌پیوستند[3].

به‌شهادت نمایندهٔ دیپلماسی روس، بسیاری از شهرها وروستاهای ایران‌خالی شده بود. کالوشکین مأمور ثابت روس از اصفهان خبر می‌دهد که در پایان دههٔ چهارم قرن هیژدهم بسیاری از دهات ایالت اصفهان بدون سکنه بود، «درجایی، دامی بدون سرپرست، در روی دشتهای بی‌علوفه، مشغول حرکت بود»[4].

برای جلوگیری از فرار مردم شهر و روستا، نادرشاه درسال ۱۷٤۰ فرمان مخصوصی صادر کرد که طبق آن‌سرکرده‌های نظامی ایالات موظف بودند فراریان را به‌محل سکونت سابقشان برگردانند[5]. با وجود این، چنین تدبیرهایی هم به نتیجه نرسید. دردههٔ‌پنجم‌قرن هیژدهم، فرارمردم‌نه‌تنها ادامه‌پیدا کرد بلکه‌توسعه نیز یافت.

۱ـ محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد۱، برگ ۲۰۹.

۲ـ محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد۲، برگ۱۲۸-۱۲۷.

۳ـ محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۵.

٤ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۰، پروندهٔ ٦، برگ ۵۰.

۵ـ همان ـ متأسفانه درمنابع فقط ذکری از این منابع شده.

یکی دیگر از اشکال فعال مبارزه علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی خودداری دستجمعی از پرداخت مالیات واجرای وظیفه بود.

به‌شهادت کالوشکین، دردههٔ چهارم‌قرن هیژدهم، این مبارزه گسترش‌وسیعی یافت. مثلاً درایالت اصفهان اکثر مالیات‌بگیران، با وجود تدابیر بیرحمانه‌ای که به‌کار می‌بردند، «دست‌خالی وبدون هیچگونه دریافتی برای خزانه به اصفهان باز می‌گشتند»[1].

یکی از اشکال ویژه مبارزه علیه ستم مالیاتی وتعدی حکومت، حمایت‌مردم از «مدعیان دروغی» بود. معذلک این امر، هم در زمان هجوم افغانان و هم در زمان‌اشغالگران‌ترکان‌نیز بارهابوقوع پیوست. این‌مورد به‌وسیلهٔ میکلوخوماکلای کاندیدای علوم تاریخ تحقیق شده[2]. در این دوره، «ادعای دروغی» هم مقاومتی درمقابل اشغالگری بود وهم در عین حال تلاش برخی فئودال‌ها را برای استقلال منعکس می‌کرد. درمنابع از میرزا زینل، اصلان‌میرزا، صفی‌میرزا وغیره به‌عنوان مدعیان دروغی دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم نام برده شده. در پائیز سال ۱۷۳۲، سه‌مِن‌آورامُوف(Semen Avramov) مامور ثابت روسیه‌درایران با میزا زینل «که پنجهٔ‌دست راست وپنجهٔ‌دست چپش قطع‌شده بوده، درقزوین، برخورد می‌کند. میرزا زینل مفصلاً شرح می‌دهد که دراصفهان زاده شده وپدرش میرزا عباس پسر ارشد سلطان حسین بوده و محمود قلیچه پس از ورود به‌اصفهان او را به یکی از محله‌های‌قندهار فرستاده. این مدعی دروغی‌سپس می‌گوید که‌دراین شهر،«دشمن آمد وشهر را محاصره کرد ومرا به‌زندان انداخت، سپس برادر محمود با قشونش فرا رسید، دشمنان دیدند که نمی‌توانند در مقابل آنها پایداری کنند، مرا از زندان

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤٠، پروندهٔ ٦، برگ ٥.

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: ن.د.میکلوخوماکلای، از تاریخ حکومت افغانان درایران، پیشین.

رها کردند ، دست وپایم قطع نمودند وخودشان رفتند، سپس من با احترام درقندهار زندگی کردم»[۱] .

نادر تا از وجود میرزا زینل با خبر می‌شود ، او را به مشهد فرا می‌خواند (نادر که شاه‌طهماسب را ساقط کرده وخود نایب‌السلطنهٔ شاه‌عباس سوم شده بوداز پیدا شدن مدعی سلطنت که برای خودش خطری به‌حساب می‌آمد می‌ترسید) .نادر پس‌از اطمینان از اینکه میرزا زینل واقعاً «مدعی دورغی» است («تو آن نیستی که من تصور می کردم») وبا اعتقاد به‌اینکه او برای تاج وتخت تلاش نمی کند و از طرفی هم برای اینکار قدرت عملی ندارد او را رها می کند و ره توشه به‌او می‌دهد تا به‌مازندران واز آنجا به‌قزوین وقم برود[۲] .

درپایان دهه چهارم قرن هیژدهم، مدعی دروغی جدیدی بنام اصلان‌میرزا ، درگرجستان ، ظهور کرد . «شان‌سه» ، اریستاوی کسانس[۳] ، درسال ۱۷٤۰ در بارهٔ به‌اصطلاح «پسر شاه سلطان حسین» به نخست‌وزیر روسیه درپتربورگ نوشت که او خیال دارد برای گرفتن کمک به‌ترکیه برود . به گفته‌خود اصلان‌میرزا ، او درموقع محاصرهٔ اصفهان به‌وسیله افغانان درسنین کودکی بوده . پدرش او را برای توجه و تربیت به‌دائیش (عمویش)[٤] رحیم‌بک می‌سپارد، پس‌از مرگ رحیم‌بک ، اصلان‌میرزا خودرا نزد تاجری مخفی‌می کند . درباره بقیهٔ سرگذشت‌اصلان‌میرزا اطلاعاتی درمنابع موجود نیست .

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۲ ، پروندهٔ ٦ ، برگ ۱۸۵ .

۲- همان‌جا .

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۰ ، پروندهٔ ٤ ، برگ ۳۱۳-۹ . ۳ کسانسکویه اریستاوستوا Ksanskoie eristavstva - یکی از املاك فئودالی گرجستان قرن هیژدهم بود .

٤- پرانتز وتردید هردو از مترجم است-م.

یکی از مدعیان دروغی بسیار فعال صفی‌میرزا بود [۱] . او در پایان دهۀ چهارم قرن هیژدهم ، در یکی از محله های شوشتر ، با لباس درویشی ظاهر شد . صفی‌میرزادرمیان وعظهایی که برای مردم آنجا می کرد ، خود را از اعقاب صفویان خواند.

پس از مقایسه وتصحیح اخباری که‌درمنابع ونوشته ها وجود دارد،به‌سادگی می‌توان دریافت که صفی‌میرزا کشاورزی بوده به نام محمدعلی و در رفسنجان که درشمال‌غربی کرمان قرار داردزندگی‌می کرده[۲] . مثلاً براتیشف او را کشاورززاده‌ای نامیده که «تمام ایرانیان ، به‌اندازه کافی ، از اصل ونسب عامی او باخبرند»[۳] .

درسال ۱۷۳۰ ، صفی‌میرزا تهیدستان شهری شوشتر را به‌دور خود جمع کرد و قیامی به‌راه انداخت. ولی نایب شوشتر به زودی به فکر چاره افتاد ، صفی‌میرزا هم ناچار درحویزه مخفی گردید وسپس از آنجا به‌ترکیه رفت وتا سال ۱۷۴۳ درآن کشور زیست.

به هنگام اقامت آوراموف درکاشان ، «سید میرزا اسماعیل که خویشاوند زن شاه بود»[۴] پیش او می‌آید. میرزا اسماعیل درویشی بود که درزمان هجوم افغانان شهرت داشت. درسال۱۷۳۶ او درشورش‌قشر بالای‌قبیلۀ بختیاری که به‌وسیلۀ نادر

۱ـ ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ . . . پیشین، ص ۳۳۰، درآثار لوکهارت، سینورسکی ، حکمت ونوراله هم دربارۀ جنبش صفی میرزا ، خیلی به‌اختصار ، سخن رفته .

۲ـ آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندۀ۳، برگ. ۳۳، ۳۳۱، رضاقلی‌خان ، روضت‌الصفا ، تهران ، ۱۷۵۹ ، ج۸ .

۳ـ آ س خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندۀ ۳ ، برگ ۳۱۱ .

۴ـ آ س خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۲ ، پروندۀ ۶ ، برگ۱۸۵۳ .

سرکوب شد ، شرکت کرد[۱] .

دربارهٔ مدعیان دروغی دیگری که دردهٔ چهارم قرن هیژدهم فعالیت شدیدتری داشته باشند ، اطلاعاتی وجود ندارد .

بیشتر مدعیان دروغی ماجراجویانی بوده‌اند که می‌کوشیده‌اند تا از نارضایی همه جانبهٔ مردم از نادر برای رسیدن به هدفهای طمعکارانهٔ خود استفاده کنند . بقیه نیز ، با بهانه ساختن نام شاهزادگان صفوی ، مردم ستمدیده را به‌مبارزه علیه نادر دعوت می‌کرده‌اند (مثلاً صفی‌میرزا از میان توده‌های مردم برخاست ، قیام برپا ساخت وتهیدستان را به‌دور خویش جمع کرد) .

توده‌های مردم ، با حمایت از مدعیان دروغی ، درواقع علیه نادر و سیاست غارتگرانهٔ او به‌مبارزه برمی‌خاستند .

جنبشهای رهایی‌بخش درمیان ارامنه ، گرجی‌ها وافغانان بسیار گسترده شد . این خلق‌ها وضع فوق‌العاده مشقت‌باری را تحمل می‌کردند . آنها هم بوسیلهٔ فئودالهای محلی استثمار می‌شدند وهم به‌وسیلهٔ دولت، وحتی مورد ستم اشغالگران بیگانه وزیر پیگرد مذهبی نیز قرار می‌گرفتند .

در دوره مورد پژوهش ما ، غالباً درکنار قیامهای خلق ، شعلهٔ شورشهای فئودالی اشراف برخی قبایل نیز برافروخته می‌شد . جهت این شورشها علیه‌حکومت نادر بود . سران واشراف قبایل چادرنشین ونیمه چادرنشین که به خاطر وخیم شدن اوضاع اقتصادی وسیاسیشان خشمگین شده بودند این شورشها را ایجاد می‌کردند آنها درحالی که با استفاده از نارضایی‌برخی چادرنشینان ونیز با استفاده ازهرج‌ومرج

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۶ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۱۷۶- واضح است که‌بختیاری‌ها از صفی‌میرزا، مدعی دروغی‌دیگری که درسالهای ۱۷۲۷-۱۷۲۵ درشوشتر وکوهپایه ظاهر شد نیز حمایت می‌کردند (دراین باره مراجعه شود به : ن.د. میکلوخوماکلای ، از تاریخ فرمانروایی افغانان برایران ، پیشین) .

عمومی مملکت ، علیه نادر «غاصب» می‌شوریدند ، تلاش می‌کردند که حکومت و استقلال به‌دست آورند.

شورشهای اقشار بالای فئودالهای افغان قبایل ابدالی در هرات به رهبری ذوالفقارخان (۱۷۳۰-۱۷۳۱) ، قبایل ترکمه‌تکه ، سارق ، ایرساری و غیره در خراسان ، بختیاری‌ها (۱۷۳۲-۱۷۳۴) ، لرها (۱۷۳۳) ، کردها (۱۷۳۵) وغیره درهمین سالها اتفاق افتاد[۱].

فئودالها نیروهای قابل توجهی دراختیار داشتند . مثلاً خانهای بختیاری دارای نزدیک به ۴۰ هزار جنگجوی کاملاً مسلح بودند. غالباً شورشهای فئودالی (مثل شورش کردها) از جانب ترکیه ، که در آن زمان با ایران جنگ داشت ، حمایت می‌شد.

توده‌های مردم که دیگر نادر را «قهرمان» و «آزادکننده» نمی‌دانستند بلکه او را یک ظالم به حساب می‌آوردند ، اکثراً به این شورش‌ها می‌پیوستند تا آن را برای حکومت مرکزی خطرناکتر سازند.

شورشها و قیامهای پرعدهٔ خلق در دههٔ چهارم قرن هیژدهم ، که در نتیجهٔ تشدید ستم مالیاتی پیوسته در ایالات مختلف کشور ظاهر می‌گشت ، برای نادر تهدیدی جدی بود . مثلاً سه‌من آوراموف درسال ۱۷۳۱ خبر می‌دهد که فقط «مشهدی‌ها از طهماس‌قلی‌خان (نادر ـ ن.) راضی هستند ، مردم بقیهٔ ایالات از او ناراضیند...» چونکه به‌دستور او از مردم مبالغ زیادی پول گرفته می‌شود ، مثلاً از مازندران به‌تنهائی ، فقط «هفت جفت بار پول گرفته شد»[۲].

۱ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای نادری... پیشین ، جلد ۱، ص ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۹-۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳ ، «زندگی شیخ محمدعلی حزین...»، پیشین، ص ۱۶۸، ۲۰۴ ، آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶ پروندهٔ ۸ ، برگ ۴۷۳. وغیره.

۲ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۱ ، پروندهٔ ۱۵ ، برگ ۴۶.

درسال ۱۷۳۳ اغتشاش‌های کرمان، درنتیجه تشدید ستم مالیاتی، به‌یک قیام تبدیل شد. درهمین سال بود که مردم لار وحوالی آن قیام کردند و محمدخان حاکم این ایالت نیز کشته شد. شورشهای بزرگی نیز درقزوین وگیلان روی‌داد. مردم آنجا «درمیانشان آشفتگی ایجاد شده بود وهرکس دیگری را می‌چاپید، آنها به‌فرماندهٔ خود گوش نمی‌دادند»[۱].

شیخ حزین چه منصفانه می‌گوید که: «مملکت به‌هم برآمده، اضطراب، وآشوب تمام بود»[۲].

گذشته از شورشهای خلقی کوچک وناقص یاد شده که غالباً فقط یک ده یا شهر را دربر می‌گرفت، دردهٔ چهارم قرن هیژدهم قیام بزرگی درفارس وسواحل خلیج فارس به‌وقوع پیوست این قیام درسال ۱۷۳۳ به وسیله اعراب سنی مذهب بندرعباس آغاز شد.

قیام اعراب سنی‌مذهب بندرعباس و مردم فارس (۱۷۳۷-۱۷۳۳)[۳].

درابتدای سال ۱۷۳۳ عربهای سنی به‌رهبری شیخ احمد قیام کردند[٤]. قیام‌کنندگان درجزایر خلیج فارس، نزدیک بندرعباس، استقرار یافتند. شیخ احمد نامه‌ای به‌بندرعباس فرستاد واز مردم آنجا خواست که به‌تابعیت او درآیند. خبر قیام عرب‌ها علیه نادرچنان درتمام مملکت پخش شد، که همدینان افغان آنها و

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۱، پرونده ۱۰، برگ ٤٦.

۲- زندگی شیخ محمدعلی حزین...، پیشین، ص ۲۰٦.

۳- این قیام تقریباً درکتب ونوشته‌ها منعکس نشده. لوکهارت و مینورسکی درآثار خود به‌طور مختصر از آن سخن گفته‌اند. با وجود این آنها نیز، گذشته از اینکه از منابع دیگر نامی نبرده‌اند، حتی از اطلاعاتی که به وسیله مهدی‌خان داده شده ابداً استفاده نکرده‌اند.

٤- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۰۲.

قسمتی از جمعیت سنی‌مذهب‌درگزین بزودی به‌آنها پیوستند . در نتیجه ۲۰ هزار نفر افراد مسلح دراختیارشیخ احمد قرارگرفت. قیام‌کنندگان با مردم کرمان‌تماس برقرارکردند[1] . سخن گفتن از اینکه این تماس به چه صورت بوده ، به‌علت نبودن اطلاعات ، بسیار دشوار است. معذلک ، این موضوع به‌خودی خود دارای اهمیت است ، زیرا ایجاد تماس بین اعراب سنی وجمعیت شیعی‌کرمان گواه آنست که قیام اعراب که درابتدا پوستهٔ مذهبی سنی داشته ، درواقع قیامی ضدنادری بوده.

بندرعباس محل قبایل چادر نشین عرب سنی مذهب بود. بدینجهت جنبش درابتدا رنگ مذهبی داشت وسنیان سایر ایالات کشور را به‌خود جذب کرد.

نادر برای سرکوبی این قیام قشونی به سرکردگی محمد خان بلوچ روانه ساخت. به گفتهٔ محمدکاظم ، ۸۰ هزار نفر بلوچ که درسرزمین‌های پهناور بنادر خلیج فارس تا مرز هندوستان زندگی می‌کردند ، زیر فرماندهی محمد خان بلوچ قرار داشتند.

محمدخان بلوچ فئودال بزرگی بود که به‌طهماسب دوم نزدیکی داشت واز آن دسته کسانی به‌حساب می‌آمد که از به‌حکومت رسیدن نادر وتحکیم نقش‌قبایل خراسان ناراضی بودند. محمدخان که از خشم توده‌های مردم ومقاومت شدید آنها درمقابل تشدید بهره کشی فئودالی اطلاع داشت امیدوار بود که با کمک‌آنهابتواند نادر را براندازد وشاه طهماسب را به‌سلطنت برگرداند. بدینجهت ، محمدخان بلوچ به‌جای اینکه مبارزه با قیام کنندگان را آغاز کند خود به‌قیام پیوست واعلام‌داشت که مقصودش به‌سلطنت رساندن‌سلسلهٔ «قانونی» صفویه وپاك کردن فارس وسواحل از «لوث وجود طایفه اشرار افشار» می‌باشد [2]. چنانکه محمدخان با خود حساب می‌کرد ، مردم با اشتیاق درزیر این شعارگرد آمدند.

۱- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۳ ، پرونده ۶ ، برگ ۳۵۳.

۲- محمدکاظم ، نامه عالم آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۲۵۶.

درنتیجهٔ گسترش بعدی قیام وپیوستن محمدخان بلوچ به‌آن ، نادر احمدخان مروی را با قشون روانهٔ شیراز ساخت. اشراف شهر شیراز که قبلاً با قیام کنندگان ارتباط داشتند به‌آنها وعده داده بودند که احمدخان‌را به‌محض ورود به‌شهردستگیر کنند. با وجود این آنها به‌وعده خود عمل نکردند واحمدخان بدون مانع واردشیراز شد. بلافاصله پس‌از ورود او به شیراز «محمدخان... با جمعیت و کثرت موفور از مملکت فارس درحرکت آمده...»[1].

یکی از جنگجویان احمدخان که خود درنبرد با قیام کنندگان شرکت‌داشته خبر می‌دهد که قسمت اعظم قشون شاه به‌قیام کنندگان پیوسته‌اند. پس از اولین نبرد از ٦ هزار نفر جنگجوی قشون‌احمدخان مروی‌فقط یکهزاروپانصدنفر باقی‌ماند.

قشون شاه که متحمل شکست شده بود با سرکرده‌های خود درقلعه‌ای‌مخفی شدند و قیام کنندگان وارد شهر گردیدند. درعرض چند روز ۷۰۰ نفر دیگر از سربازان باقیمانده به‌قیام کنندگان پیوستند[2]. احمدخان ابتدا پیشنهادقیام کنندگان را که‌خواستار تسلیم او بودندرد کرد[3]. اما وقتی که قشونش پس‌از ۱۳ روزمحاصره دچار کمبودغذا وآب شدویک قسمت‌از قشون تصمیم گرفت دروازهٔ قلعه را بگشاید احمدخان مروی مجبور شد تسلیم شود. او به‌شرط حفظ جانش موافقت کرد که از قلعه بیرون آید وعلیه قیام کنندگان اقدامی نکند. این شرط پذیرفته شد. درنتیجه احمدخان مروی با قاسمعلی‌بک جلایر وسایر سرکردگانی که نادر فرستاده بود اسیر شدند. احمدخان مروی درقلعه‌ای که دردو فرسخی شیراز قرار داشت زندانی شد و

۱- همان (متأسفانه نویسندگان درنقل جمله محمدکاظم اشتباه کرده‌اند و عباراتی دیگر از محمدکاظم را ، که در موردی دیگر گفته ترجمه کرده‌اند. باید این عبارت نقل می‌شد: «خبر ورود محمدخان رسید که با قشون و استعداد تمام به دو فرسخی آمده مستعد جدال وقتال است» محمدکاظم ، نامه عالم آرای نادری ، پیشین ، برگ ٥٥٢آ و ببعد).

۲- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳٤ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۱۱.

۳- محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۲٥٦.

سربازان او خلع سلاح شدند[۱]. پس از این ماجرا، به‌شهادت محمد کاظم،محمدخان بلوچ چند روز درآن ایالت «به‌انتظام مهام سپاه و رعیت مشغول شد»[۲]. متأسفانه دربارهٔ جنبه اخیر فعالیت محمدخان اطلاعاتی درمنابع موجود نیست.

قیام هردم وسیعتر می‌شد. نه‌تنها اعراب بلکه بختیاری‌ها وسایر قبایل چادر نشین و همچنین بوم‌نشینان ایالت فارس و سواحل خلیج فارس نیز از آن حمایت می کردند. درژانویه ۱۷۳٤، سه‌من‌آوراموف‌نوشت که «بسیاری از ساکنان‌اطراف اصفهان زن وفرزند خود را رها کرده وپیش بلوچ خان رفته‌اند»[۳].

نیروی اساسی قیام کنندگان، رعایا و ایلیات بودند که ستم‌دیده‌ترین اقشار مردم را تشکیل می‌دادند. همان آوراموف در یکی ازگزاشهای خود به پتربورگ می‌نویسد: «در راه‌شیراز تمام مردم‌بی‌سروپابه بلوچ ها پیوسته‌اند» وکشاورزان‌ایالت اصفهان که منتظر ورود دسته‌های شورشی هستند «خودشان درجاهای‌مطمئن‌آذوقه ذخیره کرده وبرای آن قراول گذشته‌اند»[٤].

اوضاع حویزه که به‌قول محمد کاظم «اهالی آن دیار به‌خلاف فرمان‌برداری ورعیتی عمل نموده»بودند بسیار وخیم‌بود[۵]. ساکنین این شهرها به‌گردآوری‌آذوقه وعلیق برای قیام کنندگان اکتفا نکرده، هواداران نادر را زندانی کردند وبرخی از آنها ازجمله حاکم شوشتر را کشتند[٦].

قیام‌چنان نیرومند بود که نادر برای سرکوبی آن مجبور شدبا ترکیه قرارداد

۱- همان‌جا، آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳٤، پروندهٔ ۷، برگ ۱۲.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۵۵،۲۵٦.

۳- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳٤، پروندهٔ ۷، برگ ٦.

٤- همان‌جا برگ ۱۱.

۵- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۰٦.

٦- «زندگی شیخ محمدعلی...» «انگلیسی»، پیشین، ص ۲۳۰.

متارکهٔ جنگ ببندد. سه‌من آوراموف دراین مورد می‌نویسد که «آشفتگی‌های بزرگ داخلی به‌ویژه موضوع بلوچ‌ها» سبب انعقاد عجولانه قرارداد متارکهٔ جنگ شد[1].

برای مقابله با عصیانگران، دوباره نیروهای جنگی عظیمی فرستاده شد. فقط دوازده هزار نفر به‌سرکردگی قاسم‌خان قرخلو به حویزه وشوشتر روانه گردید. در جنگ حویزه قسمتی از قشون شاه به‌قیام‌کنندگان پیوست وقاسم‌خان، فرماندهٔ آنها اسیر گردید وبه‌همان قلعه‌ای که احمدخان مروی درآن زندانی بود فرستاده شد[2].

پس‌از شکست‌های بسیاری که قشون‌متحمل‌شد، نادر به‌برخی‌ازکارکشته‌ترین سرکرده‌های نظامی خود مثل طهماسب‌خان جلایر، جعفرسلطان زعفرانلو، شاهقلی سلطان قاجار و غیره دستور داد که برای سرکوبی قیام روانه گردند[3]. در بهبهان نبرد جدیدی بین نیروهای شاه وقیام‌کنندگان درگرفت. هردو طرف تلفات سنگینی را تحمل کردند. پس ازآن نادر خود از بغداد برای سرکوبی قیام روانه شد. قشون‌نادر بزودی حویزه را اشغال کرد. درآنجاقتل وکشتار قیام‌کنندگان سه شبانه‌روز ادامه داشت. آنگاه قشون نادر بسوی شوشتر حرکت کرد. دراین شهر نیز نادر مردم را وحشیانه قلع‌وقمع کرد.

اعیان شهر که درقیام شرکت کرده بودند، به محض نزدیک شدن قشون شاه برای تسلیم شتافتند. به‌فرمان‌نادر، جعفر سلطان زعفرانلو حاکم شهر،محصلین مالیاتی وسایر صاحب‌منصبان شوشتر دوباره به‌کارگمارده شدند[4].

درهمین هنگام نیروهای‌عمدهٔ عصیانگران‌به‌سرکردگی محمدخان‌بلوچ‌ازشیراز به‌سوی‌اصفهان‌حرکت کردند. نادر هم‌باقشون‌به‌استقبال‌آنهارفت. درنبردی که رخداد

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، پروندهٔ ۷، برگ ۹ و ۱۰.

۲- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۵۷،۲۵۸.

۳- همان‌جا، ص۲۵۸.

۴- همان‌جا، برگ۲۶۰.

قیام کنندگان تلفات سنگینی برداشتند وشکست خوردند. محمدخان بلوچ با دوهزار و پانصد تن ازهوادارانش به لار گریخت[1].

در ۲۶ شعبان ۱۱۴۶ هجری (۱۱ فوریه ۱۷۳۴ میلادی) قشون نادر وارد شیراز شد. احمدخان مروی وقاسمعلی بیک که به‌وسیلهٔ قیام کنندگان اسیر شده بودند آزاد گردیدند وبه حکومت فارس و کوهگیلویه گماشته شدند. محمدخان بلوچ وشیخ احمد نیز با وجود شکستی که خورده بودند شروع به تدارک قیام تازه‌ای کردند.

چون قیام کنندگان ازحمایت وسیع تمام مردم فارس «سواحل خلیج فارس و خوزستان برخوردار بودند» نادر یک قشون ۱۲ هزارنفری به‌فرماندهی طهماسب‌خان جلایر برای مقابله باآنها روانه ساخت. او به‌طهماسب‌خان دستورداد که محمدخان بلوچ را اسیر کند.[2] بزودی محمدخان بلوچ وشیخ احمد اسیرشدند. آنهارا « درمیدان نقش‌جهان اصفهان» پس‌از شکنجه («چون گوسفندان پوست ازآن بیرون کشیدند ») به‌قتل رساندند[3].

سپس شاه سربازانی به‌تمام ایالات فرستاد ودرپایان سال ۱۷۳۴ کانون اصلی جنبش ازهم متلاشی گردید.

بدون شک علت اصلی قیام وخامت بیش‌از حد اوضاع زندگی توده‌های مردم بود که بار تمام مشقات هجوم افغانان‌را به‌دوش خود کشیده بودند. باوجود این اخراج افغانان برای آنها سودی به‌بار نیاورد. بابه‌قدرت رسیدن نادرشاه بازهم مردم مفلس ایران می‌بایست مالیات های گزافی‌را بپردازند که بازور وتعدی از آنها گرفته می‌شد.

ساکنان فارس که‌سرزمینشان بیست‌سال دراشغال افغانان‌بود ، ازهجوم افغانان

۱- لارودی نورالله، زندگی نادرشاه پسرشمشیر، تهران ۱۳۱۹ ، ص۲۷۸.

۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۱۶۹.

۳- همان‌جا ، برگ ۲۷۹.

بیشتر ازمردم سایرایالات صدمه دیدند، بدینجهت پرداخت مالیات برای آنهافوق العاده کمرشکن بود.

شیخ حزین «شاهد تمام این وقایع» چه منصفانه می گوید که «خلقی را که اصناف حوادث وبلیات رسیده پایمال چندین سالهٔ دشمنی مثل افاغنهٔ ظالم بدمعاش بودند، اصلاً تاب وتوان تحمل تعدی وستم نبود»[1]. زورگویی اشراف نظامی-فئودال قبایل خراسان نیز نارضایی توده های مردم را برانگیخت. تمام این ها سبب شده بود که جنبش اعراب بندرعباس اینچنین نضج بگیرد. این قیام تمام سرزمین فارس، خوزستان وسواحل خلیج فارس را دربرگرفته بود. شرکت کنندگان اصلی این قیام ایلیات ورعایا بودند. آنها باوجود جدیتشان وگذشته ازحمایتی که مردم محلی ازآنها می کردند(مردمی که پاسداری می کردند،دست نشاندگان نادر را زندانی می ساختند ومی کشتند وبرای قیام کنندگان آذوقه وعلوفه گرد می آوردند) هرگز نتوانستند از میان خود رهبری بیرون بدهند. این موضوع گواه ضعف ونامتشکل بودن توده های مردم بود. در رأس قیامهافئودالها قرار داشتند. محمدخان بلوچ وشیخ احمدبااستفاده ازنارضایی مردم و بااستفاده ازشورشهای پرعده وسراسری خلق قیام را رهبری می کردند. آنها امیدواربودند که جهت قیام را به سود خود تعیین کنند واین امرطبعاً درخودقیام تأثیر داشت. اشراف، دربرخی موارد، مثلا درجریان شیراز وحویزه، قیام کنندگان را لو می دادندوخود باسرکوب کنندگان قیام تبانی می کردند.

متأسفانه درمنابع به جز ازاخراج و قتل مأموران مالی حکومت، که به وسیلهٔ نادرتعیین می شدند،ازاقدامات دیگر قیام کنندگان اطلاعاتی یافت نمی شود. معذلک این اطلاعات وهمچنین برقراری رابطه بین قیام کنندگان عرب سنی مذهب ومردم شیعی کرمان والحاق آنها به جمعیت مالیاتگزار فارس گواه آنست که علت اصلی قیام تشدید ستم مالیاتی بوده.

۱- «زندگی شیخ محمدعلی...» (انگلیسی)، ص۲۰۶، ۲۰۷.

چون مالیاتها را به‌دستور نادر جمع می‌کردند، شعار احیای حکومت «قانونی» خاندان صفوی ورهایی ایران‌از «لوث وجود طایفهٔ اشرار افشار» که نادر ازمیان آنها برخاسته بود، درمیان مردم بااستقبال گرمی مواجه شد.

بدین ترتیب کاملا روشن است که‌درابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم‌موقعیت نادر درایالات مرکزی وجنوبی ایران بسیارضعیف‌بود.

سرکوبی اغتشاشها وقیامها برای نادراحتیاج به‌زحمت و کوششی فوق‌العاده داشت، به ویژه در هنگامی که جنگ باترکیه درجریان بود. نادر به قدری نگران قیامهای خلق و شورشهای فئودالی بود که قبل‌از لشگرکشی به قندهار به‌پسرش رضاقلی‌میرزا ، قائم‌مقام خود درایران، دستور داد «که قشونی کافی گرد آورد و در پیش خود نگهدارد. قشونی که بتواند درعرض یک‌ماه درهرشهری حاضرشود»[1].

توسعهٔ مرزهای ایران، درنتیجهٔ اخراج افغانان وجنگ باترکیه ، و همچنین وعده‌های طلائی نادر پیش‌از لشگرکشی‌به هند امیدهای‌بسیاری‌نه‌تنهادرنمایندگان طبقهٔ حاکم، بلکه درتوده‌های‌مردم نیز برانگیخت. باوجود این، تقریباً تمامی‌غنایم عظیمی که ازهندوستان به‌چنگ‌آمده بود به‌خزاین کلات منتقل شد وتاپایان‌زندگی نادر درآنجا ماند . لشگرکشی به آسیای میانه (۱۷۴۰) و به ویژه به داغستان (۱۷۴۱-۱۷۴۳) نیز برای مردم بلایی واقعی بود.

نادر درلشگرکشی به داغستان متحمل شکستهای پی‌درپی گردید . دراین جنگ، نادر ـ که موفقیتی به‌دست نیاورده بود ـ قسمت قابل‌توجهی ازقشون خویش ونیزمبالغ زیادی پول‌را (ازتمام ایالات کشور آذوقه‌های بسیار ، علوفه و پول به داغستان فرستاده می‌شد)ازدست داد. اوسرانجام مجبور شد که‌درفوریهٔ سال۱۷۴۳ به‌ایران بازگردد. نادر برای اعادهٔ حیثیتی که درلشگرکشی به‌داغستان باخته بود ونیز برای به‌دست‌آوردن‌غنایم جنگی، جنگ باترکیه‌را آغازکرد. این کاربه‌وسایل بسیاری نیازداشت. نادر می‌خواست که این وسایل‌را ازطریق مالیات‌بندی جدید و

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۸۹.

گردآوری مالیاتهای پس‌افت سه‌سالهٔ گذشته تأمین کند. گذشته ازاین دربسیاری‌از ایالات که میزان مالیاتهایشان چندین برابر افزایش یافته بود ، جریمه های کلان پولی نیز گرفته می‌شد.

درسال ۱۷۴۳، درشرایطی که رکود شدید اقتصادی و بحران عمیق سیاسی حکمفرما بود، قوانین مالیاتی جدیدی به‌مرحلهٔ اجرا گذارده شد ودرنتیجه موج‌عظیم نارضایی همه‌جانبه، سراسر کشور را فرا گرفت.

نارضایی توده‌های مردم در دههٔ پنجم قرن هجدهم، اگرچه درهمان اشکال دههٔ چهارم ظاهرشد،بسیارجدی‌تربود. درمنابع فارسی، روسی‌واروپائی اخباربسیاری وجود دارد حاکی از اینکه مردم ، دراین دوره، معمولا محل سکونت خود را ترک می کرده‌اند. گاهی شهرها وایالاتی به‌طورکامل خالی می‌شد. مثلا محمد کاظم در حالی که دربارهٔقیام‌سیستان (۱۷۴۶-۱۷۴۷) شرح‌می‌دهد،می‌نویسد که‌علی‌قلیخان وقتی برای سرکوبی قیام فرستاده می‌شود وپس‌از عبور ازخراسان به‌سیستان می‌رود ، می‌بیند که «آن نواحی مملکت‌خالی‌ازآدم»[۱] است. براتیشف، مأمور ثابت روسیه‌نیز خاطرنشان می‌سازد که « ازخود تبریز تا همدان حتی یک ده یا قریهٔ مسکونی وجود ندارد»[۲]. براتیشف درپایان همان سال می‌نویسد که تمام سرزمین های بین دربند تا دشت مغان«کم مانده بود که به کلی ویران شود وبسیاری ازجاها خالی‌بود»[۳].

ناظران، درسالهای بعد، خبر می‌دهند که «ازمیانه تامازندران، جمعیت‌بسیار کم است»[۴].

اروپائیانی که دراین زمان ازشهرها وایالات مختلف ایران دیدن کرده‌اندنیز حقایقی دربارهٔ فرار دسته‌جمعی مردم بیان می‌دارند. هان‌وی تاجرانگلیسی می‌نویسد

۱- محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ۲۳۴.

۲- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۵ ، پروندهٔ ٦ ، برگ ۱٤٥ .

۳- همان‌جا،برگ٦٦٦.

٤- آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٥ ، پروندهٔ ٦ برگ ۱٤٥ .

که بسیاری ازساکنان ایالت اصفهان گریخته‌اند، تعداد قابل ملاحظه‌ای ازآنها به کوههای لرستان رفته‌اند، درنتیجه ، زمینها ناکشته مانده وخانه‌ها به ویرانه مبدل شده. هان‌وی‌سپس می‌افزاید که «حتی وحشت یک‌جنگ مغلوب یا هجوم بربرها هم نمی‌توانست خلق‌را به‌چنین بدبختی بزرگی که از پیروزیهای حکمران مستبد آنها نصیبشان شده گرفتار سازد. به‌نظر می‌رسد که این حکمران بیشتراز دشمنان برای‌حقیر کردن اتباع خود تلاش‌می‌کند»[۱]. دامیان (Damian)، راهب کبوشی(Capuchin) در آغاز سال ۱۷٤۷ می‌گوید که او در راه مشهد به رشت، « همه‌جا را بی‌سکنه دیده»[۲].

چنانکه کروسینسکی خاطرنشان می‌سازد، در دهۀ سوم قرن هیژدهم، دربرخی ازشهرهای ایران، عدۀ بسیار زیادی کشاورز ورشکسته انباشته شده بود[۳]. در دهۀ چهارم ، کمترچنین وقایعی‌اتفاق افتاد، اما برعکس در دهۀپنجم‌بسیاری‌ازشهرهای ایران نیزمانند روستاها، درنتیجۀ تشدید ستم مالیاتی ، خالی شد واین امر درصنعت دستی وبازرگانی تأثیر وحشتناکی داشت. یکی‌از دیپلماتهای روس درسال ۱۷٤۷ حکایت می‌کند که «تقریباً تمام ایالات وخود پایتخت (اصفهان) دچار ویرانی‌شده، شهرها وروستاهایی که از روسیه گرفته‌اند، چنانکه من خود در سفر مشاهده کردم ، همه ویران شده‌اند»[٤].

مردم شماخی ودربند همه به‌کوه گریخته بودند، درجلفای نو نیز تقریباً همۀ

۱-ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین ، جلد ۲ ، ص ٤۱۳.

۲- آس خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندۀ ۷ برگ ۱۹۳.

3- J. B. Krusinsky, Histoire des revolutions de perse, vol. 1 Paris, 1729-1742, P. 81;

۳-ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به‌ایران.

٤- آس خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندۀ ۳ ، برگ ۲۰٤.

مردم محل سکونت خودرا ترک کردند. بسیاری ازشهرهای کنار مرز ترکیه خالی شده بودند[1]. نه‌تنها پیشه‌وران وبازرگانان، بلکه برخی نمایندگان طبقهٔ حاکم‌نیزاز خانه‌های خود فرار می‌کردند. مثلاً درمنابع آمده که برخی از شاهزادگان گرجی چون قدرت پرداخت مالیات نداشته‌اند به‌کوه گریخته‌اند[2]. یکی‌از ناظران حکایت می‌کند که درسال ۱۷۴۷ درنخجوان، گنجه، ایروان وتفلیس «تقریباً تمام ساکنان ازکوچک تابزرگ وحتی خود حکام این شهرها یاغی شده‌اند وبه‌کوه رفته‌اند»[3].

چادرنشینان نیزچادرگاههای خودرا ترک‌می‌کردندوازمرز می‌گذشتند. مثلاً برخی قبایل ترکمن که قبلا بین استرآباد و مازندران کوچ می‌کردند «از ترس شکنجه‌های بعدی، به‌جانب خیوه گریختند»[4].

ایلیاتی که چادرگاههای خودرا ترک می‌کردند به‌قیام کنندگان سایر جاها می‌پیوستند:

درقیام مردم استرآباد ومازندران (۱۷۴۴-۱۷۳۴) طایفهٔ یموت هم شرکت داشت؛ قیام جمعیت بوم‌نشین فارس (۱۷۴۴) مورد حمایت قبایل بختیاری، فیلی وغیره واقع شد.

فرار مردم چنان وسعت تهدیدکننده‌ای گرفت که نادر به‌ناظران راهها دستور داد که از راههامراقبت کنند واجازه ندهند که مردم‌ازمرز بگذرند. کشاورزان‌فراری دستگیرشده‌غالباً برای مجازات به‌اردوی شاه آورده می‌شدند. باوجود این، فرار مردم بدون توجه به‌این تدابیر خشن، به‌بهانه‌های زیارت یامسافرت برای کار ادامه پیدا کرد.

درکتابخانهٔ س. د. گلیتسین‌سفیرروسیه‌درایران‌اطلاعاتی‌یافت‌می‌شودحاکی

۱- همان، پروندهٔ ٥، برگ۱۹۹.

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ«روابط روسیه‌باایران»، ۱۷۴۲، پرونده‌٥،قسمت۱ برگ۴٤.

۳- همان‌جا.

٤- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۷، پروندهٔ ۳، برگ ۷۸.

ازاینکه درکرمانشاه و همدان « تعداد زیادی ازمردم‌آن نواحی، به بهانهٔ زیارت پیشوایان مذهبی ایرانی که درنزدیکی‌های بغداد مدفونند، به‌آن شهر رفته ودرآنجا سکونت کرده‌اند . درنتیجهٔ این نقل مکانها کرمانشاه و همدان خالی شده ؛ درشهر مراغه که ازتبریز چهار روز راه است حتی یک‌نفر هم باقی نمانده . برخی به اطراف گریخته‌اند وبقیه هم ازگرسنگی مرده‌اند»[1] .

منابع این دوره ، فرار مردم‌را واکنشی درمقابل ستم مالیاتی‌دانسته‌اند.مثلا براتیشف به‌پتربورگ می‌نویسد که درسال ۱۷۴۲ آنقدرآذوقه ازمردم دربندخواسته شدکه زمینها «درعرض ٥سال نمی‌توانستند آن را تأمین کنند. بدینجهت است که بسیاری‌ازساکنان اینجا گریخته‌اند»[2] . درسال ۱۷٤٥ باکوئین ، کنسول روس در رشت گزارش می‌دهد که« . . . درنتیجهٔ جریمه ها ومالیاتهای‌پولی‌ظالمانه‌وبی‌نظیری که امسال درتمام ایران گرفته می‌شود، بجزشهر دربند، حتی‌یک ولایت هم وجود ندارد که درآنجا کشاورزان‌فقیر زن وفرزند خودرا رها نکنند وبه کوهها و جنگلها نگریزند»[3] . یوهان‌لرخ که درسالهای ۱۷۳٥-۱۷۳۳ و ۱۷٤۷ - ۱۷٤٥ به ایران مسافرت کرده نیز می گوید که‌در دههٔ پنجم قرن هیژدهم «کشاورزان به‌خاطربستن مالیاتهای خارج‌از اندازه به‌آنها . . . به‌کوه وجنگل می گریختند»[4] . طبیعی است که مأمورین شاه قدرت گردآوری مالیات‌را نداشته‌اند واغلب باکمک قشون به این کار می‌پرداخته‌اند .

۱ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه‌با ایران»، ۱۷٤۷ ، پرونده ٥، برگ۱۹۹ بنابگفتهٔ لرخ درسالهای ۱۷۳٤-۱۷۳۳ جمعیت بسیاری را درشهر مراغه سکونت دارند (« تألیفات ماهانهٔ جدید» ، ۱۷۹۰، جلد۷، ص۷۳) .

۲ـ همان‌جا ، پرونده٥ برگ ۷۷۹ .

۳ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٥، پرونده ۱۸ ، برگ۷۷۱ .

٤ـ ی. لرخ «سفر دوم لرخ به‌ایران» («تألیفات جدید ماهانه» ، سانکت پتربورگ، ۱۷۹۰ ، قسمت٤۳، ص۸۳) .

بااین‌حال، چنین تدابیری‌نیز وضع را کمی عوض می‌کرد، زیرا در دههٔ‌پنجم، درخود قشون نیز شورشهای نیرومندی به‌وقوع پیوست. پرداخت بی‌موقع و نیمه‌کارهٔ مواجب، محروم کردن سربازان‌ازغنائم جنگی، تجهیزنا کافی قشون، گرسنگی، مشقت‌لشگرکشی‌های دور ودراز وطاقت‌فرسا، بستن جریمه‌های کلان‌پولی برایلیات وبالاخره زورگوئی علت شورشها ونارضایی‌های شدید قشون بود. توده‌های سرباز از قشون می‌گریختند. فرارازقشون،به‌ویژه‌در دههٔ پنجم‌قرن‌هیژدهم وپس‌ازلشگرکشی بـه هندوستان، به‌خاطر اینکه غنائـم سرشار جنگـی بین سربازان تقسیم نشده بـود فوق‌العاده‌افزایش یافت. دربهار سال ۱۷٤۰ ازقشون ۳۶ هزار نفره‌ای که‌درقندهارو سند جمع‌آوری شده بودفقط ۱۸ هزارنفر باقی ماند[1]. به گفتهٔ براتیشف، درسال ۱۷٤۳ به‌هنگام جنگهای ایران وترکیه، در اردوی نظامی همدان «چه خودفارس‌ها و چه ملت‌های دیگر (مزدوران‌افغان وعدهٔ بسیاری نظیرآنها) حتی درگروههای صدنفری وبیشتر شروع به‌فرار کردند»[2].

نادرشاه که ازفرارهای انبوه نگران بود درسال ۱۷٤۳ فرمان داد که خانه و اموال فراریان‌را به‌نام‌او (نادرشاه) ثبت کنند وخانواده‌هایشان نیز جریمه بپردازند. چون خانوادهٔ فراریان قدرت پرداخت نداشتند، زن وفرزندشان‌را می‌فروختند و پول برای خزانه گردمی‌آوردند[3]. بااینحال‌حتی چنین تدابیر خشنی‌نیزنمی‌توانست‌سربازان را به اطاعت وادارد. فرار افزایش می‌یافت و نارضایی درقشون رشد می‌کرد. حتی برخی‌ازسرکرده‌های بزرگ نظامی نیز که وضعشان سخت وخیم شده بود، درشمار نارضایان قرار گرفتند. درمنابع ازفرارهای‌فراوان‌سرکرده‌های‌نظامی‌همراه بادسته‌های سربازان زیر فرمانشان خبرداده شده، فقط درابتدای سال۱۷٤۷، ۲ هزارنفرازقشونی

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۰، پروندهٔ۶، برگ ۲۲۵

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ٤، برگ۲٤۸.

۳- همان‌جا، برگ۲٤۹.

که درارمنستان وآذربایجان قرار داشت، همراه باسرکرده‌هاشان گریختند[1] . نارضائی سربازان فقط به‌صورت فرار ظاهر نمی‌شد، بلکه به‌شکل شورش، اقدامات مسلحانه و اتحاد باقیام کنندگان خلق نیزنمودار می گردید.

افزایش بهره کشی ازجمعیت مالیات‌گزار، که افراد عادی قشون نیز از آنها بودند، سبب تشدید تضاد طبقاتی بین سربازان عادی وسرکرده‌های نظامی گردید. درگروه‌هایی که به‌سرکردگی حیدرخان برای خواباندن قیامی بزرگ فرستاده شده بود، سربازان عادی فرماندهان خودرا کشتند، اموال آنهارا غارت کردند و خود به قیام کنندگان پیوستند[2] . می گویند که دسته‌های کامل قشون شاه به جای سرکوبی قیام به‌قیام کنندگان می‌پیوستند (مثلا درفارس وسیستان) ویا به‌اتفاق کشاورزان‌و اهل شهرخودقیام به‌پای می‌ساختند. درکتابچهٔ شاهزاده م. م. گلیتسین خبرهائی آمده حاکی‌از اینکه «۲۱ هزارجنگجویی که درشهر ایران (احتمالا نسخه‌برداراشتباه کرده ـ ن.) وجود داشتند، همراه باساکنان‌شهرها ، خود را ازاو (نادر ـ ن.) کنار کشیده‌اند»[3] . قشونی که درگنجه بود نیز بامردم متحد شد. آنها شهررا ترک کرده وبه‌جانب «شکی» های قیام کننده رفتند. درشماخی، قشون باجمعیت قیام کرد وهمه ازشهر خارج شدند[4] .

نارضایی عمومی از زورگویی اشراف قبایل خراسان وازموقعیت ممتاز آنها در کشور، درمیان سربازان نیز منعکس گردید. مثلا درقلعهٔ قیر درشهر دربند، سربازان عادی قیام کردند، گروه افشارهایی‌را که سرکرده بودند کشتند وخود به سام‌میرزا و محمد رهبران قیام شیروان (۱۷٤۳) پیوستند.

درسال ۱۷٤۷ ، شورش درقشون به‌قدری نیرومند شد که نمایندگان‌دیپلماسی

۱ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندهٔ ٥ ، برگ ۲۱۱ .

۲ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳۰ .

۳ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران » ، ۱۷٤۷ ، پروندهٔ ٥ ، برگ ۱٤٥ .

٤ـ همان‌جا ، برگ ۱ ، ۲پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۳۸ .

روس درایران، دربارهٔ احتمال‌وقوع «آشوب عمومی درایران» واینکه«نظامیان‌ایرانی طرفدار اعلیحضرت نیز که درجاهای دیگر یافت می‌شوند. . . . نمی‌خواهند بیشتراز این تلفات بردارند» آشکارا اظهارنظر کرده‌اند[1].

شاهزاده م. م. گلیتسین سفیر روسیه درایران درسال ۱۷۴۷ می‌نویسد که قشون شاه در وضعی قراردارد که نادر «نمی‌تواند بردشمنان داخلی خود مسلط شود و کوچکترین امیدی هم به‌ارتشش نیست»[2].

یکی‌از اشکال ویژهٔ مبارزه علیه تشدید بهره کشی فئودالی که در دههٔ پنجم قرن‌هیژدهم‌وسیعاً گسترش‌یافت قیامهای خلق بود. بزرگترین این قیامها درفارس، خوزستان، سواحل خلیج فارس، سرزمین های آذربایجان شمالی وجنوبی، استرآباد، مازندران، خراسان وسیستان وقوع یافت.

این قیامها ازنظر تعداد وترکیب اجتماعی شرکت کنندگان، حدود سرزمینی که قیام دربر می‌گرفت، خواستها ونیز دامنهٔ قیام بایکدیگر تفاوت‌داشتند. اماتمام این قیامها علیه تشدید ستم مالیاتی نادرشاه بود.

قیامهای استرآباد و مازندران (۱۷۴۴-۱۷۴۳)

بلافاصله پس‌از مالیات‌بندی جدید (۱۷۴۳)، قیام قاجارهای استرآباد آغاز شد. براتیشف در ژانویهٔ سال ۱۷۴۴ گزارش می‌دهد که «قاجارهای کوچ‌نشین استرآباد دربسیاری ازدهات شوریده‌اند»[3].

فئودالهای قاجار که گرد محمدعلی‌بک عزالدین‌لو جمع شده بودند با استفاده ازآشوب‌میان مردم، علیه حکومت شاه شورش بپاساختند.

شورش اقشار بالای قبایل قاجار علیه نادر دودلیل اساسی‌داشت. اولا تشدید

۱- همان‌جا، پروندهٔ۳، برگ۲۳۹.

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷،پروندهٔ ۵، برگ۱۸۵.

۳- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۵، برگ۱۱۵.

ستم مالیاتی که به‌وسیلهٔ شاه اعمال گردید. این امر در وضع رعایا وایلیات منعکس شده ودرنتیجه درآمد فئودالهارا کاهش داده بود. دوم اینکه، اشراف قاجار که در زمان صفویان نفوذ زیاد داشتند، در دهه‌های چهارم وپنجم به‌وسیلهٔ اشراف قبایل خراسان که ازنزدیکان نادربودند کنار زده شدند. فئودالهای قاجار امید داشتند که بااستفاده ازعصیان توده‌های مردم، بتوانند ازحکومت شاه رهایی یابند.

به‌زودی یموت‌ها نیز به‌قیام کنندگان قاجار پیوستند. تلاشهای محمد زمان خان‌پسر بیگلربک استرآباد برای‌سرکوبی قیام هیچ نتیجه‌ای‌نداشت. محمدعلی‌بک بامحمد حسن‌خان قاجار (پسرفتحعلی‌خان قاجارکه در زمان طهماسب دوم بدستور نادرکشته شد) رابطه برقرارکرد. محمد حسن‌خان هم با ۴ تا ۶ هزار جنگجویان یموت خود وارد استرآباد شد. محمدعلی‌بک دروازهٔ قلعه‌را برای‌اوگشود، درنتیجه محمد زمان‌بک هم مجبور شد که به‌ارك قلعه پناه ببرد. بخشی از مأموران شاه نیز جانب قیام کنندگان‌را گرفتند. پس‌از چندروز ارك مذکورگرفته شد ومحمدزمان‌بک زندانی گردید[1]. قیام کنندگان خزانه‌را به‌چنگ آوردند وکاروان شرکت تجارتی انگلیس وروس‌را غارت کردند.

شورش دراین زمان به مازندران نیزگسترده شده بود. توده‌های مردم علیه حکومت شاه قیام می‌کردند، حکام ومأمورین را زندانی می‌کردند و می‌کشتند. بیگلربک مازندران نیزدراین ماجرا کشته شد. قیام کنندگان علی‌قلی‌خان راکه به سپهسالاری خراسان فرستاده شده بود اسیرکردند[2].

قیام به‌ویژه درمحال هزارجریب بسیارنیرومند بود. درآنجا دونفرتاجربنامهای حاجی صفرقلی وحاجی کوثر قیام‌را رهبری می‌کردند. مردم هزار جریب و جاهای دیگر مازندران به‌گردآنها جمع شده بودند. از جمعیت قیام کننده قشون پرعده‌ای تشکیل شده بود (پیاده وسواره نظام مسلح به‌تفنگ).

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد۳، برگ۶۷ و۶۸.

۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ۴۵ و۴۶

به‌دستور نادر چند سرکردهٔ نظامی (میرزا تقی پیرزاده، حسن بک و حاجی محمدبک) باسپاهی پنج هزار نفره که از کردها، بیات‌ها و کرایلی‌ها (قرایی‌ها درست است ـ م.) تشکیل شده بود، ازنیشابور برای سرکوب قیام کنندگان فرستاده شد[1].

حاجی‌صفرقلی وحاجی کوثر که‌می‌دانستند سپاهیان‌شاه در دامغانند با ۲ هزارنفر ازقیام کنندگان شبانه به اردوگاه قشون شاه حمله بردند، اما قراولان و محافظان حملهٔ آنهارا دفع کردند: سحرگاه نبرد آغاز شد ودرنتیجه قسمت اعظم قیام کنندگان نابودشدند. هردو رهبر قیام نیز اسیر گردیدند وتمام دارائی قیام کنندگان به‌وسیلهٔ سربازان شاه غارت گردید. ازسرهای بریده مناره‌ها به‌پاشد.

دراین هنگام ساروخان (یکی ازسرکرده‌های بزرگ‌نظامی نادر) باقشون‌وارد هزار جریب شد. پس‌از نبرد باقیام کنندگان در دامغان، قشون شاه به ساروخان پیوست وهمه باهم روانهٔ استرآباد شدند. به‌دستور نادر می‌بایست سایرسرکرده‌های نظامی نیز به‌ساروخان بپیوندند. بهبودخان‌هم بدین‌منظور باسپاه‌هزار نفرهٔ خراسانیها وارد استرآباد شده بود[2].

محمد حسن‌خان قاجار بااستفاده ازفعالیت عظیم خلق وهمچنین با استفاده از نارضائیشان، قشون بیست‌هزار نفره‌ای ازآنها تشکیل داد[3]. محمد حسن‌خان قاجار که ازنزدیک شدن بهبودخان باخبر بود تصمیم گرفت که قبل‌از اینکه بهبودخان بتواند به‌ساروخان بپیوندد بااو بجنگد. دراولین نبرد، قیام کنندگان پیروز شدند[4]، اما درنبرد دوم بهبودخان قشون آنهارا شکست داد. محمدعلی‌بک و بسیاری از

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد۳، برگ ۶۸.

۲ـ همان‌جا، برگ ۶۸و۶۹.

۳ـ همان‌جا.

۴ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٦٤، پرونده ۳، برگ ۱۵۳. درمنابع فارسی، به‌ویژه درآثار مهدی‌خان ومحمدکاظم، شکست‌بهبودخان‌نادیده گرفته‌شده.

طرفداران او ، که قاجار و یموت بودند، کشته شدند. محمد حسن خان قاجار نیز به منقشلاق گریخت[۱].

در این هنگام درمیان قیام کنندگان زدوخوردهای سختی روی داد. فئودالهای قاجار و یموت که رهبری قیام را در دست داشتند، دریکسوی این زدوخورد بودند و شرکت کنندگان اصلی قیام یعنی رعایا وایلیات و توده‌های زحمتکش شهری درسوی دیگر آن. بالانشینان قبایل قاجار و یموت حکام جدیدی ازبین خود برگماشتند. این حکام درغارت وچپاول وحشیانهٔ کشاورزان، دست کمی ازمالیات بگیران شاه نداشتند. این اعمال، بدون شک، نارضائی شدیدی درمیان مردم برانگیخت. این امر به ویژه ساکنان ساری و بارفروش (بابل فعلی - م.) را بسیار خشمگین ساخت. مردم بارفروش که ازشکست محمدخان قاجار باخبر شده بودند، اسماعیل بک حاکم یموت خود را کشتند. درمازندران کشاورزان صدیق آقارا که یکی از نمایندگان قشربالای فئودالها بود ودرقیام نیز شرکت کرده بود، دستگیر کرده ونابود ساختند[۲].

این حقایق گواهی می‌دهند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیری درمیان قیام‌کنندگان وجود داشته.

تضادهای موجود بین شرکت کنندگان قیام، کارقشون شاه را درسرکوبی قیام آسان می کرد. پس از شکست دسته های قیام کنندهٔ تحت رهبری محمد حسن خان قاجار، بهبودخان عازم استرآباد شده اورا دستگیر کرد ومحمد زمان بک را از زندان آزاد کرد. محمد زمان بک بلافاصله، ازطرف نادر به حکومت استرآباد گماشته شد. درهمان موقع ساروخان وارد استرآباد شد وهمراه بابهبودخان برای ازمیان برداشتن کانون های دیگر قیام روانه گردید. آنها صدها وهزارها کشاورزرا شکنجه دادند، بسیاری را سربریدند وبرخی را نیز به نیشابور جابه جا کردند. نادرشاه فرمان داده بود که اهالی ابه های قاجارها را «قتل عام کنند وحتی ساکنان اطراف را نیز درصورتی

۱- محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد۳، برگ ۷۳.

۲- ج. هانوی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۲۰۳، ۲۰۴.

که کسی ازآنها بامردم این دهها همدستی وتوطئه‌ای کرده باشندازنظردورندارند»[۱].

قیام کشاورزان استرآباد ومازندران درتابستان سال ۱۷٤٤ نیزادامه‌پیدا کرد.

دربهارسال ۱۷٤٤، هان‌وی، درحالی که فرمان شاه‌را درمورد جبران‌خسارتی که درجریان شورش استرآباد به او وارد شده بود در دست داشت، از اردوی شاه روانهٔ این ایالت گردید. قشون محمد حسن‌خان شکست خورده و شورش سرکوب شده بود. بااین‌حال، استرآباد ومازندران هنوزهم درتصرف شورشیان کشاورز بود. هان‌وی می گوید:«هرچه بیشتر دراین ایالت پیش می‌رفتیم، رفتارکشاورزان‌لجوجانه می‌شد»[۲]. هان‌وی به هر کجا که رفته، دسته های سرباز اوراهمراهی کرده‌اندوبرخورد کشاورزان نیز بااو دشمنانه بوده. آنها به‌سربازان آذوقه، علوفه ومنزل نمی‌داده‌اند وگاهی هم آنها را باتفنگ تهدیدمی کرده‌اند. های‌وی می گوید که حرف زدن با کشاورزان خطرناك بود «زیرا که‌آنها خیلی زیاد وخیلی‌هم بی‌باك بودند»[۳]. دریکی از روستاها، کشاورز میانسالی‌یخهٔ رئیس دسته‌ای‌را که هان‌وی‌را دراسترآباد همراهی می کرده می گیرد.

قیام خودبه‌خودی کشاورزان دراسترآباد ومازندران بیشترازشورش قاجارها، حکام محلی‌راترسانده‌بود. مثلایکی‌ازکارمندان‌حکومتی ایران‌درشهرآمل(مازندران) پس‌ازسرکوبی قیام به‌هان‌وی می گوید: «ما ازمردم این ایالت بیشتر از تاتارها (دربارهٔ محمدحسن‌خان‌ویموت‌های متحد بااو سخن می گفته‌اند ـ ن.)می‌ترسیم»[٤].

درهمان هنگام که هان‌وی وارد لنگرود می‌شود، به حاکم آن محل دستور می‌رسد که همراه باقشونی که‌زیرفرماندهی اوست به‌استرآباد برود. این دستورها کم لنگرودرا سخت‌به‌مخمصه می‌اندازد. رنجهای یک لشگرکشی پیش‌آمده اورانگران

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤٤، پروندهٔ۳، برگ۱۵۳، ۱۵٤.

۲ـ ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۹٤.

۳ـ همان‌جا.

٤ـ همان‌جا، ص ۱۹۵

می کند، زیرا با اینکه قیام قاجارها اکنون دیگر سرکوب شده بود، ولی در این ایالت «هنوز هم، بی نظمی شدیدی حکومت می کرد»[۱].

درنزدیکی استرآباد، هان وی باسواره های مسلحی برخورد می کند. آنها تودهٔ عظیمی کشاورز را که به خاطر شرکت درقیام کور شده بوده اند وخون برروی صورتشان جریان داشته باخود می برده اند[۲].

ادامهٔ قیام نادرشاه را مجبور کرد که آزادی کشاورزان مازندران را ازپرداخت مالیاتی که قادربه پرداختش نبوده اند اعلام کند[۳]. سرکوب قیام تاپایان سال ۱۷۴۴ طول کشید.

قیام استرآباد ومازندران نیز مانند تمام قیامهای دههٔ چهارم قرن هیژدهم، واکنش توده های سردم درمقابل تشدید ستم مالیاتی بود. نارضایی ازشاه و سیاست او، برای مدتی، دوکس را باهم پیوند داد: یکی نیروهای فعال ومستقل قشربالای فئودالهای قبایل قاجار راکه شورش بپا می ساختند ودیگر توده های مردم را که علیه ستم مالیاتی می جنگیدند. اما درجریان قیام تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیری بین این دوگروه پدیدار گشت. شرکت کنندگان قیام هدفهای متفاوتی داشتند، بدین جهت اتحاد آنها نمی توانست محکم وطولانی باشد. فئودالها تلاش می کردند که از نادر مستقل شوند نادرآمدی را که ازاستثمار زحمت کشان بدست می آورند باحکوست شاه قسمت نکنند، اما رعایا وایلیات باتشدید ستم مالیاتی درمبارزه بودند.

باوجود اینکه قیام را فئودال های بزرگ رهبری می کردند، توده های مردم شرکت کنندگان اصلی قیام بودند وهرگز خودرا چون ابزار بی اراده ای در دست آنها قرار نمی دادند. دربرخی سواقع، آنها علیه رهبران خود به پا می خواستند، وقتی هم که مقاومت فئودال ها درهم شکست آنها خود مستقلا مبارزه را ادامه دادند.

۱- همان جا.

۲- همان جا ص ۲۰۱.

۳- همانجا، ص ۱۹۵

همهٔ اینها به‌ما اجازه می‌دهد که وقایع سال‌های ۱۷۴۳-۱۷۴۴ استرآباد و مازندران‌را جنبشی خلقی بدانیم که دارای ضعف‌های خاصی مانند عدم تشکل،عدم ارتباط ومحدودیت محلی بوده که ویژهٔ جنبشهای عصرفئودالیزم است. ویژگی این قیام شرکت فعال نمایندگان بازرگانان درآن بود که در دههٔ پنجم وضعشان سخت وخیم شده بود.

قیام فارس (۱۷۴۴)[۱]

درابتدای‌سال۱۷۴۴، قیامی درفارس شعله برافروخت که تمام ایالت‌وبه‌ویژه شیراز، حویزه، شوشتر وحتی لار وسواحل خلیج فارس را نیز دربرگرفت. علت این قیام مالیات‌بندی جدیدی بود که درسال۱۷۴۳ اجرا شد. این مالیاتها برای مردم سنگین بود. علت‌مستقیم قیام، شکنجه و کتک مردم بود که مالیات‌بگیران شاه‌برای دریافت مالیات بدان متوسل می‌شدند. محمدکاظم یادآوری می‌کند که «ابواب و مسترد زیاده ازحد به‌سکان فارس نیز، حسب‌الفرمان نادری، مقرر شده بود، جبرو تعدی به‌سکان‌آن‌دیار رخ داده. . .سکان آن‌دیار طاقت‌این صدمات نیاورده شورش وانقلاب درمملکت فارس به‌شیوع پیوست»[۲].

ابتدا چادرنشینان قبیلهٔ فیلی بایکدیگر متحد شدند ودرحدود ۲۰تن ازمالیات بگیران‌را کشتند. این موضوع بهانه‌ای برای جنبش سایر قبایل فارس گردید. قیام درهمه‌جا باقتل‌مالیات‌بگیران شاه آغاز شد. محمد کاظم می‌گوید که‌مردم«محصلان دارای دوران (نادرشاه ـ م.) را درهرمکان ومسکن که بودند به‌قتل‌آوردند»[۳].

۱ـ دربارهٔ قیام فارس لوکوبارت، مینورسکی ونورالله لارودی نیز نوشته‌اند، امااخبار آنها بسیار ناقص است. گذشته ازاین، برخی ارزیابی‌ها واظهارنظرهای این مؤلفان هم قابل بحث است.

۲ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای. . . پیشین، جلد۳، برگ۴۶، ۵۰.

۳ـ همان‌جا، برگ ۵۰.

تعداد قیام‌کنندگان به‌سرعت افزایش یافت. درحدود ۱۰ هزار نفر قیام‌کننده خانه تقی‌خان بیگلربگ فارس را در میان گرفته از او تقاضا می‌کردند که قیام را رهبری کند.

تقی خان به‌عنوان بیگلربگ ایالت، مسئول جمع‌آوری مالیات درفارس بود. مجموع مالیاتی که نادر از این ایالت می‌خواست بیشتر از نصف مالیاتی بود که معمولا از ۳-۴ ایالت بزرگ و از جمله فارس گرفته می‌شد. فرمان شاه، کشور ویران شدهٔ ایران را دچار بدبختی عظیمی کرد. مردمی که قدرت پرداخت مالیات را به مالیات بگیران شاه نداشتند، کودکان خود را به‌تجار اروپائی و هندی می‌فروختند. هرکس که وجوه مقرر شده را نمی‌پرداخت چشمش را از حدقه بیرون می‌آوردند. اخاذی، آزار و آدم کشی مأموران خزانه، در مردم موجی از خشم بوجودآورد. این موضوع که پیشقدمان قیام ازاعضای قبایل بوده‌اند، روشن‌می‌سازد که مالیات‌بندی سال ۱۷۴۳، کوچ نشینان را هم مانند بوم‌نشینان دچار زحمت می‌کرده. تقی‌خان که می‌دانست، با وضع ایجاد شده، گردآوری کامل مالیات ممکن نیست و با اطلاع از اینکه اختلاف مبلغ از او که سردار فارس است گرفته می‌شود «تمام تدابیر را برای به‌دست‌آوردن استقلال به‌کار بست»[1]

او موافقت کرد که رهبری قیام را بپذیرد و با این کار خود تصمیم گرفت که از نارضایی توده‌های مردم برای ساختن یک حکومت فئودالی مستقل از نادر استفاده کند.

تقی‌خان برای اینکه مردم‌را آرام کند، دستور داد که چندنفرازمالیات‌بگیران را به‌قتل برسانند و سپس همراه با قشون وقیام‌کنندگان عازم شیراز شد. او «مدتی درآن نواحی بنای سلطنت وفرمانروایی را برخود مرتب ساخت».[2]

۱ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴٤، پروندهٔ ۳، برگ ۸۹.
۲ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۵۱.

هنگامی که خبر قیام به‌نادر رسید ، او یکی از نزدیکان خود (فرهادبک) را برای مذاکره با تقی‌خان[۱] به‌شیراز فرستاد « تا او (تقی‌خان ـ ن .) را با قوی‌ترین امیدها راضی کند و به اردوی شاه جلب کند و ازجانب شاه به او وعده دهد که کوچکترین آزاری نخواهد دید و مانند گذشته با مهربانی با او رفتارخواهدشد»[۲] درهمان موقع نادر «به‌فرماندهان نظامیش که در آن نواحی (فارس) بودند . »[۳] دستور داد که « با سربازان خود راه را از هرسو اشغال کنند و ببندند تا تقی‌خان هیچگونه راهی برای فرار نیابد» .[۴] اما چون تمام این تدابیر بی‌نتیجه ماند وتعداد قیام کنندگان پیوسته افزایش یافت ، نادر محمدحسین‌خان افشار سردار عراق را با دو هزار نفر قشون خراسانی برای مقابله با آنها روانه ساخت و به‌سردار دستور داد که در راه سربازان را در دسته هایی گردآورد . محمد حسین خان وارد شیراز شد و در رکن‌آباد اقامت کرد . تقی خان نمایندگان خویش را پیش او فرستاد . آنها محمدحسین خان را به‌قیام کنندگان متمایل ساختند. پس از این ماجرا نادر مجبور شد که بهترین نیروهای خود یعنی دسته های گارد را که از افغان‌ها و ازبک‌ها تشکیل شده بودند و همچنین دسته‌های سربازان کرمانشاهی را فوراً برای مقابله کنندگان اعزام دارند. با اینحال ، این کار هم به‌پیروزی منجرنشد. تازه ، قسمتی ازسربازان هم به‌قیام کنندگان پیوستند. یکی ازسرکردهای نظامی (محمدعلی‌بک) شاه چون ۵۰۰ نفر ازسربازانش به قیام کنندگان پیوستند ، خود نیز از ترس نادر به بغداد گریخت .

قیام،سرزمینهای‌هرچه وسیعتری را دربرمی گرفت. تعداد قیام کنندگان‌اکنون

---

۱ ـ منابع فارسی دراین باره مطلبی ندارند .

۲ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پرونده ۳ برگ ، ۱۷۲ و ۱۷۳ .

۳ ـ همان‌جا .

۴ ـ همان‌جا .

دیگر از ۲۰ هزار نفر گذشته بود[۱].

بزرگترین خطر را برای قیام کنندگان قشون رستم خان ایجاد می‌کرد . او قبل از شروع قیام تقی خان ، سردار بنادر شده بود . تقی‌خان که برای پیشگیری از حملهٔ رستم‌خان با سرکردگان قبایل قیام کنندهٔ فارس مشورت کرده بودبا ۳-۲ هزار نفر قشون سواره و پیاده بسوی بنادرحرکت کرد . تقی‌خان پسرخود محمدرضا خان را درشیراز به‌جای خودنهاد و محمدحسین‌خان افشار را نیز سردار آن‌شهر کرد . او درضمن نامه‌ای به‌مردم بنادر وسرکرده‌های نظامی رستم‌خان نوشت که نادر پس‌از برگشتن از داغستان دچار مرض مالیخولیا شده ، از تمام ایالات مالیات پس‌افت می‌خواهد ، بسیاری از حکام ومأموران را کشته ومحمدحسین خان که به‌قبیلهٔ‌نادر تعلق داردنیزبه‌قیام کنندگان پیوسته‌واکنون درشیرازاست . تقی‌خان به‌سرکرده‌های نظامی ومردم آنجا پیشنهاد کرد که رستم‌خان را راضی کنند که سر از اطاعت نادر بپیچد و درصورتی که ازاین کار ممانعت کند اورا به‌قتل برسانند . رستم‌خان بااین پیشنهاد سرکرده‌های نظامی خود به‌طورخیلی دشمنانه‌ای برخورد کرد وتهدید کرد که مسببین را اعدام خواهد نمود .[۲]

بنا به‌خبر یکی ازدیپلمات‌های روس ، درسال ۱۷٤٤ ، پس از ورودتقی‌خان به‌بندرعباس، ساکنان بندرعباس، شوشتر، حویزه ولرستان همراه باحکام این‌شهرها «ازشاه بریدند»[۳] . خزانهٔ شاه که درنزد اجاره دار قرارداشت به‌دست تقی‌خان‌افتاد . نادر ۲۰ هزارسرباز به‌سرکردگی الله‌وردی‌خان به‌شیراز فرستاد تا با آتش وشمشیر مردم‌را آرام کنند . الله‌وردی‌خان با قشونش به‌شیراز رفت و آن شهررا محاصره کرد . قیام کنندگان سخت وشدید مقابله کردند . باوجود این پس ازچهارماه محاصره ، در

۱ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ٤۷ .

۲ ـ همان‌جا ، برگ ۵۱ ، ۵۲ .

۳ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پرونده ۱٤ ، برگ۲۹۸ .

قلعه گرسنگی رخداد و در ۲ جمادی‌اول ۱۱۵۷ هجری (۲۱ ژوئن ۱۷۴۴) پس از یورشی شدید، محاصره شدگان مجبور به‌تسلیم شدند.

قشون شاه وارد شهر شد. سربازان اموال مردم را غارت کردند، خانه‌ها و باغها را ویران کردند و ساکنان محل را کشتند. تقی‌خان پس از تلاش ناموفق برای فرار دستگیر گردید وهمراه با ۴۰ تن ازنزدیکان وخویشاوندانش به اصفهان برده شد. تمام خویشان ونزدیکان اورا کشتند. خود تقی‌خان را هم از یک‌چشم کور کردند و دارایی او را مصادره کردند. با این حال نادرشاه او را «بخشید» و به‌حکومت کابل برگماشت: درپایان تابستان ۱۷۴۴ قیام فارس سرکوب شد.

احتمالا نادر تصورمی کرد که با «عفو» تقی‌خان می‌تواند اطمینان اورا جلب کند. اما چنین نشد. نارضائی درمیان فئودال‌ها رشد پیدا کرد و قیامهای‌آنهاعلیه حکومت شاه افزایش یافت. تقی‌خان هم به‌زودی، درکابل، در رأس قیامی‌دیگر قرار گرفت.

تشدیدستم مالیاتی‌علت اصلی جنبش توده‌های مردم وسبب وسعت حدوداین قیام بود. نیروی اساسی قیام را ایلیات و رعایای فارس‌وسواحل خلیج فارس تشکیل می‌دادند. چون توده‌های مردم نمی‌توانستند از درون خود رهبری بیرون بدهند، نمایندگان طبقهٔ حاکم (به‌ویژه تقی‌خان) در رأس قیام قرارگرفتند. جهت و هدف جنبش نیزکاملا روشن بود زیرا که خلق کاهش مالیات‌های بیش از حد را طلب می‌کرد. شرکت نمایندگان طبقهٔ حاکم مانندتقی‌خان دراین قیام، دلیلی برعمیق شدن بحران سیاسی دولت نادرشاه بود.

قیام مسقط و بحرین

قیام قبایل عرب‌مسقط وبحرین نیزمانندسایرقیامهای‌سالهای ۱۷۴۳-۴۴ درنتیجه تشدید بهره‌کشی فئودالی شعله‌ورگردید. مردم این ایالات به‌گفته تاریخ نگار از پرداخت مالیات زمین و باج وخراجهای دولتی خودداری کردند.

در این قیام ، اشراف هم مانند زحمتکشان روستا شرکت جستند[1] . برای سرکوبی این قیام قشونی به‌سرکردگی مظفرعلی خان فرستاده شد . در هنگام‌وقوع این حادثه در مسقط وبحرین ، تضادهای آشکاری بین گروههای مختلف اجتماعی شرکت‌کننده درقیام نمودارشد و ازجانب اقشار بالای فئودالها نااستواری وخیانت بروزکرد . مثلا هنگامی که خبر عزیمت قشون کیفری از اردوی شاه به گوش قیام‌کنندگان رسید ، نمایندگان اشراف محلی به‌مقاومت خود پایان دادند وگروهی از شرکت‌کنندگان فعال‌قیام راکه از اقشار زحمتکش بودندبه‌قتل رساندند[2] .مأموران کیفری شاه کشتار وحشتناکی به راه انداختند . آنها برای این کار مردم را به سه دسته تقسیم کردند :

«جمعی که‌بانی سرکشی وپاغیگری را گذاشته بودند«به‌قتل رسیدند، کسانی که ازپرداخت مالیات خودداری کرده بودند ازچشم وگوش محروم شدند وآنهایی که فقط هواداری کرده بودند دماغشان قطع گردید . درعین حال به برخی از نمایندگان اشراف ،که جانب شاه را گرفته بودند ، خلعت و هدایای دیگری نیز داده شد»[3]

پس از این قتل و کشتار ، شاه برای گرفتن مالیاتهای خارج از اندازه ، از مردم مسقط وبحرین ، مالیات‌بگیرانی به کارگماشت.[4] آنها می‌بایست مقدار زیادی مروارید نیز جمع می‌کردند. درنتیجه ، قیام تازه‌ای از جانب قبایل مسقط و بحرین شعله برافروخت که برای سرکوبی آن قشون کیفری جدیدی روانه گردید .

---

۱ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای . . . پیشین ، جلد ۳ برگ ۴۸ .

۲ ـ همان جا .

۳ ـ همان‌جا ، برگ ۴۸ ، ۴۹

۴ ـ همان جا ، برگ ۴۹ .

قیام خوی وسلماس (۱۷٤٤)

علت‌اساسی ومستقیم قیام‌قبایل کرد دمبلی درخوی وسلماس نیز تشدید ستم مالیاتی بود .

چنانکه محمدکاظم می‌گوید، درسال ۱۷٤٤ به‌فرمان شاه ، ازخوی وسلماس به‌جای ۳ هزارتومان مالیاتی‌که در زمان شاهان صفوی (به‌کاهش نرخ تومان نیز بایدتوجه داشت) گرفته می‌شد[۱] درحدود ۱۰ هزارتومان[۱] باج وخراج خواسته شد . مردم از پرداخت این باج وخراج خودداری کردند ومالیات‌بگیران شاه را کشتند.[۲]

مرتضی قلی‌خان ، نجف‌قلی خان وسایر رهبران قبایل که مسئول گردآوری مالیات بودند ، خود به‌قیام‌کنندگان پیوستند . نادرشاه درمارس ۱۷٤٤ چنددسته از قشون خویش را به‌فرماندهی محمدرضا خان قرخلو ، حیدرخان افشار ، آشورخان افشار ، کریم خان افشار وحاجی خان بیگلربیک گنجه برای سرکوبی قیام روانه ساخت[۳] .

خوانین دمبل که با نمایندگان شاه واردمذاکره شده بودند اعلام کردند که مردم نمی‌توانند مالیات‌های خواسته شده را پرداخت کنند . بلافاصله پس از بیان این امر چند نفر از خوانین زندانی شدند . قشر بالای قبایل که تصور می‌کردند گردآوری مالیات خواسته شده از خوی و سلماس غیرممکن است ، از ترکیه کمک خواستند .

ترکیه ، دراین موقع ، قشون خود را برای حمله به‌ایران و به‌سلطنت‌رساندن صفی‌میرزا آماده می‌کرد . به‌زودی ۲۰ هزار نفرقشون ترک ، به سرکردگی یوسف پاشا ، که به‌قیام‌کنندگان پیوسته بودندبه‌سوی خوی حرکت کردند[٤] . آنها درنبرد

۱- همان‌جا، برگ ۱۰۰،ای .پ . پتروشفسکی ، طرح‌کلی ... پیشین ، ص۳۳۵ .
۲ - محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ برگ ۱۰۰ .
۳ - همان جا ، برگ ۱۰۰ ، ۱۰۱ .
٤ - همان‌جا ، برگ ۱۰۱ ، ۱۰۲ .

با قشون شاه شکست خوردند. مقاومت قیام کنندگان نیز، پس از شکست نیروهای اصلی آنها وقشون ترکیه، درهم کوبیده شد. محمدرضاخان قرخلو با ۶ هزارسرباز برای حفظ آرامش در خوی باقی ماند و سایر سرکرده‌های نظامی به ایالات خود بازگشتند.

شرکت نمایندگان طبقهٔ حاکم در این قیام (مانند اکثر قیامهای دیگردههٔ پنجم)، که ابتکار مراجعه به ترکیه نیز از آنها بود حاکی از تشدید نارضایی‌آنها وتلاششان برای رهایی از وابستگی به‌نادرشاه بود. ترکیه خیلی علاقمند بودکه درچنین مواردی درامور داخلی دولت نادر مداخله‌کند[1] و البته این موضوع کمتر از هرچیز به غمخواری نسبت به‌سرنوشت قیام مربوط می‌شد.

جنبش صفی میرزا (۱۷۴۴)

چنانکه قبلا نیز یادآورشدیم صفی‌میرزا، یکی از مدعیان دروغی دههٔ‌چهارم، پس از تلاش ناموفق در برپا کردن قیام به‌ترکیه گریخت و در آنجا مورد حمایت سلطان واقع شد.

درسال ۱۷۴۳، ترکیه که از وضع وخیم داخلی ایران و نارضایتی مردم از سیاست‌نادرشاه باخبر بود،مجدانه وارد عمل گردید و دوباره به‌آمادگی قشون‌خویش برای جنگ پرداخت. درپایان سال ۱۷۴۳ صفی‌میرزا با ۲۰ هزار قشون ترک در مرز بین ترکیه و دولت نادر بود. به‌زودی احمدپاشا سرکرده نظامی ترکیه با ۷۰ هزار قشون ترک به‌او پیوست[2].

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر ازسیاست ترکیه و روابط ایران وترکیه دراین دوره مراجعه شود به:

Mohammed Ali Hekmat, Essai Sur 1, histoire des relations politigues irano-ottomannes de 1722 a 1747, paris 1937, p. 215 - 234.

۲ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸،۱۲۷.

در پایان سال ۱۷۴۳ تا ابتدای سال ۱۷۴۴ صفی‌میرزا که درقارص بود از اردوگاه خود فرمانهایی به‌شهرهای مختلف کشور فرستاد. او در این نامه ها اعلام کرد که نماینده خاندان صفوی است وبه‌هنگام محاصرهٔ اصفهان به‌وسیلهٔ افغانان با خواهرش فرار کرده. صفی میرزا از مردم می‌خواست که او را حمایت کنند. او که به‌خوبی از نارضایتی عمومی در کشور و از زورگویی اشراف نظامی ـ فئودال قبایل خراسان باخبر بود دراین فرمان‌ها به‌تمام «اقشار مردم ایران» وعده داد که «در حکومت او ازهرگونه رفاه و آرامشی» بهره‌مند خواهند شد[1]. در نتیجه، به‌زودی نزدیک هزار نفر از ایرانیان و همچنین بخشی از جمعیت آذربایجان، گرجستان و سربازان قشون شیروان جانب صفی میرزا را گرفتند[2].

صفی میرزا همچنین سعی‌بسیار کرد که با قیام کنندگان فارس تماس بگیرد و به‌آنجا پیک‌هایی نیز روانه ساخت.

نادر برای جلوگیری از پیوستن مردم به‌صفی‌میرزا دستور داد که از ایروان تا قارص پست گذاشته شود. او برای اینکه‌قبایل افشار راکه درناحیهٔ اروسیه‌کوچ می‌کردند به‌خودجلب کند افشار بالای این قبایل را تطمیع کرد. نادر که «آنها (سران قبایل) را هم قبیلهٔ خود می‌دانست» به‌آنها خلعت داد و از پرداخت نیمی‌از مالیات سالیانه نیزمعافشان کرد[3]. امامردم بدون توجه به‌این موضوع مرتباًبه‌جانب صفی‌میرزا می‌رفتند. دسته هایی ازقبایل لزگی نیزبه‌رهبری احمدخان اوسمی‌جتکتای وبزرگان تبرسران[4]، که برای شرکت در هرجنبش ضد نادری دیگری آماده بودند،

---

۱ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۴، برگ ۲۵۵ پروندهٔ ۳، برگ ۲۵۶.

۲ ـ همان‌جا، پروندهٔ ۳، برگ ۲۵۶، ۳۱۴، محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۷.

۳ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۳، برگ ۲۵۶.

۴ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۷.

به‌این مدعی دروغی پیوستند .

در اوت سال ۱۷٤٤ نادر با قشونی بزرگ عازم فارس گردید . به‌زودی جنبش صفی میرزا سرکوب شد . احمد خان اوسمی و بزرگان تبرسران به‌داغستان گریختند . خود صفی میرزا دستگیر گردید و به‌ترکیه فرستاده شد . با وجود این ، ترکیه ازفکر جلوراندن صفی میرزا به‌عنوان مدعی تاج و تخت دست برنداشت[1] . دربارهٔ بقیهٔ سرگذشت صفی‌میرزا اطلاعاتی درمنابع وجودندارد .

جنبش صفی‌میرزا ازجانب شرکت‌کنندگان قیام به‌صورتهای گوناگونی تعبیر وتلقی می‌شد . خود صفی میرزا که از خانواده‌ای کشاورز بود ، در دههٔ چهارم ، برای دفاع از منافع توده‌های مردم در رأس آنها قرار گرفت . او سپس به ترکیه گریخت و در آنجا از حمایت سلطان برخوردار شد . صفی میرزا در دههٔ پنجم قرن هیژدهم دست نشانده ترکیه شد و با اتکاء بر نیروهای نظامی آن کشور ، ادعای تاج و تخت کرد . توده‌های مردم نیز با حمایت ازصفی‌میرزا در واقع علیه سیاست مالیاتی غارتگرانهٔ نادر به‌پا خاستند . بدینجهت بود که جنبش صفی‌میرزا در میان مردم باچنین جواب مساعدی مواجه شد . دراین دوره دربسیاری از ایالات کشور (مثلا در«ولایت» تبریز ، درشمال آذربایجان ، درمرکز ایران وغیره) شورش ها و قیامهایی به‌وقوع پیوست که از تشدید ستم مالیاتی ناشی می‌شد . قبایل داغستان نیز ازاینجهت درجنبش شرکت‌کردند که «شاید به‌دست‌یاری جماعت رومی‌عارخود را ازقزلباش استردادنمایند[2]» . برای ما این جنبش فقط از نظر شرکت توده‌های مردم در این قیام ناشی از نارضایی آنها از سیاست غارتگرانهٔ مالیاتی نادرشاه بود . آنها آماده بودند که از هرجنبش ضد حکومتی دیگری نیز حمایت کنند .

---

۱ - آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۰٦ .

۲ - محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳٤ .

قیام گیلان و ایالات دیگر ایران (۱۷۴۷-۱۷۴۴)[1]

درسال‌های ۱۷۴۷-۱۷۴۴ قیامهای پرعده‌ای در گیلان رخداد . ابتدا در تابستان ۱۷۴۴ بود که تالشی‌ها بنای شورش را نهادند. به گفتهٔ ناظر «سردم تالش دوباره بلوا راه انداختند[2]» . این جنبش که در زیر شعار سرنگونی کردن نادر و در ابتدا تصرف آستارا ظاهر گردید تأثیرعمیقی درتمامی گیلان نمود. به‌شهادت‌معاصران، «درسرتاسر گیلان وحشت وخطرعمیقی به‌وجود» آمد[3]. قشونی که برای آرام کردن تالشی‌ها فرستاده شد ، روستاهای تصرفی آنان را ویران کرد و ۲۰۰ نفر از مسببین را دستگیر کرده به دربار شاه فرستاد . با وجود این ، شورش با نیروی تازه‌ای شعله برافروخت وتا فوریه سال ۱۷۴۶ ادامه پیدا کرد . شورش گیلان هم مانند سایر شورش‌ها به تشدید فشار مالیاتی بر مردم مربوط می‌شد . در رأس قیام کنندگان ، کلب حسین بک قرار داشت که سرپیچی خود را از شاه اعلام کرده بود . این موضوع به‌ویژه مؤید آن بود که ساکنان تالش با منتهای سعی به‌سوی اومی‌شتافتند و بدین‌وسیله خود را محافظت و مواظبت می‌کردند[4] . نادر برای سرکوبی این‌قیام سپاهی مرکب از ۱۰ هزار جنگجو روانه ساخت . با وجوداین ، نتوانست موفقیتی به دست آورد . پس از این ماجرا سپاهی مرکب از ۳ هزار افغان برای مقابله با قیام‌کنندگان اعزام گردید . سرکرده‌های نظامی شاه ناچار به‌تالشی‌ها وعده دادند که اگر آنها داوطلبانه به‌مبارزه پایان دهند بخشیده خواهند شد .

قشربالای قبایلی که درقیام تالشی‌هاشرکت کرده بودند به‌مردم خودخیانت کردند و با اعتراف به گناه خود به اردوی قشون شاه رفتند . پس از این جریان ،

---

۱ ـ قیامهایی که درسال‌های ۱۷۴۷-۱۷۴۴ در گیلان رخداد ابدا درنوشته‌ها و آثار منعکس نشده . درمنابع نیز اخبار پراکنده وناقصی درباره آنها وجود دارد .

۲ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۵ ، پرونده ۷ ، برگ ۴۰۴ .

۳ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران ، ۱۷۴۵ ، پرونده ۱۸ ، برگ ۸۱۷ .

۴ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۸۴۶ ، پرونده ۷ ، برگ ۳۰ .

بخشی از کدخدایان روستاهای تالش وآستارا به کمک آنها اسیر گردیدند. بسیاری از آنها را «بمنظور گرفتن مالیاتهای پس‌افت و جریمه‌های سنگینی که به‌آنها بسته شده بود» زندانی کردند و برخی را نیز «به کنده بستند»[1] .

جنبش شکست خورد . نیروی اصلی قیام ، کشاورزان و چادرنشینان بودند. پیوستن قشر بالای قبایل به‌شاه ، سرکوبی قیام را تسریع کرد .

گیندفورد سفیر انگلیس در روسیه ، درابتدای سال ۱۷۴۷ پس از دریافت گزارشی از ایران ، به لردچسترفیلد وزیرمتبوع خود خبرداد : «بازرگانان انگلیسی که علاقمند به‌تجارت درایران هستند خبریافته‌اندکه دربرخی از ایالات این کشور علیه نادرشاه شورش رخداده و آشوبگران همه جا راغارت کرده ومی‌سوزانند؛ آنهادر هر جا که ظاهر می‌شوند وحشت بروز می کنند . برای ایالت گیلان که کارخانهٔ انگلیسی درآن وجود دارد باید به‌زودی تدابیر دیگری اندیشید[2] . درابتدای سال ۱۷۴۷ درواقع قیام تازه‌ای درگیلان شعله برافروخت. علت قیام این بود که گذشته از باج وخراجهای معمول ، مالیاتهای پولی جدیدی نیز به‌مردم بسته شد. باوجود اینکه مالیات‌ها برای نادر فرستاده شده بود ، او دستور داد که قشونی به گیلان فرستاده شود تا جریمه‌های کلان پولی و «به‌عبارت دیگرباج وخراجهای گوناگونی» از مردم بگیرد[3]. این بار کانونی اصلی قیام درگسکر بود.بازرگانان و دلالان کارخانه‌های انگلیسی به‌طور دسته‌جمعی به گیندفوردسفیرانگلیس در روسیه مراجعه کردند وتقاضا کردند که از منافع آنها دفاع شود و دو فروند کشتی در اختیار آنها گذارده شود تاخود و اموالشان را از ایران ببرند[4]

---

۱ ـ همان ، پرونده ۱۱ ، برگ ۱۵ ، ۱۶ .

۲ ـ « گزارش گیندفورد به چسترفیلد از پتربورگ در ۲۵ ژوئن سال ۱۷۴۷ » («مجموعهٔ انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، ص ۳۵۲ ، ۳۵۳) .

۳ ـ آس خ ر ، ذخیر « روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۷ ، پرونده ، برگ ۱۷۳ .

۴ ـ «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، ص۱۷۳ .

پیش از هر چیز مردم مالیات گزار قیام کرده بودند . یکی از دیپلمات‌های روس می‌نویسد :

«مردم بی‌سر وپا در گیلان یاغی شده‌اند و تعدادشان هم کم نیست[1] . »

نارضایی و طغیان نمایندگان بوروکراسی کشوری را هم دربرگرفت . یکی‌از آنها به‌نام آقا حسن (رئیس سابق «مالیات‌های پولی خزانه» درگیلان) در مذاکره با اعضای سفارت روس می‌گوید که بسیاری از بزرگان گیلان پیش او آمده از تهیدستی خود و بیرحمی نادر شکایت کرده‌اند . آنها «موافقت اورا برای سرپیچی از اطاعت شاه که با توجه به‌موقعیت مستحکمش موردقبول تمام ولایات واقع خواهد شد »طلب کرده‌اند . بزرگان یادشده به‌آقا حسین پیشنهاد کرده‌اند که جنبش آنها را رهبری کند ، پولهای جمع‌آوری شده از مردم را ازمالیات‌بگیران شاه درگیلان‌پس بگیرد و سایر «کارسندان شاه را که به گیلان فرستاده شده‌اند به‌قتل برساند[2] .»

این اعمال بزرگان ، روشنگر آن است که مسؤلان سابق گردآوری مالیات خود می‌دانسته‌اند که در زمان حکمروایی گرسنگی و شورش درگیلان آنهانخواهند توانست آن مقداری را که برای خزانه خواسته شده گردآورند . به‌همین جهت‌این بزرگان که از پشتیبانی مردم مطمئن بودند تصمیم گرفتند که علیه حکومت شاه بشورند .

درسالهای ۱۷۴۷ همزمان با شورش گیلان ، مردم بسیاری از ایالات که باج وخراج وظلم و جور خارج از اندازه‌ای را تحمل کرده بودند علیه حکومت شاه قیام کردند .

درسال ۱۷۴۶ ، درمیان قلیچه‌ای‌ها که بین قندهار وکابل کوچ می‌کردند شورشی آغازگردید. به‌زودی تقی‌خان حاکم کابل (که درسال ۱۷۴۴ قیام فارس

---

۱ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۷ ، جلد ۵ ، برگ ۱۵۰ .
۲ ـ همان جا ، جلد ۳ ، برگ ۲۶۷ .

را رهبری کرد) نیز به آنها پیوست و دوباره سرپیچی خود را از شاه اعلام کرد[1] . قبیلهٔ هزاره‌نیز که محل کوچشان هرات بود ازقلیچه‌ای ها سرمشق گرفتند. هزاره‌ای ها با اهالی هرات متحد شدند وعلیه حکومت‌شاه قیام کردند. علی‌خان سپاهی مرکب از چهار هزار نفربرای‌مقابله باآنها روانه ساخت. بخشی ازقیام کنندگان اسیرشدند. بسیاری از آنهانیزاعدام گردیدند .درمیان قیام کنندگان، اشراف شهرها نیز وجود داشتند[2] .

شورش مردم ایالات تازه وتازه‌تری را دربرمی‌گرفت . قبیلهٔ بختیاری نیزکه برایش پانصد هزارتومان مالیات تعیین شده بود، درسال ۱۷٤٦ قیامی برپاساخت. به‌زودی صفوف قیام کنندگان که محمدکاظم آنها را با اظهار تنفر « سپاه اجامره و اوباش» می‌نامد به‌وسیلهٔ قشون شاه درهم شکسته شد[3] .

درسال ۱۷٤۷ مردم مازندران دوباره قیام کردند و در نتیجه حاکم ایالت‌به قتل رسید . درجوارمرز ترکیه یعنی در ارومیه ومراغه هم قیام آغازگردید[4]. گیند فورد در ابتدای سال ۱۷٤۷ به چستر فیلدگزارش می‌دهد که « درسراسر پادشاهی ایران هرج و مرج وحشتناکی حکومت می‌کند»[5].

قیام سیستان (۱۷٤٦-۱۷٤۷) [6]

یکی ازبزرگترین جنبشهای سال‌های ۱۷٤٦-۱۷٤۷ قیام سیستان بود که در

۱ ـ آ س ر ، ذخیره « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٦٤ ، پرونده ۱٦ برگ ۳۸۷ ، ٤۲۹ ، پرونده ۱ ، برگ ۱۷۹-۱۷۱ .

۲ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷، پرونده ٥ ، برگ ۱٥٥، ۱٥٦ .

۳ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۷۱ .

٤ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پرونده ٥ ، برگ ۲۱۲.

٥ ـ «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، ص ۳۷۱ .

٦ ـ قیام سیستان درآثار تاریخی شوروی منعکس نشده . مؤلفان خارجی نیز درباره این قیام به اختصار سخن گفته‌اند .

تابستان سال ۱۷٤٦ آغاز گردید . علت این قیام نیز مالیاتهای توانفرسا بود .

مالیات بگیران شاه به‌طرق گوناگون از مردم مالیات می گرفتند . ضمناً بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمدهای خزانه را خود آنان تصاحب می کردند . نادرشاه پس ازاطلاع ازاین امر دستور داد که مالیات بگیران را اعدام کنند وخودمأموران تازه‌ای به‌سیستان فرستاد . آنها می‌بایست دوباره درحدود یک میلیون تومان گرد- آورند[1] . درنتیجه مردم سیستان قیام کردند . ابتدا نزدیک ۲۰ هزار نفر « از تمام درجات» درقیام شرکت کردند[2] . قیام را فتحعلی‌خان رهبری می کرد . او پیک‌های خودرا به‌فیروزکوه و فراه وسایر جاها فرستاد وآنهارا به‌سرپیچی از خواستهای‌مالیات بگیران دعوت کرد[3] .

سپاه ۳۰ هزار نفره‌ای که از جانب نادر اعزام گردید به‌وسیلهٔ قیام کنندگان درهم شکسته شد . تشدید قیام نادر را مجبور کرد که تازه و تازه‌تری به سیستان بفرستد . درپائیز سال ۱۷٤٦ محمد رضا خان شکست سختی به قیام کنندگان وارد ساخت وفتحعلی‌خان را به‌اسارت گرفت . فتحلی‌خان در اکتبر سال ۱۷٤٦ نزد شاه فرستاده شد و کور گردید . با وجوداین قیام کنندگان توانستند با عصیانگران سایر ایالات تماس بگیرند .به زودی افغانهایی که درقندهار کوچ می کردند، یموت‌های اورکنج ، مردم کابل به رهبری تقی‌خان وهمچنین گروهی که از کرمان آمده بودند به‌آنها پیوستند . قشون شاه نیز جانب قیام کنندگان را گرفت[4] .

نادرشاه برای سرکوبی این قیام ، دسته هایی به سرکردگی علی قلی‌خان برادرزادهٔ خود وطهماسب خان جلایر روانه ساخت . بخشی از اشراف سیستان به

---

۱ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۹ .

۲ ـ آ س خ ر ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٦٤ ، پرونده ۱٦ ، برگ۳٥٦ .

۳ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۹ ، ۲٤۰ .

٤ - آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤٦ ، پروندهٔ ٦ ، برگ۳۷۱، ۱۷٤۷ ، پرونده ۱ ، برگ ۱۷۹ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۷۹ .

قیام‌کننده‌گان خیانت کرده علی قلی‌خان را برای به‌دست‌آوردن پیروزی و دستگیری نزدیک به هزار نفر ازقیام‌کننده‌گان کمک کردند. درتمام نبردهای بعدی قشون‌شاه شکست خورد. درهمین موقع شایع شد که نادرشاه تمام اموال ابراهیم خان برادر-زادهٔ خودرا مصادره کرده و دستور داده که ظاهراً به‌عنوان مجازات شکست،علی‌قلی خان صد هزار تومان وطهماسب خان جلایر ۵۰ هزارتومان به خزانه بپردازند. علی قلی‌خان پس از دریافت این فرمان چون می‌دانست که سرکوبی قیام ممکن نیست خود به‌قیام‌کننده‌گان پیوست. به‌زودی فئودال‌های دیگر و مردم ایالت‌نیز اطاعت خود را ازعلی قلی‌خان اعلام کردند.[1] نادرشاه به‌خیال متقاعدکردن علی‌قلی‌خان از طریق صلح،نامه‌ای به‌اونوشت وبه‌اووعده‌داد که درصورت‌پایان یافتن قیام‌مقام‌های‌مهمی به‌او واگذار خواهد کرد. ازطرفی به‌طهماسب خان جلایرنیز دستور داد که علی قلی خان را بکشد[2]. طهماسب خان می‌بایست آنقدر در سیستان می‌ماند تا اینکه تمام «اهالی‌اغتشاش کنندهٔ سیستان رام شده و به‌اندازهٔ کافی مطیع گردند[3]». اما مطیع کردن مردم غیرممکن بود. مردمی که از باج و خراج‌های توانفرسا فرسوده وخانه‌خراب شده‌بودنددرمقابل قشون شاه‌به‌سختی مقاومت می کردند.قیام‌کننده‌گان اعلام‌کردند که ترجیح می‌دهند نابود شوند و به‌دست شاه نیفتند. با نزدیک‌شدن قشون شاه مردم علوفه‌ها و آذوقه‌ها را در زیر خاك پنهان می‌کردند. قیام وسعت هرچه بیشتری می‌گرفت.

محمد کاظم می‌نویسد که علی‌قلی خان درسیستان با منظرهٔ وحشتناکی از ویرانی وخالی بودن شهرمواجه می‌شود. درهمان هنگام همه روزه شایعاتی دربارهٔ بیرحمی‌های تازهٔ نادر بگوش می‌رسد. درباره کورکردن وکشتن برخی از خوانین افشار که خویشاوند نزدیک شاه بودند (امامقلی‌خان، محمدعلی‌خان، قاسم‌خان

۱ ـ محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴۳.

۲ ـ همان جا، برگ ۲۴۵، ۲۴۶.

۳ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۱۶،برگ ۴۵۰.

افشار وغیره) نیز خبرهایی شنیده می‌شود. علی قلی خان قیام می کند. به‌دستور او بسیاری ازساکنان ایالت که از ترس پیگرد مالیات بگیران شاه به کوههای اطراف گریخته‌اند برگردانده می‌شوند و در جای سابقشان اسکان می‌یابند[1] هنگامی که خبر قیام علی‌خان در خراسان پراکنده می‌شود، نمایندگان ایالات و پیک‌های نشودالهای گوناگون ازهرطرف پیش اومی‌آیند و آمادگی خودرا برای پیوستن به‌قیام او اعلام می‌دارند. درآوریل ۱۷۴۷ علی قلی‌خان وارد هرات می‌شود. بسیاری ازرهبران قبایل نیز به‌آنجا می‌آیند و به او وعدهٔ کمک و پشتیبانی می‌دهند.

شاهزاده م.م. گلیتسین سفیر روسیه در ۱۳ آوریل ۱۷۴۷ از رشت گزارش می‌دهد:

«اغتشاش های یادشده درنتیجهٔ فقر بی‌اندازهٔ مردم ایران در همه‌جا گسترده شده. این فقر ناشی از غارتگری و ستمگری بی‌حساب شاه است. سرتاسر ایران به‌زوال حتمی دچارگردیده. چنانکه خود ایرانیان یکصدا وقاطعانه می گویند، در ایران فقط ایالت خراسان کمی از بقیه سرفه‌تر است. تازه آنجا هم به‌وضعی دچار شده که در جریان شورش سیستان، ارتش شاه را نمی‌توانست غذا بدهد. ولایات دیگر و ازجمله خود پایتخت نیز تقریباً دچار ویرانی گردیده. شهرها و روستاهایی که ازسرزمین روسیه گرفته‌اند، چنانکه من خود درسفرمشاهده کردم، همه ویرانه شده‌اند. حتی یک‌ده‌مسکون هم یافت نمی‌شود. تمام ساکنان آنها گریخته‌اند... اما راجع به‌سیستان، همه می گویند که مردم آنجا تاحد تصور نیرومند شده‌اند، زیرا که اگر آنها اینقدر خطرناك نبودند شاه تا این اندازه کار را عقب نمی‌انداخت. دربارهٔ قشون شاه نیز بی‌پرده گفته می‌شود که بسیاری از افراد آن که بدلیل کاهش مواجبشان نسبت به سابق دلخورهستندویا به‌وحشت‌های گوناگون دیگری درمانده و ناراحت شده‌اند، پی درپی دست به‌فرار می‌زنند[2]».

۱ - محمدکاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۴۳.

۲ - آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۳، برگ ۱۹۸.

قیام کرمان

قیام کرمان درتابستان سال۱۷٤٦ رخداد. باکوینن کنسول روس درگزارش روز ۳ سپتامبر سال ۱۷٤٦ خود می‌نویسد : «شهرکرمان با قریه‌هایش به تبعیت ازسیستانی‌ها سر از اطاعت شاه پیچیده‌اند . فرماندهان و بزرگان آنجا نیز نزد شاه نمی‌روند . آنها اعلام کرده‌اند که از خدمتگزاری به شاه خرسندند اما برای حساب پیش او نخواهند رفت زیرا هرکس که برود چشمش را از حدقه بیرون می‌آورند و کورش می کنند. . .آنهاهم ترجیح میدهند که درکرمان باشند وباچشم بمیرند . . . ولی در دربارزیر شکنجه کور وخفه نشوند[۱]» .

نادرشاه پس از ورود به کرمان زورگویی را با ساکنان آنجا آغازکرد[۲]. مثلا درگزارش یکی از اعضای سفارت روس می‌خوانیم : «در روز چهاردهم مارس سی نفر ازجمله : چهارخان ، سه سلطان ویک چاوش‌باشی کشته شدند ، دوازده نفرهم از چشم محروم گردیدند . این کار همه روزه بدون استثنا تکرار می‌شود . او به هیچ کسی و هیچ مقامی ، حتی به نظامیان خودش هم رحم نمی‌کند وبا تمام آنها به همین گونه رفتار می‌کند : چشمانشان را از حدقه درمی‌آورد و خفه‌شان می کند . درکرمان ازکله‌ها مناره‌ای درست شده . ظاهراً به‌اندازهٔ چهار آجر از این مناره از کله‌های سالخوردگان تشکیل گردیده زیرا موی همهٔ آنها سفید است . . . درآوردن چشم و کشتن آدم همه روزه انجام می گیرد . چنان زوزه وفریادی از زن و مرد بلند می‌شود . . . که شنیدن آن انسان را سخت به‌رقت می‌آورد»[۳]

بازن با چشمان خوددرکرمان هرمی دیده که از کله‌های بریده درست شده بوده [٤].

---

۱ - آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٦ ، پرونده ۱۱، برگ۳۰۳ .
۲ - محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۹،۲۳۸ .
۳ - آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پرونده ۳ ، برگ۲٤۲ .
٤ - «نامه‌های ...» (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۳۰۵ .

شورش کردهای خبوشان (قوچان فعلی - م .)

این شورش اوضاع وخیم دولت نادر را بازهم وخیم‌تر کرد . خانهای کرد همیشه وفادارنه به نادر خدمت می‌کردند و درمیان اشراف بسیاری دیگر از قبایل چادرنشین ازهمه با نفوذتر بودند . آنها هم در دستگاه اداری دولت نادر وهم در قشون مقامهای مسئولی را به‌عهده داشتند . پس ازپایان جنگ با ترکیه ، نادرشاه مالیات سنگینی درحدود . . ٤ الف به‌چادرنشینان خبوشان بست . خانهای کرد هم یعنی محمد جعفرخان زعفرانلو، ابراهیم خان کیوانلو وغیره که درقشون نادرخدمت کردند ، پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتند که همراه با سپاهیان خویش به خبوشان بگریزند. دامنۀ قیام وسعت گرفت وتلاش برای‌سرکوبی‌آن‌به‌نتیجه نرسید . کردهای قیام‌کننده کارخودرا به‌دفاع محدود نکرده غالباً به‌قشون شاه حمله نیزمی‌کردند، رمه‌های اسبان شاه را می‌دزدیدند و آنها را درکوهها پنهان می‌کردند .

قیام اصفهان

قیام اصفهان نیز مانند سایر قیام‌ها ناشی از غارت بی‌حسابی بود که به‌بهانۀ گردآوری‌مالیات ازمردم انجام می‌گرفت . درفوریۀ سال ۱۷٤٦ بود که و.براتیشف نوشت :

«ساکنان اصفهان راضی نیستند و ورود پادشاه خودرا با غم و اندوهی‌عمیق حس می‌کنند . آنها ازجانب شاه لطف وسرحمت نمی‌بینند بلکه ازخشم وغضب او برخوردار می‌شوند . روزی نیست که درآن جریمه‌ای توانفرسا به کسی بسته نشود، غارت ظالمانه‌ای انجام نگیرد وخلاصه آزاری غیرانسانی به کسی نرسد.اعلحیضرت به‌طورکلی پایتخت قدیمی‌را تخلیه کرده وساکنان آن را تا آخرین نفربیرون کرده . درسراسر ایران به جز ناله‌های غم‌انگیز ، شیون دل‌خستگان ، گریه‌های خونبار ، دادخواهی رقت‌آور ، فقر و بسیاری ماجراهای فلاکت‌بار دیگر چیزی به چشم

نمی‌خورد[1] . درباره شورش اصفهانی‌ها ، ما در «کتابچه» س . نجیب‌زادهٔ روسی که در آخر مارس سال ۱۷٤۷ در اصفهان بوده نیز مطالبی می‌خوانیم . دو روز قبل از ورود او به‌شهر، مالیات‌بگیران شاه درآنجا بوده‌اند وازساکنان اصفهان ومهاجرنشین (کلن) ارمنی جلفای نو مبلغ زیادی پول می‌خواسته‌اند .

بزرگان‌شهر به‌ویژه حاکم اصفهان وبازرگانان جلفا به‌خشم آمده می‌شورند. «خان با سایر بزرگانش گرد هم آمده و قرار گذاشته‌اند که نه فقط از جمع‌آوری مالیات‌های مجدد پولی سرباز زنند بلکه ازگرفتن پس‌افت‌های گذشته نیزخودداری کنند و محصلان مالیاتی را از آزار بیشتر مردم منع کنند . آنها همچنین تصمیم گرفته‌اندکه در این باره برای شاه نامه بنویسند و متذکرشوند که نه تنها مبلغ ٦ الفی که دوباره خواسته شده بلکه پولهای پس‌افت گذشته نیز جمع شدنی نیست ، زیراکه ساکنان اینجابرای پرداخت مالیات ، کاچال خودرا فروخته‌اند واکنون هم حاضرند زن وبچه‌های خودرا بفروشند ولی کسی نیست که آنها را بخرد «اصفهانی‌ـ ها برای دفاع ازشهر خود فعالانه آماده می‌شوند . آنها می‌دانندکه باید درمقابل قشون کیفری شاهاز شهرخود دفاع کنند».[2] قشون قابل ملاحظه‌ای که از طرف‌نادر فرستاده می‌شود ، قتل وکشتار وحشتناکی در اصفهان براه می‌اندازد .

قیام فارس

این قیام پس از ورود مالیات بگیران شاه رخداد . قشون کیفری مردم محل را بیرحمانه کشتارکرد . قلیچ خان کنجلو حاکم فارس نیزکه درقیام شرکت کرده بود به‌دستور شاه وبه‌وسیلهٔ مأموران سرکوبی به‌قتل رسید . پس از این ماجرا هرج ومرج تمام برایالت حکمفرما شد . سربازان قلیچ خان‌اموال وپولهایی راکه درخزانهٔ او وجودداشت غارت کردند وهریک‌ازآنها به‌شهرخود رفتند . به گفته محمدکاظم: «عساکر [فارس] متفرق گشتند» . نادر پس از اطلاع از این موضوع ، محمدخان

۱ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٦ ، پرونده ۷ ، برگ ۳۱ .
۲ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۸ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۵۰.

قراجورلو را به حکومت فارس برگماشت . با وجود این ، به‌زودی یکی از نزدیکان شاه به‌نام محمدشاطرباشی جانشین او شد و در رأس قشون قابل ملاحظه‌ای به‌سوی شیراز حرکت کرد . اما پس از ورود او به‌فارس، قیامهای تازه‌ای در آن ایالت‌آغاز شد وبیگلربگ به‌قتل رسید . ایالت فارس همراه با شیراز عملا از دولت نادرشاه‌جدا گردید[1] .

درمیان مردم عراق (عجم) ، خورستان وقلمرو نیز شورشهای سختی به‌وقوع پیوست . نادر در رأس قشونی برای خواباندن قیام روانه گردید . او به هر شهر و روستایی که وارد می‌شد ، ازکله‌های مردم هرمها به‌پا می‌کرد . بازن که در این لشکرکشی همراه نادر بود می‌نویسد : « مالیاتهای بیش از اندازه و بیرحمی‌های بربرمنشانه مردم را به‌منتهای‌فقررساند... تمام بیعدالتی‌ها وبیرحمی‌هایی که درفکر بگنجد به‌فرمان شاه انجام گردید[2]» . هان‌وی می‌نویسد :

«نه انصاف می‌توانست جلو بیرحمی‌های او را بگیرد و نه اشکهای فقرا . او حتی به‌حقوق خارجیان ومصونیتی که از آن استفاده می‌کردند بی‌اعتنا بود . «مثلا به‌دستور شاه مترجم هلندی را تا سرحد مرگ کتک زدند . درمیان اعدام‌شدگان بسیار زیاد اصفهان عده‌ای تاجر ارمنی وهندی نیزوجود داشتند . آنها زنده زنده در میدان شهر سوزانده شدند[3]» . پس از خروج قشون شاه از ایالت یاد شده ، دوباره شورش درآنجا آغازگردید زیرا مالیات بگیران دستور داشتند که به‌زور از مردم پول بگیرند و این کار را هم با توسل به‌شکنجه وقتل وکشتار انجام می‌دادند .

جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در قفقاز و آسیای میانه

نادرشاه در نتیجه جنگهای اشغالگرانه‌ای که در دهه‌های چهارم وپنجم‌قرن

---

۱ ـ همان‌جا ، برگ ۲۳۸ (مؤلفان در مورد ذکرماخذ اشتباه کرده‌اند ، مراجعه‌شود به : محمدکاظم ، نامه عالم آرای ... پیشین ، برگ ۲۳۸ ـ م .)

۲ ـ «نامه‌های ...» (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۳۰۰ .

۳ ـ ج ، هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۴۳۱ ، ۴۳۲ .

هیژدهم به‌راه انداخت توانست دولتی عظیم تشکیل بدهد . ارمنستان، گرجستان، آذربایجان ، داغستان ، خان‌نشین های خیوه ، بخارا و دیگر خان‌نشین های آسیای میانه ، افغانستان ، بلوچستان و ایالات شمال غربی هندوستان مغولی ، همه بازور جزء این دولت شده بودند . بخشی از این زمین‌ها به‌ایالات دولت نادرشاه تبدیل شده بود و بقیه نیز به‌صورت سرزمینهای واسالی اداره می‌شد .

دولت نادرشاه اتحاد نظامی ـ فئودالی ناپایداری بود که کشورها وخلقهای درون‌آن را اشتراك زندگی اقتصادی به‌یکدیگرپیوند نمی‌داد . کشورها وخلقهایی که از نظرفرهنگ وگذشتهٔ تاریخی با یکدیگرتفاوت داشتند با اعمال زوربه‌یکدیگر پیوسته شده بودند .

پیوند مصنوعی کشورهای مختلف در چارچوبه یك دولت فئودالی سبب ایجاد ستم شدید اجنبی ، بهره‌کشی بیرحمانه فئودالی ، پیگرد مذهبی و استبداد خونین شده بود. این همه مبارزات رهایی‌بخش وطبقاتی را در کشورهای تسخیرشده برمی‌انگیخت ، مبارزاتی که‌در وضع نیروهای تولیدی کشورهای‌فوق تأثیرفوق‌العاده منفی داشت و روند فرهنگی و اقتصادی آنان را متوقف می کرد .

توده‌های مردم حاضربه آشتی با اجنبی نبودند . در دههٔ پنجم قرن هیژدهم همه کشورهایی که با اعمال زور جزء دولت نادر شده بودند دچار طغیان عظیمی شدند: درگرجستان ، طی ۱۰ سال (۱۷۳۵-۱۷۴٤)، قیامهای سختی روی داد که در نتیجهٔ آنها نادر مجبور شد ازتبدیل این کشور به‌یکی از ایالات دولت خودچشم بپوشد ، در افغانستان پی درپی آتش قبایل افغان برافروخته می‌شد وبه‌وسیله‌حکام شاه بیرحمانه سرکوب می گردید .

در ثلث دوم قرن هیژدهم داغستان به چندسرزمین فئودالی کوچك وجدا از هم تبدیل گردید . بزرگترین این سرزمینها عبارت بود ازشمخال نشین تارکف ، شاهزاده نشین تایمن ، اوسمی‌نشین قیتاق ، مایسول‌نشین تبرسران ، خان‌نشین‌آوار و قازیقوموخ ، ملك چخور وغیره .

درسالهای حکومت نادر، یکی ازفرمانروایان بزرگ داغستان که خان‌نشین های شیروان و قازیقوموخ را در زیر فرمانروایی خویش متحد کرد سورخای خان بود. به‌دستور او پیک‌های نادر را که درسال ۱۷۳٤ به شماخی آمده بودند و اطاعت او رامی‌خواستند دستگیر کرده و کشتند. درنوامبرسال ۱۷۳٤، قشون شماخی‌وقازیقوموخ درنزدیکی‌شماخی بانیروهای‌نادربرخورد کردند. سورخای‌خان شکست خورد. قشون نادر پس از چند پیروزی برترکها، که سورخای خان را حمایت می‌کردند، شیروان را اشغال کرد. شماخی ویران وخالی از آدم شد. در ۶ میلی خرابه‌های آن شماخی جدید بنا گردید وتمام ساکنان شهرسابق درآن مسکن کردند. به‌مردم شهر یادشده تاوان سنگینی بسته شده بود. سرکوبی بیرحمانه ساکنان شماخی وویران کردن شهرشان، مجازات مقاومت سخت آنها درمقابل قشون نادر بود[1].

سورخای خان به کوههای داغستان گریخت. نادر برای پیگرد او به سوی داغستان حرکت کرد. او اُبه‌های سرراه‌خودرا ویران می‌ساخت ومردمان‌صلحجوی آنها را بیرحمانه کشتار می‌کرد. قبایل آوار وآخت وبسیاری از روستائیان داغستان به‌مبارزه با اشغالگران برخاستند. تبرسرانی‌ها و قیتاق‌ها هم به آنها پیوستند. نادر، پس از پاره‌ای تلاشهای بی‌ثمر به‌منظور دست یافتن بر سرزمینهای محل سکونت «کوه‌نشینان آزاد» و به بند کشیدن آنها، مجبور شد که از شیروان چشم بپوشد.

شاه مهدی قلی خان را به بیگلربگی شیروان برگماشت. خان‌نشین دربند و نایب‌نشین باکو نیز تابع او شدند. درسالهای ۱۷۳۶-۱۷۳۷ شورشهایی رخداد که شیروان و داغستان را دربرگرفت. سلطان مراد فرمانروای سابق شیروان برای مبارزهٔ مشترك علیه نادر با سورخای خان پیمان بست. سورخای خان وسلطان‌مراد در رأس قشون بزرگی به‌باروی دربند که اقامتگاه مهدی قلی‌خان بودحمله بردند. قلعهٔ دربند سقوط کرد، مهدی قلی‌خان کشته شد و پادگان شهر نابود گردید.

---

۱ ـ س. رشه توف «تاریخ درباره...»، پیشین، ص ۲۸۵، آکوبشماختسی، لشگرکشی‌های طهماسب‌قلی‌خان، پیشین، ص ۴۳.

سلطان مراد حاکم شیروان شد .

در بهار سال ۱۷۳۶ ، ای . کالوشکین خبرداد که سورخای‌خان به‌شماخی قدیم حمله برده ، حوالی دربند را ویران کرده و حکومت‌های محلی نیز ازحمله او به‌اردبیل می‌ترسند .

«چنین شورشهای بزرگی شاه را سخت ناراحت کرده زیرا وجود قشون درهمه جا لازم گردیده و از طرفی جایی هم نیست که مردم آن تا حد ممکن برای قشون گردآوری نشده باشند . چاره آنست که تمام بازرگانان و ایرانیان را بدون استثنا گردآورند که درآن صورت، با این‌ویرانی بی‌حساب نگهداری آنها ممکن نیست[۱]» .

دراکتبر سال ۱۷۳۶ ای . کالوشکین نوشت« نا آرامی در کشورحکمفرماست . مردم ازدست سربازانی که همه چیز را بدون استثنا غارت می کنند خانه خراب شده‌اند . . . شورشهای پی در پی رخ می‌دهد ، به‌طوری که هنوز یکی آرام نشده دیگری آغازمی گردد . ساکنان دربند حملات بیگربگ شماخی راکه به‌آنجافرستاده شده تحمل نکرده نه‌تنها ازاوسرپیچی کرده‌اندبلکه خود او را نیزبا افتضاحی‌بزرگ ازخانه بیرون کشیده تا سرحد مرگ زده‌اند . فرماندهٔ دربند نیز از حکومت چشم پوشیده[۲]» .

درقیام علیه اشغالگران ، کشاورزان وابسته فئودال وجماعات آزاد جار ، آوار ، شیروان و غیره نیز شرکت داشتند . برخی نمایندگان اشراف فئودال تلاش می کردند که قیام را درچارچوبه مبارزهٔ مذهبی محدود کنند .

پس ازسرکوبی قیام دربند، . . ۱ خانوار به‌همدان نقل مکان داده‌شدند[۳]. برزمینهای فئودالهای داغستان که تابعیت از شاه را نپذیرفتند باج و خراج

---

۱ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۶ ، پرونده ۸ ، برگ ۴۱۰ ، ۴۱۱ .

۲ - همان‌جا ، پرونده ۱۰ ، برگ ۷۴ .

۳ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۷ ، پرونده ۷ ، برگ ۲۰۹ .

سنگینی بسته شد. در عین حال نادرقشونهایی به‌سرزمینهای اوسمی، سورخای‌خان، شمخال فرستاد «تابرآنها مالیات مقرر کنند» باوجود این، چنانکه دیپلمات روس می‌گوید« از این کار هیچگونه عاقبت خوشی انتظار نمی‌توان داشت، زیرا این امر که مالکان این سرزمینهای کوهستانی اجازه بدهند که برآنها باج وخراجی بسته‌شود قابل قبول نیست، چون گذشته از اینکه تا کنون هرگز از آنها باج وخراجی گرفته نشده، تازه خود آنها ازشاه عطایایی نیز دریافت می‌کرده‌اند[1]».

در تابستان سال ۱۷۳۷ ابراهیم خان برادر نادرشاه از داغستانی‌هایی که کاخت را اشغال کرده بودند چندبار شکست خورد. پس از این شکستها قشون او عازم داغستان شد. برخی از فئودالها به‌مقاومت خودپایان دادند. فقط اوسمی و مرتضی علی پسرسورخای‌خان به‌ازرسمیت شناختن حکومت نادر خودداری کردند وخلق را به‌مبارزه دعوت کردند[2].

درسال ۱۷۳۸، ابراهیم خان در راس قشونی ۳۲ هزار نفره به‌سوی‌سرزمین اوسمی حرکت کرد و درآنجا به‌فکر ساختن استحکامات نظامی افتاد. درآق برج‌نیز ابراهیم‌خان می‌خواست قلعه دیگری‌بسازد که پایگاهی برای عملیات نظامی اوعلیه قبایل جاروتال باشد. کوه‌نشینان ابه‌های نزدیک آق برج فعالانه به‌آمادگی خود برای مقاومت پرداختند، بیست هزار نفر قاراقیتان هم برای کمک پیش‌آنهاآمدند. ابراهیم دیوان و خلیل (سران قبایل قاجار) نیروهای متحد کوه نشینان داغستان‌را فرماندهی می‌کردند. آنها دسته‌هایی در گذرگاههای قشون ابراهیم‌خان مستقر کردند. در نبردی که در نزدیکی شهر جانیک رخداد، ابراهیم خان و اغورلو خان گنجه‌ای کشته شدند. قشون آنها شکست خورد. محمدخان افشار به‌زحمت باقیماندهٔ قشون را گردآورد و به‌سواحل آراکس برد. این واقعه در اواسط نوامبر

---

۱ ـ همان جا.

۲ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۲ برگ ۱۶۹، ۱۷۰.

۱۷۳۸ م رخداد[1].

بفرمان شاه قشون کیفری چندین هزار نفره‌ای به‌سرکردگی غنی‌خان ابدالی، که فرماندهٔ مزدوران‌افغان بود، فتحعلی‌خان وسایرسرکردگان نظامی‌برای سرکوبی جنبشهای آزادی‌بخش‌اعزام گردید. درعرض‌چند ماه، سپاهیان یادشده، روستاهای جاروتالی را ویران کردند. باوجود این، راه آنها ازجاهایی عبور می‌کرد که علوفه و آذوقه درآن نبود. درنتیجه، حیوانات بر اثرگرسنگی و عبورازگذرگاههای سخت کوهستانی همگی نابود شدند. داغستانی‌ها نیز حریف را با حمله‌های مکرر و ناگهانی خسته کردند. قشون شاه سخت فرسوده و ناتوان گردید[2].

حتی آن دسته ازفئودالهایی که قبلاً خود را تابع شاه می‌دانستند، ازآن پس از فرمانبرداری او خودداری کردند، بقیه نیز به حمایت سلطان ترکیه روی آوردند و خود را هواخواه او اعلام کردند. ای. کالوشکین درگزارش ۱۶ ژوئیهٔ ۱۷٤۱ خود می‌نویسد: «مردمان کوه‌نشین که ازجانب ترکها تشویق می‌شوند و تعرض‌شاه را نیزنسبت به‌خود می‌بینند،آنچنان که خوداعلیحضرت وتمام درباریانش تصور می‌کردند درمقابل‌اوچاکرانه رفتارنمی‌کنند[3]». داغستان عملاً ازامپراتوری نادر جدا شد.

دربهارسال ۱۷٤۱، پس ازپایان لشکرکشی به آسیای میانه، نادرشاه دوباره به داغستان لشگرکشید. درهمان موقع او دستور داد که سه‌قلعه درنزدیکی

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۸، پروندهٔ ۷، برگ ۷۲۹، ۷۵۵ - درباره شکست پیش گفتهٔ قشون شاه که تقریباً تمام افراد آن نابود شدند و همچنین دربارهٔ عقب نشینی دهشتناك از داغستان که تلفات سنگینی از نظر افراد و مهمات برقشون شاه وارد ساخت. ای. کالوشکین درگزارش ۲ و ۳۰ نوامبر ۱۷۳۸ خود خبرداده.

۲ - پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید قفقاز، پیشین، جلد۱، ص ۲۱۰، ۲۱۱.

۳ - آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ۷، برگ۲۵۹.

سرزمین زیرحکومت سورخای خان ، اوسمی‌قازیقوموخ و شمخال بسازند و مبلغ قابل توجهی نیز به‌این امر اختصاص داد[1] .

حماسهٔ لاکی می گوید : « ارتشِ پرعدهٔ نادرشاه غرق درآهن و تشنهٔ سود ، همچون مورچه های از لانه درآمده ، دسته دسته به کشور کوهها روانه شد[2]» . نادر که روانهٔ داغستان شده بود به فتحعلی‌خان دستور داد که با قشونی دوازده هزار نفره به جنگ سورخای و اوسمی برود . او « تمام مردم کوهستان و خانه‌های آنهارا یکجا نابود کرد» . خود نادر « همیشه به قرآن قسم می‌خورد که مردم کوه‌نشین را یکسره نابود کند[3]» .

ای . کالوشکین در لشگرکشی به‌داغستان همراه نادر بوده ، بدینجهت‌اخبار او دربارهٔ مبارزهٔ خلقهای داغستان بسیار جالب است .

قشون شاه تمام روستاهای سرراه خود را ویران می‌ساخت . در ژوئیهٔ سال ۱۷٤۱ تمام روستاهای نزدیک قازیقوموخ ویران شده بودند . با وجود این جمعیت این روستاها تسلیم نشدند . حماسهٔ لاکی می گوید : « رودخانه هایی از خون جاری شد . خون گلگون کوهها را رنگین کرد . دره‌های شوم پر از جسد گردید . شهرها

---

(۱) همان‌جا ، برگ ۱۱۳ ، ۱۱٦ .

(۲) آ . تامای ، مبارزهٔ خلقهای داغستان برای استقلال (دهه‌های چهارم و پنجم‌قرن هیژدهم) (رسالهٔ نامزدی : ۱۹٥۳ ، پژوهشگاه تاریخ ، آکادمی علوم اتحاد شوروی) ص ۱۷۷ .

(۳) آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۱ ، پروندهٔ ۷ ، برگ۲۲۳ ، ۲۲٤ - طبق اطلاعاتی که در منابع آمده ، نادر از طریق بردع ، قبله و شاهدگ به لاکی رفت . یک واحد بزرگ دیگر از قشون او نیز از طریق دروازهٔ دربند روانهٔ دشتهای قیتاق و از طریق سرزمینهای شمخال‌نشین عازم املاک جنگوتای شد (آ . تامای ، مبارزهٔ خلقهای داغستان ... پیشین ، ص ۱۷۸ ، ۱۷۹) .

وابه‌های معروف به ویرانه مبدل شد و کلاغان در آنها آشیانه کردند کرانه‌های سبز و خرم از میان رفت.»[1]

گهگاه بی‌ثباتی فئودالهای محلی داغستان و دعواها و نزاعهای بین آنان به مبارزات خلق علیه نادر لطمه می‌زد.

ای. کالوشکین در ۲۱ اوت سال ۱۷۴۱ از قازیقوموخ گزارش داد: «سورخای که عدم توافق مردم کوه‌نشین را می‌دید و پسرانش نیز او را ترک کرده بودند، به‌وسیلهٔ قانی‌خان اطاعت خود را اعلام داشت. نادر دراردوگاه خود او را باسردی استقبال کرد، اما روز دیگر «خلعت‌های تشریفاتی به او داد»[2] به‌زودی، اوسمی و پسران سورخای خان که با او متحد شده بودند تسلیم شدند. مأمور ثابت‌روس می‌نویسد: نادر «که حکومت‌های سورخای و اوسمی را تابع‌خودمی‌بیند، هرلحظه درچنان غرور خودپسندانه‌ای فرو می‌رود که توصیفش ممکن نیست. او می‌خواهد درحدود بیست‌هزار نفر از داغستان به‌خدمت فراخواند و مسکن بقیه را نیزبه‌ایران منتقل کند. او برای این کار تقریباً تمام قشون خود را به اطراف، بین لزگی‌ها فرستاده. لزگی‌ها سخت مقاومت می‌کنند زیرا نمی‌خواهند چیزی دربارهٔ نقل مکان بشنوند. در نتیجهٔ این امر پیوسته جنگ روی می‌دهد. معهذا، قشون نمی‌تواند در مقابل ایرانیان‌ایستادگی کند وسرانجام مجبور به‌تسلیم می‌شود. بدینجهت سربازان طبق دستور شاه، حتی‌یک نفرراهم زنده نمی‌گذارند. آنهاهمه را به‌دونیم می‌کنند ولی به زن و بچه‌های آنها نمی‌توانند دست یابند[3]».

کالوشکین درگزارش نظامی ۲۹ اوت ۱۷۴۱ از قازیقوموخ می‌نویسد:

---

(۱) آ. تامای، مبارزهٔ خلقهای داغستان... ص ۱۷۸.

(۲) آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۷، برگ۲۸۲.

(۳) همان‌جا، برگ ۲۹۸.

هرچند «که [نادر] برخی از روستاهای کم قدرت را ، بدون مقاومت قابل توجهی از جانب آنان ، از بین برده ، با وجود این در روستاهای دیگر با مقاومت سختی روبه‌رو شده. یکی از این روستاها در پانزده ورستی (واحد طول روسی که ۰٫۶ را کیلومتر است ـ م.) اردوی ما و در ارتفاعی از کوه قراردارد که برای دفاع مساعد است. مردم این روستا به‌علت اعتراض‌شدیدی که به‌ناسزاهای سخت و تمسخرآمیز ایرانیان کرده‌اند ، یادشان برای خود حمله کنندگان هم فراموش ناشدنی گشته».

به گفتهٔ ای. کالوشکین دراین روستافقط ۶۰۰ نفرتفنگ داشتند. برای مقابله با آنها قشون هزار نفره‌ای اعزام گردید و قشون ۷ هزار نفره‌ای نیز به عنوان ذخیره فرستاده شد. کوه‌نشینان سرسختانه مقاومت کردند. جنگ ده روز پیوسته ادامه یافت «و مرتباً ایرانیان پس از برداشتن تلفاتی سنگین مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند». کوه‌نشینان شبیخون زدند. «دراین شبیخون باکمال تعجب زنها هم بودند و چنان به‌اتفاق به‌ایرانیان حمله بردند که سیصدنفر از آنها کشته شدند و بسیاری‌نیززخمی گردیده‌فرار کردند». این‌شکست قشون شاه سبب مداخلهٔ برخی‌افواج‌ذخیره گردید. این افواج تا آن موقع در کمین نشسته بودند. روز بعد ، مردم آنجا روستای خود را که به وسیلهٔ سربازان نادر ویران شده بود ترک کردند و به کوه گریختند[1].

ساکنان روستاهای قازیقوموخ که در نزدیکی اردوگاه شاه قرارداشتند نیز به کوه می‌گریختند و از آنجا هرشب یک دسته از آنها به‌اردوی شاه حمله می‌کرد و اسبها را می‌دزدید ، بقیه نیز به‌روستای خود می‌رفتند «و نمی‌گذاشتند که غلات‌روی زمین را ببرند و آنها را با تفنگ نابود می‌کردند». حتی درقازیقوموخ که بخش بزرگی ازآن دراشغال قشون نادربود ، حکومت شاه به‌یک عروسک تبدیل شده‌بود. ای. کالوشکین می‌نویسد: «فعلاً از تمام روستاهای مطیع شده فقط دویست نفر برای خدمت گردآوری شده که آنها را بین‌افغانان پخش کرده‌اند». نادر ازسورخای

---

(۱) همان‌جا

خان و اوسمی خواست که افواجی مرکب از هزار نفر آماده کنند و برای قشون شاه نیزآذوقه تهیه کنند. اوهمچنین ازآنها خواست که هزارنفربرای نقل مکان به‌داخل ایران تعیین کنند. مأمورثابت روس عقیده دارد که‌اعتدال این‌تقاضاها ناشی ازترس نادر از خشم بیشترکوه‌نشینان بوده[1]. اما حتی این تقاضاها نیز نا انجام ماند. در گزارش نظامی ۸ نوامبر ۱۷٤۱ ای. کالوشکین گفته شده‌که سورخای خان با سربازان خویش که مرکب از ۴۰۰ پیاده بوده به‌اردوگاه شاه رفته و به‌نادرگزارش داده «که او نمی‌تواند بیشتر از این عده سرباز تحویل بدهد، زیرا تمام روستاهای او و اوسمی آوار نافرمانی کرده‌اند، پسرانش نیزمخفی شده‌اند و او نمی‌داند آنها کجا هستند[2]».

در پائیز سال ۱۷٤۱، نادر به‌آوار لشگرکشید. جنگ داغستان ولشگرکشی به‌آوار به‌سختی دربین‌سربازان شاه مفتضح گردید. به شهادت ای. کالوشکین، که دراین هنگام خود در اردوی شاه بوده، قشون «بابی سیلی شدیدی» بدین جنگ رفته، سربازان نیزکه در بارهٔ رخنه ناپذیری کوههای آوار و سرمای پاییزی چیزهایی شنیده بوده‌اند «با کلمات دشنام آمیز و ناسزاهای بسیار بدی ازشاه یاد می کرده‌اند»[3].

پیک‌هایی که درسپتامبر سال ۱۷٤۱ وارد دربند شدند حکایت می کردند که او سمی آوار سخت نیروگرفته و به مقابلهٔ شدید با نادر پرداخته. «اعلیحضرت ابتدا، در نتیجهٔ این مقاومت، نتوانسته پیشروی کند» و قشون شاه تلفات سنگینی برداشته؛ به‌فرمان نادر، قشون نقاط دیگرداغستان، به‌ویژه قشون ۱۲ هزارنفرهٔ زیر

---

(۱) همان‌جا.
(۲) همان.
(۳) همان، برگ ۳۳۰.

فرماندهی حیدرخان نیز که در تبرسران بوده، در آوار متمرکز شده[1].

در گزارش نظامی ۲۱ سپتامبر ۱۷٤۱ کالوشکین از دربند، دربارهٔ ناکامیهای عملیات جنگی علیه‌آواری‌ها گفته شده: به‌هنگام جنگ در دره‌های کوهستانی، از ٤ هزار نفرجنگجویان حیدرخان فقط ۵۰۰ نفر باقی ماند. دستهٔ دیگری نیز درمحل جلال بگ تقریباً یکسره نابود شد: از ٦ هزار جنگجو فقط ٦۰۰ نفر باقی ماند.[2] اهالی لاکی، درگزین، آکوشین، کوباچین، جار ـ تالی، کورین، کومیق، قیتاق و غیره نیزبکمک مردم شتافتند.

در روستاهای سقراتال، موغب، اولوچار، ابوه و غیره جنگهای سختی در گرفت. جنگی که در روستای چوخ روی‌داد و چند شبانه‌روز به درازا کشید اهمیتی اساسی داشت. دراین جنگ، پیرمردها، زنها و کودکان شرکت کردند. قشون نادر شکست وحشتناکی خورد و افرادش دسته دسته پا به فرار گذاشتند[3].

ای. کالوشکین گزارش می‌دهد که مقاومت پایدار آواری‌ها شاه را مجبور می‌کرد که پیوسته به‌تطمیع و وعده‌های گوناگون متوسل‌شود، اماآواریها «کمترین رغبتی‌هم به او نشان نمی‌دادند. هیچیک از پندهای نوازش آمیز اوهم نتوانست آنها راگول بزند و مدافعهٔ استوارشان را تضعیف کند[4]». درکوه برف بارید و قشون شاه با تحمل تلفات بسیار شروع به عقب نشینی از سرزمین سردآور کرد. ساکنان روستاهای سرراه او مسکن خود را ترک می‌کردند و به‌کوه می‌گریختند. «آنها فقط دیوارها را برای مهاجمان باقی می‌گذاشتند و با این کار، شجاعت دلاورانهٔ خود را به‌ایرانیان نشان می‌دادند[5]».

(۱) همان‌جا، برگ ۳۵۵، ۳۵٦.

(۲) همان‌جا، برگ ۳۷۵، ۳۷٦.

(۳) آ. تامای، مبارزهٔ خلقهای داغستان... پیشین، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸٤.

(٤) آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ۷، برگ ۳۷۵، ۳۷٦.

(۵) همان‌جا، برگ ۳۷۷.

قشون عقب نشسته مرتباً مورد یورش آواری‌ها قرار می‌گرفت. گاهی «چنان موقعیت برشاه سخت می‌گردید که مجبور می‌شد سه‌باره برای دفاع به‌عقب برگردد[۱]». آواری‌ها از بالای کوه برسر سربازان عبور کننده سنگ می‌ریختند. تفنگ‌های فتیله‌ای ایرانی نیز در اثر باران کار نمی‌کرد. سربازان که در واقع بی‌سلاح شده بودند آماج تیر تفنگهای چخماقی کوه‌نشینان قرار گرفتند[۲].

اوسمی در نامه‌ای به نادر نوشت که برای جنگ با او تصمیم قاطع گرفته و نیز از او تقاضا کرد که سرزمین داغستان را ترک کند: «درست است که ما چون آوازهٔ تو را از دور شنیده بودیم از تو می‌ترسیدیم، اما حالا تورا از نزدیک دیدیم. تو چنان آدم وحشتناکی هم نیستی که نتوان از عهده‌ات برآمد»[۳].

ای. کالوشکین درگزارش نظامی ۲۸ سپتامبر ۱۷٤۱ خود از دربند خبر می‌دهد: «او باچنین راهپیمایی سریعی، که انصافاً باید آنرا فرار نامید، زیانهای بسیارشدیدی به‌خودش وارد می‌کند، زیراعدهٔ زیادی ازافراد قشونش مریض وپیاده هستند، اسب‌های آنها هم به‌قدری لاغرند که نمی‌شود با آنها تند رفت، ناچار اسب‌ها را جا می‌گذارند و همه به‌دست دشمن می‌افتد[٤]».

بسیاری‌از کوه‌نشینان به‌تعقیب قشون عقب‌نشسته پرداختند، اسیران همشهری خودرانجات دادند وتفنگهاواشیاء جاماندهٔ سربازان راجمع‌آوری کردند، «اعلیحضرت که این را می‌دید، از روی خشم می‌گریست[۵]».

مبارزهٔ سخت آواری‌ها نیروهای قشون شاه را فرسوده کرد. نادر در داغستان

---

(۱) همانجا، برگ ٤۱۱، ٤۱۲.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا، برگ ٤۱٦.

(٤) همانجا، برگ ۳۹۰.

(۵) همانجا، برگ ۳۹۱.

۵۲ هزار جنگجو داشت که پس از پایان لشگرکشی به آوار بیش از ۲۷ هزار نفرشان باقی نماند. «عدهٔ بسیار زیادی از آنها مریض و زخمی بودند و همهٔ آنها وضع بسیار بدی داشتند[1]».

ای. کالوشکین در گزارش ۲۸ سپتامبر سال ۱۷٤۱ خود می‌نویسد: «اعلیحضرت به‌چنان ناراحتیی دچار شده که خواب به‌چشمش نمی‌رود و شب هنگام گاهی دو تا سه بار، بی‌موقع، از چادرهای زنها بیرون می‌آید، به چادر جلویی خود می‌رود و در حدود دوساعت می‌نشیند، آنگاه هر کس را که به فکرش برسد امر می‌کند که حاضرش کنند و بی‌جهت او را اعدام کنند. اوهمیشه می‌گوید که، چنانکه خودش حس کرده، بخت دارد از او روی می‌گرداند[2]».

تاخت و تاز آواری‌ها به دربند، به دسته‌های سرباز و به اردوگاه شاه ادامه یافت. این تاخت و تازها «غیرقابل تحمل شده» بود. در ٤ اکتبر سال ۱۷٤۱ نادرشاه شخصاً دومین لشگرکشی به‌آوار را رهبری کرد، «درآنجا قشون شاه چنان از لزگی‌ها ترسانده شد که با وحشت بسیار راه بازگشت پیش گرفت[3]». قشون شاه در زد وخورد با آواری‌ها تقریباً برای همیشه شکست خورد[4]. نادر به‌سرکرده‌های نظامی خود می‌گفت، که «از قرار معلوم، قشون فعلی او آنقدر بی لیاقت است که حتی نمی‌تواند درمقابل لزگی‌ها کمی مقاومت کند[5]».

ساکنان روستاهای داغستان درکوهها مخفی شدند «و عملیات دلیرانهٔ شاه عبارت شد از ویران کردن روستاهای خالی. شمشیر پیروزمند او بدون برخورد با

(۱) همان‌جا، برگ ۳۹٤، ۳۹۵.
(۲) همان‌جا، برگ ٤۰۹.
(۳) همان‌جا، برگ ٤٤۱.
(٤) همان‌جا، برگ ٤۵٤-٤۵۲.
(۵) همان‌جا، برگ ٤٦۷.

کوچکترین مقاومتی براین روستاها دست یافت[۱]» . در این روستاها ۱۲ نفر پیرمرد سالخورده مخفی شده بودند. «شاه از روی خشم دستور داد آن بیچاره‌ها را که، به‌خاطر هیچ، سالها رنج دیده بودند فوراً تکه‌تکه کنند[۲]». با وجود این درگزارش نظامی ۷ نوامبرسال ۱۷٤۱ ای. کالوشکین خبرداده شده که «شاه درآن دو روستای خالی نتوانست پایداری کند، زیرا گرسنگی‌توانفرسا که باعث مرگ بسیاری ازافراد قشون او شده بود و همچنین ادامهٔ باران کوه‌نشینان را برآن می‌داشت که هیچگاه ازتولید مزاحمت‌برای‌اودست برندارند». شب هنگام‌آنهابه‌اردوگاه حمله می‌کردند، اسیرمی‌گرفتند و اسبها را می‌دزدیدند[۳]. در اردوگاهی که در ۱۰ کیلومتری دربند قرارداشت، گرسنگی و بیماری حکومت می‌کرد. دراین اردوگاه بیش از ۱۲ هزار نفروجود نداشت، زیرا بسیاری از سربازان برای بهبود واستراحت به‌مغان و شماخی فرستاده شده بودند[٤]. «دراردوی شاه چنان نارسایی وجودداردکه همه‌رابه‌گرسنگی عمومی دچارکرده. در دربند نیز وضع بهتر از این نیست و نایابی مواد غذایی به آخرین حد خود رسیده، زیرا بسیاری از گرسنگی مرده‌اند و تمام کوچه‌های شهر به‌ویژه درشهر پایینی - و بیرون شهر پر از اجساد مردگان شده. آنها راه اینجا تا شماخی را نیز پرکرده‌اند. بخش بزرگی از اجساد، زخمی‌هاهستندکه امکان‌دارد شاه آنها را به‌خاطر ناتوانی و علیل بودنشان جاگذاشته باشد[۵]».

بدین‌ترتیب، در اولین سال جنگ داغستان بود که قشون نادر تلفات قابل توجهی برداشت.

---

(۱) همان‌جا، برگ ٤٦٨ .

(۲) همان‌جا .

(۳) همان‌جا .

(٤) همان‌جا، برگ ۵۰۸ .

(۵) همان‌جا، برگ ٤۷۰، ٤۷۱ .

ای. کالوشکین نظرخود را دربارهٔ توانایی قشون شاه که ناشی از مشاهدهٔ مستقیم عملیات جنگی شاه درکوههای داغستان بوده درگزارش ۳۰ نوامبر سال ۱۷۴۱ بیان می‌دارد: «باری، هرچند او صدمات داغستان را جبران کرده و می‌تواند چنان قشون پرعده‌ای را که در داغستان از دست داده دوباره گرد آورد، با اینحال به‌سبب عدم امکان بی‌حسابی که من می‌بینم، او دیگر مثل سابق، که قشونش در عمل دیده نشده بود، احترام انگیزنیست[1]».

در آن هنگام، قدرت مقاومت و ارادهٔ مردم داغستان نه‌تنها ضعیف نشده‌بود بلکه تحکیم نیز یافته بود. قراقیتاقی‌ها تلاش می کردند با اوسمی آوارکه از آنها کمک خواسته بود متحد شوند. ولی برف سنگینی که افتاد مانع این کارشد[2]. سورخای‌خان، که به شاه تسلیم شده بود، مورد نفرت کوه نشینانی قرارگرفت که سخت ازآزادیشان دفاع می کردند. درسپتامبر سال ۱۷۴۱ ای. کالوشکین خبر داد که سورخای‌خان وارد اردوگاه شاه دردربند شده وتصمیم‌ندارد که درشهربماند، زیرا کوه‌نشینان «خیلی از او خشمگینند[3]».

تلاشهای نادر برای جلب فرسانروایان فئودال داغستان گواه آنست که شاه، امیدی نداشته که بتواند مقاومت کوه‌نشینان را تنها به کمک اسلحه درهم شکند.

ای. کالوشکین درگزارش نظامی ۷ نوامبر ۱۷۴۱ خود خبر می‌دهد که نادر بامید بسیار به‌اینکه اوسمی را به‌تسلیم متمایل کند، وعده می‌دهد که اوراهم مانند مغول کبیر و امیر بخارا از «الطاف عالیه» برخوردارسازد. با وجود این پیکهای شاه حتی نمی‌توانند این پیغام را به‌اوسمی برسانند زیرا معلوم نیست که او درکجا پنهان شده[4]. و. براتیشف که مترجم ای. کالوشکین بوده (وسپس‌جانشین

(۱) همان‌جا، برگ ۴۹۹، ۵۰۰.
(۲) همان‌جا، برگ ۴۶۹، ۴۷۰.
(۳) همان‌جا، برگ ۴۲۰.
(۴) همان‌جا، برگ ۴۷۷، ۴۷۸.

او شده) می‌نویسد : « هرچقدر اعلیحضرت برای آزار داغستانی ها و مطیع کردن آنها به‌دنبال تدابیر خشن می گردد ، به همان اندازه‌هم از بکار بردن وسایل دیگر برای دلجویی آنان دست باز نمی‌دارد ». مثلاً او شخص مورد اعتمادی را با ۴۰ هزار روبل برای تقسیم بین « بزرگان کوهستان » به آنجا فرستاده. « اعلیحضرت برای اینکه با دادن به‌جا و مناسب این پولها » سورخای خان را « به‌جانب خود جلب کند و همچنین برای اینکه اشخاص باوفایی برای خدمات نظامی ایران گردآورد . . . تمام این قبیل مخارج پولهای یاد شده را زیرنظر سورخای قرارداده و وعده می‌دهد که آنها را از هرگونه محبتی برخوردار سازد[۲] » .

باوجود این سورخای خان نتوانست بزرگان آوار و سایر جاها را با پول شاه تطمیع کند. « آنها گذشته از اینکه در برابر درخواست او نرمی نشان ندادند ، حتی حاضرهم نشدند کمترین چیزی دراین باره بشنوند[۳] » .

و . براتیشف یادآوری می کند که هرچند نادر پولهایی به‌برخی فرمانروایان داغستان (مهدی بویناکی ، کریم شمخال ، الدار و غیره) بخشید ، با این حال سودی از این کارخود نبرد ، زیرا حتی آن دسته از فرمانروایانی که خود را تابع شاه اعلام کرده بودند ، از او فرمانبرداری نمی کردند. و . براتیشف اضافه می کند که « هرگز باچنین تملق هایی نمی‌شد برآن مردم خود سرانسار زد[۳] » .

نادرشاه برای اینکه کوه نشینان را مجبور به‌اطاعت از خود کند ، آنها را آزار می‌داد ، گله هایشان را تصرف می کرد ، جنگلها را ویران می‌ساخت و کشتزارها

(۱) آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۲ ، پروندهٔ ه ، قسمت ۱ ، برگ ۸ .

(۲) همان‌جا ، برگ ۴۵-۴۴ .

(۳) همان‌جا ، برگ ۹ .

را از بین می‌برد. و. براتیشف در ۲۲ آوریل سال ۱۷۴۲ از دربند می‌نویسد: «اعلیحضرت برای بردن دامهای داغستانی‌ها شروع به کار کرده». او با یک حملهٔ ناگهانی در حدود ۳۰۰ گاو و گوسفند از آکوشینی‌ها تصرف کرد[1]. در عین حال «به کار بردن تدابیر دیگر برای درسانده کردن لزگی‌ها احتیاج به تأمل داشت، زیرا او در روزهای گذشته باسی هزار سرباز از کشتزارهای آنها گذشته بود، اسبها را روی غله‌های تازه، گندمها و جوهای آنها رها کرده بود و آنقدر اسبها را در آن کشتزارها باقی گذاشته بود که همه چیز را به کلی از بین برده بودند»[2]. «ایرانیان با از بین بردن غله‌ها ضرر زیادی به داغستانی‌ها، به‌ویژه به مردم سرزمین اوسمی زدند». پنج خانوار با زن و کودک از زور گرسنگی به تابعیت نادر درآمدند[3]. در تبرسران نیز کشتزارهای زیادی نابود شد. قشون شاه دریکی از این کشتزارها یک روزتمام و دربقیه دو شبانه روز باقی‌ماند. این تدابیرسخت برخی از بزرگان رامجبور کرد که سلاح خود را زمین بگذارند[4].

در بهار سال ۱۷۴۲، قشون نادر دوباره عملیات فعال جنگی را آغاز نمود. شاه تمام عملیات مهم جنگی را شخصاً رهبری کرد. در بهار سال ۱۷۴۲ به‌منظور «از بین بردن غلات» سه‌بار به تبرسران حمله شد. به هنگام یکی از این حمله‌ها نزدیک بود نادر کشته شود[5]. در جلو چشم او ۳۰ نفر به‌قتل رسیدند. نادر سخت ترسیده بود. میرزا زکی، از نزدیکان نادر دستور داد که سی نفر یساول کاملاً دور

(۱) همان‌جا، برگ ۴٦.
(۲) همان‌جا، برگ ۵۲.
(۳) همان‌جا، برگ ۱۴۹.
(۴) همان‌جا، برگ ۷۸، ۷۹.
(۵) همان‌جا، برگ ۱۴۵.

نادر را بگیرند. دراین کارزار ۶۰۰-۴۰۰ نفر کشته شدند. زنده‌ماندگان با فرار جان به‌در بردند[1].

حمله‌های شاه به‌سرزمین قراقیتاقی‌ها نیز با ناکامی مواجه شد. «دراینجا ایرانیان کمترین موفقیتی در نابود کردن غلات به‌دست نیاوردند. آنها نتوانستند بر خانه‌های سوختهٔ لزگی‌ها چیزی بیفزایند و با دادن سیصدنفر تلفات مجبور به‌خودداری از چنین حملاتی شدند[2]». و. براتیشف در نامهٔ ۷ ژوئیه ۱۷۴۲ خود از دربند دربارهٔ نادرمی‌نویسد: «او بانیروهای خود به‌هر کجا که حمله کند نمی‌تواند کوچکترین موفقیقی به‌دست آورد». روستاهای بویناك نیزکه بزرگان آنها یک سال پیش اطاعت خود را از او اعلام کرده بودند، سرپیچی کردند، ساکنان این روستاها به‌محض اینکه فهمیدند شاه باقشونش به‌سوی آنها حرکت کرده، به کوهها گریختند[3]. آکوشینی‌ها ـ همسایه بویناکی‌ها «با اتکاء برجمعیت زیاد محل سکونتشان برای دفاع آماده‌تر شده‌اند. آنها برای رهایی از یوغ ایرانیان به چنان مقاومتی دست زده‌اندکه تا آخرین قطرهٔ خون اوسمی‌ها ادامه خواهد یافت. آنها پیوسته می‌گویندکه به‌هیچ وجه به‌شاه تسلیم نخواهند شد[4]».

به‌گفتهٔ و. براتیشف، جنگهای ناموفقی که دربهار و تابستان سال ۱۷۴۲ رخ داد شاه را متقاعد ساخت که این جنگها جزشکست عاقبت دیگری ندارد: «او برای اینکه آن مردم سرسخت را مطیع خود کند به‌روشهای دلجویانه متوسل شد». نادر برای این کار شمخال و سورخای خان را به آوار فرستادکه «پسر سورخای و بزرگان آنجارا، با این امیدکه هیچگونه مالیاتی برآنها بسته نخواهد شد، راضی

(۱) همان‌جا، برگ ۱۴۵، ۱۴۶.
(۲) همان‌جا، برگ ۱۴۷.
(۳) همان‌جا، برگ ۱۹۵.
(۴) همان‌جا، برگ ۱۹۵.

کنند که داوطلبانه به‌اطاعت شاه درآیند». سورخای و شمخال می‌بایست به اوسمی آوار و دیگر بزرگان کوهستان اطمینان دهند که نادر خیال تجاوز به‌زمینهای آنها را ندارد و برعکس اگر گروگان‌هایش را پس‌دهند او فوراً داغستان را ترک خواهد کرد. «ضمناً، با توجه به‌اینکه او حتی نتوانسته یک پیروزی کوچک در عملیات خود به‌دست آورد، خیال دارد که زمستان آینده را در نزدیکی دربند بگذراند. او می‌گوید که تا وقتی که داغستان را به‌کلی تصرف نکند با دستهای خالی به ایران باز نخواهد گشت، اگرچه اقامتش در اینجا دوسال هم طول بکشد[1]».

با وجود این، میانجیگری سورخای خان و شمخال هیچ نتیجه‌ای نداشت. به گفتهٔ و. براتیشف، وقتی که سورخای درآوار با پسرش در این باره مشغول مذاکره است او خنجرش را در می‌آورد و به‌پدر خود می‌گوید که «فقط پیری او باعث می‌شود که به اوصدمه نرساند و بدین ترتیب قاطعانه جواب می‌دهد که هرگز نمی‌تواند فکراطاعت کردن از شاه را به‌مغز خود راه بدهد[2]».

اوسمی نیز قاطعانه از پذیرش خواهش سورخای خان خودداری کرد[3]. و. براتیشف در ۲۸ اوت سال ۱۷۴۲ از دربند می‌نویسد: «بزرگان آوار درحالی که تمام انبارهای غلاتشان پر از آذقه است و بر زیادی افراد خود و استحکام موقعیت محلشان متکی هستند به‌شاه اهمیت نمی‌دهند. آنها سوگند خورده‌اند که به هنگام حملهٔ ایرانیان، تا آخرین لحظه دفاع کنند[4]».

آواری‌ها از دادن گروگان به شاه خودداری کردند. آنها «که در عزم خود برای دفاع از آزادیهای عادی خویش راسخ بودند «اعلام کردند که آواری‌ها

(۱) آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ٥، قسمت ۲، برگ ۲۸۱، ۲۸۲.
(۲) همان‌جا، برگ ۳۰۰-۲۹۹.
(۳) همان‌جا، برگ ۲۸۲.
(٤) همان‌جا، برگ ۳۲۹.

هرگز به‌ایرانیان «خشم و کینه نورزیده‌اند و آنها را اسیرنکرده‌اند» ، اکنون هم می‌خواهند «برای همیشه درخانه های خودباقی‌بمانند»، اما اگرایرانیان سوءقصدی نسبت به‌مردم آوار داشته‌باشند ، بهیچوجه نخواهند توانست به‌مقصود خود برسند و آواری‌ها آنقدر برای ادامهٔ دفاع کامل آمادگی دارندکه بتوانند به‌اندازهٔ کافی‌از عهدهٔ گستاخی ایرانیان برآیند[1]» .

درسایهٔ مبارزهٔ سخت کوه‌نشینان ، تمام‌تلاشهای اشغالگران بیگانه‌باشکست مواجه شد. «شاه هنوز عملیات جنگی خود را در داغستان ادامه می‌دهد ، اما در هیچ‌جا پیروزی به‌دست نیاورده ، زیرا داغستانی‌ها ، در همه‌جا ، به‌سختی مقاومت می‌کنند... شاه به فکر افتاده که به قراقیتاق حمله کند اما خلق قراقیتاق نیز مانند سایرجاها گول او را نخواهند خورد[2]» .

نادربه‌اشراف قبایلی که سلاح برزمین نهاده‌بودند سخاوتمندانه‌هدیه می‌داد. مثلاً بزرگان یکی از روستاهای مستحکم زیر فرمان اوسمی‌با اعتراف به گناه خویش پیش نادر آمدند و تقصیرمقاومت سرسخت خودرا به گردن‌احمدخان اوسمی گذاشتند نادرشاه با مهربانی بسیار آنها راپذیرفت و خلعتهای گرانبهایی به‌آنهاداد. دراکتبر سال ۱۷۴۲ نیزبرخی ازقبایلی که درکناره‌های رود سامورا زندگی می‌کردند اطاعت خود را اعلام داشتند و بدینجهت به‌سران آنها پاداش داده شد وقبایلشان مورد هیچگونه فشاری قرار نگرفت[3].

در پایان سال ۱۷۴۲ ، نادرشاه پس از جنگهای خونین بسیار ، سرزمینهای قوموخ ، قیتاق و تبرسران را تصرف کرد. اما خلقهای داغستان هنوز به دفاع از سرزمینهای خود ادامه می‌دادند. قیتاقی‌ها ، تبرسرانی‌ها ، قوموخ‌ها و درگزینی‌ها

(۱) همان‌جا ، برگ ۳۲۹.
(۲) آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۲ ، پروندهٔ ۳۹ ، برگ ۲.
(۳) پ. گ. بوتکوف ، مطالبی برای تاریخ... پیشین ، جلد ۱ ، ص ۲۰۲.

به‌آوار می‌رفتند تا برای مبارزه علیه این یوغ منفور متحد شوند. کشور آواری‌ها هم مانند زمینهای بسیاری دیگر از قبایل داغستان، به‌اشغال نادرشاه درنیامد.

در فوریهٔ سال ۱۷۴۳، نادرکه داغستان را ترك می‌کرد از قراقیتاقی‌ها، قوموخ ها، آکوشینی‌ها و برخی قبایل دیگر، گروگانهایی گرفت: «زیرا که آنها را تابع خود می‌پنداشت . . . این بود نتیجهٔ دلاوریهای او در عرض تقریباً دو سال[1]».

قشون در نتیجهٔ سرمای سخت زمستان عقب نشینی کرد. چون آذوقه وعلوفه وجودنداشت، مرگ و میر بین‌سربازان و دامها به‌مقداربسیار زیادی رسید. سربازان گوشت مرده‌ها را می‌خوردند. بسیاری ازسربازان نادرشاه مجبور بودند پیاده‌رویهای خیلی سختی بکنند. قشون دچار بی‌نظمی شده بود. فرار افزایش یافت[2]. نادر به کمك وعده و تهدید موفق شد فراریان را به اردوگاه برگرداند. با وجود این، به‌جای اینکه جانشان در امان باشد، بخشی ازسربازان سربریده شدند و برخی‌دیگر کورگردیدند. ۱۹۲ سربریده را در ۱۲ ردیف درجرز دیوارهای سنگی مناره‌ای کار گذاشتند که دورآن ۱۸ آرشین (واحدطول روسی که معادل ۰/۷۱ر. مترامست ـ م.) و ارتفاعش ۲/۵-۳ آرشین بود[3].

در پایان مارس ۱۷۴۳ بود که قشون «جهانگیر»، خسته و ناتوان به‌مغان وارد شد و ازآنجا تدارکات نظامی را برای لشگرکشی قریب‌الوقوع به‌ترکیه را آغازکرد.

لشگرکشی به‌داغستان سخت دراوضاع قشون ایران منعکس شد. مبارزهٔ شدید کوه‌نشینان‌نظم سربازان نادر را که‌به‌پیروزیهای سهل‌وآسان عادت کرده‌بودند) برهم زد.

(۱) همان‌جا، ص ۲۲۶.

(۲) همان‌جا، ص ۲۷۷-۲۱۴.

(۳) Büschings «Magazin», Bd. X, S. 421.

ای. کالوشکین در ژانویهٔ سال ۱۷۳۶ ، در مذاکره با مهدی‌خان درمورد بیفایدگی دعوت گنجعلی پاشا سفیر ترکیه به‌اردوگاه شاه‌متذکر می‌شود ومی گوید: این کار سبب می‌شود که «او بتواند ، گذشته از ویرانی زمینهای اینجا ، چیزهای دیگری را نیز ببیند که دیدنش برای او لازم نیست ، زیرا هر کس که‌به اردوی‌شاه بیاید بسادگی می‌تواند مشاهده کند که قشون شاه در چه وضعی قرار دارد. ازطرفی ممکن است ما در اینجا دربارهٔ مطلبی بی‌پرده گفتگو کنیم که آن مطلب بهیچوجه قابل بیرون رفتن از قارص نباشد . قشون از لشکرکشی اخیر داغستان چنان سخت درمانده شده که بدون احساس ترحم نمی‌شود در آن نگریست[1]». عملیات نظامی ناموفق سال ۱۷٤۱ وسالهای بعد و همچنین تلفات شدید و خسارات مادی سبب تلاشی قشون گردید.

در زمستان سال ۱۷٤۱/٤۲ اردوگاه نظامی شاه در منطقهٔ کافری واقع در دشت کنار رودخانهٔ دروه قرار داشت. قشون حتی در اردوگاه نیز از حمله‌های پی ـ درپی کوه‌نشینان در امان نبود . زمستان سخت وضع فلاکت‌بارسربازان‌نادر رادشوار ترکرد. دولت روسیه صدور آذوقه و اسب را به بنادرایرانی دریای خزر منع کرد. مأموران خرید نادرشاه تلاش می کردند از کالمیک‌ها خرید کنند ، اما آنها هم به خاطر همدردی با قبایل داغستان از فروش کالاهای خود به عمال نادر خودداری می کردند و یا اینکه کالاها را با قیمت‌های گزاف به آنها می‌فروختند[2]. براتیشف در نامه‌هایی که از دربند فرستاده می‌نویسد : « گذشته از تلفات نبرد هلاکتبار

۱ـ آس خ ر ، ذخیره « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳٦ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۷٤.

۲ـ پ. گ. بونگوف ، مطالبی برای تاریخ ... جلد ۱ ص ۲۱۰-۲۰۹.

[باداغستانی‌ها] بسیاری از افرادقشون ایران در اثر سرما و گرسنگی‌مرده‌اند[۱].»

اردوگاه قشون شاه در میان مردم به «ایران خراب» معروف شد. لرخ که همراه م.م. کلیتسین سفیر روسیه بوده درکتاب خود می‌نویسد: « باید چند کلمه دربارهٔ وضع رقت‌آور ارتش ایران بگویم» به گفتهٔ او، در اردوگاه، از نظام جنگی خبری نبود: هر سربازی هرجا که دلش می‌خواست می‌ایستاد، سربازان‌لباسهای بسیار کمی می‌پوشیدند - نه پوستینهای گرم داشتند و نه کفش؛ لباسهای آنها بی‌اندازه کهنه و فرسوده بود؛ حتی بسیاری از آنها پیاده روی برفها راه می‌رفتند. آنها که پولی‌داشتند از قزاقهای همراه سفیرچکمه‌می‌خریدند. سربازان‌برای‌اینکه‌خود راگرم کنند، در اردوگاه آتش روشن می‌کردند و خودشان در اطراف آن‌می‌نشستند و دود می‌کردند. چادرها نیز - که درآنها آتش روشن می‌کردند - پاره پاره و از کثافت و دودەسیاه‌شده‌بودند. نه‌ماه‌تمام سربازان‌مواجب‌نگرفتند. آنهاواقعاً گرسنگی می‌کشیدند. بسیاری ازآنها از روسها نان می‌خواستند[۲]. و. براتیشف در ٤ اوت سال ۱۷٤۲ از دربند می‌نویسد: « ایرانیان همه‌روزه از گرسنگی‌می‌میرند، بدینجهت اطراف اردوگاه راکه از جسدهای آدم و لاشهٔ دامهای‌آنها پرشده‌نمی‌توان‌چه‌نامید. خلاصه، قشون شاه به خاطر تلفاتی که برداشته و تعداد آنها تا ۳۰ هزار نفر هم ممکن است برسد، در نهایت فرسودگی و ضعف قرار گرفته وکمترین امیدی هم به بهبودی وضع خود ندارد». ارابه‌هایی که همراه با سرباز برای آوردن آذوقه به روستاهای داغستان فرستاده شد، با حیوانات کشندهٔ‌آنها به‌وسیلهٔ‌مردم‌محل تصرف

۱- و. براتیشف خبر می‌دهد که‌جنگجویان نادر از سرما در رنج بوده‌اند: «لباسهای کتانی بلند نمی‌تواند آنها را گرم کند، کسانی هم که پوستین یا لباس ماهوتی داشته باشند خیلی کمند» (آس خ ر ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۲ پروندهٔ ٥، قسمت ۳، برگ۷۷۹).

۲- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 292, 293.

گردید . قشون گرسنگی می‌کشید : « استخوانهای بدور ریختهٔ اسبان را که‌ذره‌ای هم گوشت روی آنها نیست با حسرت بسیار جمع می‌کنند و یکی بعد از دیگری می‌خواهند گرسنگی خود را با آن فرونشانند[۱]» . روزانه تعداد زیادی شتر و قاطر از گرسنگی می‌مرد .

سربازانی که نادر به آنها دستور داده بود برای استراحت به دشت مغان بروند، « پیاده و با لباس پاره‌پاره از دربند گذشتند . تمام آنها بدون‌استثنا درنهایت ناتوانی بودند و خودشان اعتراف می‌کردند که‌ده نفر از آنها هم‌نمی‌توانند درمقابل یک نفر لزگی‌پایداری کنند . آنهاچنان‌وحشت کرده‌بودند که‌حتی درنبردهایی‌هم که درحضور شاه انجام می‌گرفت از ابراز ترس خودداری نمی‌کردند . آنها مرتب آه و ناله می‌کردند و چنان فقر گریبانگیرشان شده بود که باروتهای همراه خود را با نان عوض می‌کردند و اغلب مجبور می‌شدند که آخرین تکهٔ لباس خود را نیز برای نان بدهند . همقطاران‌آنهانیز در اردوگاه پیش شاه‌مانده‌بودندو وضع‌خوبی‌نداشتند، زیرا آنهاهم دچار فقر و درماندگی شده بودند[۲]» .

براتیشف درگزارش نظامی ۵ مه سال ۱۷۴۳ خود از تبریز دربارهٔ اوضاع قشون شاه می‌نویسد : «قشون شاه ، چنانکه من می‌بینم ، عموماً به‌ضعف‌ودرماندگی دچارشده . بخش اعظم قشون پیاده تفنگ و شمشیرشان سالم نیست و بسیاری از ازآنها دارای نیزه‌های ساده و تفنگ شکسته هستند . آنها پا برهنه و تقریباً عریان هستند . خلاصه می‌بینم که ایرانیان ضعیف و ناتوان شده اند و در بین‌آنها کسانی پیدا می‌شوند که از پیری‌بیشتر با عصا راه می‌روند[۳]» .

و. براتیشف در ۵ ژوئن سال ۱۷۴۳ ازمراغه گزارش می‌دهد که‌در قشون

۱- آس‌خ‌ر ، «ذخیرهٔ‌روابط روسیه با ایران »، ۱۷۴۲ ، پرونده‌۵،قسمت۱ ،برگ۲۶۳ .
۲- همان‌جا ، برگ ۳۸۳ .
۳- آس‌خ‌ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه‌با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۳ ، برگ ۵۱۹ .

۳۰–۴۰ هزارنفرهٔ نادرکه اکنون دارد به‌مرز ترکیه نزدیک می‌شود « عدهٔ زیادی ازسربازان ، پیاده ، پا برهنه و بی‌لباس و بسیاری نیز دارای اسبهای لاغر هستند که اعلیحضرت می‌خواهد درسرزمین ترکیه به آنها اسب بدهد و وضعشان را به وجه مناسبی بهبود بخشد[1] .»

بدین‌ترتیب ، مبارزهٔ رهائی‌بخش خلق‌های داغستان برای استقلال، اهمیت بسیار زیادی داشت : شکستی که در کوههای داغستان نصیب قشون شاه شد ، قدرت نظامی دولت نادرشاه را خرد کرد . تلاشهای بی‌ثمر وچندین‌ساله‌برای‌تسخیر داغستان منجر به‌تلاشی قشون و کاهش کارآیی نظامی آن گردید و به افسانه شکست‌ناپذیری نادر پایان داد . این تلاشهای بی‌ثمر سبب تشدید تضادهای داخلی دولت او شد و زمینه را برای توسعهٔ موفقیت‌آمیزتر جنبشهای خلق ایجاد کرد و بدین‌ترتیب نقش بسیارمهمی درتضعیف وتلاشی‌امپراتوری نادربازی کرد .

درسالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ شورش وسیع توده‌ای ، آذربایجان وبه‌ویژه‌شیروان را دربرگرفت[2] .

این جنبش با«مدعی دروغیی» که‌خودراشاهزاده‌سام‌میرزای‌صفوی‌می‌نامیدارتباط داشت. به‌شهادت‌محمدکاظم در پایان دههٔ چهارم قرن‌هیژدهم‌ودرسالهای۱۷۴۴-۱۷۴۳ درآذربایجان، دونفر مدعی دروغی ظهورکردندکه هریک‌ازآنهاخودرافرزند شاه سلطان حسین می‌خواند. اولی ، به احتمال قوی ، در پایان دههٔ چهارم قرن

۱- آس‌خ‌ر ، «ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران»، ۱۸۴۳ ، پروندهٔ ۳ برگ ۶۳۰.

۲- چهرهٔ مردمی جنبش سام میرزا ، برای اولین بارمورد توجه‌ای پتروشفسکی واقع شد (ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۳۴) . ل . لوکهارت، و . مینورسکی و نوراله لارودی ، درآثار خود دربارهٔ نادرشاه، به‌طورکلی ازکتاب میرزا مهدی‌خان استفاده کرده‌اندکه اخبارآن درمورد این‌مسأله بسیار ناقص است.

هیژده‌هم در داغستان ظهور کرد. در آنجا ۲ تا ۳ هزار نفر افراد داغستان به‌او پیوستند. معذالک این شورش بوسیلهٔ نصراله‌میرزا پسر نادرشاه به‌طور تقریباً سریعی در هم شکسته شد و مدعی دروغی به قتل رسید[1]. درسال ۱۷۴۳ دومین مدعی دروغی در زیر همان نام در آذربایجان و اردبیل ظهور کرد. به گفتهٔ محمد کاظم، او از خانواده‌ای گمنام‌بود. سام میرزا شایعه‌ای پراکند مبنی بر اینکه مدعی‌دروغی‌اولی که‌به‌وسیلهٔ نصراله‌میرزا دستگیر و کشته شده، بردهٔ فراری او بوده. اما تبلیغات سام‌میرزا با جواب مساعد و حمایت مردم آذربایجان و داغستان مواجه نشد.

سام‌میرزا دستگیر و پیش ابراهیم خان، حاکم‌آذربایجان (ابراهیم‌خان‌برادر زادهٔ نادر و پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله‌بود که قبلاً در داغستان کشته شده‌بود[2]) فرستاده شد. در بازرسی از «میرزا» پس از پرده‌برداشتن از واقعیت کار او، بینی‌اش را بریدند و رهایش کردند[3].

اما پس از چندی دوباره سام‌میرزا ظاهرشد، منتها این بار در داغستان‌جنبش خلقی پایان سال ۱۷۴۳ تا ابتدای سال ۱۷۴۴ درآذربایجان و شرکت قبایل داغستان در واقع باظهور مدعی‌دروغی که‌به «بینی‌بریده»ملقب‌شده‌بود‌ارتباط‌داشت. سام‌میرزا که از تبریز عازم داغستان شده بود در همه‌جا می‌گفت که وارث شاه- سلطان حسین صفوی است.

درگزارشهای نمایندگان دیپلماسی روسیه، اولین یادآوری دربارهٔ این قیام

۱- آس‌خ‌ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ٤ برگ ۵۷۲.

۲- نادر پس ازکشته‌شدن برادر خود ابراهیم‌خان، پسر او را که محمد علی‌خان‌نام داشت فرمانروای آذربایجان کرد و نام «ابراهیم‌خان» را نیز براو نهاد (نامهٔ‌عام‌آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸ ب) - م.

۳- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۳۰-۱۲۸.

مربوط است به نیمهٔ دوم سپتامبر سال ۱۷۴۳ میلادی. و. براتیشف در گزارش نظامی ۲ سپتامبر خود خبر می‌دهد که «در داغستان، به‌ویژه از جانب محمد پسر سورخای، شایعات نیرومندی بروز کرده که گویا از خاندان سلطنتی سابق کسی با بینی بریده پیدا شده. این شایعات ناآرامی عظیمی بین مردم کوهستان برانگیخته که خود می‌تواند خطری در پیش روی مردم دربند نیز باشد[1]».

در اواسط اکتبر براتیشف دوباره گزارش داد که «همه‌روزه از شورش داغستانیها سخن به میان می‌آید و این موضوع ناراحتی عظیم و زیان قابل تصوری برای ایران تولید می‌کند[2]».

قبایل داغستان وبه‌ویژه قبایل تبرسران و قازیقوموخ گرد مدعی دروغی جمع شدند. محمد پسر سورخای‌خان قازیقوموخی یکی از رهبران قیام بود. او نه فقط مردم داغستان، بلکه کشاورزان واشراف شیروانی رانیز به‌مبارزه با نادر دعوت کرد. این بار تبلیغات سام میرزا در میان کشاورزان شورشی شیروان پیروزی بزرگی به‌دست آورد. قیام هردم دامنهٔ وسیعتری می‌یافت. تعداد شرکت‌کنندگان به آن به ۲۰ هزار نفر رسید. قلعهٔ آق‌سو که قیام‌کنندگان در آن استحکامات ایجاد کرده بودند، مرکز قیام بود. همه‌روزه، ساکنان سکونتگاههای اطراف ـ کشاورزان[3] ـ بدین قلعه می‌آمدند و به قیام می‌پیوستند: تعداد آنها پی‌در پی افزایش می‌یافت[4].

در آن هنگام که این قیام روستاها و ناحیه‌های تازه‌ای از شیروان وداغستان را در بر می‌گرفت، قیام ساکنان دربندوبخشی از پادگان قلعهٔ غیز (قیر ـ م.) دربند[5]

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳ پروندهٔ ۴، برگ ۴۷۹.
۲ـ همان‌جا، برگ ۵۳۴.
۳ـ محمدکاظم می‌گوید: «اجامره و اوباش» (نگاه کنید به: محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰).
۴ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۲۹، ۱۳۰.
۵ـ آ. ك. بکیخانوف این قلعه را «کبیر» نامیده (آ. ك. بکیخانوف گلستان ارم، ص ۱۲۳).

که مرکب از چریکهای قبایل مغان بودند نیز شعله برافروخت. این قیام تحت تأثیر جنبش زیر رهبری سام‌میرزا محمودسورخای ظاهر گردید. محمدکاظم می‌گوید. «جماعت دربندی دامن‌زن آتش نفاق اشراری که کینهٔ دیرینه از این دولت والادر سینه داشتند گردیده[۱]» همراه‌با سربازان قیام‌کنندهٔ مغانی تهدید کردند که قلعی را به«لزگی‌ها»بدهند و به سام‌میرزا بپیوندند. پادگان افشار به وسیلهٔ قیام‌کنندگان درهم‌شکسته‌شد.

براتیشف در گزارش نظامی ۱۵ اکتبر سال ۱۷۴۳ خود خبر می‌دهد که خورشیدبک و صفی‌بک، بزرگان درجهٔ اول دربند با دوستانشان خیال داشتند که محمدعلی خان، حاکم دربندرا«به‌خاطررفتارخشونت‌آمیزومالیاتهای‌تحمل‌ناپذیرش بکشند». آنها به داغستان نامه‌نوشتند و لزوم برقرارکردن ارتباط با شیروانیها را متذکر شدند و داغستانی‌ها را به‌دربند دعوت کردند. یکی از این نامه‌هابه‌دست محمد علی خان افتاد که در نتیجه بزرگان را زندانی کرد. معذالک این کار هم از شورش جلوگیری نکرد.

«تقریباً تمام اهالی ابه‌هایی که از ایران به دربند منتقل شده‌بودند ازبیرحمی و سختگیری بیش از حد حاکم آنجا فرارکردند. حتی خود ساکنان دربند وسربازان ایرانی، هرکدام که راهی می‌یافتند به کوه می‌گریختند[۲]».

با این‌حال، حاکم دربند موفق شد که قیام مشترک مغانی‌ها و اهالی شهر را سرکوب کند. بخشی از مغانی‌ها به‌فرمان خان کشته‌شدند، بسیاری نیز کور

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸ (لازم به تذکر است که نویسندگان کتاب اولاً این مطلب را از برگ ۱۳۰ جلد سوم کتاب محمدکاظم برداشته‌اند و ثانیاً در ترجمهٔ آن اشتباهات مختصری کرده‌اند که چون به مفهوم‌لطمهٔ‌چندانی نمی‌زند، به همین تذکر اکتفا شد ـ م).

۲ـ آس‌خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۳، پروندهٔ ٤، برگ ۵۲۸، ۵۲۹.

گردیدند و ۱۴ من چشم (نزدیک به ۳۲ کیلو گرم[1]) به دشت مغان فرستاده شد تا این سرکوبی خونین برای سایر قبایل مغان درس عبرتی شود . پس ازسرکوبی قیام ، محمد علی خان به تحکیم برجهای‌شهر پرداخت، زیرا که‌ازجملهٔ‌داغستانی‌ها وکشاورزان قیام کنندهٔ شیروان می‌ترسید. به فرمان نادرشاه، حیدر خان بیگلربگ شیروان ، در رأس قشون‌عظیمی برای‌سرکوبی قیام کنندگان روانه گردید.

اما ، برخی ازسربازان قشون حیدرخان نیز قیام کردند . خان کشته شد، سر او رابرای شاه فرستادند و دارائیش را غارت کرده میان سرکردگان نظامی نیز جانب او را گرفتند[2].

براتیشف در ۱۳ اکتبر سال ۱۷۴۳ از همدان می‌نویسد : « شورش شیروان چنان گسترده شد که آشوبگران حاکم‌خود، حیدرخان‌را کشتندو محمدپسر کوچک سورخای را برای تقویت‌بیشتر نیروی خودبه‌شیروان دعوت کردندو به‌اووعده‌دادند که حکومت آق‌سورا به او بدهند. محمد سورخای نیز با سربازان لزگی عملاً وارد آق‌سو شده‌وبه‌حکومت‌برآن‌شهر پرداخته‌بود. او [«شاهزادهٔ» ـ ن.] دروغی‌خاندان سلطنتی‌سابق را نیز که بینی‌اش بریده‌بود همراه‌خود داشت‌و درشیروان توصیه‌های بسیاری را نیزبرای او کرد[3]».

۱ـ نویسندگان دچار اشتباه شده‌اند : محمدکاظم می‌گوید : «آن جماعت را بامقدار چهارده من چشم به وزن تبریز روانه به مغان ساخت » (محمدکاظم ، نامهٔ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳۰) که پیداست مقدار چشمها به وزن فرنگی درحدود ۴۲ کیلو گرم‌بوده نه ۳۲ کیلوگرم. گویا نویسندگان در عمل ضرب (۳ × ۱۴) ده‌بریک‌را فراموش کرده‌اند ـ م.

۲ـ آس‌خ‌ر ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۳ پروندهٔ ۴، برگ ۵۳۶ ، ۵۳۷، محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ برگ ۱۳۰.

۳ـ آس‌خ‌ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳ ، برگ ۵۷۲.

و. براتیشف در ۲۱ نوامبر سال ۱۷٤۳ از همدان می‌نویسد: «سام‌میرزا، مدعی دروغیی که با بینی و گوشهای بریده‌اش خودرا پسر شاه سلطان حسین می‌نامد با کمک لزگی‌ها و به‌ویژه با اتکا برمالکان کوه‌نشین شمخال و محمد پسر سورخای چنان دارد نیرومند می‌شود که آوازهٔ دلاوریها و اعمال‌او برای به‌دست‌آوردن تاج و تخت ایران در همه جا پخش شده[1]».

سام‌میرزا همراه با قشون ده‌هزار نفرهٔ داغستانی‌ها وارد شیروان شد و درآنجا اعلام کرد که خیال دارد تاج و تخت را از نادر غاصب بگیرد و «اتباع قانونی خود را از یوغ مشقت‌باری که مدتهای زیادی است گرفتارش شده‌اندو نیز ازبردگی جانکاه آزاد کند و چنان خیر و برکتی برای آنها فراهم آورد که در زمان نیاکان ستوده‌اش رفاهمندانه از آن استفاده می‌کرده‌اند. شیروانی‌ها درحالی که به‌شورش راه افتاده جذب می‌شدند، با فرمانبرداری کامل، ورود او را به شهر آق‌سو به راحت‌ترین وجهی مهیا کردند و تمام ساکنان آنجا با علاقهٔ بسیار به تابعیت او در آمدند[2]».

در شیروان سام‌میرزا تا اندازه‌ای دربارهٔ حکومت زورگویانهٔ‌شاه دادسخن داده و یادآور شده که تمام دولت ایران از مالیتهای پی‌درپی و غارتگرانهٔ‌اوناتوان‌شده، دچار ویرانی‌رقت‌انگیز گردیده‌به‌حد اعلای فقر و خرابی‌رسیده... درمیان مالیاتهای پولی سالهای گذشته نیز، اعلیحضرت آنقدر باج و خراج ولایت شیروان را افزایش داده که از مالیاتها و پرداختهای مقرر گذشته بیشتر شده و به ..... ٤روبل رسیده. او (سام‌میرزا - م.) برای آسودگی ساکنان شیروان همان ساعت آنها را از پرداخت مالیاتها آزاد کرد و مقرر کرد که فقط طبق معمول قدیم‌به‌او باج وخراج ... و مالیات بپردازند. تمام دفاتری را هم که از طرف شاه فعلی مقرر شده بود به

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۳، پروندهٔ ۳، برگ ٦۳٤.
۲- همان‌جا، برگ ٦۳٥.

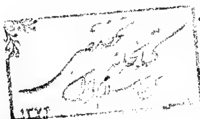
دستور او آتش زدند. او، علاوه بر این حکام و کارمندان دفتری شیروان را فحش می‌داد و سلامت می‌کرد[۱]».

اعلام لغو مالیاتهای خانه‌خراب‌کن نادر بوسیلهٔ سام میرزا، علاقهٔ قشرهای وسیع مردم را بسوی‌او جلب کرد. به‌گواهی و. براتیشف، مردم که‌از اعمال‌مدعی دروغی باخبر بودند و بهیچوجه هم میل نداشتند از یک «شاهزادهٔ صفوی» حمایت کنند، «گروه‌گروه، ازجاهای‌مختلفی‌مانند‌اردبیل، تبریز و دیگر شهرها وروستاهای آذربایجان، از دست پیگرد تحمل‌ناپذیر شاه خانه‌های خود را رهامی کردند، فوراً به‌قدر امکانات خود اسب، تفنگ، شمشیر و دیگروسائل جنگی‌تهیه‌می‌کردند... و آنگاه باکمال میل به‌سوی او می‌شتافتند و در حالی‌که آرزو داشتند او را برتخت سلطنت ایران‌ببینند، آمادگی‌خویش رابه‌اواعلام می‌داشتند واز نثارکردن جان‌خود دریغ نمی‌کردند[۲]».

«ساکنان شهرها و روستاهای آذربایجان، در حالی‌که از اعمال ستمگرانهٔ نادرشاه بی‌اندازه درمانده و ناتوان شده‌اند، صمیمانه آرزو می‌کنند که سام‌میرزا را برتخت سلطنت ایران ببینند... بدینجهت‌بدون هیچگونه‌چون‌وچرایی‌به‌اومی‌پیوندند و او را خلف راستین شاهان‌گذشته می‌شمرند[۳]».

براتیشف درگزارش نظامی ۲۱ نوامبر سال ۱۷۴۳ خوداز همدان‌خبرمی‌دهد که سام‌میرزا، «برجای خود مستحکم شده و به‌جای تاجی که‌معمولاً شاهان‌ایرانی بر سر می‌گذارند، پری بر سرخویش نشانده. او اکنون تمام شیروان و ایالت‌وسیع قراباغ را که از بخش اعظم ارمنستان تشکیل شده حتی تاگنجه به‌تصرف خویش

۱ـ همان‌جا، برگ ۶۳۵، ۶۳۶.
۲ـ همان‌جا، برگ ۶۳۵، ۶۳۶.
۳ـ همان‌جا، برگ ۶۶۱.
۴ـ همان‌جا، برگ ۶۳۷.



درآورده و از جانب خود نمایندگان و فرماندهانی به تمام نقاط فرستاده. کوتاه سخن آنکه او در آنسامان شروع به فرمانروایی کرده وبه همه جا فرمان می‌فرستد[۴]».

«سام‌میرزا قدرت زیادی به‌هم زده. او برای اینکه بتواند نیروهای اشراف را به‌تکیه‌گاه قابل اعتماد خود تبدیل کند، نه‌تنها نظامیان شیروان، بلکه اهالی سکونتگاههای نزدیک ایالات مغان را هم دارد به سوی خود جلب‌می‌کند[۱]».

تأثیر این قیام به‌آن سوی مرزهای آذربایجان‌وداغستان‌نیز گسترده‌شد. سیصد خانوار از «ساکنان‌همدان»، به شیروان، پیش سام‌میرزا گریختند، امادستگیر گردیده و به همدان بر گردانده شدند[۲]

درسایهٔ پیروزیهای قیام سام‌میرزا، حکومت نادر در برخی از سرزمینهای آذربایجان و داغستان ساقط شد و مردم آن‌دیار توانستند از پناهگاهها بیرون بیایند و به‌کارهای زراعتی خود بپردازند.

و. براتیشف درگزارش نظامی ۱۵ اکتبر سال ۱۷۴۳ خود می‌نویسد: «اوسمی قیتاق جدا تلاش می‌کند که روستاها املاك خود را، که ایرانیان از اوگرفته‌اند، دوباره پس‌بگیرد. مردم سرزمین اوسمی، که تراکمه خوانده می‌شوند آشکارا به صورت گروهی بزرگ در دشت باشلین نزدیک رودخانهٔ بوگام جایی که قبلاً در آن کشت‌وزرع وجود داشته، نمایان می‌گردند. آنها می‌خواهند این زمینها رااحیا و مطابق میل خودروبه‌راه کنند[۳]».

در خان نشین‌شکی، خاندان‌مالکین‌محلی،به طورارثی‌به‌حکومت‌رسیدند. قیام سام میرزا در دورهٔ جنگهای‌ایران‌وترکیه روی داد. برخلاف رهبران‌برخی‌ازقیامهای خلقی که‌سعی می‌کردند از تضادهای بین ایران و ترکیه استفاده کنند و از حمایت سلطان ترکیه برخوردار شوند، سام میرزا نه تنها اتحاد با ترکیه را رد کرد،

۱ـ همان‌جا، برگ ۶۶۰.
۲ـ همان‌جا، برگ ۶۶۳.
۳ـ همان‌جا، برگ۵۳۸، ۵۳۹

بلکه برای متشکل کردن مبارزات تدافعی در مقابل آن کشور چاره‌اندیشی می‌کرد. مثلاً او برای سامان دادن به مدافعهٔ فوری از مرز آذربایجان در مقابل ترکیه، از عاشورخان حاکم شاه در تبریز کمک خواست[۱].

اولین برخورد بین قشون شاه با قیام‌کنندگان در رودخانهٔ کورا رخ داد. در این نبرد قشون زیر رهبری عاشورخان شکست خورد و ٤۰۰ - ۳۰۰ نفر کشته‌داد[۲].

سپاهیان شاه دسته‌دسته در تمام گذرگاههای آذربایجان تا کشورهای همسایه مستقر گردیدند. قشونی که به فرماندهی نصراله میرزا به تبریز فرستاده شد، سربازانش می‌گریختند و به قیام‌کنندگان‌می‌پیوستند. و. براتیشف‌در گزارش‌نظامی ۳ دسامبر سال ۱۷٤۳ خود از همدان می‌نویسد: «سام‌میرزا در شهرآق‌سو از ایالت شیروان‌ساکن شده‌و کاملاً حکومت را در دست‌دارد. چه‌اهالی‌شیروان وایرانیانی که از جاهای دیگر گریخته اند و چه لزگی‌ها و محمد پسر سورخای که قسمت عمده را تشکیل می‌دهند، با فرمانبرداری کامل به او که شاه نامیده می‌شود خدمت می‌کنند و به خاطر احساس غیرتمندانه‌ای که نسبت به او دارند، شجاعت و دلاوریشان کاهش نیافته، مثلاً در نبردی که اخیراً رخ داده دوباره عاشورخان معروف را هنگام ورود به شیروان شکست داده‌اند[۳]».

این دومین شکستی بود که قشون شاه در مبارزه با جنبشهای خلق متحمل می‌شد.

شایع شد که سام میرزا دارد بنام خود سکه می‌زند[٤]. در ایروان‌قشونی‌عظیم

۱- همان‌جا، برگ ٦۳۸.
۲- همان‌جا، برگ ٦٦۱.
۳- همان‌جا، برگ ٦٦۲، ٦٦۳.
٤- همان‌جا برگ ٦٦۲، ٦٦۳.

برای‌سرکوبی قیام‌سام‌میرزا‌ستمرکزشد. عاشورخان پاپالو افشار به‌سرداری‌آذربایجان گماشته گردید و فتحعلی خان ، حاجی خان کرد - بیگلر بگ گنجه - کریم‌خان‌افشار - حاکم ارومیه - و غیره با سپاهیان خود به او پیوستند. در دامنهٔ کوه باغشاه بین قشون کیفری شاه از طرفی و سپاهیان محمد پسر سورخای و سام میرزا از طرف دیگر نبردی رخ داد که یک‌روز تمام ادامه یافت. این نبرد با شکست قیام کنندگان پایان پذیرفت . پس از آن قتل و خونریزی مردم شیروان آغازگردید. هرکس‌در قیام شرکت کرده بود یا به آن کمک کرده‌بود ، مجازات گردید. کشاورزان‌شیروان را می‌کشتند و کور می‌کردند . اموال آنان را غارت می‌کردند، خانه‌هایشان را ویران‌می‌کردند و زن وکودکانشان را به بردگی می‌بردند[1] .

و. براتیشف دربارهٔ سربازان وحشی نادر می‌گوید : « آن دسته از ساکنان شیروان را که در شورش و توطئهٔ مدعی دروغی شرکت کرده بودند ، بی‌رحمانه سربریدند[2]» .

« فرماندهان ایرانی ، در سراسر شیروان ، نزدیک هشت هزار نفر از اقشار مختلف مردم را از گناهکارگرفته‌تا بی‌گناه به‌خاطر اطاعت و فرمانبرداری‌ازسام‌میرزا چه از روی میل بوده باشد و چه از روی اجبار ، به‌دستور شاه کشته‌اند و خردسالان دختر و پسر آنها را نیز مأموران شاه به اسیری گرفته‌اند[3]» .

درهمه‌جا حکام جدیدبه کارگمارده‌شدند. پس‌از شکست‌قشون‌قیام کنندگان در باغشاه ، محمد به‌کوههای داغستان گریخت و سام میرزا به گرجستان رفت. او در آنجا به‌وسیلهٔ طهمورث‌خان دستگیرشد و به‌فرمان نادر از یک چشم‌محروم گردیده همراه با چند اسیر ترک پیش احمد پاشا در قارص فرستاده شد. صفی میرزانیز دراین

۱- محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳، برگ ۱۲۳ .
۲- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ ۹ .
۳- همانجا ، برگ ۱۱۲ .

موقع در قارص بود. مهدی خان بالحن نیشداری در این باره می‌گوید: «... که چون صفی میرزا نیز در نزد او می‌باشد دو برادر مجهول یکدیگر را دیدن‌نمایند[۱]».

قیام سام‌میرزا، یک جنبش وسیع خلقی بود که در نتیجهٔ نارضایی عمیق توده‌های زحمتکش از ستم اقتصادی وملی شاه و دست‌نشاندگانش در آذربایجان، اوج گرفت. در این قیام، مبارزهٔ خلق علیه بهره‌کشی توانفرسای فئودالی‌باجنبش رهائی‌بخش، درهم آمیخته‌بود.

نیروی محرك اساسی قیام، توده‌های مردم شیروان و برخی قبایل داغستان بودند. گذشته از این، فئودالهای محلی یعنی اشراف[۲] ریشه‌دار شیروان که‌تلاش می‌کردند سازمان دولتی از بین رفته را احیا کنندنیز در قیام‌شرکت‌داشتند. باوجود این اشراف شیروانی نقش بزرگی درقیام بازی نمی‌کردند. قیام، قشونهای شاه را در شیروان و داغستان احاطه کرده بود. شورشی که در قشون زیر فرماندهی‌حیدر-خان بیگلربگ شیروان رخ داد، اغتشاش ساده‌ای که نشانی از بی انضباطی باشد نبود بلکه یک اعتراض شدید طبقاتی بود. معاصران آن دوره حکایت می‌کنند که سربازان شیروان در این مورد تنها نبوده اند. اکثر سرکردگان نظامی مخالف قتل حیدرخان بودند. این سرکردگان نه‌تنها درقتل بیگلربگ و غارت اموال‌اوشرکت نکردند بلکه نامه‌ای به نادرشاه نوشتند و در آن‌متذکرشدند که قشون شیروان قیام

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۵۱.

۲- در اسناد آرشیوی روسیه اطلاعات بسیار مهمی دربارهٔ ترکیب اجتماعی‌شرکت-کنندگان قیام وجود دارد: «از اشراف ایرانی، به‌جز احمدخان شامسون که قبلا ژنرال آجودان دربار شاه بود، کسی دیگر در خدمت سام‌میرزا نبود» (آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ ۱۰). می‌گویند که برخی از سران قبایل شابران‌وتبرسران نیز به‌قیام‌کنندگان‌پیوسته بودند (محمدکاظم، تاریخ‌عالم‌آرای... پیشین جلد ۳، برگ ۱۲۰).

کرده ، سربازان فرار کرده‌اند و به «عساکران جماعت بی‌باش » پیوسته‌اند[۱] .

بدین‌ترتیب ، درواقع سربازان عادی قشون حیدر خان که از میان ایلیات جمع‌آوری شده بودند ، به قیام کنندگان پیوستند ، درحالی که سرکردگان واشراف فئودال قبایل در مقابل آنها موضع گرفتند . علت قیام قشون شیروان ، که از چریکهای قبایل مختلف ایران تشکیل شده بود ، نارضایی توده‌های عادی این قبایل از تشدید حیرت انگیز ستم مالیاتی و بهره کشی فئودالی از چادرنشینان بود . این امرباعث قیامهای پرعدهٔ دیگری نیز از جانب قبایل‌چادرنشین و نیمه‌چادرنشین ، در دورهٔ نادرشاه گردید .

قیام سام‌میرزا قیامی خود به‌خودی و غیر متشکل بود : قیام کنندگان برنامهٔ سیاسی و تصور روشنی از هدفها و دورنمای مبارزات خود نداشتند . شعار آنها فقط عبارت بود از اعلام سلطنت شاهی عادل و به‌حق .

* * *

مبارزات رهایی‌بخش در خان‌نشین شکی نیز پیروزمندانه گسترده شد . رهبر مورد قبول جنبش ، حاجی چلبی از تبار مالکان فئودال‌شکی بود که نام‌دشمن‌شجاع و تطمیع ناپذیر اشغالگران به او می‌برازید .

جنبش این ایالت با قیام سام‌میرزا همزمان بود . تلاشهای پی‌درپی‌نادربرای احیای حکومت خود برشکی به پیروزی نینجامید .

و. براتیشف در گزارش نظامی ۱۳ دسامبر سال ۱۷۴۴ خود از الفاوت می‌نویسد که نادر باقشون روانهٔ‌شکی‌شده« تا شورشیان‌را که‌ازز‌مان‌اغتشاش‌شیروان تاکنون دست از نا آرامی و مخالفت با ایران برنداشته‌اند مطیع خود کند[۲]» .

۱- محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳، برگ ۱۲۹، ۱۳۰ .

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۴، پروندهٔ ۴، برگ ۳۹۵ .

چند تن از بزرگان شکی که از نزدیک شدن قشون شاه به‌هراس افتاده‌بودند برای پوزش از گناه خویش به اردوگاه او رفتند و تعهد کردند که از آن به‌بعد به تبعهٔ باوفای نادر تبدیل شوند. نادر نیز در ازای خیانت آن بزرگان به‌آنها ۲ هزار روبل (در قیاس با پول روسی) خلعت داد و آنها را در سرزمین خود آزاد گذارد. «به‌دنبال این موضوع، گروه قابل توجهی از سربازان برای گرفتن ذخایرغلهٔ اهالی شکی فرستاده شدند، اما شکی‌ها به‌جای دادن غله، سخت مقاومت کردند و اجازه ندادند که ایرانیان غارتشان کنند و آنهارا مجبور کردند که دست خالی‌بازگردند. نادر با دیدن این وضع تصمیم گرفت که با زور و کمک اسلحه آن تبهکاران را مجازات کند». براتیشف می‌نویسد که او باقشونی پانزده هزار نفره از جنگل و کوه گذشت و وارد روستایی شد که در آن ۲۰۰ نفر شکی زندگی می کردند و «به هر تدبیری متوسل شد تا بلکه دشمن را مطیع خود کند. اما پس از سه‌روز کوچکترین صدمه ای هم نتوانست به آنها وارد کند، به‌جزاینکه مرتب دشنامهایی می‌شنید که با کلماتی رکیک... و داد و فریاد بیان می‌شد[1]».

دسته های داغستانی («لزگی‌ها») به کمک شکی‌هاشتافتندونادرناچارعقب‌نشینی راعاقلانه‌تردانست. شکی‌ها مرتب به‌قشون درحال عقب‌نشینی‌حمله‌می کردند. دسته های افغان که درعقب سپاه بودند و واحد پوششی به حساب‌می‌آمدند گرفتار حمله‌های مکرر آنها شدند. چنانکه و. براتیشف می گوید، سربازان نادر فرصت نداشتند که در بارهٔ مقاومت فکر بکنند بلکه مجبور بودند فقط جان خود را نجات بدهند. گلوله ها از کنار نادر می گذشت چند تن از ملتزمان‌رکابش کشته‌شدند. «درنتیجه اعلیحضرت سخت به وحشت افتاد». باوجود جلوگیری شدیدی که‌میشد باز هم قشون می گریخت: «هرکس به دنبال راهی می گشت». در نتیجهٔ این پیشامد، بدون در نظر گرفتن زخمیها، پانصد نفر تلفات به قشون شاه وارد شد.

۱- همان‌جا، برگ ۹۷.

ضمناً سربازان ، در موقع فرار ، در طول راه بارهای خود را برای سرعت عمل رها می‌کردند و فقط در فکر حفظ جان خود بودند ؛ القصه ، اعلیحضرت با رسوایی از سرزمین شکی‌های تبعهٔ خود بازگشت «ودر اول دسامبر سال ۱۷۴۴ وارد الفاوت شد[۱] .» نادر در ۹ فوریهٔ سال ۱۷۴۵ دوباره به شکی لشکر کشید[۲] .

درهمان روز و. براتیشف از اردوگاه شاه در شکی خبرداد که نادرشاه‌باوجود هوای بارانی ، برفهای سنگین ، کولاکهای شدید و بی‌غذایی ، «به‌سیگناخی یا نواحی‌سخت کوهستانی ، جایی که شکی‌های آشوبگر درآن پیدا می‌شوند، می‌رود[۳]» در پیشاپیش قشون ، عده‌ای تبربدست برای بازکردن راه درجنگل ، درحرکت بودند .» آذوقه گران شده بود « با اینحال پیدا هم نمی‌شد[۴]» .

شاه از اردوگاه خود واقع در فاصلهٔ نیم میلی کوههایی که شکی‌ها در آن استحکامات ساخته بودند ، به‌طور منظم دسته‌هایی را برای حمله به‌آنهامی‌فرستاد . با وجود این مامور روس در این باره می‌نویسد : « تاکنون موفقیت قابل توجهی نصیبش نشده[۵]» .

قلعهٔ مهم شکی‌ها «گله سن و گرمسن» (یعنی «بیاو ببین») نام گرفت . بازهم چند نفر از بزرگان « شکی کوچک » به اردوگاه شاه رفتند و اطاعت خود را اعلام داشتند . نادر به‌آنها خلعت داد و از آنها خواست که «حاجی چلبی‌سرکردهٔ‌بزرگان شکی را به آمدن به دربار ایران متمایل کنند . اما حاجی چلبی که به‌اندازه کافی آذوقه‌وذخایردیگرداشت‌روی‌پای‌خودایستاد«وبه‌اطاعت‌داوطلبانه‌ازشاه‌تن‌درنداد[۶]» .

---

۱ ـ آ‌س خ ر، ذخیره «روابط‌روسیه با ایران» ،۱۷۴۷، پروندهٔ٤، برگ ۳۹۸، ۳۹۹ .

۲ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۵ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۱۴۲ .

۳ ـ همان جا ، برگ ۲۴۰ ، ۲۴۱ .

٤ ـ همان‌جا ،

۵ ـ همان جا برگ ۲۴۹ .

٦ ـ همان‌جا ، برگ ۲۴۹ ، ۲۵۰ .

در ۳۱ آوریل ۱۷۴۵ ، و. براتیشف خبرداد که چندروز پیش نادرشاه دوباره به‌قلعه حمله‌برده ، باوجود این‌نتیجه‌ای نگرفته : « به‌جز اینکه ۴۰ نفر را کشته‌و یا به‌اسیری گرفته ، درصورتی که تلفات ایرانیان زیاد بوده ، زیرادر این‌حادثه‌بیش از صد نفر کشته وچند نفر زخمی شده‌اند.

بدین‌جهت اعلیحضرت راههای دیگری‌برای مطیع کردن شکی‌ها برگزید. او دستور داد که تمام خانه‌ها ، باغها وزمینهای زراعتی اطراف را کاملاً ویران کنند و تمام دستورهای اوهم اجرا شد . اما شکی‌ها به‌دستور حاجی چلبی توجهی‌به‌باغها و زمینهای زراعتی ویران شدهٔ خودشان‌نکردند و به‌سختی به‌مقاومت پرداختند. آنها به هیچوجه نمی‌خواستند مطیع شاه شوند[1] . »خودحاجی‌چلبی «نامه های‌محبت‌آمیزی» از شاه دریافت کرد ، که « با وعده‌های بسیار او را به تسلیم می‌خواند».

با وجود این نه وعدهای شاه کاری از پیش برد و نه‌تهدیدهایش: براتیشف می‌نویسد : « هردوراه بی‌نتیجه می‌ماند[2]».

خان‌نشین شکی از امپراطوری نادر جدا شد ودر تمام طول سالهای نیمهٔ دوم قرن هیژدهم به صورت‌یک ملک فئودالی[3] مستقل باقی‌ماند.

فئودالهای ایرانی با وجود درس عبرتی که لشکرکشی به‌داغستان به آنها داده بود ، دست از نقشه های اشغالگرانهٔ خودبرای داغستان برنداشتند. طبق خبرهای ۱۰ سپتامبر سال ۱۷۴۴ و. براتیشف ازتبریز ، نزدیکان نادر نقشه های تصرف داغستان را مورد بحث قرار دادند. نظر عمومی آنها بر این بود که فرستادن تمام قشون به این کشور کاردرستی‌نیست زیرا این کار باعث فرسودگی و ناتوانی قشون می‌شود. در نتیجه ، در نظرگرفته‌شد که چندسال بعد ، در مغان اردو بزنند و

۱ - همان‌جا برگ ۲۹۶ . ۲ - همان جا برگ ۲۹۷ .

۳- ملک را بجای کامهٔ روسی «ولادهنیه»آورده‌ام، باتوجه به کتاب ارزندهٔ پتروشفسکی (ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، فصل ۶) ، که‌متأسفانه هنوز به فارسی ترجمه نشده ، باید به‌خاطر داشت که «ملک» دارای معنی محدودتری است ـ م.

«دسته های قابل توجهی از سربازان را به حوالی و داخل داغستان بفرستند تا کشتزارهای غله را خراب و نابود کنند تا اینکه لزگی ها پس از مدتی براثر نداشتن آذوقه وتحمل گرسنگی شدید ، خودشان داوطلبانه مطیع اعلیحضرت شوند[1]»این نقشه های تجاوزکارانه ، از اعتراف صریح قشربالای طبقهٔ فئودال دولت نادر به ناتوانی واقعی خودشان در مقابل مبارزهٔ قهرمانانهٔ خلقها برای استقلال حکایت می کند.

درسال ۱۷٤۵ ، شورش سختی در دربند آغاز گردید. قشون احمدخان اوسمی برای کمک به دربندیها به دیوارهای دربند نزدیک شد. قانی خان ، حاکم دربند که ناپایداری موقعیت خویش را می‌دید همراه با قشون خود از شهر بیرون رفت و در حوالی شابران مستقر گردید. احمدخان اوسمی نیروهای دست‌نشاندهٔ شاه را شکست داد و در نتیجه ارتش قانی‌خان پراکنده گردید. نادر برای‌سر کوبی این قیام دوباره عازم داغستان شد. او درسر راه خود مردم آرام شهر و روستا را بی‌رحمانه قتل و کشتار می کرد. اما کوه‌نشینان این بار سخت مقاومت کردند و چندبارقشون شاه را به‌سختی شکست دادند. نادر در این لشکرکشی کیفری درحدودنیمی ازقشون خویش را در داغستان از دست‌داد[2].

باوجود این ، قتل و کشتار کوه‌نشینان ، داغستان را مطیع نکرد. حکومت‌شاه برای رام‌کردن خلق آزادیخواهی که وابستگیش به ایران تا پایان حکومت نادر کاملاً ظاهری باقی ماند ناتوان بود.

* * *

خان‌نشینهای بخارا و خیوه در ابتدای دههٔ پنجم‌قرن‌هیژدهم دورهٔ افول‌عمیق اقتصادی و پراکندگی فئودالی را می گذراندند. در دههٔ سوم بود که‌قزاقها به‌ماوراءالنهر حمله بردند. به گواهی یکی از معاصران آن دوره ، بعد از حملهٔ آنها « ایالت

۱ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پرونده ٤ ، برگ ۲۲٦ .
۲ـ پ. گ بوتکوف ، مطالبی‌برای تاریخ ... پیشین ، جلد ۲، ص ۲۳۰ .

زیبای بخارا چنان‌فقیر شد که تا پایان جنگ و حتی تا سالهای زیادی پس ازجنگ بهیچوجه نتوانست مانند گذشته بازهم آبادان شود[۱]». همسایگی نزدیک باچادر-نشینان ، که پی‌درپی دست به تاخت‌وتازهای ویران کننده می‌زدند ، دروضعیت نیروهای تولیدی این ایالت تأثیری منفی داشت. فلوریوبنه‌ونی (Florio (Beneveni سفیر پتر اول درسال ۱۷۲۳ ، خبر می‌دهد که کاروانهایی که از مشهد به بخارا رفته‌اند تمام آنچه راکه قبل از سال ۱۷۲۲ وجود داشته غارت کرده‌اند و اکنون چهار سال است که کاروانها به کابل رفت و آمد نمی‌کنند « زیرا ازبک‌ها در کوهستانها نیرومند شده‌اند و مرتباً بین خودشان زدوخورددارند[۲]».

در این دوره نفوذ اشراف قبایل ازبک و ترکمن تقویت یافت و حکومت‌خان ضعیف گردید . گلادیشف (Gladishov) و مراوین (Muravin) که درسال ۱۷٤۰ از خیوه دیدن کرده‌اند ، یازده شهر از اطراف‌خیوه را نام می‌برند و می‌گویند که حکام تمام آنها از «شاهزادگان محلی بوده‌اند نه خیوه‌ای ، منتها همه جزء حکومت‌خیوه به‌حساب‌می‌آمده‌اند[۳]».

در ابتدای قرن هیژهم تلاشی سیاسی دولت هشترخانیان به وقوع پیوست . در پایان قرن هفدهم بود که ملک فئودالی مستقلی درفرقانه تشکیل شد که در رأس آن نمایندگان برادران درویش قرار داشت . اما بساط حکومت آنها بزودی به‌وسیلهٔ شاهرخ بی‌که خان‌نشینی به پایتختی کوکند تشکیل داده بودبرچیده‌شد. در همان موقع بلخ و بدخشان از بخارا جدا گردیدند. درسال ۱۷۲۳ قیام‌رجب‌خان شعله بر افروخت که بسیاری از نمایندگان اشراف فئودال بخارا به آن پیوستند . رجب‌خان از قزاقها کمک خواست ، زیرا برای استقرار خود در بخارا به‌کمک‌آنها

۱ـ « تاریخ خلقهای ازبکستان» ، تاشکند ، ۱۹٤۰ ، ص ۱۱٤ .

۲ـ همان‌جا

۳ـ همان‌جا ، ص ۱۱۵ .

امیدوار بود. قزاقها در عرض هفت‌سال وادی زرافشان را ویران کردند، آنهاجمعیت بوم‌نشین شهر و روستا را غارت کردند و در کشور گرسنگی‌حکمفرماشد. خان‌نشین بخارا سخت ویران گردید و ازنظرسیاسی تضعیف‌شد.

پیش از تسخیر خان‌نشین های خیوه و بخارا بوسیلهٔ نادر، لشکرکشی رضاقلی خان به ماوراءالنهر روی داد. رضاقلی‌خان و طهماسب‌قلی‌خان جلایر بخش اعظم املاك فئودالی کوچک وقطعه‌قطعهٔ ازبک‌نشین ساحل چپ آمودریا را پس‌از اینکه در رأس سپاه دوازده‌هزارنفره‌ای از این رودخانه گذشتند و قارشی را محاصره کردند به‌تصرف خویش درآوردند. به‌فرمان رضاقلی خان، سربازان ذخیرهٔ غله مردم‌محل رامصادره کردند و قلعه های شهر را ویران ساختند. جمعیت قارشی وروستاهای‌جوار آن برای دفاع از شهر متشکل شدند، دسته هائی‌نیز از قبایل‌منقیت‌وغیره به کمک آنها آمدند. ابوالفیض‌خان‌امیر بخارا با قشون قابل‌ملاحظه‌ای به دیوارهای قارشی نزدیک‌شد، اما از رضاقلی‌خان‌شکست خورد. با وجود این، هنگامی که معلوم‌شد قشون البارس‌خان خیوه‌ای ــ که برای کمک به‌شهر محاصره‌شده می‌رفت ــ به‌بخارا آمده، رضا قلی‌خان شتابزده با امیر بخارا صلح کرد و به‌خراسان عقب‌نشینی کرد[1].

پس از لشکرکشی به هندوستان، نادرشاه قشونی برای تسخیر آسیای میانه روانه ساخت. او پس از خروج از هرات با رضاقلی‌خان به‌سوی بلخ حرکت کرد. در محل چهارجوی آنهااز رود آمودریا گذشتند. در نبرد قاطعی که بین قشون‌های شاه و امیر بخارا درگرفت، ابوالفیض‌خان شکست خورد و به پایتخت خود گریخت تا از آنجا به‌سوی نادر پیک بفرستد و اطاعت خود را اعلام کند[2]. برخوردشاه‌باامیر در اکتبر سال ۱۷٤۰ و در محل چاربکر، درساحل زرافشان، روی‌داد. نادر درآنجا تاج بر سر امیر گذارد، اما عملاً حکومت را بدست‌اونداد. حاکم واقعی خان‌نشین

۱ــ تاریخ نگاران ایرانی می گویند که رضاقلی‌خان به فرمان نادرشاه عقب نشسته.

۲ ــ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۲۵۸.

بخارا ، یکی از دست‌نشاندگان نادرشاه بنام محمد حکیم بی آتالیق سابق بخارا شد که به‌زبان فارسی «امیر کبیر» نامیده می‌شد. چندین هزار سواره‌نظام از قشون امیر وارد قشون نادر گردید که فرماندهی آنها به محمد رحیم پسر آتالیق واگذار شد. محمد دانیال بی‌منقیت برادر آتالیق که در پایان دههٔ چهاردهم قرن هیژدهم به خدمت شاه درآمد ، به حکمرانی کرمان گمارده شد . بسیاری دیگر از اقوام آتالیق نیز مقامهای حساس را اشغال کردند . تسخیرخان‌نشین بخارا به‌وسیلهٔ نادر، به‌حکومت مستقل خاندان خانهای هشترخان پایان داد.

سخت‌ترین مقاومت را در مقابل نادر ایلبارس‌خان خیوه‌ای به‌عمل‌آورد. در قلعهٔ خانقاه (بین هزاراسب وخیوه)، همان‌جایی که ایلبارس اردوزده‌بود، نبرد قاطعی رخ داد که از جانب نادر به خیوه‌ای‌ها تحمیل شده بود خود ایلبارس بایک دستهٔ کوچک از یک در قلعه را بروی خود بستند. سربازان نادرتمام‌چادرها و توپخانهٔ ازبک‌ها و سایر قشونها و همچنین دارایی مردمی را که در چادر و یا درون قلعه زندگی‌می‌کردندتصرف کردند[1] . قلعه گلوله‌باران شد ، در زیر برجهای آن نقب زدند و چیزی نگذشت که سقوط کرد . ایلبارس با دسته‌های ازبکی که در آنجا بودند ، سخت مقاومت کردند ، اما پس از شکست، او با ۲۰نفر از سرکردگان نظامی اعدام شدند[2] . یکی از خویشاوندان ابوالفیض‌خان بنام طاهر بک «که‌به دولت ایران تسلیم شده بود» به‌خانی خیوه برگمارده شد.[3]

استیلاگران باوجود پیروزیهایی که در بخارا وخیوه به‌دست آورده بودند ، با مقاومت سخت توده‌های مردم روبه‌رو شدند.

مردم شهرها قهرمانانه از خود دفاع می‌کردند. مثلاً ساکنان خیوه تمام

۱ـ مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱٤۱، ۱٤۰ .

۲ـ «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن...» پیشین ، جلد ۲ ص ۱٤٤، ۱٤٥ .

۳ـ همان جا ، ص ۱٤٥ .

محله های اطراف دیوارهای شهر را گرفتند . اما به فرمان نادر ، سربازان آب در پای دیوار انداختند و شروع به محاصره شهر کردند . دربارهٔ مقاومت شدید ساکنان اورگنج ، «دشمنان دولت و ملت » ، مؤلف« تاریخ رحیم خان » مطالبی یاد آوری کرده[1] .

قبایل آزادیخواه که نمی خواستند بخاطر برتری نیروهای حریف با یوغ استیلا- گران آشتی کنند ، منزلگاه خویش را رها می کردند و در بیابانها و کوهها مخفی می شدند. نادر به وسیلهٔ پیکهای خود پیشنهادهای پرامتیازی به آنها عرضه داشت و از آنها خواست که به محل سابق خود باز گردند، اماچادرنشینان آزادیخواه ازاطاعت سرباز زدند و در جواب نادر شعری فرستادند:

«دمی باز ماندن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال[2]»

بسیاری ازقبایل ازبک، طاهربک دست نشاندهٔ نادرشاه را برسمیت نشناختندودر مقابل او مقاومت مسلحانه کردند. اماقیام آنها بوسیلهٔ سربازان شاه درهم شکسته شد.

پس از تصرف خیوه به وسیلهٔ نادر ، آرالی ها و قزاقها که ایلبارس خان درزمان خود از آنها تقاضای کمک کرده بود، به آنجا رسیدند. تلاش شاه برای زیر نفوذ کشیدن آنها هیچ نتیجه ای نداشت. به قول مهدی خان ، این قبایل همیشه برای خودسری آماده بودند. زیرا « اطاعت و فرمانبرداری را فوق طاقت» می دانستند[3].

فئودالهای محلی ، عموماً ، به دنبال شرایط مناسبی برای سازش بااستیلا -

---

۱- محمد وفای کرمینگی، تاریخ رحیم خان ، دستنویس پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم ، ص ۶۲۷ ، نگاه کنید به «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن ...» ، پیشین ، جلد ۲ ،ص ۱۴۵ ، محمد کاظم ، «تاریخ عالم آرای نادری» ، پیشین جلد ۲ ، برگ ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷، ۲۷۸.

۲ - محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۷۸ .

۳- «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن...» جلد ۲، ص ۱۴۶.

گران می‌کشتند چون می‌ترسیدند حقوق و امتیازات خود را از دست بدهند. آنها غالباً بر اثر فشار مستقیم خلق، در جنبشهای آزادیبخش شرکت می‌کردند (قاعدتاً به‌عنوان رهبر). مثلاً، هنگامی که ابوالفضل خان از فرا رسیدن قشون نادر باخبر شد نمایندهٔ خویش را به پیامی مبنی بر تمایل خود به آشتی با شاه پیش او فرستاد نادر این موضوع را به شرطی قبول کرد که ابوالفضل خان تسلیم شود و به اردوگاه او بیاید. اما هنگامی که امیر بخارا از پایتخت خود خارج شد و روانهٔ اردوگاه‌شاه گردید، ساکنان نواحی میان کال، آق یالو، خجند و قتقرا او را مجبور کردند که به بخارا برگردد و علیه نادر اقدام کند[1].

چند تن از نمایندگان اشراف فئودال محلی (آتالیق سابق بخارا و خویشاوندانش ایناق خیوه و غیره) ناگهان جانب استیلاگران را گرفتند. ناپایداری و خیانت اشراف فئودال محلی تسخیر خان‌نشین های آسیای میانه را برای شاه آسان می‌کرد. نادر-شاه از تضاد بین فئودال‌ها و توده‌های مردم همچنین از تضاد بین گروههای مختلف فئودالی استفاده می‌کرد. گذشته از این او می‌کوشید تا به وسیلهٔ تطمیع و دادن هدایای گوناگون، مردم سرزمینهای تسخیرشده را در اطاعت خود نگاهدارد. مثلاً او غارت اموال مردم را برای سربازان منع کرد و چندنفر سرکردهٔ نظامی را که در چپاول مردم محل مقصر بودند به‌قتل رساند.

نادرشاه اسیران «مذکور را مراعات بلانهایات پادشاهی کرده، به خلعت خاص سرافراز و ممتاز گردانید و به الطاف خسروانه و نوازشات پادشاهانه امیدوار ساخته از درگاه جهان‌آرا مرخص، و مقرر داشت که به میان ایل و عشایر خود رفته، همگی طایفهٔ یموت را مطمئن و خاطرجمع ساخته به الطاف و عنایات شاهنشاهی امیدوار» گردانند[2]. نادر به‌وسیلهٔ سرقبیلهٔ یموت به چادرنشینان وعده داد که درصورتی که از او اطاعت کنند، هرگونه زمینی را که برای سکونت ویا چادر زدن، در ایران

۱ - محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۵۸.
۲ - همان‌جا، برگ ۲۷۲، ۲۷۳.

و آسیای میانه ، بخواهند به آنها خواهند داد[1] . این کارهای نادر ترس اورا از قیام مردمی که از استیلاگران اجنبی بیزار بودند به‌خوبی نشان می‌داد .

باوجود این تدابیر ، شاه موفق نشد که مردم خان‌نشین‌های تسخیرشدهٔ آسیای میانه را به زانو درآورد . دلیل این موضوع بروز مکرر مبارزات رهایی‌بخش در آن سرزمینها بود .

درسال ۱۷٤۱ ، شورشهای سختی درخان‌نشین خیوه روی داد . قیام‌کنندگان خیوه‌ای دوباره قزاقها را به کمک خواستند . نورعلی پسر ابوالخیرخان قزاق ، خیوه را که قشون شاه از آن دفاع می‌کرد محاصره کرد . در همان موقع اهالی شهر پادگان را نابود کردند و طاهربک دست‌نشاندهٔ نادر را کشتند و شهررا به تصرف درآوردند . اما نتیجهٔ مبارزات توده‌های مردم (ازبکها و قزاقها) را گروه فئودالهای قزاق به منظور بسط نفوذ خویش برخوارزم مورد استفاده قرار دادند . حکومت خیوه به نورعلی رسید . مهدی‌خان تاریخ‌نگار درباری باخشم می‌نویسد : «چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم وآرال با وصف مروت وعنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازاء خیانت‌های ایام سابق ایشان به‌ظهور پیوسته ، عین ناسپاسی وکمال حق نشناسی بود لذا « به‌نصراله‌میرزادستور داد که باتوپخانه و قشون پرعده‌ای برای مجازات«اشرار» روانه شود[2] .»

غصب حکومت به‌وسیلهٔ نمایندگان اشراف فئودال قزاق ، نارضایی بزرگی در میان فئودالهای ازبک برانگیخت . نزاعی که بین رهبران فئودال جنبش آزادی ـ بخش درگرفت ، نیروهای قیام‌کنندگان را تضعیف کرد . گذشته‌ازاین ، خبر تدارك لشکرکشی کیفری به خیوه برخی‌از فئودالها و بازرگانان را آشفته ساخت . درنتیجه ، ایناق وبرخی دیگر از نمایندگان اشراف به مروکه قشون کیفری زیر

۱ـ همان‌جا ، برگ ۲۷۵، ۲۷٦ .

۲ـ «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن . . . » جلد ۲ ، ص ۱٤۷ (جهانگشای نادری ، پیشین ، ص ۲۷۸ـ م.).

فرماندهی نصراله میرزا درآنجا بود رهسپار شدند . ایناق از نصراله میرزا تقاضا کرد که او را ببخشد و سوگند خورد که از آن به‌بعد از روی ایمان و صداقت به نادرشاه خدمت کند و وعده داد که اسیران ایرانی را بازگرداند و سواره‌نظام قابل ملاحظه‌ای برای قشون شاه فراهم آورد . نادر نیز که از قیام پرعده می‌ترسید مجبور بود که بخشایشگری کند و خواسته‌های قیام کنندگان را برآورد : حکومت خان‌نشین خیوه به پسر ایلباس‌خان واگذارشد.

اما تبانی قشر بالای طبقهٔ فئودال باشاه بهیچوجه منافع وخواسته‌های توده‌های مردم را منعکس نمی‌کرد وقوع شورشهای تازه دلیلی‌براین‌مدعاست. چنانکه‌مهدی خان می‌گوید ، درسال ۱۷٤٦ ، بعضی‌اشرار خوارزم‌بایموت متفق و ارتوق را مقتول ساختند . این مراتب به عرض اقدس رسیده وعقیلی‌خان را به‌سپهسالاری مأمور و روانهٔ خراسان ساختند که تدارکات خود را دیده درسال دیگر به عزم تنبیه یموت متوجه خوارزم شود... بعد از ورود به‌خوارزم ابوالغازیخان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ایران طریقهٔاستقبال پیموده ، مراسم خدمت به تقدیم رسانیدند . لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه‌ای اتفاق نموده ، در حوالی اورگنج به مقابله آمده ، شکست فاحش خورده ، جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیار ازآن جماعت بدست‌غازیان درآمده ، چون آن طایفه دیگر محل‌توقف در آن ولایت نیافته مساکن خود را عرصهٔ نهیب و غارت دیدند ، کوچ خود را برداشته به سمت‌کوه بیلخان ، که در حوالی استرآباد واقع است ، فرارکردند[۱]».

نشانهٔ روشن دیگری از آشتی ناپذیری خلقهای آسیای میانه با یوغ استیلا-

---

۱- همان ، ص ۱٤۹ (جهانگشای نادری ، پیشین ، ص ٤۰۱ ، ٤۱۲ ، ضمناً این متن درکتاب « مطالبی دربارهٔتاریخ ترکمن...» تاحدودی‌خلاصه شده‌ونام «ابوالغازیخان» نیز به «ابوالمحمد» تغییر یافته که اشتباه است - م.) .

گران، جنبش وسیعی بود که در بلخ و اندخوی گسترده شد. درپاییزسال ۱۷٤۲، در اندخوی، مردی از خانوادهای گمنام در لباس درویشان ظاهر گردید. این شخص که به گفتهٔ تاریخ نگار «ادعای امامت و معجزه و کرامت» می کرد، خلق را بهمبارزه بهحکومت شاه دعوت کرد. به گواهی تاریخ نگار معاصر آن‌دوره، «جمع کثیری از ترك و تاجیك بلخ» پی درپی در زیر پرچم اوجمع می‌شدند وبه‌قیام می‌پیوستند. بزودی درویش در رأس ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر سرباز مسلح قرار گرفت. حاکم محل کوشید که قیام را سرکوب کند، اما قشونش درهم شکسته‌شد. قیام وسعت بیشتری گرفت. چنانکه مهدی‌خان می گوید، تنفر از استیلاگران بقدری زیاد بود که قیام کنندگان تمام خراسانی‌هایی را که می‌دیدند می کشتند. از جمله، آنها مأموران شاه را نیز بقتل رساندند. حاکم بلخ درقلعه را به روی‌خود بست و چشم براه نادر نشست. قشون کیفری همراه با توپخانهٔقابل توجهی وارد بلخ شد وشروع به کشت‌وکشتارقیام کنندگان کرد. در یکی از نبردها، عصمت‌اله که از رهبران‌قبایل‌قیام کنندهٔ ازبك بود، کشته‌شد. بلافاصله‌پس‌از این‌ماجرا، درویش و سایر رهبران قیام دستگیر و به قتل رسیدند. جنبش آزادیبخش‌غرق درخون‌شد.

درسال ۱۷٤۵، قیام تازه‌ای در بلخ شعله بر افروخت که در رأس آن‌حاکم بلخ نیازخان قرار داشت. او با حاکم بدخشان و خان آرال متحدشده‌بود[1].

در دههٔ پنجم قرن هیژدهم قیامها و جنبشهای آزادیبخش دیگری در میان خلقهای آسیای میانه وقوع پیوست ـ قیام زیر رهبری رحیم‌خان، شورشهای قبایل قراقیتاق، قزاق و ازبك[2]. در طول سال ۱۷٤٦ و نیمهٔ اول سال ۱۷٤۷، قلمرو حکومت نادر در آسیای میانه را جوش و خروش سختی فرا گرفت.

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۷۵.
۲ـ محمدکاظم، نامه عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۷۳، ۱۷٤، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۰ وغیره.

دربارهٔ قیام مرو ، محمد کاظم که خود وزیر آنجا بوده به‌تفصیل سخن گفته . محمد کاظم ، به‌دستور شاه ، در شمار مأموران بسیار دیگری باحسابنامهٔ دخل‌وخرج به اردوگاه شاه رفت[1] .

بزودی معلوم شد که به‌جمعیت مرو و حوالی آن مالیاتهای سنگین جدیدی بسته‌شده. مقدار این مالیات به‌قدری زیاد بود ، که به گفتهٔ محمد کاظم، برای پرداخت آن حتی «گنج دقیانوسی و خزانه های کیکاووسی» نیز کافی نبود. چه رسد به مروی که فقط دهسال از مسکونی و آبادی آن می گذشت. چنانکه محمد کاظم می گوید ، حتی ده‌یک مالیاتی را که شاه خواسته بود نمی‌شد از مردم مرو گرفت . در همان موقع عده‌ای از اردوی شاه به مرو آمدند و از قتل و کشتارهای بیشمار ، مجازاتها و مناره‌های وحشتناکی که از کله های کشتگان‌ساخته‌می‌شدخبر آوردند. به گفتهٔ مؤلف « تاریخ عالم‌آرای نادری » ، « بیم آن حوالجات » سبب برافروختن قیام شد . شاهقلی‌خان مروی با رحیم‌خان اوزبک در رأس قیام قرارگرفتند[2] .

علت اساسی شکست قیامهای‌پرعدهٔ مردم آسیای میانه، ناهمگنی‌این‌قیامها ، محلی‌بودنشان و سرانجام نبودن ارتباط بین‌جنبشهای پراکندهٔ خلقی بود. فعالترین شرکت کنندگان مبارزات آزادی‌بخش ، کشاورزان، اقشار دمکرات شهری وبرخی از چادرنشینان‌بودند. اشراف‌فئودال نیزدر جنبش‌آزادی‌بخش‌خلق‌شرکت‌می‌کردند زیرا درمراحلی معین ، منافع حقیر طبقاتی آنها با تلاش توده‌های‌مردم‌برای‌افکندن یوغ نفرت‌انگیز اجنبی همساز بود . اما فئودالها در مبارزهٔ خود نا استوار و بزدل بودند. آنها هم از وسعت گرفتن قیام خلق می‌ترسیدند و هم از شکست آن. زیـرا شکست قیام هم تمام یا قسمتی از امتیازات آنها را از دستشان می گرفت . این امر اشراف را با حکومت شاه آشتی می‌داد.

۱ـ همانجا ، برگ ۱۶۶ .

۲ـ همانجا ، برگ ۱۹۱ .

دشمنیها وجدالهای بین فئودالهای ازبک، ترکمن وغیره، که غالباً نقش رهبری جنبشهای آزادیبخش را به عهده داشتند ، به مبارزات خلق لطمه می‌زد. جنگهای بین فئودالهای آسیای‌میانه، سبب ویرانی کشور و خانه خرابی مردم‌می‌شد. ازجمله محمد کاظم درمورد دشمنی بین اشراف و فئودال قبایل یموت و سالور می‌نویسد : «. . . کار را به همه جهت‌برسا کنان آن دیار چنان تنگ ساخته‌بودند که دست آن طوایف از زراعت و باغات‌وغیره کوتاه گشته ، حالت دخول و خروج را نداشتند... احوالات به‌محاصره انجامید و فیمابین قتل و غارت به سرحد افراط رسید[1]»

درسالهای ۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ ، قیامهای تازه‌ای در نواحی مختلف آذربایجان ، گرجستان و ارمنستان به‌وقوع پیوست.

م. م. گلیتسین درگزارش ۱۰ مارس سال ۱۷۴۷ خود ازمغان‌خبر می‌دهد: «... اکنون دربسیاری ازجاهای ایران ، اوضاع خطرناک وآشفتگی عظیمی‌پدیدار گشته. مثلا در شهرهای گنجه ، ایروان ، نخجوان وتفلیس ، تقریباً تمام مردم از کوچک تا بزرگ و حتی خود حکام شهرها یاغی شده‌اند وکاچال و دامهای خود را برداشته‌وبه کوه گریخته‌اند[2]». قشون کیفریی که همراه‌بامالیات‌بگیران‌به گرجستان فرستاده شده بود به وسیلهٔ قیام کنندگان درهم شکسته شد . درنتیجهٔ مبارزهٔ سخت قیام کنندگان ، قشون کیفری شاه نتوانست به گرجستان رخنه کند[3].

دولت نادرشاه عملاً به چند قسمت تقسیم شده بود ، که هرقسمتش عرضهٔ قیامی خلقی ، جنبشی آزادیبخش و یا شورشی فئودالی بود.

۱- همان‌جا برگ ٤٤.

۲- ج هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ٤۳۱

۳- آس خ ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندهٔ ۳، برگ ۷۷.

٤- ج. هان وی، جلد ۲ ص ٤۳۱ ٤۳۲.

فصل ششم

پاشیدگی اقتصادی و تلاشی دولت نادرشاه

گفتیم که دولت صفوی در پایان قرن هیژدهم میلادی دوران زوال را می‌گذرانید.
سلطهٔ افغان و ترک که بابهره‌کشی‌های غارتگرانهٔ مالیاتی، استبداد خشن وچپاول مستقیم مردم همراه بود و حتی نزاعهای بین فئودالها تأثیر بی‌اندازه بدی در اوضاع اقتصادی ایران گذاشت و باعث عمیق‌شدن زوال اقتصادی گردید.

در دههٔ سوم قرن هیژدهم، ایالات شمالی جدا شده از دولت صفوی ـ آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، لرستان و کردستان ـ به‌وسیلهٔ ترکان ویران گردیدند. مرکز و جنوب ایران تمام وحشت و هراس سلطهٔ هفت‌سالهٔ افغانان را تحمل کرد، مردم بوم‌نشین ایالات شرقی ایران دچار هجومهای خانمانسوز چادرنشینان آسیای میانه شدند. آن قسمت از سرزمینهایی هم که مطیع بیگانگان نشده بود، به‌میدان نزاع و قتل و کشتار ویرانگر فئودالها تبدیل گردید.
به گفتهٔ شیخ حزین، مردم کشور پس از اخراج استیلاگران اجنبی نیز در وضع بی‌اندازه فلاکتباری قرار داشتند[1]. نادر به هرکجا که وارد می‌شد، تمام‌ساکنان شهر و روستا، پس از ورود او، دور هم جمع می‌شدند، اشک می‌ریختند، نوحه سرایی می‌کردند و آه وناله سر می‌دادند[2].

۱ـ شیخ حزین، پیشین، ص ۲۰۶.
۲ـ همان‌جا، ص ۲۰۸.

بر سر درمسجدی در روستای وَنند، در حوالی نخجوان، سنگ‌نبشته‌ای قرار دارد که به‌زبان فارسی است و از زندگی مشقت بار مردم آن زمان حکایت می‌کند: «فقر و قحطی سختی بود، به‌طوری‌که قیمت هرمن گندم ۴۰۰ دینار... و روغن ۲۸۰۰ دینار بود، گرسنگی و فشار احتیاجات گوناگون، آن روزگار فلاکت بار را به جهنمی واقعی تبدیل کرده بود، به‌طوریکه در عرض یک‌سال روستای‌وَنند و همسایگان نزدیکش سه‌بار دچار هجوم و غارت شدند و بسیاری از مؤمنین - مرد و زن - به قتل رسیدند و یا اسیر گردیدند و سایر بندگان خدا پراکنده شدند. آنها پس از عبور از رودخانهٔ ارس (آراکس) در ساحل دیگر آن ساکن شدند. در آن روزگار از گردش نامساعد افلاک بازرگانی متوقف شده بود[1]». این نوشته مربوط به سالهای ۱۷۳۳-۱۷۳۲ میلادی است.

بازرگانی نیز دچار کسادی شده بود، در راهها، کاروانها را غارت می‌کردند و راهزنی به حد اعلای خود رسیده بود[1]. بهره‌کشی شدید مالیاتی سبب قیامهای پی‌درپی کشاورزان وشهرنشینان می‌شد. به گواهی شیخ حزین، مردم ایالات مختلف ایران که نمی‌توانستند ستم توانفرسا را تحمل کنند، قیام می‌کردند. حزین خود شاهد قیامی در شهر لار بوده که قیام کنندگانش - شهریان وکشاورزان روستاهای نزدیک شهر - با قشون محلی به‌جنگ پرداخته‌اند و حاکم ایالت را نیز کشته‌اند[4].

کاهش زراعت، در همه‌جا باعث نارسایی شدید در کالاهای کشاورزی و

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی ... پیشین، ص ۳۰۱، ۳۰۲ (به علت در دسترس نبودن متن اصلی، خوانندگان به ترجمهٔ آن از زبان روسی قناعت خواهند کرد - م.).

۲- شیخ حزین، پیشین، ص ۵۴، ۵۳.

۳- همان‌جا، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

۴- همان‌جا، ص ۱۲۴.

اقتصاد روستایی گردید. مثلاً در مارس سال ۱۷۳۶ ، هنگامیکه آبراهام کرتاتسی، کاتولیکس ارمنی از قوریلتای مغان به ایروان برمی گشت ، مجبور شد که افراد خود را برای خرید کالا به قراباغ کوهستانی و شماخی بفرستد ، زیرا نه در افراد مغان چیزی برای خرید بود و نه در روستاهای نزدیک آن. مؤلف یادشده می‌افزاید که حوالی تبریز و در دیزك ، گنجه ، لار ، سوان، ایبریا ، قفان، نخجوان وایروان نیز نارسایی شدیدی در غله به چشم می‌خورده. گندم و جو به‌شدت گران‌شده بود ـ قیمت هرمن غله ۹۰۰ دینار بود[1].

آبراهام کرتاتسی در گفتگوئی که باشاه داشته ، در جواب تقاضای او وضع «شخم و کشت» را تشریح کرده می گوید که باوضع موجود کشاورزی، کارها بر وفق مراد نیست ، زیرا گاو نر برای شخم‌زدن وجودندارد[2].

به گفتهٔ محمد کاظم ، نادر که به نظم امور مالی دولت‌توجه زیادی‌داشت، نسبت به وضعیت شهرها اظهار علاقه می کرد و فرمان می‌داد که زمینهای بایر و رهاشده را آبادان سازند و دسته هایی از مردم را به آنجا کوچ دهند[3].

طبیعی است که در اکثر مواقع، چنین کوچاندنهایی باعث‌ویرانی برخی‌جاها خرابی وخانه خرابی ونابودی‌ده‌ها هزار کشاورز، شهرنشین وچادرنشین می‌شد. تکنیک معمول در کشاورزی‌قرن هیژدهم بسیارعقب مانده‌بود. شاردن و رافائل ذیومن در این مورد اطلاعات جالبی بدست می‌دهند هرچند که‌اطلاعات‌آنها مربوط به قرن هفدهم است، باوجوداین باید گفت که در دهه های‌چهارم‌وپنجم قرن هیژدهم هیچگونه تغییر مهمی در این وضع پیش نیامد. شاردن که‌شخم زدن در ایران رادیده، می‌نویسد: «گاوآهنها خیلی کوچک‌است، نوك آنها درواقع فقط زمین رامی خراشد. وقتی که گاوآهن روی زمین شیارانداخت، آنگاه‌شخم زن بایک تکه چوب و یک مالهٔ کوچک دندانه‌دار خاك ها

۱ـ ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی... پیشین ، ص ۲۰۲.

۲- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۷۳.

۳ـ محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۵۰ ، جلد ۳، برگ ۱۱ وغیره.

را نرم می‌کند، سپس با چنگک خود زمین را صاف و به‌کرتهای مربع تقسیم می‌کند» والخ[۱].

برای خرمن‌کوبی نیز استوانه‌ای چوبی به‌کار می‌بردند که رویش راسنگهای کوچک تیز نشانده بودند. این ابزار به وسیلهٔ گاو نر کشیده می‌شد. گاهی هم فقط گاو خوشه ها را لگد می‌کرد. «کاههای زائدی که به‌دست می‌آید به‌مصرف خوراک اسب وبه‌طورکلی دام می‌رسید[۲]». غله را غالباً با دستاس آرد می‌کردند[۳].

عقب‌ماندگی فنی درکشاورزی حاکی از آن بود که در نتیجهٔ رکود عمومی اقتصادی انگیزه‌ای برای‌تکمیل ابزارکارکشاورزی وجود ندارد. این‌عقب‌ماندگی درشرایط واحدهای‌کوچک تولید و همچنین آبیاری مصنوعی، امکان نمی‌داد که بازده کار افزایش یابد[۴]. آباد کردن زمین های رها شده یا زمین های کم‌جمعیت نیز ازطریق کوچ دادن کشاورزان سایر جاها به‌این زمین ها، کاری بسیار سخت وتقریباً بی‌فایده بود. اگر هم در برخی مواقع، تدابیر مختلف حکومت شاه برای مرمت وسایل آبیاری وکشت زمین های رها شده موفقیتی به‌دست می‌آورد، این موفقیتها چندان نبود که رشد نیروهای تولیدی کشور و تحکیم اساس اقتصادی دولت - واحدهای تولید کوچک کشاوران - را فراهم سازد، بلکه بخش اعظم تدابیردولتی، به طورکلی، در جهت هدفهای سیاسی و نظامی - استراتژیکی بود و با تدارک لشگرکشیهای استیلاگرانهٔ جدیدارتباط‌مستقیم داشت. مثلاً، محمدکاظم‌، ی گوید که کمی‌پیش‌ازلشگرکشی‌به هندوستان، نادرشاه‌به‌سرکرده‌های‌نظامی‌قاجار مژوخبر

۱- ای.پ.پتروشفسکی، ازتاریخ آبیاری وتکنیک کشاورزی در ایران قرن ۱۴-۱۳ («یادداشتهای علمی دانشگاه دولتی‌لنینگراد»، شمارهٔ ۱۷۹، سال ۱۹۵۴)، ص ۱۸۶.

۲- آرشیو نظامی - تاریخی مرکزی دولتی (بعداً - آن ت‌م‌د) ذخیرهٔ آرشیو نظامی آماری، مجموعهٔ ۴۴۶، بخش کرونولوژی ۱۵۷، ۱۷۷.

۳- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۴، برگ ۲۱.

۴- ای.پ.پتروشفسکی، ازتاریخ آبیاری وتکنیک... ص ۱۸۷.

داد که خیال دارد بسیاری از قاجارهای مرو را که قبلاً به خراسان کوچانده‌شده‌اند، دو باره به‌محل سابق خود بازگرداند ، «که رفته در آن حدود به آبادی و ضبط و نسق آن دیار حسن اهتمام به منصهٔ ظهور رسانیده و از غله و غیره زراعت بسیار انبار نمایند[۱]».

گذشته از قاجارهای مرو ، سه هزار خانوار دیگر از کشاورزان خراسان‌نیز ، برای کوچاندن بدانجا درنظر گرفته‌شده بودند تا به‌محض ورود ،به کار کشاورزی و آبادی باغها و نقاط مسکون مشغول شوند[۲]. شبکهٔ آبیاری ناحیهٔ مرو به حال خود رها شده بود . سد سلطان‌بند ـ که در رأس تمام شبکهٔ آبیاری مرو بود ـ به هنگام یکی از قیامهای مردم محل ویران گردیده بود . بعدها نادر چندبار دستور داد که این سد را نوسازی کنند وسرانجام اقدامات لازمی هم برای مرمت آن به عمل آمد. به گفتهٔ تاریخ نگار مأموران برگماشتهٔ نادر درمورد کشاورزی وایجاد نهر که‌درعرض سالهای بسیار در این ایالت وجود نداشت کوشش بسیار کردند . در نتیجهٔ این اقدامات ، «مرو چون خلدبرین آراسته گردید» وبهای غله درعرض یک سال‌از. . ۲ دینار به. ۱ دینار رسید[۳]».

مرو به‌ناحیهٔ زراعتی ثروتمندی تبدیل شد. نادرشاه آشکارا نشان می‌داد که اقدامات او درمورد عمران وآبادی ایالت مرو ، به‌منظور لشگرکشی به آسیای میانه است[٤]. مؤلف دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» خاطرنشان می‌سازد : «خاطر بندگان صاحبقران به‌جهت سرحد بودن ممالک ماوراءالنهر ، آبادی آن عنان همت معطوف فرمود[٥]». تدارکات نظامی که به‌فرمان شاه در مرو انجام شد ،گواه بر این

۱ـ محمدکاظم ، نامه عالم آرای... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۱۲۵ .

۲ـ همان‌جا.

۳ـ همان‌جا ، برگ ۱۲۸ .

٤ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای. . . پیشین ، جلد ۱ ، برگ۱۲۵ (اشتباه است، جلد ۲ همان ـ م.)

٥ـ همان‌جا، جلد ۲ برگ ۱۲۷ .

بود که تبدیل این شهر به ناحیه‌ای کشاورزی فقط هدفی نظامی استراتژیکی دارد وبه‌منظور ساختن پایگاهی نظامی برای حمله به‌آسیای میانه است . درنتیجهٔ این اقدامات ، دولت می‌توانست برای تهیهٔ توپ وگلوله، مس ، چدن وباروت به‌دست آورد. واقعاً هم درزمان لشگرکشی نادر درسالهای ۱۷۴۱-۱۷۴۰ به‌آسیای میانه، مرو پایگاه حملات قشون شاه بود . به گفتهٔ محمدکاظم ، مدتی بعد ، هنگامی که جنگ ۱۷۴۶-۱۷۴۳ ایران و ترکیه آغازگردید ، نادرمتوجه شد که گویاامپراطور چین خیال دارد با ایران وارد جنگ‌شود، بدینجهت فعالانه برای لشگرکشی به‌چین آماده شد. این بار نیز مرو به‌عنوان پایگاه حمله انتخاب گردیدو درآن به‌تدارکات نظامی پرداختند[1] .

روستاها وشهرهای جدیدکه دردورهٔ حکومت نادرشاه به‌وجود آمد، ودرمنابع ازآنها یاد شده ، بهیچوجه با رشد نیروهای تولیدی ارتباط نداشت.

لرخ که درسال ۱۷۴۵ ازشماخی نو دیدن کرده ، تصویر حزن‌انگیزی از این شهر ترسیم می‌کند ؛ درشماخی نو ، اطراف شهر را کلبه‌های فقیرانه‌ای که از نی درست شده بود فراگرفته بود . در این کلبه‌ها فقرا سکونت داشتند. خانه‌های خود شهر هم کوچک و کثیف وپوشیده ازکاه بود. بازرگانی که زمانی رونق بسیار داشت کاملاً دچارکسادی شده بود[2] .

درسال ۱۷۳۷ ، در زمان محاصرهٔ هفت‌ماههٔ قندهار به‌وسیلهٔ نادر، اردوگاه قشون شاه سخت وسعت یافت. در آن ، بازار سرپوشیده ، مسجد ، حمام و چاپخانه درست شد وادارات گوناگون تأسیس گردید . تدریجاً اردوگاه شاه به‌شهرکوچکی به‌نام نادرآباد تبدیل شد. پس‌از تسخیر قندهار ، مردم آن شهرکه بیشتراز نیمسال سخت مقاومت کرده بودند به‌دستور شاه به نادرآباد کوچانده شدند و قندهار ویران

۱- همانجا ، جلد ۲ ، برگ ۲۸-۲۵ .

۲- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 403.

گردید. به‌زودی پس‌از تشکیل دولت افغان(۱۷٤۷) احمد اولین شاه آن، قندهار را درمحل جدیدی بنا کرد واز نادرآباد فقط چند ویرانهٔ رقت‌انگیز برجای ماند[۱].

تاریخ پیدایش بسیاری از «شهرهای» جدید در دورهٔ حکومت نادرشاه چنین بود. مسلم است که تشکیل چنین شهرهائی که فقط انگیزهٔ سیاسی داشت، با پاشیدگی اساسی نیروهای تولیدی کشور توأم بود و سبب ژرف شدن بعدی زوال اقتصادی گردید.

خراسان با شهرمهم مشهد، مرکز سیاسی دولت نادرشاه شد. این موضوع علت علاقهٔ شاه را به‌آبادی این ایالت روشن می‌سازد.

قبل از هر چیز نادر قبایل مختلف چادرنشین، کشاورزان و شهریان ایالات دیگر را با زور به‌زمینهای خالی و وسیع خراسان کوچ داد.

مثلاً، فقط در سالهای ۱۷۳۰-۱۷۲۹، نادر ٦۰ هزار خانوار چادرنشین را از فارس، عراق (عجم) وآذربایجان به خراسان کوچاند که از آن جمله ۱۲ هزار خانوار افشار بود که ۲ هزار خانوارشان به‌قبیلهٔ قرخلو تعلق داشت.

افشارهای قرخلو به‌حوالی میاب وکوبگان که مدتها قبل محل کوچ آنهابود نقل‌مکان داده شدند. بقیهٔ افشارها به‌حوالی مشهد وکلات کوچانده شدند. چهل‌و وچهار هزار خانوار هم‌از قبایل بختیاری، کرد وغیره به‌خراسان فرستاده شد. به‌آنها، چراگاههای وسیع تابستانی و زمستانی داده شد. با وجود این، بلافاصله پس از مرگ نادر، این قبایل منزلگاههای جدید خود را رها کردند وبرگشتند[۲].

نادرشاه بدین منظور افشارها را به‌خراسان کوچ می‌داد که اشراف چادرنشین افشار را تقویت کند و تمرکز دهد، درصورتی‌که هدف ازکوچاندن قبایل بسیار دیگر، به‌کلی مخالف این بود. چنانکه هم‌اکنون یادآوری کردیم، نادر باجدا-

---

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۸۸.

۲- آبراهام یره‌وانتسی، تاریخ جنگ‌های... پیشین، ص ۷۲.

کردن دسته هایی از قبایل بزرگ و نیرومند از قبایل خودشان و جا دادن آنها در خراسان به طوری که از یکدیگر دور باشند ـ تلاش می کرد که قدرت نظامی آنها را از هم متلاشی کند.

قلعهٔ کلات مورد توجه ویژهٔ شاه قرار داشت. قبل از لشگرکشی به هندوستان بود که به فرمان نادر نهر آب عظیمی از کوههای اطراف در کلات جاری ساختند. آنگاه در آنجا باغها و پارکهای با شکوه دایر کردند و بازار و کاروانسرا ساختند [1]. بسیاری از بازرگانانی که در بازارهای قشون در ایالات مختلف کار می کردند به کلات نقل مکان داده شدند. گنجهایی نیز که از هندوستان غارت شد به کلات منتقل گردید و خزانه های مخفی ویژه‌ای برای آن ساخته شد [2].

در دههٔ پنجم قرن هیژدهم، کشور دچار حد اعلای فرسودگی وزوال گردید. مالیاتها فقط با کمک فشارهای بیرحمانه گرفته می‌شد. در همان هنگام به دستور نادرشاه در کلات، دربند وبرخی شهرهای دیگر کاخ وآرامگاه بنا کردند وپارک های با شکوه ساختند. از جمله، هزینهٔ بنای کاخ کلات و خزانهٔ آن بسیار زیاد بود. مرمرهای مورد لزوم را از ایالت تبریز وبه‌ویژه از اطراف مراغه می‌آوردند [3]. این کار برای کشاورزانی که، اغلب، مصالح مختلف ساختمانی را روی شانه‌های خود حمل می کردند، بی‌اندازه کمرشکن بود. وزن برخی از تخته‌سنگهای مرمری که کشاورزان آذربایجانی به کلات حمل می کردند، به ۵۰ خروار می‌رسید. مردم برخی از این قطعه سنگها را «ایران خراب» و «خراج عالم» می‌نامیدند، زیرا چنانکه محمد کاظم می گوید: «صرف وخرج آن از حدوحصر بیرون» بود [4].

۱ـ محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۸۵.

۲ـ همان‌جا، برگ ۷۹.

۳ـ همان‌جا، برگ ۲۸۰.

۴ـ همان‌جا، برگ ۱۷۰.

مسکون وآباد کردن زمینهای خالی ، نوسازی شهرها وروستاها وعمران نواحی مختلف ، به‌مقیاسی بسیار محدود وآنهم فقط درخراسان انجام گرفت.

بخش اعظم این تدابیر به حساب تلاشی نیروهای تولیدی ، ویران شدن ایالات دیگر ، خانه‌خرابی ونابودی هزارها کشاورز وپیشه‌ور جامهٔ عمل پوشید.

مثلاً در ۲۷ ژوئن‌سال ۱۷۳۶ [1] از اردوی شاه‌به‌وسیلهٔ نامه‌ای به‌ای. کالوشکین مأمور ثابت روس خبر دادند که پس از تسخیر قندهار ، «اعلیحضرت آن را به کلی ویران کرده ، بطوری که ، سنگی بر روی سنگ دیگر باقی نماند».

برای کابل نیز سرنوشت غم‌انگیزی پیش‌آمد. هنگامی که قشون شاه دیوار شهر را خراب کردند وبه‌زور داخل شهر شدند ، دیگر کسی در «شهر سفید» نبود ، زیرا ساکنان آنجا دارایی خود را برداشته و در قلعه مخفی شده بودند . «مردم فقیر و بیچاره‌ای که درآنجا باقی مانده بودند ، همان موقع جابه‌جا به وسیله ایرانیان کشته شدند ، سپس آنها تمام شهر را که خانه‌ها ، دکانها ومهمانسراهایی از مرمرداشت به کلی ویران کردند ... سقف ، در و سایر تجهیزات چوبی ساختمانها را تمامی سوزاندند وفقط برجها را باقی گذاشتند «تا درآنها توپ مستقر کنند وبه‌قلعه تیراندازی کنند [2]».

جنگهای پی‌درپی استیلاگرانه ، افشار وسیع زحمتکشان را خانه‌خراب کرد و اقتصاد کشور را دچار پاشیدگی ساخت. مطیع کردن خلقهای گوناگون با اعمال‌زور و حکومت برآنها ، تشدید بی‌حساب بهره‌کشی از زحمتکشان ، ترور وحشتناك و سرکوبی بیرحمانهٔ مبارزات طبقاتی ورهایی‌بخش ، ناگزیر منجر به زوال فلاکتبار نیروهای تولیدی ایران و کشورهای همجوار آن گردید.

ای. کالوشکین که به درخواست نادر از اصفهان به‌تبریز رفته ، درگزارش

۱- آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پرونده ۷ ، برگ ۳۶۷.

۲- همان‌جا ، برگ ۵۹۶.

۱۲ مارس سال ۱۷٤۱ خود چنین نوشته : «من خود در سفر اخیرم مشاهده کردم که چه فقر بی‌حسابی دامن‌گیر همه شده و مردم به چه بی‌نوایی دچار گشته‌اند . تمام روستاها وشهرهایی که من از آنها می گذشتم، یکسره غارت شده بودوبه‌زحمت می‌توانستم آذوقه و علوفه به‌دست آورم و با قیمت بسیار زیادی بخرم . حالا هم نمی‌دانم چگونه خواهیم توانست دراینجا بمانم ، زیرا تمام مواد غذایی وهمچنین علوفه برای اسب دراثر نایابی عمومی گران‌شده : چون ازبکهایی که‌ازخیوه و بخارا فرستاده شده‌اند ودراین شهر وحوالی آن هستند همه چیز را بدون استثنا خورده و از بین برده‌اند[1]» .

جنگ ناموفق‌نادر درداغستان‌منجر به‌ویرانی کامل ایالات همجوارآن گردید .

ای. کالوشکین در ۸ نوامبر سال ۱۷٤۱ از دربند نوشت : «چنان قحطی و گرسنگی همه گیری در دربند وجود دارد که ، خلاصه بگویم ، هیچ چیز نمی‌توان بدست آورد وساکنان اینجا به‌درماندگی توانفرسایی دچارگشته‌اند. برای شاه دو روز آذوقه وعلوفه می‌خواهند... وهمه را با چوب کتک می‌زنند[2]» .

ای. کالوشکین درگزارش ۳۰ نوامبر سال ۱۷٤۱ خود می‌نویسد: «...مادر دربند دچارگرسنگی شده‌ایم... هرچند که آرد ، روغن و ذخایر دیگر هم به اینجا می‌آورند وهمه چیز برای شاه مجانی است ، با وجود این نمی‌توان امید داشت که این کار بتواند ادامه پیدا کند[3]» . همو چند سطر بعد می‌افزاید : «در هندوستان ، اعلیحضرت نمی‌خواست برای دیدن این جواهرات گرانبها به خود زحمت بدهد ، درصورتی که درداغستان تلاش می کند که ، به‌عنوان مالیات ، گندم وجو بگیرد و تازه به‌اندازهٔ کافی هم نمی‌تواند به‌دست آورد[4]» . کالوشکین از خانه‌خرابی بی‌اندازهٔ

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤۱ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۵٤، ۵۵ .
۲- همان‌جا ، برگ ۳۳۱ .
۳- همان‌جا ، برگ ۵۰۹ .
٤- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۲ ، پرونده ۵ ، قسمت ۲ ، برگ ۲۹۷، ۲۹۸ .

مردم درنتیجهٔ مالیاتهای مکرری که برای نگهداری قشون گرفته شده‌نیزخبرمی‌دهد: «خلاصه ، چاکرانه بگویم که به خاطر خیالی که او برای داغستان دارد ، ایران دچار ویرانی خواهد شد ، زیرا فقط همین آذوقه‌ای که دستور داده شده از تمام اکناف ایالات ایران گرفته شود ، تهیه‌اش آنقدر برای مردم کشور دشوار است که انتظار نمی‌رود ایران بتواند چنین مشقت توانفرسائی را تحمل کند[1]».

و.براتیشف درگزارش ۲۳ دسامبر سال ۱۷۴۲ می‌نویسد که «در همه جای ایران‌ذخیرهٔ‌غله بی‌اندازه کمیاب است، بدینجهت فرستادگان شاه، هنگام‌جمع‌آوری، ساکنان را بیرحمانه آزار می‌دهند. آنها هیچ دلیل عینی و حقیقی را نمی‌پذیرلد و فقطاصرار دارند که گندم وجو را از روی‌زمین بردارندوبرای قشون بفرستند. همه‌روزه دربندیها را ـ عموماً از زن ومرد ـ کتک می‌زنندوآنقدر از آنها آذوقه می‌خواهند که زمینهایشان یکدهم آن را هم حتی درعرض ه سال نمی‌تواند تولید کند. بدینجهت بسیاری از ساکنان اینجا گریخته‌اند. دربارهٔ مالیات پولی دیگر چیزی نمی‌گویم : زیرا غالباً در تمام ایران ، به‌جز مبالغ مقرر ، مالیاتهای بینظیر دیگری از جانب شاه به‌مردم بسته می‌شود. او بدین وسیله ، به‌مقدار زیادی ، اتباع خود را غارت می‌کند... از دربندی‌ها به‌عناوین گوناگونی برای شاه غله می‌گیرند ، بطوری که اکنون آنها نه تنها چیزی برای خوردن ندارند ، بلکه ذره‌ای هم بذر برایشان باقی نمانده[2]».

زراعت متوقف شده بود وزمین‌ها کشت‌نشدنی باقی ماند.

درتابستان سال ۱۷۴٤ دیپلمات‌روس خبر داد که‌درآن سال، درایالت‌دربند، «زراعت وجود نداشته[3]».

۱ـ آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ٤، برگ ۲۳،۲٤.

۲ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ه ، قسمت ۲ ، برگ ۳۰۸.

۳ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ٤ ، برگ۱٤۹.

و.براتیشف ، در سپتامبر سال ۱۷٤٦ از اردوی شاه درساوجبلاق نوشت که «به‌خاطر مالیاتهای کلان پولیی که پی‌درپی باعناوین مختلف وبه‌طور اجباری گرفته می‌شود ، از یکسو مالیات‌دهندگان ایران را بدون ترحم به‌قتل می‌رسانند و آنهایی هم که باقی می‌مانند باید فقر بی‌اندازه را تحمل کنند و برهنه بمانند ، و از سوی دیگر شهرها و روستاها یکسره ویران می‌شوند. اکنون دیگر ، به‌جز مشهد ، شهر دیگری وجود ندارد که مانند گذشته ، چنانکه من به یاد می‌آورم ، دارای آبادی باشد. زندگی اینجا روزبروز به کلی از هم پاشیده می‌شود... وایران بدانجاخواهد رسید که دیگر در آن ثروتمند و یا توانگر باقی نماند ... او در حالی که ایران را خراب می کند ، با پولها فقط کلات را پر می کند و با کوچاندن مردم فقط خراسان را . خزانه را که از مبلغ عظیم چند میلیونی تشکیل یافته برای همیشه به کلات می‌فرستد [1]».

و. براتیشف در تابستان سال ۱۷٤۲ از دربند نوشت ، که شاهزادگان گرجستان، کودکان خود را «می‌فروشند» وپولهای به‌دست آمده را «مجبورند برای پرداخت مالیاتهای بی‌اندازه‌ای که شاه برآنها بسته به‌کار برند. کار آنها به جایی رسیده که بسیاریشان از غذای‌روزانه محرومند وبه‌خوراك فقیرانه‌ای‌قناعت‌می کنند. تمام مردم کشور ایران از مزاحمتهای بنیانکن و پیگیر شاه برای جمع‌آوری مجدد تعداد زیادی آدم وتهیهٔ‌ذخایر غله... به‌جان آمده‌اند... به کلی‌غارت‌شده‌اند [2]».

و. براتیشف که از دربند تا مراغه همراه قشون شاه بوده درگزارش ٥ ژوئن سال ۱۷٤۳ خود خبر می‌دهد :

«مالیات دهندگان ایران عموماً ، از جریمه‌های توانفرسا وغارتگرتهای غیر

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤٦ ، پروندهٔ۷ ، برگ ۸۸۸،۳۸۷ .

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۱ ، برگ ۲۱۳ .

انسانی وپایان‌ناپذیر شاه درجمع‌آوری عوارضی که گذشته از مالیاتهای سرانهٔ پولی، به‌عناوین مختلفی مانند: احتیاجات بیشمار گوناگون، مهمات جنگی، لباس زیرورو برای قشون وتهیهٔ آذوقه، از آنها گرفته می‌شود، چنان خانه‌خراب شده‌اند که حتی درصورت سقوط حکومت خودشان هم بیش از این فلاکت و بدبختی نخواهد دید. آنها با تأسف وتأثر از هرج‌ومرج اخیر ایران یاد می‌کنند ومی‌گویند که دُرآن‌زمانی که درزیر سلطهٔ دولت‌های گوناگون بودند درناز ونعمت به‌سر می‌بردند، درصورتی که اکنون پائین‌ترین کشاورزان، سالانه، درحدود سی روبل مالیات می‌پردازد. این مطلب را خود من درمواقعی که پشت‌سر شاه درحرکت بودم از حوالی روستاها می‌پرسیدم. در بارهٔ کارکنان کارگاهها نیز احتیاجی به توضیح نیست، زیرا که نادرشاه تمام هستیشان را... تا آخرین دینار از آنها می‌گیرد. در نتیجهٔ اینگونه ستمگریهای خشونتبار او، مواد غذائی درسرتاسر ایران بی‌اندازه گران شده‌ودربخش اعظم شهرها گرسنگی حکمفرماست ومردم شکم خودرا باعلف سیر می‌کنند. بسیاری از خانوارها دراثر فقر شدید وبه‌ویژه از دست مالیاتهای غیرقابل تحمل گریخته وبه نواحی ترکیه رفته‌اند. تمام دارایی وگنجهای ایران فقط دردرباه شاه است... در صورتی که خود ایران با تمام سکونتگاههایش ویران شده وبه هرکجا نظر می‌کنی فقر، بدبختی، ویرانی وناتوانی است. هرچه شاه بیشتر جنگ می‌کندایران‌خراب‌تر می‌شود[1]».

و.براتیشف، که خود درهمدان بوده، دربارهٔ اوضاع اقتصادی برخی ایالات به‌تفصیل می‌نویسد: «وضع روبه زوال و پاشیدهٔ دولت ایران سرانجام شاه را مجبور خواهد کرد که از مقاصد دور ودراز خود دست بردارد، زیرا مالیات‌دهندگان این کشور عموماً از کوچک تا بزرگ، در نتیجهٔ مالیاتهای بی‌نظیر، تهماندهٔ هستی

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۳، پروندهٔ ۳، برگ ۶۳۰،۶۳۱.

خود را نیز دارند از دست می‌دهند. رشته‌های بازرگانی به‌کلی دچارکسادی شده، کشاورزان و پیشه‌وران ایران همه ناتوان و فراری گردیده‌اند. اگر ویرانی و خرابی ادامه پیدا کند، نه از خزانه چیزی به‌جای می‌ماند و نه از انبارهای غله. گذشته از اینکه درهمه‌جا گرسنگی و فقر وجود دارد، ساکنان بسیاری از شهرها و روستاها از درماندگی توانفرسا گریخته‌اند. من خود از تبریز تا همدان حتی یک روستا یا یک واحد مسکونی‌هم ندیدم. درسایر نقاط ایران نیز وضع به همین منوال است. خلاصه، ایران سخت از هم پاشیده شده».

براتیشف درحالی‌که از دورنمای جنگ‌ایران وترکیه سخن‌می‌گویدمی‌افزاید «کار بدانجا رسیده که مواد غذائی بی‌اندازه گران شده وسایر مایحتاج رانیزنمی‌توان به‌دست آورد. چند وقتی است که ایرانی‌ها باسختی می‌سازند وبرای‌پرداخت‌مالیات خون به‌شاه، زنها وکودکان خودرا می‌فروشند وبدینوسیله زندگی خود را ازدست آزاردهندگان ظالم نجات می‌بخشند... درنتیجهٔ این ویرانیها، دولت ایران قادر نخواهد بودکه جنگ را بخوبی تحمل کند. این کشورلحظه به لحظه به وضع اندوهباری‌دچار می‌گردد، زیرا شاه‌به‌بهانه های مختلف‌از مردم‌جریمه های غیرعادی می‌گیرد ودرلخت‌کردنشان کوتاهی نمی‌کند[1]».

در نتیجهٔ ادعاهای بیش از حد مالیات بگیران شاه در اصفهان، بسیاری از خانواده‌ها که هیچگونه ته‌مانده‌ای نداشته‌اند، برای اینکه جان خود را از دست ظلم وستم برهانند، گریخته‌اند، زیرا مأمورین شاه، بدون ترحم، آنها را باکتک مجبور به‌پرداخت می‌کنند. طبق اخبار به‌دست آمده، اکنون تقریباً تمام حجره‌ها ومهمانسراهای اصفهان خالی است. نه دادوستدی می‌شود ونه حتی به پیشه‌وران کسی مراجعه‌می‌کند. سرانجام اعلیحضرت کار رابجایی‌خواهد رساند که‌نامی هم‌از

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳، برگ ۲۰،۱۹

اصفهان باقی نماند[۱]».

به‌شهادت هان‌وی ، ایالاتی که جنبشهای خلقی و شورشهای فئودالیشان در سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ سرکوب شده بود ـ مانند شیروان ، استرآباد ، مازندران ، فارس وغیره ـ همگی به‌طور وحشتناکی ویران شدند[۲].

چنانکه درمنابع آمده، «ایالت شیروان‌تا دربند یکسره ویران وخراب شده‌بود. حتی دریک روستا هم اثری از زندگی نبود. در بعضی جاها نه‌دام وجود داشت ، نه غله ودرنتیجه ، مردم علف می‌خوردند...[۳]».

تمام شهرها وروستاهای کنار مرز ترکیه ویران شده بودند. ساکنان آنها یا اسیر گردیده ویا گریخته بودند. اخاذی وباج وخراج برای نگهداری قشون وصاحب منصبان ، چنان مردم را خشمگین کرده و ترسانده بودکه به محض نزدیک شدن هان‌وی وهمراهانش ، تمام آنها ، مثل اینکه دزد و راهزن دیده باشند ، به‌کوه گریختند . هان‌وی خاطرنشان می‌سازدکه اخاذی سبب شده بودکه آنها کاملاً با راه ورسم مهمان‌نوازی بیگانه شوند[۴].

به‌گفتهٔ ناظر ، تمام ایالت استرآباد به‌سختی ویران شده بود . خرابه‌های بسیاری ازشهرها و روستاهای ویران شده پناهگاه دسته‌های راهزن گردیده بود . هان‌وی وهمراهانش حتی تا فاصلهٔ چند میلی اطراف خود نیز نتوانستند علوفه برای اسبانشان پیدا کنند[۵]. درعرض سه روز پیوسته راه، آنها حتی با یک روستای‌مسکون

۱ـ همان‌جا ، برگ ۴۵۵-۴۵۶.

۲ـ ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۵۱ جلد ۲ ، ص ۴۲۱، ۴۲۶ و غیره...

۳ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۱ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۵۲.

۴ـ هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۶۰.

۵ـ همان‌جا ، ص ۱۶۲.

نیز برخورد نکردند[1].

دراردوگاه شاه در همدان بود که هان‌وی ، به یکی از نزدیکان نادر ، از اینکه درکشور زیبایی چون ایران ، جمعیت تا این اندازه کم است ، اظهار تأسف کرد. اما آن مرد درباری در جواب او گفت که وضع نمی‌تواند بهتر از این باشد ، زیرا قشون شاه چند سال است که گرفتار لشگرکشی‌های پی‌درپی می‌باشد و با پول مردم نگهداری می‌شود[2].

به گفتهٔ هان وی ، در اطراف شهر قزوین تقریباً هیچ چیز به جز روستاها و شهرهای ویران وروبه‌زوال دیده نمی‌شده[4]. زمینهای‌حاصلخیز وآب وهوای‌دل‌پسند این ایالت نیز تصویر غم‌انگیز ویرانی آن را بیشتر نمایان می‌ساخته . هان‌وی از گفتگویی که با عبدالکریم تاجر محلی آنجا کرده ، دریافته که در زمان صفویان ، دراین شهر ۱۲ هزار خانهٔ مسکون وجود داشته که سال ۱۷٤٤ ، فقط یکهزار خانه آن باقی مانده و درپایان قرن هفدهم ، در اصفهان تقریباً ۱۰۰ هزار خانهٔ مسکون وجود داشته که درزیبائی وشکوه دست کمی از خانهٔ شاه نداشته‌اند ، درصورتی که درسال ۱۷٤٤ ، فقط درحدود ۵ هزار خانه درآنجاباقی مانده. بازرگان قزوینی‌سخن خود را دراین مورد با این خطاب تمام کرده: «ای آقای من! شما نمی‌دانید که ما به‌چه فقری دچار شده‌ایم[4]».

درزمان آخرین شاهان صفوی ، درطول ساحل ارس ، تعداد زیادی روستا و محله‌های بازرگانی - پیشه‌وری وجود داشت ، اما دردههٔ پنجم قرن هیژدهم فقط برخی از آنها مسکون باقی ماند[5]. اطراف شماخی کاملاً ویران گردید. راه‌این شهر

۱- همان‌جا ، ص ۱۷۶ ، ۱۷۷.

۲- همان‌جا ، ص ۱٦٤ ، ۱٦۵ .

۳- همان‌جا ، ص ۱٦۰.

٤- همان‌جا ، ص ۱۵۵ ، ۱۵٦.

۵- همان‌جا ، ص۲٦۸.

از میان زمینهای رها شده وروستاهای ویران می گذشت[۱]. در نتیجهٔ فرارهای انبوه کشاورزان ، نابود واسیر شدن آنها وکوچاندنشان ، درکارهای مختلف کشاورزی وغیره از سربازان استفاده می‌شد. مثلاً به‌قشونی که در ایالات مستقر بود ، دستور داده شد که قطعاتی از زمینها را جدا کنند وخود به‌شخم زدن آن بپردازند[۲]. واضح است که درشیروان سربازان محصول را تصرف کرده‌اند[۳]. عمران سرو نیزبه‌سربازان قاجار واگذار شد[٤].

رشته‌های دیگر کشاورزی (مثلاً پرورش کرم ابریشم) نیز کاملاً دچار ورشکستگی گردید[٥]. از جمله ، درحوالی استرآباد ، که درآن پرورش کرم ابریشم توسعه یافته بود ، روستاها همه کم جمعیت ورها شده بود. لرخ که درسال ۱۷٤۰ از استرآباد دیدن کرده ، می گوید که بخش اعظم ساکنان آن شهر فقیر بوده‌اند و به‌نظر می‌آمده که خیلی گرسنگی کشیده‌اند. آنها از اعضای سفارت روس‌وهمکاران آنها تقاضای نان می کرده‌اند. مردم آنجا نه‌برنج داشته‌اند نه‌بذر ونه پول ـ همه ـ چیزشان را به‌فرمان شاه گرفته بوده‌اند. آدمخواری نیز شروع به رونق کرده بود. پدران ومادران ، بچه‌های خود را به کمترین مقدار پول وجنس می‌فروختند. مردم با علف وریشه‌های گیاهان زندگی می کردند[٦]. لرخ می‌نویسد : چنین فقری را نیز من درهمه جای گیلان دیدم[۷]. به گواهی هان‌وی ، ایالت گیلان ازسایر ایالات

۱- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 428.

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ۱٤ ، برگ ٤٤٤.

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ٥ ، برگ ۸۰ ، ۱۷٤٦ ، پرونده ۷ ، برگ ، ۲٥٦.

٤- محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ، برگ ، ۱۲٥ ، ۱۲٦.

٥- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین جلد ۲، برگ ۱۲٥،۱۲٦.

٦- همان.

۷- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 426.

ایران ، وضع اقتصادی بهتری داشت.[1]

بازرگانان انگلیسی ، که قبلاً خریدار ابریشم خام بودند ، درسال ۱۷٤۷ ازکارخانهٔ گیلان به گیندفورد سفیر انگلیس مراجعه کردند وتقاضا کردند که به‌آنها کمک کند تا به‌وطنشان بروند ، زیرا بازرگانی دچار کسادی شده وزندگی‌ودارایی آنها درخطر شورشها وقیامهای پی‌درپی قرار دارد[2]. این امر ، به گفتهٔ معاصران آن دوره ، درسایر مناطق پرورش کرم ابریشم نیز مشاهده شده[3].

باغداری نیز دروضع مشابهی قرار داشت. بسیاری از باغها رها شده بود و فقط درآنها علف می‌کاشتند تا بلکه احتیاج قشون را از نظر علوفه برآورند[4].

اکثر ایالات ایران‌ازگرسنگی آسیب دیدند. نمایندهٔ دیپلماسی‌روس گزارش می‌دهد : «درنتیجهٔ آشفتگی‌های کنونی ، در ایران گرسنگی عظیمی به وجود آمده و ایرانیان دسته‌دسته از بی‌غذایی می‌میرند[5]». فقط درهمدان ، روزانه هفت تاهشت نفر ازگرسنگی می‌مردند[6].

مردم بسیاری‌ازشهرها وروستاها باعلف‌تغذیه می‌کردند. درنتیجه، بیماریهای سخت‌وهمه‌گیری رایج شد. در پائیز سال ۱۷٤٤ درکاشان، ۱۷ هزار نفر مردند[7]. براتیشف دربارهٔ بیماری‌همه‌گیر درکاشان می‌نویسد: «. . . بیماری‌حتی یک‌نفر را

۱- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۲۸۹ .

۲- «مجموعهٔ تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، بخش ۸ .

۳- «آرشیو روسی» ، ۱۸۹۹ ، ك ۱۲ ، مقاله‌های مؤلف ناشناس ، همچنین‌نگاه کنید به آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۱۳۸ ، ۱۳۹.

٤- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۸، پروندهٔ ۷ ، برگ ۲٤۸ .

٥- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۷، پروندهٔ ۸ ، برگ ۸ .

٦- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با أیران ، ۱۷٤۳ ، پروندهٔ ٤ ، برگ ۳۸٥ .

۷- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ۱٤ ، برگ ٥۱۹ .

هم درامان نگذاشت ، زیرا ساکنان اینجاکه درسالهای گذشته دچار کمبود غله شده بودند ، بخش اعظم پائیز را از زور گرسنگی علف خوردند[۱]».

تهیهٔ مایحتاج قشون ، ایالت کرمان را چنان ویران کرد که درعرض هفت تا هشت سال گرسنگی سختی براین ایالت حکومت می کرد.

وضع عمومی کشور ، درنتیجهٔ قحطی وخشکسالی سالهای ۱۷۴۴ و ۱۷۴۶ ، باز هم بدتر شد[۲]. قیمت مواد غذائی به‌طور باورنکردنیی افزایش یافت. مثلاً در سالهای ۱۷۳۲/۱۷۳۳ قیمت یک‌من گندم در حوالی نخجوان ۴۰۰ دینار بود [۳] ، درصورتی که درسال ۱۷۴۲ ، هر من تبریز آرد ۲ هزار دینار قیمت داشت. البته باید توجه کرد که من تبریز درحدود ۳ کیلوگرم است ، درصورتی که من نخجوان تقریباً ۱۳ کیلوگرم‌می‌باشد. بنابراین‌درسال ۱۷۳۲/۳۳ ، یک کیلو گرم گندم‌تقریباً ۳۰ دینار می‌ارزیده ودرسال ۱۷۴۲ ، یک کیلوگرم آرد گندم ۶۶۶ دینار.

نادرشاه‌برای اینکه پولهارا به‌خزانهٔ دولت جذب کند تلاش‌می کردبازرگانی دولت خود را باکشورهای دیگر احیا کند. برای این کار ، او انحصارات‌بازرگانی را به‌بازرگانان خارجی وشرکت‌های بازرگانی - به‌ویژه انگلیسی - واگذار کرد.

درسال ۱۷۳۹ بود که جان‌التون تقاضایی پیش رضاقلی میرزا پسر نادرکه قائم‌مقام شاه نیز بود به‌مشهد فرستاد ودرآن پیشنهاد کرد که با شرکت‌انگلیسی او دادوستد کند وطبق‌شرایط زیرا با آن قرار داد ببندد: عمال شرکت‌حق داشته باشند که آزادانه به‌تمام بنادر دریای خزر وارد شوند و درتمام ایالات زیر حکومت شاه در ایران ، هندوستان و خان‌نشین‌های آسیای میانه به تجارت بپردازند ، آنها اجازه داشته باشند که ابریشم خام صادرکنند و جز مالیاتهایی که بر اتباع شاه بسته

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۴ ، برگ۳۸۲.
۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۶ ، پروندهٔ ۱۶، برگ ۳۹۱.
۳- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۱ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۵۵.

می‌شود عوارض دیگری برآنها تحمیل نگردد ، عمال شرکت بتوانند درهرکجا که بخواهند برای خود خانه و انبار بسازند ، حکومت شاه متعهد شود که مصونیت اشخاص ، اموال آنها و غیره را تأمین کند[1] .

طبق فرمان رضاقلی‌میرزا ، که ترجمه از زبان فارسی متن آن در یادداشتهای روزانهٔ التون گریم (چون تقاضای التون برای حاکم ایران به‌مشهد فرستاده شده‌بود) آمده، بازرگانان انگلیسی واعضای شرکت تجارتی « روسیه» که در پتربورگ تأسیس شده بود تمام حقوق و امتیازات درخواستی التون را به دست آوردند. گذشته از این ، طبق فرمان یاد شده ، تمام اتباع شاه و به‌ویژه حکام ایالات به بازرگانان انگلیسی که مورد حمایت ویژهٔ شاه بودند همه‌جورپشتیبانی و کمکی می کردند[2] .

شرکت « عثمانی ـ هندی » نیز دارای امتیازات بازرگانی زیادی بود . عمال آن فعالیت تجارتی قابل توجهی در جنوب ایران داشتند .

خود رضاقلی میرزا نیز به وسیلهٔ عمالش تجارت پرسودی می کرد . هان وی گوشزد می کند که رضاقلی میرزا در زمان قائم مقامی خود ، در تجارت ابریشم، حق انحصار داشته . او ابریشم خام را با قیمتی که خودش تعیین می کرده ، از تولیدکنندگان مستقیم می‌خریده و در عین‌حال تولیدکنندگان پارچه های ابریشمی را مجبور می کرده که ابریشم خام را با قیمت‌های جدید و زیاد شده از عمال او بخرند[3] .

در سایهٔ این احتکار ، او در عرض مدتی کوتاه ثروت قابل توجهی به‌هم‌زد . رضاقلی میرزا در نامه‌ای که برای نادرشاه نوشت ادعا کرد که ۱٫۵ میلیون تومان پول دارد . پدرش درجواب از او پرسید که چگونه چنین پولی به‌دست آورده؟

۱- ج . هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۹-۱۷ .
۲- همان‌جا ، ص ۲۲-۲۰ .
۳- ج . هان وی (انگلیسی) ، جلد ۲ ، برگ ۳۷۸ .

رضاقلی میرزا پاسخ داد که « تاجر شده و این ثروت را از راه تجارت کسب کرده » . او به‌این نامه اسنادی نیزضمیمه کرد که به‌اصطلاح پاکدامنیش راتأیید می کرد[1] .

عمال نادرشاه برنج و کالاهای دیگر کشاورزی را در جاهایی که قیمت نسبتاً پایین بود ، می‌خریدند و سپس در بازارهای قشون می‌فروختند و یا به‌ایالات دیگر کشورصادر می کردند وسود سرشاری به‌دست می‌آوردند. احتکارتجارتی، به گواهی هان وی ، حق انحصاری عمال شاه بود و هر کس که سعی می کرد به این تجارت دست بزند ، سخت مجازات می‌شد[2]. با وجود این ، نادر به‌بازرگانان خارجی نیز توجه داشت وغالباً ازمنافع آنهادفاع می کرد. مثلاً هنگامی که هان‌وی ، بازرگان انگلیسی ، با کالاهایش از طریق دریای خزر وارد ایران شد و در استرآباد توقف کرد ، در شهرقیامی به سرکردگی محمد حسن‌خان قاجارآغاز گردید . قیام کنندگان تمام کالاهای او را تصاحب کردند ، اما به‌خود او اجازه دادندکه استرآباد راترك کند. هان وی پس از ورود به اردوگاه شاه در همدان متوجه شدکه قیام سرکوب شده و نادر فرمانی داده که طبق آن « بازرگانان نباید به خاطرقیام زیان ببینند » . در نتیجه ، به هان وی پیشنهاد شدکه سیاههٔ اموال تلف شدهٔ خود را تهیه کند. در همان روز او دستوری دریافت داشت که می‌بایست آن را به فرماندهٔ قشونهای شاه در استرآباد ارائه دهد. دراین فرمان گفته شده بود که اموال ضبطشدهٔ هان‌وی باید به او برگردانده شود ، بقیهٔ زیانهای او نیز باید ازمحل مصادرهٔ اموال شرکت کنندگان قیام جبران گردد[3] .

عبدالکریم ، تاجر قزوینی که پیش از این از او نام بردیم ، بعداً در یکی از گفتگوهایش با هان وی برای او شرح داد : تاجری . ۲ هزارکرون ازپاشای بغداد

۱- همان‌جا.
۲- همان‌جا. ص ۱۶۸ .
۳- ج. هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۶۸ .

طلب داشت. پاشای بغداد نیز پرداخت این مبلغ را به‌پاشای بصره حواله کرد. اما هنگامی که شهر در محاصرهٔ قشون نادرشاه قرار گرفت، پاشای بصره از پرداخت پول خودداری کرد. تاجر به نادر شکایت کرد، نادرهم دستور داد که مبلغ یاد شده را از... مردم رشت (۱۰ هزار کرون)، اصفهان (۵ هزار کرون) و کاشان (۵ـ هزار کرون) جمع کنند[1].

نادرشاه برای تشویق بازرگانی، بارها از ترور و اعمال زور یاری جست. مثلاً محمد حسین حاکم استرآباد به‌تمام کسانی که دکان داشتند دستور داد که با جدیت به کارخویشی بپردازند و تهدید کرد که در غیر این‌صورت «خان» آنها را از زندگی محروم خواهد کرد و از کله‌هایشان مناره‌ها خواهد ساخت[2].

نادر برای رسیدن به هدفهای نظامی ــ استراتژیک و همچنین برای احیای بازرگانی‌تلاش می‌کرد که درخلیج‌فارس و در دریای خزر ناوگان بسازد، اما این تلاش به‌پیروزی نینجامید[3].

مسلماً درشرایط پاشیدگی نیروهای تولیدی کشور، ویرانی روستاها وشهرها، جنگهای پی درپی و قیامها و شورشهای گوناگون، تدابیرحکومت شاه برای تحکیم روابط بازرگانی با دولت‌های دیگر نمی‌توانست به‌نتایج مثبتی منجرشود.

می‌دانیم که یکی از عمده‌ترین اقلام اصلی صادرات ایران در زمان صفویان ابریشم خام بود. تولیدکنندگان اصلی این ماده ایالات کرانه دریای خزرـ گیلان، استرآباد، مازندران و همچنین آذربایجان و ارمنستان بودند. دردورهٔ مورد پژوهش ما (به‌ویژه از سال ۱۷۴٤) تولید و تجارت ابریشم دراین ایالات بشدت کاهش

۱ـ همان‌جا، ص۱۵۵، ۱۵۶.

۲ـ همان‌جا، ص ۲۱۷ـ۲۱٤.

۳ـ پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید... پیشین، جلد ۱، ص ۲۲۱ـ۲۲۲.

یافت. اطلاعاتی که در بارهٔ مالیاتهای گیلان دردست است نیز این موضوع راتأیید می کند[1]. در ارمنستان و به ویژه در شیروان ، تجارت ابریشم تقریباً به‌طورکامل متوقف شد ، زیرا جمعیت این ایالات بوسیله سربازان ، مأموران کیفری و مالیاتهای گیلان کاملاً خانه خراب شده بودند.

لرخ که درسال ۱۷٤٥ ازگیلان دیدن کرده ، خبر می‌دهد که در رشت ۱۵ کاروانسرا ویژهٔ بازرگانانی بوده که یابرای تجارت به‌این شهرمی‌آمده‌اند و یاهنگام عبور در آنجا توقف می کرده‌اند. اما تمام این کاروانسراها تقریباً خالی بوده‌اند. به خاطرخطری که در راه دچار کاروانها می‌شده ، بازرگانان اصفهان وسایرجاها در عرض سال وارد رشت نمی‌شده‌اند. لرخ فقط یک کاروان را دیده که ازتبریز به‌آنجا وارد شده[2].

در دربند ، به دستور نادر کاروانسرای بزرگی درشهرداخلی (به‌اصطلاح شهر یونانی) ساختند که دارای دو ردیف موازی بود. لرخ در آنجا درحدود ۱۵۰ حجرهٔ سنگی و گلی‌شمرده که به‌طورنامناسبی ساخته شده‌بوده‌اند. بسیاری ازآنهاساختمانشان نیمه تمام وحتی نوآغاز بوده. تمام حجره‌ها خالی بوده و درتمام کاروانسرا حتی‌یک بازرگان هم وجود نداشته. در آن کاروانسرا ، سربازان شاه را جا داده بوده‌اند. آنجا همچنین پر از جسدهایی بوده که هیچکس آنها را برنمی‌داشته[3].

به گواهی معاصران آن دوره ، شهرمشهد، پایتخت نادر، همیشه موردحمایت ویژهٔ شاه بوده. وان میروپ که درسال ۱۷٤٠ باسفارشهای تجارتی وارداین شهرشده در یادداشت‌های روزانهٔ خود ، این شهر را کاملاً توصیف می کند. به گفتهٔ او ، روزانه کروانهایی از بخارا ، بلخ ، بدخشان ، قندهار ، هندوستان و همچنین ازتمام

۱- ج. هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۲۸۹ .

۲- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 432, 432.

۳- همانجا ، ٤٠٢ .

اکناف ایران به مشهد می‌آمده‌اند. بازارهای شهر پررونق و ازکالاهای گوناگون انباشته بوده. مردم بسیاری، از ملیت‌های مختلف، به این بازارها می‌آمده‌اند. با وجود این، اطلاعات وان میروپ به‌سال ۱۷٤۰ مربوط می‌شود. هان وی که یادداشتهای روزانهٔ این بازرگانان را درکتاب خود آورده، یادآوری می‌کند که توصیف شهرمشهد به وسیلهٔ وان میروپ گواه آنست که نادر حتی پایتخت دلخواه خودراهم درآن فاصلهٔ کوتاه بین سفر وان میروپ و هان وی (۱۷٤٤)، نابود کرده[1] با وجود این، حتی در سال ۱۷٤۰ هم که وضع بازرگانی از سال‌های بعد بهتربود، وان میروپ مجبورشد برای فروش کالاهایش تلاش زیادی بکند. هان وی می‌گوید که مردم درچنان وضع فلاکت‌باری بوده‌اند که اوتازه پس از دوسال و سه ماه تمام کالاهایش رافقط به مبلغ ۲ هزارتومان فروخته[2]. دربارهٔ کسادی تجارت، گفته‌های عبدالکریم، بازرگانان قزوینی نیزگواه خوبی است. او درگفتگویی که با هان وی داشته، توضیح داده که بازرگانی‌درمشهد به‌طورکلی برای اروپایی‌ها بی‌فایده‌است، «چون بازرگانان ایرانی بسیار فقیر هستند[3]» و هیچکس هم نمی‌تواند کالای زیاد بخرد.

بازرگانان خارجی دیگر به‌ایران و کشورهای همجوار آن کمترسفرمی کردند، زیرا فشار و اعمال زور حکومت با آنان نیزبرخورد داشت. به گفتهٔ لرخ، بازرگانان ایرانی تقریباً در همه‌جا دچار غارت، اعمال زور و اخاذی می‌شده‌اند. مثلاً از بازرگانان روس در شماخی، تبریز، اردبیل و اصفهان، به‌فرمان شاه، جریمه‌های پولی کلانی گرفته شد وکالاهای آنها نیزضبط و غارت گردید. هنگام حضور لرخ در رشت، مالیات بگیران شاه نیز در آنجا بوده‌اند و به وسیلهٔ کتک‌های وحشیانه از

۱ـ ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲٤٥.

۲ـ همان‌جا، ص ۲۹۵.

۳ـ همان‌جا، ص ۱۵٦.

مردم مالیات می‌گرفته‌اند. بدینجهت مردم مجبور بوده‌اند هر آنچه را که از زینت آلات زنانشان ، انگشتر ، کلاه ولباس داشته‌اند بفروشند. بازرگانان روسی وارمنی نیز دچارچنین جریمه هایی می‌شده‌اند. آنها چون غالباً پول زیاد همراه خودنداشته‌اند ، اعضای سفارت روس مبالغی پول که برای پرداخت جریمه ها لازم بوده به‌آنها وام می‌داده‌اند به شرط اینکه به محض ورود به هشترخان آن مبالغ را بازگردانند[۱]. به‌فرمان م. م. گلیتسین ، بازرگانان روس ایران را ترک کردند و رهسپارهشترخان شدند. فقط آن دسته از بازرگانان خارجیی که هنوزمعاملات تجارتی‌خود را به‌انجام نرسانده بودند یا زیرحمایت ویژهٔ شاه قرار داشتند و از امتیازات زیادی برخوردار بودند ، به جای ماندند[۲]. بسیاری از بازرگانان ارمنستان وگرجستان که قبلاً در شهرهای مختلف ایران ، ارمنستان وگرجستان زندگی می‌کردند ، وطن خود را رها کردند و به‌جاهای دیگر ، به ویژه به‌هشترخان که جمعیتش در آن سالها به مقدار زیادی افزایش یافته بود ، نقل مکان کردند[۳]. گذشته از افزایش میزان عوارض و مالیاتها، حکومت شاه ازخود بازرگانان نیزمبالغ زیادی جریمه می‌گرفت. کالوشکین مأمور ثابت روس که شخصاً بسیاری از بازرگانان اصفهان را می‌شناخته ، تأکید می‌کند : « آنها نه‌تنها باتمام پولهای نقدخود، بلکه ، حتی اگرتمام کاچال وخانهٔ خود را هم بفروشند ، نمی‌توانند جریمه‌ها را بپردازند[۴]».

وضع بازرگانان چنان خراب شد که آنها « مجبوربودند تمام کالاهای خودرا، فقط به‌بازرگانانی که از طرف پسرشاه معین شده بودند بفروشند و ابریشم و چیزهای

۱- Büschings « Magazin » , Bd. X , S. 432.

۲- همان‌جا. س۴۰۳ ، ۴۳۲ .

۳- همان‌جا. س ۳۷۸.

۴- آ س خ ر ، « ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران » ، پروندهٔ ۶ ، برگ ۱۰۰-۹۳ .

دیگررانیز ازهمانهابخرند[۱]». این بازرگانان واسطه‌های رضاقلی‌میرزا به‌شمارمی‌رفتند که سرمایه‌های کلانی نیز به‌هم زده بودند.

گذشته از این، سرکرده‌های نظامی شاه برای بازرگانان «دردسرهای پی‌درپی» تولید می‌کردند و ازآنها ماهوت، کتان وکالاهای دیگر می‌خواستند. ای. پ. کالوشکین درسال ۱۷٤۰ خاطرنشان ساخته، که درنتیجهٔ این باج‌وخراجها، «چنان هرج و مرج عظیمی درکسب و کار به‌وجودآمد که دربسیاری از روزهاتقریباً تمام دکانها بسته بود[۲]».

درسالهای بعد وضع آنچنان وخیم شد که نمایندگان دیپلماسی روس آشکارا اظهار داشتند: «... اکنون درنتیجهٔ ورشکستگی بازرگانان، داد و ستد متوقف شده[۳]». درنتیجه بسیاری از بازرگانان از ایران رفتند و بقیه نیز ورشکست شدند. چنانکه ناظر درسال ۱۷٤۷ خبر می‌دهد: «از بازرگانان رشتی، آنهایی که وضع بهتری داشتند رفتند و بقیه نیز دچارفقرو بی‌نوایی شدند[٤]».

راهزنان، امنیت راههای تجارتی را به‌هم زده‌بودند. این امر، طبعاً، گذشته از بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی را نیزدچار رکود ساخت.

معاصران سال ۱۷٤۷ حکایت می‌کنند که «درشرایط کنونی‌ایران، این‌خطر به‌چشم می‌خورد که بازرگانان نه‌تنها کالاهای خودرا ازدست بدهند بلکه خودشان راهم به‌سختی بتوانند اداره کنند[۵]».

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۳٦۰، ۳٦۱.
۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۰، پروندهٔ ٦، برگ ٥۲.
۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۷، پروندهٔ ۱، برگ ۱٤۰.
٤ـ همان‌جا، پروندهٔ ۳، برگ ۲۲۰.
٥ـ همان‌جا، پروندهٔ ۱، برگ ۱۱۹.

تضعیف‌شدید بازرگانی ناشی از رکودعمومی‌اقتصادی کشوربود ، این رکود، اساس بحران سیاسی دولت نادرشاه را تشکیل می‌داد.

درنتیجهٔ خانه خرابی وعدم‌قدرت پرداخت کشاورزان که در زیرفشار مالیاتهای سنگین له شده بودند و همچنین درنتیجهٔ انحطاط زندگی شهری ، درآمد برخی‌اقشار طبقه حاکمه ، به ویژه اشراف نظامی ـ فئودال قبایل به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت.

با این‌حال ، این اشراف که تلاش می‌کردند وضعیت خود را بهبود بخشند، بهره کشی از مالیات دهندگان را هرچه بیشترافزایش دادند.

لشگرکشیهای غارتگرانهٔ نادرشاه که می‌خواست کاهش درآمد قشر بالای طبقهٔ فئودال راکه ناشی از پاشیدگی واحدهای تولید کشاورزان بود جبران کند ، فقط منجر به‌ژرف شدن پاشیدگی اقتصادی کشورگردید.

لشگرکشیهای نادر به هندوستان و آسیای میانه ، در واقع ، پایان پیروزیهای او بود. جنگهای سالهای بعد نیز ـ لشگرکشی سالهای ۱۷٤۱-۱۷٤۳ به داغستان و جنگ با ترکیه درسال ۱۷٤۳-۱۷٤٦ نه سرزمین تازه‌ای نصیب اوکرد و نه غنایم جنگی سرشاری به‌همراه داشت.

وعده‌های سخاوتمندانهٔ نادر، هیچیک عملی نگردید. اگرچه درابتدای دههٔ چهارم ، پس از عملیات بزرگ نظامی ، غنایم جنگی بین جنگجویان تقسیم شد ، در عوض پس از تسخیرقندهار ـ که در آن آنقدر « پول و ثروتهای دیگر به دست آمد که در عرض یک ماه به‌زحمت توانستند آنها را از شهرخارج کنند » . قشون از ثروتهای به‌دست آمده هیچ سهمی نبرد. تمام غنایم به خزانهٔ شاه رفت[1] .

سرکرده‌های نظامی و سربازان گذشته از اینکه مدتها مواجب نگرفتند و از غنایم جنگی نیز محروم شدند ، تازه جریمه‌های زیادی هم به آنها بسته می‌شد و

۱ـ آ س خ ر ، « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۳ . پروندهٔ ۷ ، برگ ۲۰٤ .

اشیاء گرانبهایشان را نیز می‌گرفتند[1]. براتیشف در سال ۱۷۴۳ نوشت که نادر «فرماندهان و حکام ایالات را راحت نمی‌گذارد و از سربازان نیز درنمی‌گذرد. او با بستن جریمه‌های ناشنیدنی به‌آنها، بی‌هیچ دلیلی غارتشان می‌کند[2]».

در نتیجهٔ گرانی و گرسنگی دم افزونی که سرتاسر کشور را دربر گرفته بود، قشون به بدی گذران می‌کرد. دراین باره، درمنابع تأکید مکرری شده که ازپایان دههٔ چهارم قرن هیژدهم تاسقوط دولت نادرشاه (۱۷۴۷) قشون او نارسایی‌شدیدی را در آذوقه که قیمتش مرتب و دایم درحال افزایش بوده تحمل کرده.

مثلاً در سال ۱۷۴۲ قیمت هر باتمن تبریز جو ۱ هزار دینار و هر باتمن آرد ۲ هزار دیناربود و «باوجود این درهیچ کجاهم پیدانمی‌شد[3]». درسال ۱۷۴۳ قیمت هر باتمن آرد به ۳ تا ۴ هزار دینار رسید[4]. سربازان به‌علت نبودن پول «هر کدام از کوچک تا بزرگ به دیگری بدهی داشتند و همه بیچاره شده بودند[5]». نه تنها سربازان عادی، بلکه سرکرده‌های نظامی هم گرسنگی می‌کشیدند. بسیاری از آنها اشیاء زینتی طلا و نقرهٔ خود را به قیمتی بسیار ارزان می‌فروختند، «با وجود این، برای آن خریدار پیدا نمی‌شد . . . هیچکدام آنها در هوای سود نبودند بلکه فقط

---

۱ - آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۶، برگ ۴۸، ۴۹؛ ۱۷۴۵، پروندهٔ ۱۸، ۵۸۴؛ ۱۷۴۷، پروندهٔ ۳، ۵، برگ ۲۷۳، ۱۴۵ و غیره.

۲ - آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳، برگ ۹۳۰.

۳ - همان‌جا: پروندهٔ ۵، قسمت۲، برگ ۲۵۹؛ ۱۷۴۲، پروندهٔ ۴، برگ ۲۵۰.

۴ - آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳، قسمت ۱، برگ ۳۴۶.

۵ - آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، قسمت۲، برگ ۲۶۰.

به خاطر حفظ زندگی خود چنین می‌کردند[1] . گرسنگی در اردوگاه شاه نیز ، در نتیجهٔ احتکاری که ازفروش آذوقه به قیمت عادی جلومی گرفت ، شدت بسیار یافت. حادثه‌ای را که محمدکاظم در این مورد نقل کرده بسیار جالب توجه است : چند نفر بازرگان مقداری کالا به اردوگاه نظامی‌شاه می‌برند ولی آن رانمی‌فروشند ومنتظر گران شدن آن می‌نشینند و چون چنین نمی‌شود ، آنها برمی‌گردند وکالاهایشان را نیز باخود می‌برند. ولی در راه به علت عطش شدید و نیز گرمی هوا مجبور می‌شوند به دامهایشان همان آب لیمویی رابنوشانند که نخواسته بودند به‌قشون بفروشند. کالاهای دیگرشان را نیز ناچار می‌شوند که رها کنند ، چون حمل آنها از بیابان برایشان ممکن نبوده[2] .

درنتیجهٔ بیماریهای پی‌درپی و همه گیر ، صدها هزارنفرنابود شدند. طاعون ، تب ، زخم پا و بیماریهای شدید معده تعداد کمی از بیماریهایی است که سربازان به آنها دچار می‌شدند. در نوامبرسال سال ۱۷۴۲ ، براتیشف از دربند گزارش داد که از میان سپاهی دو هزار نفره « حتی نتوانسته یک نفررا هم سالم پیدا کند و نشانه‌های سلامت را در او ببیند »[3] .

نادر درشکستهای نظامی خود و در ویرانی مملکت ، سرکرده‌های نظامی و مأموران را مقصرمی‌دانست و به محض بدگمان شدن به آنها و یا دریافت گزارشی در این‌مورد ، فوراً اعدامشان می‌کرد. اعدام‌دامنهٔ وسیعی‌به‌خود گرفته‌بود. مثلاً ، ناظر می‌نویسد : « حتی یک شهر و یا یک محل هم یافت نمی‌شود که فرماندهش اعدام نشده باشد ». فقط در ٤ مارس سال ۱۷٤۷ میلادی ۳ نفر اعدام شدند که ازآن جمله « چهارخان وسه سلطان بودند. بیست نفر نیز چشمانشان درآورده شد.

۱- همان‌جا ، برگ ۲۹۶ ، ۲۰۷ .

۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای . . . پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۲٦۸ .

۳- آ نس خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۲ ، برگ ٥۷۷ .

همه روزه ، بدون استثنا ، این کار درمورد مقامهای گوناگون اعمال می‌شد . . . در کرمان از کله‌ها مناره‌ای درست شد که چهار کله پهنا داشت[۱]» .

نادر آشکارا بی‌اعتمادی خود را به اشراف قبایل ایران و آذربایجان ابراز می‌داشت. قدرت سیاسی این اشراف ، که درگذشته از بودن اکثریت مطلق قشون در دست قبایل چادرنشین و نیمه‌چادرنشین مطیع آنها ناشی می‌شد ، به‌سختی دچار تزلزل گردید. دردهۀ پنجم قرن هیژدهم بخش قابل توجهی ازقشون را کشاورزان و همچنین سپاه مزدوران‌افغان و ازبک تشکیل می‌داد. دررأس این سپاهها خانهایی قرار داشتند که شاه به‌آنان امتیازاتی داده بود[۲]. وضع افغانان و ازبکان در قشون خیلی بهتر از نمایندگان قبایل ایران و آذربایجان بود. در آن هنگام که مواجب تمام قشون کاهش یافت ، افغانان و ازبکان اضافه حقوق گرفتند و حتی به افغانان زمین نیزداده شد. خانهای افغان و ازبک مانند سایرین دچار ترور نشدند[۳].

نادر سیاست استیلاگرانه را وسیله‌ای برای تمرکز دولت خود می‌شمرد. باوجود این ، بدیهی است ، که جنگهایی که قبایل چادرنشین و اشراف این قبایل بدان کشانده می‌شدند ، نمی‌توانست اتحاد سیاسی با دوامی برای کشور تأمین کند. این جنگها فقط پاشیدگی اقتصادی را ژرف‌تر می‌کرد و روابط اقتصادی بین‌ایالات کشور را برهم می‌زد. با قطع این جنگها ، که غنایم سرشاری به بار می‌آورد ، خانهای قبایل نسبت به بقای دولت نادر بی‌علاقه شدند و دیگر ازسرپرستی حکومت شاه خوششان‌نمی‌آمد. قیامهای پی‌درپی‌خانهای چادرنشین ولشگرکشیهای کیفری علیه فئودالهای شورشی ، وقایع عادی زندگی سیاسی دولت نادرشاه افشار در دهۀ پنجم قرن هیژدهم بود.

۱- همان‌جا ، پروندۀ ۳ ، برگ ۲۴۹ ، پروندۀ ۱ ، برگ ۱۱۹ .

۲- آ س خ ر ، ذخیرۀ « روابط روسیه با ایران » ، پروندۀ ۴ ، برگ ۶۴۲ .

۳- آ س خ ر ، ذخیرۀ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۷ ، پروندۀ ۳ ، برگ ۲۴۹ .

قطع حمایت اشراف نظامی ـ فئودال قبایل و سایر گروههای طبقهٔ حاکم ازنادر، حاکی از کوچک شدن پایگاه طبقاتی حکومت اوبود و درسقوط این حکومت نیز نقش بزرگی بازی کرد.

نارضایی شدید اشراف نظامی ـ فئودال از سیاست خارجی و داخلی نادرشاه، آشکارا در توطئه سال ۱۷٤۷ اشراف نظامی که منجر به‌مرگ اوشد، نمودارگردید.

ورشکستگی واحدهای تولید کشاورزان در رفاهمندی سایرگروههای طبقهٔ حاکم ـ بوروکراسی کشوری فئودالی ـ تأثیری بسیارمنفی داشت. اشراف اداری یا مستقیماً به‌وسیلهٔ درآمدهای خودشان ویا ازطریق ادارهٔ مالیاتهابابهره‌کشی فئودالی ازکشاورزان ارتباط داشتند. باکاهش درآمد واحدهای تولید کشاورزان، درآمد مأموران دولت نیزکاهش یافت. بسیاری از آنهاکه «برات» یا «حواله» دردست داشتند نمی‌توانستند مواجب خود را بگیرند، زیرا مردم روستاها در وضعی نبودند که بتوانند فشار بسیارسخت مالیاتهای سنگین دولتی را تحمل کنند، بدینجهت مردم کشتزارها و سکونتگاههای خود راترک می‌کردند و درکوهها مخفی می‌شدند و درنتیجه غارت کشاورزان به وسیلهٔ ماموران دولت تقریباً امکان نداشت.

مسئولیت گردآوری مالیاتها و جریمه‌ها، به دستور نادر، به مأموران مالی و حکام ایالات واگذارگردید. درمواقعی که آنهانمی‌توانستند همهٔ مالیات‌هارا کاملاً جمع کنند، کسری آن از خودشان گرفته می‌شد. مثلاً درسال ۱۷٤۷، درگیلان، هنگام گرفتن مالیاتهای کلان، مأموری که مسئولیت گردآوری کامل آن مالیاتها را به عهده داشت، از ترس اینکه مبادا بخش گرفته نشدهٔ مالیاتها اجباراً از خودش گرفته شود (چنانکه معمولا عمل می‌شد)، تصمیم گرفت که به اهالی قیام کننده شماخی بپیوندد[1].

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۷، پروندهٔ ۵، برگ ۱۷۲، ۱۷۳.

در نتیجهٔ رکود پرورش کرم ابریشم و کاهش بازرگانی ، درآمدهای گمرکی رشت نیز به شدت کاهش یافت : «... کاهش عظیمی درگمرك پیدا شد» . این کاهش درآمد را می‌بایست مأموران گمرك جبران کنند. آنها می‌دانستند که « شاه حتی یک شاهی هم ازمالیات مقررشده را به‌آنهانخواهد بخشید و هیچ دلیلی راهم درمورد اینکه اکنون داد و ستد در نتیجهٔ ورشکستگی بازرگانان متوقف شده، قبول نخواهد کرد[1] » .

مأمورانی که مالیاتها راکاملاً جمع نمی‌کردند و یا متهم به‌خزانه دزدی می‌شدند ، غالباً بدون هیچگونه رسیدگی‌یی اعدام می گردیدند. مثلاً متصدی گردآوری مالیاتهای ایالت مروکورگردید[2] و مأموران مالی‌ایالات خراسان ، آذربایجان وغیره اعدام شدند[3] .

به نمایندگان بوروکراسی عالی فئودالی جریمه‌های پولی زیادی بسته شد. آنهاراغالباً ازکارخود برکنار می‌کردند واموالشان را به‌نفع‌شاه مصادره می‌کردند. ناظر خبر می‌دهد که مأموران امورمالی ایالات را « شاه پی درپی عوض می‌کرده و اموالشان را به‌نام خود ضبط می‌کرده[4] » .

یکی از دیپلماتهای روسی آن دوره ، درحالی که وضعیت بوروکراسی عالی کشوری را ارزیابی می کند می‌نویسد : می‌توان گفت که درمیان بزرگان اینجاحتی یک نفرهم نیست که گرفتارآزمندی نباشد ، زیرادرحکومت فعلی،شاه تمام درآمدهای آنها را بکلی می‌گیرد و فقط به رشوه گرفتن دل خوش کرده‌اند[5] » .

۱- همان‌جا ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۱٤۰ .
۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد۲ ، برگ ۱٦۷ .
۳- همان‌جا ، برگ ۲۳۹ ، ۲٤۰ ، ۲٦۸ و غیره.
٤- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۳ ، پروندهٔ ۷ ، برگ۱۱ .
٥- همان‌جا ، پروندهٔ ۸ ، برگ ٤۷۰ .

بسیاری از صاحب منصبانی که شاه آنها را لخت کرده بود و احتیاج شدید به پول داشتند برای گرفتن کمک به مأمور ثابت روس در ایران مراجعه می کردند : مثلاً ، خلفاخان ، سفیر پیشین ایران در روسیه ، اغلب کسانی را برای گرفتن پول پیش مأمور ثابت روس می‌فرستاد ، « زیرا زنهای او ازگرسنگی داشتند می‌مردند و سایر آشنایان او نیز به‌همین وضع بدگرفتار بودند[1] » .

گذشته از این ، نمایندگان بوروکراسی فئودالی ، با بازرگانی پیوند محکمی داشتند و صاحب مستغلات پردرآمدی (کاروانسرای ، دکان و حمام) درشهرهای مختلف نیز بودند . بدینجهت بود که زوال زندگی شهری و کاهش شدید تجارت به درآمدهای اشراف اداری لطمهٔ شدیدی وارد ساخت .

تلاشهای حکومت شاه برای محدود کردن نفوذ نمایندگان اشراف اداری ، کنترل برفعالیت‌هایشان و مبارزهٔ وحشیانه باخودسری و خزانه دزدی آنها حتی به تنظیم و تحکیم نسبی دستگاه دولت نیز نینجامید . درآخرین تحلیل ، نادر فقط با اینگونه کارها بوروکراسی فئودالی را علیه خویش برمی‌انگیخت .

مخالفت این گروه از طبقهٔ حاکمه نیز دلیلی بر کوچک شدن پایگاه اجتماعی حکومت نادرشاه بود .

سیاست نادر در زمینهٔ مذهب ، تلاشهای او برای ایجاد اتحاد بین فرقه‌های سنی وشیعه ، مصادرهٔ بخشی ازموقوفات، کوشش برای استفاده ازقشربالای روحانیت شیعه ازطریق تحدید نفوذ روحانیت و تبدیل آن به ابزاری بیجان ، همه به کمک یکدیگر نارضایی شدیدی از سیاست « شاه غاصب » درمیان روحانیان برانگیخت .

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۶ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۴۷۱ .

استبداد نادرشاه حد و مرزی نداشت.

مهدی‌خان دریکی ازفصل های‌آخر کتاب خود، تصویرهایی از ترور وحشیانه، اعدامها و شکنجه هایی که نادر درحق اتباع خویش ، فئودالها و کشاورزان اعمال می کرده ترسیم می کند[۱] . شیخ محمد علی‌حزین نیززمانی که درهند بوده ازبسیاری از زائرانی که از حج برمی گشته‌اند دربارهٔ ترور وحشتناکی که بر ایران حاکم بوده وهمچنین وحشت وصف ناپذیری که برتمام مردم کشورمستولی‌شده بوده ، چیزهایی شنیده[۲] .

و . براتیشف خبر می‌دهد : « درسرتاسر کشور ایران ، به جز غارتهای توانفرسای پولی از اقشارمختلف مردم که باکمک آزارهای ستمگرانه‌انجام می گیرد و سواجب مناسبی که به نظامیان داده می‌شود ، هیچ کاردیگری ازطرف شاه صورت نمی‌پذیرد . ازاشخاص سرشناس ، درهرمقامی که باشند باکمک اعدام و مجازات، جریمه های بی‌حساب می گیرند . کوتاه سخن آنکه ، درایران حتی یک نفرهم‌نیست که از نادر صدمهٔ اندوهباری ندیده باشد . این بدبختی توانفرسا ملت ایران راچنان به سختی خشمگین کرده که هر لحظه ازخدای متعال رهایی خود را می‌خواهند و حاضرند برای اینکه بدین آرزوی بعید و سخت یاب خود برسند ، علیه حکومت شاه سنتهای دلاوری را از خود نشان بدهند[۳]» .

معاصران آن دوره ، ترور وحشیانهٔ حکومت شاه را با وحشت و هراس کشور گشاییهای خانمانسوزچنگیزخان، هلاکوخان وتیمورمقایسه کرده‌اند . و . براتیشف درمارس سال ۱۷٤٤ ازهمدان می‌نویسد : « ... [نادر- ن] خیال دارد که مانند

۱- مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۲٦٤-۲٦۲ .

۲- زندگی شیخ‌حزین (انگلیسی) ، پیشین .

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤٦ ، پروندهٔ۷ ، برگ۲٦٥ .

چنگیزخان فرمانروای ترکستان ، هلاکوخان و تیمورلنگ ، که هرکدام در زمان خودبرای تصرف ایران چنان خونریزیهایی به‌راه انداخته‌اند که بیشترشهرهای‌ایران به‌کلی خالی ازآدم شده ، او نیزدرجاهای مختلف‌ایران دست به‌وحشیانه‌ترین قتل‌عامهای چندین هزارنفره بزند[۱]» .

چاپارهایی که ازاردوی شاه به‌خراسان می‌آمدند ، می‌گفتند که به‌تمام مردم ایالات ایران ، مالیاتهای کلانی بسته‌شده که باکمک انواع بیرحمی‌ها ازآنها گرفته می‌شود و درنتیجه بیشترحکام و سلطانهای آذربایجان ، عراق ، کرمان و دیگر ایالات ایران ازشاه روی گردانده‌اند. چاپارها می‌گفتند : «چنان تصورکردیم که دولت نادریه ثباتی نداشته به انتها رسیده[۲]» .

نادرشاه می‌خواست به قیمت قتل وکشتار و نابودی ده‌ها هزارنفر ، حاکمیت خود را درکشورصد پارچه‌ای که دچار زوال عمیق اقتصادی نیز بود حفظ کند . با وجود این ، ترورهمگانی و قتل و کشتارهای نظامی گواهی برناتوانی او درمقابل جنبشهای وسیع آزادی‌بخش ، قیامهای طبقاتی خلق و آشوب‌گرایی فئودالها بود .

هنگامی که نادر برای سرکوبی قیامهای سیستان و خبوشان (قوچان — م.) روانهٔ راه بود ، حرم سرا و خزانهٔ خود را به‌کلات فرستاد . او درقوچان اردو زد و درآنجا تاچندروز ، اسبی زین کرده را نزد خود نگاهداشته بود تا درموقع فراراز آن

۱ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۱۵۴،۱۵۵ .

۲ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای . . . پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۴۷ (اشتباه است ؛ همان ، برگ ۲۲۶ — م.).

استفاده کنند. به گفتهٔ بازن[1] ، نادر یک بار سعی کرد که به کلات بگریزد ، اما گروهی از سربازان او را نگهداشتند و به او اطمینان دادند که حاضرند تا زنده‌اند به او خدمت کنند. با وجود این چند روز بعد نادر توطئه‌ای را فاش ساخت که محمد قلی خان رئیس گارد شاه ، صلاح خان و خانهای دیگر افشار در رأس آن قرار داشتند. نادر تصمیم گرفت که بر توطئه گران پیشدستی کند و تمام خانهای افشار و غیره را به‌قتل برساند. قرار شد که این کاررا سپاهی ٤ هزار نفره به‌فرماندهی قانی‌خان و احمدخان ابدالی انجام بدهد. اما محمد قلی‌خان و سایر توطئه گران از قصد شاه باخبرشدند و شبانه (۹ ژوئن سال ۱۷٤۷) داخل چادر شاه گردیدند که در نتیجه ، در آنجا جنگی تن به تن بین نادر و چندتن از توطئه گران درگرفت. در این زد و خورد ، نادر پس از مقاومتی طولانی کشته شد. خانهای شورش کننده ، سراورابه کلات پیش علی‌قلی‌خان برادرزادهٔ نادر که بعداً به‌نام عادل‌شاه‌تاجگذاری کرد فرستادند.

سپاه سواره نظام افغان با قشون خانها به‌جنگ پرداخت. اما برتری آشکار با نیروهای خانهابود. احمدخان عازم قندهارگردید و خود را شاه مستقل اعلام کرد.

پس ازکشته شدن نادر دولت او به سرزمینهای فئودالی مستقلی تجزیه شد که حکام آن تا پایان قرن هیژدهم (به‌استثنای فاصلهٔ کوتاه بین سالهای ۶۰-۷۰ که دورهٔ حکومت کریم‌خان زند بود) به‌جنگ خونین بایکدیگر ادامه می‌دادند.

***

۱- «نامه‌های...» ، پیشین ، ص ۲۱۶-۲۱۱ . جریان توطئهٔ نظامی را ما ازروی اثر بازن شرح داده‌ایم ، چون او در سالهای آخر حکومت نادر ، به‌عنوان پزشک دربار ، همیشه وی را همراهی می‌کرده و هنگام کشته شدن شاه در اردوی توچان بوده.

نتیجه

چنانکه یاد شد ، ویرانی واحدهای تولید کشاورزی در ایران ، در نیمهٔ دوم قرن هیژدهم آغاز گردید و سبب زوال عمومی اقتصاد کشور شد و این امر نیز تضادهای طبقاتی وهمچنین تضادهای درونی طبقهٔ فئودال را تشدید کرد . قیام‌سال ۱۷۰۹ قبیلهٔ افغان قلجی (قلزایی) علیه حکومت فرمانروایان صفوی باپیروزی قیام کنندگان پایان پذیرفت .

سران قبایل افغان بااستفاده از زوال دولت صفوی ، درسال ۱۷۲۱ به ایران لشکر کشیدند . درسال ۱۷۲۲ ، اصفهان گرفته شد و شاه سلطان حسین صفوی تاج خود را به میر محمود داد . در همین موقع ترکیه ایالات کنار مرزی دولت از هم پاشیدهٔ صفوی را تصرف کرد . سلطهٔ استیلاگران افغان و ترک ، ویرانی نیروهای تولیدی کشور را به‌دنبال خود داشت. بهره کشی وحشیانهٔ‌مالیاتی، غارت مستقیم ، استبداد خشن وپیگرد مذهبی، جنبش وسیع آزادی بخش توده‌های مردم راعلیه یوغ بیگانگان‌به‌اوج‌رسانید .

نادرقلی افشار ، سرکردهٔ یک دسته ازفئودالهای خراسان ، که اوضاع پیش آمده را به درستی ارزیابی می کرد ، به اردوگاه طهماسب پسرشاه سلطان حسین که از اصفهان به استرآباد گریخته بود رفت . او پس‌از متحد کردن قبایل جنگجوی خراسان وسطیع کردن آنها ، به جنگ باافغانان پرداخت و درسال ۱۷۳۰ بود که آنها را از ایران بیرون راند . عملیات نظامی نادر علیه ترکان‌نیز بسیارموفقیت‌آمیز بود : او درسال ۱۷۳۱ ، کرمانشاهان ، همدان وتبریز را دیگر اشغال کرده بود . باوجود این ، بدون جنبش های‌آزادی‌بخش وحمایت‌توده‌های وسیع مردم ایران ، نادر قادر نبود درمبارزه بااشغالگران، پیروز گردد .

بدون شک ، نادر از همان ابتدای فعالیت‌های سیاسی خویش ، هدف‌های آزمندانه داشت . با وجود این ، مسألهٔ بیرون راندن استیلاگران اجنبی به خودی خودسبب افزایش اعتبار ونفوذ او درمیان محافل مختلف مردم گردید و این امر درسال ۱۷۳۶ ، موجب «انتخاب» اوبرای شاهی ایران‌شد .

فئودالها به دوعلت از نادر حمایت‌می‌کردند : یکی اینکه، آنهابه‌رام‌کردن توده‌های مردم که درزمان جنگ‌های آزادی‌بخش علیه افغانان و ترکان فعالیت زیادی ازخود نشان داده و فئودالها را متوجه خطری جدی ساخته بودند ، سخت علاقه داشتند. طبقهٔ فئودال ، برای سرکوبی کشاورزانی که علیه‌ستم مالیاتی قیام کرده بودند و نیز برای تعدی به آنها ، به دستگاه جبر و فشار نیرومندی احتیاج داشت . دیگر اینکه : درشرایط رکود اقتصادی و خانه خرابی و عدم قدرت پرداخت تولیدکنندگان مستقیم ، جنگ‌باسایر خلق‌ها و کشورها وغارت آنهابرای طبقهٔ فئودال ، مهمترین منبع درآمدبود . الهام‌بخش وسازمان‌دهندهٔ‌این‌جنگ‌های استیلاگرانه نیز نادربود .

تاریخ نگاران درباری انگیزه‌های واقعی‌لشگرکشی‌های نظامی را پرده‌پوشی کرده‌اند. مثلاً ، آنها لشگرکشی به‌هندوستان را به عنوان انتقام نادرازمغول‌کبیر به خاطر پذیرش فراریان ایران‌نمودارساخته‌اند. درصورتی‌که، خود نادرهدف‌های غارتگرانهٔ لشگرکشیهای خودرا ، خیلی‌آشکارا وبی‌پرده فاش می‌ساخته . مثلاً او دریکی ازگفتگوهایش باسرکرده‌های‌نظامی چنین گفته : «... باید کشوری پیدا کرد که برای مافایده‌داشته‌باشد»[1] .

برخی‌لشگرکشیهای استیلاگرانهٔ نادر موفقیت آمیز بود. مثلا ، قشون او در هندوستان‌وآسیای میانه‌فاتح گردید .

---

۱ - س . سولوفیف ، تاریخ روسیه از زمان باستان ، جلد ۲۱ ، انتشارات «فایدهٔ اجتماعی» ، ص ۸۶ .

پیروزیهای نادر آنقدرها قابلیت نظامی او را نشان نمی‌داد که ضعف دشمن او را . هندوستان درسالهای قبل از جنگ دچار زوال اقتصادی و سیاسی بود ، بخارا و خوارزم نیز که از خان‌نشین های مستقل فئودالی تشکیل می‌شدند ، بـه وسیلهٔ جدال های دائمی ویران شده‌بودند . درجنگ با دشمنان نیرومندتر نیز ، نادر دچار شکست شد (مثلاً لشگرکشی به داغستان وجنگ با ترکیه در سال‌های ۱۷٤٦- ۱۷٤۳) .

نادر درنتیجهٔ کشورگشاییهای خویش (به‌ویژه لشگرکشی به هندوستان) ثروت کلانی به چنگ آورد . او این ثروت‌ها رادرخزاین قلعهٔ کلات متمرکز نمود و ازآن‌ها دیناری‌هم خرج نمی‌کرد . برای راه انداختن جنگ ، نگهداری قشون و دستگاه اداری دولت‌نیز پول‌زیادی لازم‌بود که اوسعی می‌کرد این مبلغ راباتشدید بهره‌کشی از مردم‌مالیات دهندهٔ ایران‌تأمین کند .

توده‌های مردم در دورهٔ مورد پژوهش ما ، مانندگذشته ، بی‌حقوق بودند . آنها که وابسته به‌محل پرداخت مالیات و اجرای وظیفه‌بودند ، نمی‌توانستندآزادانه سکونتگاه یا چادرگاه خود را ترک کنند ودرعین‌حال غالبا به فرمان‌شاه ، به ایالات مختلف کشورکوچانده‌می‌شدند .

حکومت شاه‌به تقویت واحدهای‌تولید کشاورزان وافزایش بازده‌آن علاقه‌ای نشان نمی‌داد . تدابیر گوناگونی که برای ترمیم آبیاری و کشت زمینهای رها شده انجام می‌گرفت بسیار محدود بود و هدفهای سیاسی و نظامی — استراتژیکی‌داشت . مثلا مرو ، پایگاه نظامی حمله به خیوه و بخارا ، به ناحیهٔ زراعتی ثروتمندی‌تبدیل گردید .

نگاهداری دستگاه دولت وبه‌ویژه قشونی پرعده باتمام‌سنگینی خود بر روی شانه‌های مردم مالیات دهندهٔ ایران فشار وارد می‌ساخت . سنگین‌ترین کار برای آنها تهیهٔ آذوقه ، علوفه ، لباس یک شکل و مهمات برای قشون بود . ضمنا ، این

نوع مالیاتها بارها ، تا چندین برابر افزایش یافت . گذشته از مالیتهای مقرر ، مالیاتهای غیرمنتظره‌ای نیزبه‌نفع سپاه‌تعیین می گردید .

اوبرای اجرای لشگرکشیهای استیلاگرانه ، پرداخت حقوق به سربازان و صاحب منصبان ، به‌مبالغ کلان پولی احتیاج داشت . به‌منظور تأمین‌این مبالغ ، بخشی ازبهره ـ مالیاتی که قبلا به‌صورت محصول گرفته می‌شد، به فرمان نادر ، به مالیات‌پولی تبدیل گردید .

یکی از دانشمندان می‌گوید : «تبدیل بهرهٔ کالایی به بهرهٔ پولی باعث گسترش بیشتر بازرگانی وصنایع شهری و بطورکلی سبب توسعهٔ تولید کالاوهمراه باآن گردش پول می‌گردد»[1] . در شرایطی که توسعهٔ روابط کالایی ـ پولی کم است وکشاورزان در وضعیت بدی قرار دارند ، چنین‌تدابیری منجر به خانه خرابی آنها می‌شود .

گذشته از تهیهٔ مایحتاج برای قشون و پرداخت جریمه‌های پولی ، رعایا وایلیات مجبور بودند مالیات بر درآمد ، مالیات سرانه ، عوارض دیگری که طبق معمول گرفته می‌شد ونیزمبالغی‌به‌مأموران دستگاه اداری دولت بپردازندو«وظایف» گوناگونی‌هم انجام‌دهند .

چنانکه ما دریافته‌ایم ، ویژگی اساسی این‌دوره ، جلب‌وسیع رعایا به‌خدمت نظامی بود (چیزی که درزمان صفویان به چشم‌نمی‌خورد) . درنتیجهٔ این کار،عدهٔ زیادی کشاورز ازکارتولیدی‌جداشدند .

یکی از اسناد مهمی که برای بررسی سیاست مالیاتی نادرشاه وجود دارد ، فرمان شاه درسال ۱۱۵۱ هجری است . این فرمان دربارهٔ گرفتن برخی مالیاتها از بخشی از مردم کشور برای مدت‌سه‌سال است . برمبنای این فرمان و اطلاعاتی که درمنابع آمده ، می‌توان مالیاتها و«وظایف» اساسیی را که در دولت نادرشاه وجود

۱ ـ ك . م . پیشین ، جلد ۳ ، ص ۸۱۰ .

داشته معلوم کرد و اصطلاحات مربوط به آن را به طور دقیق مشخص ساخت. همچنین می‌توان برخی مالیاتها و «وظایفی» را که قبلا در منابع نامی ازآنها نبود، مشخص ساخت. بررسی متن فرمان یاد شده ما را برآن می‌دارد که خبر موجود درکتاب‌ها را درمورد اینکه نادرشاه همهٔ مردم کشور را برای سه سال از تمام مالیاتها معاف کرده رد کنیم. طبق این فرمان، بسیاری ازمالیاتها ووظایف، ازجمله کمرشکن ترین آنها ـ رساندن مایحتاج برای قشون ـ برای مردم لغونگردید. رعایایی که درزمینهای خالصه وتیول می‌نشستند ازپرداخت مالیات معاف نشدند. ازقرارمعلوم، این زمینها، بخش اعظم زمینهای کشور را تشکیل می‌داده.

گذشته از این، ازمطالبی که درمنابع آمده روشن می‌شود که حتی تخفیف‌هایی که فرمان ازآنها نام برده، درعمل رعایت نشده، تازه، دربرخی ایالات، میزان مالیاتها، تاچندین برابرنیز افزایش یافته.

مردم برای پرداخت مالیاتهای زیاد شده، مجبور بودند که نه‌تنها تمام محصول اضافی، بلکه مقدار زیادی ازمحصول لازم خودرانیز بدهند. تمام این‌ها، به ویرانی واحدهای تولیدی کشاورزان که اساس اقتصاد کشور بودمنجرشد وباعث تشدید زوال عمومی اقتصادی گردید.

درنتیجهٔ ویرانی واحدهای تولیدی کشاورزان، صنایع دستی از مواد اولیه و بازرگانان از تجارت بسیاری از کالاها محروم گردیدند. به پیشه‌وران و بازرگانان نیز، جریمه های پولی زیادی بسته‌شد. آنهاموظف شدند که گذشته از پرداخت این جریمه‌ها، برای قشون شاه نیز، به‌قیمت ارزان، کالا تهیه کنند. شورشها و قیامهای درون دولت نادر وهمچنین جنگ‌های پی‌درپی با کشورهای همسایه، امکانات بازرگانی داخلی وخارجی کشور را کاهش می‌داد. زندگی دربسیاری از شهرها از بین رفته بود. قیمت آذوقه چندبرابر افزایش یافت ودربرخی ایالات کشور گرسنگی شدیدی که همراه با بیماریهای همه گیر بودآغازگردید. براتیشف وگلیتسین،

دیپلمات‌های روس می‌نویسند : «خود ایران باتمام سکونتگاههایش دچار ویرانی شده وبه هر کجا نظر کنی، فقر، بدبختی وناتوانی‌است [۱]» . «...اما درمورد دولت ایران ، من درهیچ کجا، به‌جز گرفتن پول برای‌شاه، ازطریق‌شکنجه های ظالمانه، و گرسنگی چیز دیگری‌نمی‌بینم [۲]» .

طبیعی است که رکود اقتصادی کشور دراوضاع قشون نیزمنعکس گردید ، سربازان‌نادرشاه ، مدتها ، هیچ مواجب نگرفتند و غالبا ازسهم‌بری از غنایم جنگی نیز محروم می‌شدند ودرعوض مجازات و جریمه می‌گردیدند . آنها کمیابی شدیدی را درآذوقه، لباس یکشکل ومهمات تحمل‌می‌کردند .

چنین وضعی‌سبب‌بروز نارضایی درقشون‌می‌گردیدواین‌نارضایی به‌فرار،شورش وپیوستن به‌قیام کنندگان تبدیل‌می‌شد .

نادر درحالی که باتمام قوا حکومت خودرا تحکیم می‌کرد ، حقوق حکام و سرکردگان نظامی محلی را محدودکردومقدار زمینهای دولتی وسلطنتی را (به‌طور کلی با گرفتن زمینهای واگذار شده به فئودالها) افزایش داد . او تدابیری نیز درجهت تضعیف موقعیت‌اقتصادی ونفوذ سیاسی مأموران عالی‌رتبهٔ اداری وسرکردهٔ های نظامی و تقویت‌وابستگی آنهابه مرکزبه‌کاربست وموقعیت قشربالای‌روحانیت شیعی را سخت متزلزل ساخت . گذشته ازاین، جنگهای‌اشغالگرانهٔ او که کشاورزان را خانه‌خراب‌می‌کرد، درآمد فئودالها را نیز ، به‌نوبهٔ‌خود، کاهش می‌داد . بخش قابل توجهی‌ازطبقهٔ حاکم که ازسیاست‌نادر ناراضی بودند به جناح مخالف حکومت اوتبدیل شدند .

وضع واقعی کشور باادعای تاریخ‌نگاران درباری وبرخی دانشمندان‌خارجی،

---

۱ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۳ ، پروندهٔ ۳، برگ ۶۳۹ .
۲ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط‌روسیه باایران»، پروندهٔ ۳ ، برگ ۳۳ .

مبنی براینکه گویا نادر ایران را «ازآن موقعیت پست‌خود تاحد اولین دولت‌آسیا»[1] ارتقا داده ، به کلی تناقض داشت.

سیاست ماجراجویانه‌واشغالگرانهٔ نادر سبب تشدید بهره کشی از جانب دولت، مالیاتهای بی‌حساب‌ومصادرهٔ اموال‌افراد شد واین امر نیزباعث تشدید سریع مبارزات طبقاتی گردید. مبارزات‌طبقاتی مردم درفرار دسته‌جمعی رعایا وایلیات‌ازسکونتگاهها وچادرگاههایشان، خودداری ازپرداخت مالیات‌واجرای وظیفه وبالاخره‌درقیامهای خلقی نمودار می‌شد.

مبارزهٔ طبقاتی در دولت نادرشاه سال‌به سال شدیدتر می گردید. اگر دردههٔ چهارم قرن‌هیژدهم، بیشتر، روش های‌منفعل‌مبارزه، یعنی ترك سکونتگاه، خودداری از پرداخت مالیات وپیوستن به‌آشوبهای فئودالی دربین توده‌های مردم رواج‌وسیعی داشت . درعوض در دههٔ پنجم شکل اساسی‌مبارزه ، قیامهای خلقی علیه حکومت شاه بود .

همزمان باجنبشهای آزادی بخش درایالات غیرایرانی ، که درزمان صفویان نیز روی‌می‌داد، در دورهٔ موردپژوهش‌ما، در نتیجهٔ تشدید سریع بهره کشی‌فئودالی، جنبشهای‌خلقی درخودایران نیز به‌طور وسیعی گسترده شد . دراسترآباد،مازندران، فارس ، سواحل‌خلیج‌فارس، گیلان وسیستان قیامهایی خلقی درگرفت. علت‌اساسی ومستقیم قیامها وشورشهای موردپژوهش، پیش‌ازاینکه ظاهر شوند ودامنه‌ای‌چنین وسیع بیابند، تشدید ستم مالیاتی بود. مثلا ، براتیشف ، مأمور ثابت روس‌درایران که همزمان وشاهد تمام این وقایع بوده، درگزارشی که درسال ۱۷۴۴ به هیئت رئیسهٔ امورخارجهٔ روسیه می‌دهد، بدرستی می‌نویسد : «این آشفتگی فقط ناشی‌از حکومت خشن وظالمانهٔ شاه‌است، زیرا گردآوری وغارت غیرانسانی و همیشگی پول وذخایرغله ، تهیهٔ لباس برای‌قشون، مهمات، گلولهٔ‌توپ ، گاری برای‌حمل‌آذوقه‌و

---

۱ ـ لوکهارت ، نادرشاه . . . (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۱ .

توپ‌ورساندن لباس و سایر کالاها وذخایریاد شده به اردوگاه ، برای تأمین‌مخارج ایستگاههای پست و بسیاری تقاضاهای بی‌شمار دیگر ، که قاعدهٔ مشخصی هم ندارد ، چنان سبب مزاحمت و درماندگی ایرانیان‌شده که آنها را به سرحد نابودی رسانیده» .[۱]

چنانکه یادآور شدیم، محمدکاظم نیزشروع بسیاری‌از قیامها را بابستن‌مجدد مالیات‌های کلان مربوط دانسته .

نیروهای‌اساسی‌قیامهارا،رعایاوایلیات‌تشکیل‌می‌دادند.باوجوداین،خواستهای آنها تقسیم مجددمالکیت زمین وواگذاری زمینها به کشاورزان یا برابری اجتماعی وغیره نبود. آنها یگانه مسبب تمام بدبختی‌های خودرا نادر می‌دانستند و به جای اینکه علیه تمام‌نظام‌بهره‌کشی فئودالهای مختلف بپاخیزند ، فقط علیه تشدید ستم مالیاتی حکومت‌شاه قیام می‌کردند . بدینجهت بود که قیام‌کنندگان به مبارزه با نمایندگان‌حکومت‌شاه، مأموران‌مالی‌ومالیات‌بگیران‌می‌پرداختند .

بسیار جالب است که بیشتر قیامهای بزرگ ، پس‌از اجرای مالیات‌بندی جدید سال ۱۷۴۳ آغازشده : درعرض سالهای ۱۷۴۷ – ۱۷۴۳ پیوسته قیامهایی درفارس ، خوزستان ، گیلان ، استرآباد ، مازندران ، سیستان وسواحل خلیج‌فارس به‌وقوع پیوست .

قیامهای خلقی سالهای ۴۰-۳۰ درایران ، دارای تمام‌ضعف‌هایی‌بود که‌ویژهٔ جنبشهای کشاورزان دردورهٔ فئودالیزم‌است .

قیام‌کنندگان‌دارای هدف، خواست‌وبرنامهٔ‌عملی که به روشنی بیان شده‌باشد نبودند، قیام‌نیزدارای‌سازمان‌بندی‌ضعیف‌وبی‌تشکلی‌بود. حتی بین‌آن‌دسته‌ازقیامهایی که همزمان‌هم رخ می‌داد ، ارتباط مؤثری وجود نداشت (مثلاً قیام سال ۱۷۴۴ درفارس واسترآباد) .

---

۱ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۱۳۷ .

البته این موضوع تعجب‌آور نیست که درشرایط پراکندگی فئودالی قطعات مختلف کشور، قیامها نمی‌توانستند یکباره‌تمام‌ایران‌را فراگیرند.

چنانکه یکی‌ازدانشمندان می‌گوید، کشاورزان دردورهٔ جنگهای کشاورزی، «جنبش خودرا با ترس وتقبل خطرآغاز می‌کردند، بدینجهت‌درپیکارخویش‌نه‌تنها با اقشار محافظه‌کار، بلکه باتمام اقشاردیگرمخالفان‌نیز متحد می‌شدند و سرانجام، ناگزیر،شکست می‌خوردند[1]». این گفته‌درمورد دولت نادرشاه‌نیزبه‌طورکلی‌صدق می‌کند. کشاورزان درحالی که علیه حکومت شاه‌قیام‌می‌کردند، غالباً ازفئودالها و دولت ترکیه کمک‌می‌خواستند(مثلاً درفارس، خوی‌وسلماس)، که‌این‌امر، بدون شک، گواهی برضعف‌وبی‌تشکلی‌قیامهابود.

شرکت نمایندگان برخی از گروههای طبقهٔ حاکم در قیامهای خلقی، مبین نارضایی‌آنها ازسیاست داخلی‌وخارجی نادرشاه وکوشش‌آنها برای‌استفاده ازقیامهابه منظور بهبودوضعیت‌اقتصادی‌ونفوذ سیاسی‌خودشان بود.

فئودالهایی که به قیامها جلب می‌شدند، اکثراً به قیام کنندگان خیانت می‌کردند وباشاه واردساخت‌وپاخت‌می‌شدند.

اتحاد رعایا وایلیات با فئودالها نمی‌توانست طولانی و با دوام باشد، زیرا هدف‌های آنها با یکدیگرتفاوت داشت. توده‌های مردم علیه تشدید ستم فئودالی قیام می‌کردند ومبارزهٔ‌آنهاعیناً متوجه سیاست ماجراجویانهٔ نادر بود، درصورتی که فئودالها ازتفوق‌شاه ناراحت بودندوتلاش می‌کردند که سهم خود را ازبهره کشی مالیاتی ازمردم‌افزایش‌دهند.

سازمان‌بندی‌ضعیف، بی‌تشکلی ومحلی‌بودن قیامها، نبودن‌رهبرانی که به‌طور پیگیر برای منافع‌خلق مبارزه‌کنند، تضادهای‌درونی قیامها وخیانت فئودالها، همه به‌کمک‌هم، سرنوشت هرقیام‌را ازپیش تعیین‌می‌کرد.

---

۱ ـ ف. ا جنگ کشاورزان درآلمان، ص ۴۳۵.

قتل و کشتار و ویرانی وغارتی که باسرکوبی قیامها همراه بود ، تأثیر بی‌اندازه بدی دروضعیت ایالات دربرگیرندهٔ جنبشها می‌گذاشت. سرکوب کنندگان لطمات ویران‌کننده‌ای به‌واحدهای تولیدی کشاورزان وارد می‌ساختند ، به‌طوری که این لطمات‌تاسالهای بسیارقابل‌مرمت‌نبود. باوجود چنین‌سرکوبی‌هایی، قیامهای‌یادشده نقش تاریخی بزرگی را بازی کردند، زیرا همین قیامها بودند که ازاجرای‌نقشه‌های استیلاگرانهٔ جدید جلوگرفتند ونیروهای‌دولت فئودالی نادر را نابود کرده ، خود یکی‌ازعلل تلاشی‌آن دولت‌شدند.

نادرشاه با جنگهای استیلاگرانه‌ای که درطول دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم به راه انداخت ، توانست دولت بسیار بزرگی تشکیل دهد . ارمنستان ، گرجستان،آذربایجان ، افغانستان ، بخشی از داغستان ، خان‌نشین‌های خیوه‌وبخارا وایالات‌شمال‌غربی هندوستان‌بااعمال‌زور جزءاین‌دولت‌شده‌بودند. بخشی‌از زمینهای اشغال شده به ایالات دولت نادرشاه‌تبدیل شده‌بودوبخشی‌دیگرسرزمین‌های‌واسالی این‌دولت‌بود.

مطیع کردن جبری خلقها و کشورهای مختلف بوسیلهٔ نادرو اتحاد آنها در چارچوبهٔ یک دولت فئودالی ، با بهره کشی بیرحمانه و سرکوبی خونین مبارزات رهایی‌بخش وطبقاتی خلقها ارتباط داشت . تمام اینها در وضعیت نیروهای‌تولیدی کشورهای تسخیرشده، تأثیربدی داشت وازپیشرفت اقتصادی و فرهنگی این خلقها جلوگیری می‌کرد.

دردههٔ پنجم قرن هیژدهم ، ایالات غیر ایرانی دولت نادر را جنبش‌های آزادی‌بخش فراگرفت : گرجستان درعرض‌ده‌سال (۱۷۳۵-۱۷۴۴) عرصهٔ‌قیام‌های سختی بود که علیه شاه درمی‌گرفت و نتیجهٔ آنها جلوگیری از تلاش نادر برای تبدیل گرجستان به ایالات زیر فرماندهی مأموران شاه بود. افغانستان نیز میدان

قیامهای پی‌درپی‌قبایل شد . جنبش‌آزادی‌بخش سختی نیز درداغستان، آذربایجان وآسیای میانه درگرفت.

فعالترین‌شرکت‌کنندگان مبارزات رهایی‌بخش کشاورزان ، اقشار زحمتکش شهری و چادرنشینان عادی بودند . دراین جنبشها فئودالها نیز (معمولاً درنقش رهبر) شرکت داشتند.

باوجوداین،ترس‌از گسترش قیامهای خلقی ووحشت(هنگام شکست قیامها) از دست دادن تمام یا قسمتی ازامتیازات غالبا فئودالها را به آشتی با حکومت شاه می‌کشانید .

جنبش‌های آزادی‌بخش علیه یوغ شاه نقش مثبتی درسرنوشت تاریخی این خلقها بازی کرد.

تلاشهای چندین ساله و ناموفق نادر برای سرکوبی مبارزات رهایی‌بخش و جنبشهای خلقی سبب تلاشی قشون شاه و کاهش شدید کارآیی نظامی آن شد .

نیروهای‌دولت فئودالی‌ایران دیگر به پایان رسیده‌بود وسرانجام ، این‌دولت درزیر فشار بحران‌اجتماعی ـ سیاسی واقتصادی‌نابودشد.

قیامهای خلقی ایران و جنبش‌های آزادی بخش خلقهای اسیر شده و همچنین تبدیل بخش بزرگی ازطبقهٔ حاکم به جناح مخالف حکومت شاه سبب منفرد شدن نادر گردید . .در ژوئن سال ۱۷٤۷ او درنتیجهٔ توطئهٔ چند نفر از سرکردگان نظامی که‌زمانی‌نسبت‌به‌او وفادار بودند به قتل رسید. پس‌ازمرگ‌نادر، دولت او ازهم پاشیده شد و دورهٔ نفاقها وجدالها درایران‌آغازگردید و، به استثنای دوره‌هایی کوتاه ، تاپایان قرن هیژدهم‌ادامه یافت .

بدین‌ترتیب ، برمبنای واقعیاتی که دراین کتاب آورده شده ، می‌توان

دربارهٔ سیمای غارتگرانهٔ نه تنها سیاست خارجی، بلکه سیاست داخلی نادرشاه نیز قضاوت کرد. سرتاسر تاریخ پیدایش، توسعه وسقوط دولت نادر مؤید اهمیت قاطع شرایط اقتصادی ونقش توده‌های مردم درتاریخ جامعه است.

پایان

***

پیوست

«سیاههٔ مقداری از هرچیزکه درنقاط مختلف ایرانبه عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به جای آن راهداری دریافت می گردد[1]»

گرفتن راهداری ازمسافران رشت به مشهد

در رشت ازهربار پارچهٔ قاطر یااسب یک روبل و ۲۰ کپیک وازهربار پارچه الاغ ۶۰ کپیک گرفته می‌شود.[2]

درهرچهار پاسگاه کوتوم، نقله بر، منجیل و قزوین نیزبه همین ترتیب عمل می‌شود.

درتهران ازهربارپارچهٔ قاطر واسب ۱۰ کپیک واز هربار پارچهٔ الاغ ۵ کپیک ودرمورد کالاهای کشیدنی نیز، مانندقرمزدانه و رنگ قالبی، ازهربار اسب و قاطر ۵ کپیک وازهربارالاغ ۲/۵ کپیک گرفته می‌شود.

درشمیران، تمغار، شاهرود، میمنه، سبزوار ونیشابور

درتمام این نقاط مانندآنچه که قبلا گفته شد عمل می گردد. در تهران از هربار پارچه قاطر و اسب ۱۰ کپیک، از هربار پارچهٔ الاغ ۵ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی نیز ازهربار اسب و قاطر ۵ کپیک و از هربار الاغ ۲/۵ کپیک می گیرند.

ازنیشابور به مشهد

ازکالاهای وارداتی برحسب برآوردآنهاعوارضی گرفته می‌شود که نامی فارسی

---

۱ - این سند درآس خ ر، «ذخیره» روابط روسیه باایران، ۱۷۴۵، پروندهٔ ۱۸، برگ ۷۷۳-۷۷۶ نگهداری می‌شود (قطعه‌ای ازآن به صورت عکس دراین کتاب چاپ شده).

۲ - Rouble = 100Kopeik - م.

دارد ... درواقع ازکالاهای پارچه‌ای ازهر. . . ۱ روبل ، ۲۰ روبل‌وازکالاهای کشیدنی از هر . . . ۱ روبل ، ۳۰ روبل گرفته‌می‌شود.

ازمسافران رشت به مشهد ازطریق‌همدان

ازچهار پاسگاه کوتوم ، نقله‌بر ، منجیل و قزوین ، مقدار وجوه راهداری از هربار پارچهٔ قاطر یا اسب ـ مانند آنچه که در بالا یاد شد ـ یک روبل و ۲۰ کپیک و از هر بار الاغ ۶۰ کپیک و در مورد کالاهای کشیدنی نیز از هربار قاطر واسب ۵ کپیک‌وازهربارالاغ ۲/۵ کپیک‌است.

درخرم‌آباد یاآبغار ، سازنلی، همدان ، تهران ، شمیران ، تمغار، شاهرود ، مزیلان، سبزوار ونیشابور

درتمام این‌نقاط ، مانندآنچه که قبلا درمورد رشت ازچهار پاسگاه گفته شد راهداری دریافت‌می‌شود : یعنی‌از هربار پارچهٔ قاطر و اسب ۱۰ کپیک ، ازهربار الاغ ۵ کپیک ، ازکالاهای کشیدنی ، ازهربار‌اسب وقاطر۵ کپیک وازهربارالاغ ۲/۵ کپیک می گیرند .

ازنیشابور به مشهد نیز، ازکالاهای وارداتی مالیاتی فقط برحسب برآورد ـ چنانکه قبلا یادشد ـ یعنی‌از هر . . . ۱ روبل پارچه ۲۰ روبل ودرمورد کالاهای کشیدنی ازهر. . . ۱ روبل ، ۳۰ روبل گرفته می‌شود.

ازمسافران رشت به تبریزازجادهٔ اول ازطریق اردبیل

درتمام پاسگاههای رشت ، لاشمدان ، کسما و کسکر مبالغی به شرح زیر به‌عنوان راهداری گرفته‌می‌شود ، از هر بار پارچهٔ قاطر واسب ۴۰ کپیک، از هربار الاغ ۲۰ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی نیزاز هربار‌اسب و قاطر ۲۰ کپیک و از هر بار الاغ ۱۰ کپیک.

دربندلار، از هربار پارچهٔ اسب و قاطر ۳۰ تا ۴۰ کپیک ، از هربار الاغ ۱۵ تا ۲۰ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی نیز از هربار قاطر واسب ۲۰ کپیک وازهربار الاغ ۱۰ کپیک گرفته‌می‌شود .

دراردبیل ازهربار پارچهٔ اسب وقاطر. ٤ کپیک ، از هر بار الاغ . ۲ کپیک درمورد کاهای کشیدنی نیز ، ازهربار اسب و قاطره ۱ کپیک و از هربار الاغ . ۱ کپیک می گیرند .

درساروف ازهربار پارچهٔ اسب وقاطر . ۲ کپیک، ازهربار الاغ . ۱ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی نیز ، ازهرباراسب وقاطر . ۱ کپیک و از هربار الاغ ٥ کپیک گرفته می‌شود .

درتبریز نیزازکالاهای‌وارداتی پول به‌عنوان راهداری گرفته می‌شود،بطوری که از هربار پارچهٔ اسب و قاطر یک روبل تا یک روبل و . ۲ کپیک واز هربار الاغ . ٥ تا . ٦ کپیک‌وهمچنین ، برحسب برآورد ، ازهر . ۱ روبل ، . ۳ کپیک می گیرند .

از رشت به تبریز ازجاده دوم

درتمام پاسگاههای رشت ، لاشمدان ، کسما و کسکر بدین‌ترتیب راهداری دریافت‌می گردد : ازهربار پارچهٔ قاطر واسب . ٤ کپیک ، ازهربارالاغ . ۲ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی نیز، ازهربار اسب و قاطر. ۲ کپیک وازهربار الاغ . ۱ کپیک .

درجیرفت‌ازهربار پارچهٔ اسب وقاطر. ۲ کپیک، از هربار الاغ . ۱ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی ازهربار اسب و قاطر ٥ ۱ کپیک واز هر بار الاغ . ۱ کپیک می گیرند.

درمیانه‌از هربار پارچه قاطر و اسب . ۲ کپیک و ازهربارالاغ . ۱ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی‌نیز ، ازهربار اسب وقاطر ٥ ۱ کپیک و از هربار الاغ . ۱ کپیک‌وازمیانه به تبریز ازکالاهای وارد شده، برحسب برآورد ـ چنانکه دربالا آمد ازهر. ۱ روبل . ۳ کپیک گرفته می‌شود .

ازمسافران رشت بهاصفهان

در رشت، کوتوم ، نقله برومنجیل از هربار پارچهٔ قاطر و اسب یک روبل و

۲۰ کپیک می گیرند.

درقزوین وزرند ازهربار پارچهٔقاطرواسب . ۲ کپیک ، ازهربارالاغ . ۱ کپیک وهمچنین ازکالاهای کشیدنی‌نیز به همین ترتیب گرفته می‌شود.

درشهرقم وکاشان ازهربار پارچهٔ قاطر واسب . ٤ کپیک و ازهربارالاغ ۲۰ کپیک گرفته می‌شود. درمورد کالاهای کشیدنی‌نیزبه همین ترتیب‌عمل می گردد.

درموچاپور یااصفهان، برخلاف‌آنچه که درشهرهای‌پیش گفتهٔ قم و کاشان رایج‌است، راهداری گرفته‌می‌شود. ازکالاهایی که به‌اصفهان‌وارد می‌شود، برحسب برآورد، ازهر ۱۰۰ روبل ۱۰ روبل‌وفعلا ۱۸ روبل‌می گیرندوبجز راهداری‌مالیات‌هم دریافت می‌نمایند.

راهداری شماخی

درشماخی‌ازهربارشترابریشم‌یاپارچه، یک‌روبل‌و ۵۰ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی، ازهربارشتر ۶۰ کپیک وازهربارگاو ۳۰ کپیک گرفته می‌شود.

درباکو ازهربارشترازکالاهای یادشده، ۲۵ کپیک وازهربارگاو ۲ کپیک تا ۲۵ کپیک می گیرند.

درمورد کالاهایی که‌باکشتی به باارانداز باکوواردمی‌شوند

درباکواز هرتوپ‌ماهوت، که‌پیش‌ازاین ۲۲ کپیک‌مالیات ازآن گرفته‌می‌شد، اکنون ۲۰ تا ۳۰ وحتی ٤۰ روبل‌می گیرند.

ازسایرکالاها نیزمانند قرمزدانه ، رنگ‌قالبی، بلوز ، کرباس، صندل و دیگر کالاهای‌مشابه، برحسب برآورد، ازهر ۱۰۰ روبل، ۵۰ روبل گرفته‌می‌شود.

ازکالاهایی که‌ازشماخی‌به‌دربندمی‌رود

ازهربارشتریک روبل و ۳۰ کپیک و از هربار اسب وگاو ، یک روبل گرفته می‌شود.

در دربند از هربار شتر یک‌روبل و ۲ کپیک‌وازهربارامسب و گاو و قاطر یک روبل می گیرند.

ازکالاهایی‌نیز که باکشتی وارد اسکلهٔ دربند می‌شود ، ازهرتوپ ٥ روبل و از هرقطعه صابون ٥/٢ ١ کپیک، از هرچلیک صابون وپیه . ٥ کپیک ، از هرشبکهٔ چهل‌تایی‌شراب . ٥ کپیک‌وازهربشکه‌مقداری‌شراب گرفته‌می‌شود .

اما در رشت ازکالاهایی که از روسیه وازنقاط مختلف ایران وارد می گردد، از هر روبل ٥ کپیک گرفته‌می‌شود ، درصورتی که ازصادر شده‌ها چیزی نمی گیرند . وجوه راهداری ، چنانکه قبلاً توضیح داده شد ، هم از وارد شده‌ها و هم از صادر شده‌ها گرفته می‌شد .

واسیلی چیریکه یف‌منشی

نام‌نامه[1]

۱- این فهرست مختص نام‌های متن است و نامهای مندرج درمقدمه‌های کتاب‌درآن‌آورده‌نشده‌م.

الف

[1] Ksahskoie eristarstva

ج

غ

ف

ق

ک

گ

م

کتابنامه

آثار پایه

Маркс К., *Капитал*, т. III, М., 1955.

Маркс К., *Письмо к Энгельсу от 2 июня 1853 г.* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XXI, изд. 1).

Маркс К., *Письмо к Энгельсу от 25 сентября 1857 г.* (К. Маркс, Ф. Энгельс, Избранные произведения в двух томах, т. II, М., 1948).

Маркс К., *Формы, предшествующие капиталистическому производству*, М., 1940.

Маркс К., *Хронологические выписки*, тетради I—III («Архив Маркса и Энгельса», тт. V—VII, М., 1938—1940).

Энгельс Ф., *Избранные военные произведения*, т. I—II, М., 1956.

Энгельс Ф., *Крестьянская война в Германии* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. 7, изд. 2, М., 1956).

Энгельс Ф., *О разложении феодализма и развитии буржуазии* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XVI, ч. I, изд. 1).

Энгельс Ф., *Письмо к Марксу от 6 июня 1853 г.* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XXI, изд. 1).

Энгельс Ф., *Происхождение семьи, частной собственности и государства*, М., 1953).

Ленин В. И., *Развитие капитализма в России* (Сочинения, т. 3, изд. 4).

Ленин В. И., *О государстве* (Сочинения, т. 29, изд. 4).

منابع

АВПР, ф. «Сношения России с Персией», дела за 1723—1747.

АВПР, ф. «Сношения России с Бухарой», приказные дела новых лет.

ЦГАДА, «Журнал А. Волынского, Персидские дела 1715—1718 гг.», № 2.

ЦГВИА, «Журнал русского коменданта в Дербенте полковника Юнгера», ф. ВУА 18—472 (Извлечения из Кизлярского архива 1722, 1728, 1731).

ЦГВИА, «О заведении регулярных войск в Персии», составлен капитаном П. Ермоловым, ф. ВУА 50—077.

Государственное хранилище рукописей Арм. ССР (Матенадаран) «Персидские официальные документы XVI—XVIII вв. дивана Эчмиадзинского католикоса».

محمد کاظم، تاریخ عالم‌ارائی نادری.

(Отдел рукописей Института востоковедения АН СССР, т. I—III, д-430).

«Акты, собранные Кавказской археографической комиссией» (АКАК), под ред. Ад. Берже, т. I—III, Тбилиси, 1866 и следующие годы.

Бакиханов-Кудси Аббас-Кули-ага, *Гюлистан-Ирам*, Баку, 1926.

[Братищев В.], *«Известия о происшедших между шахом Надыром и старшим его сыном Риза Кулы-мирзою печальных приключениях в Персии в 1741—1742 гг., ныне сообщенное сочинение канцелярии советника Василия Братищева»*, СПб., 1763.

Бутков П. Г., *Материалы для новой истории Кавказа с 1722 по 1803 г.*, т. I—III, СПб., 1869.

Гербер И. Г., *Известия о находящихся с западной стороны Каспийского моря, между Астраханью и рекой Курой народах и землях и их состоянии в 1728 г.* («Сочинения и переводы, к пользе и увеселению служащие», 1760, июль—октябрь).

Гиляненц Саргис, *Дневник осады Исфагана афганцами* («Записки Имп. Академии наук», т. XVII, приложение 3, СПб., 1870).

Ереванци Абраам, *История войн 1721—1736 гг.*, Ереван, 1939.

Зевакин Е. С., *Азербайджан в начале XVIII в. (Извлечения из дневника А. П. Волынского).* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», вып. IV, Баку, 1929, № 8).

«Колониальная политика российского царизма в Азербайджане в 20—60-х годах XIX в.», т. I и II, М.—Л., 1936—1937.

Лерх И., *Путешествие 1733—1735 гг. из Москвы в Астрахань и по странам, лежащим на западном берегу Каспийского моря* («Новые ежемесячные сочинения», ч. 43, СПб., 1790).

«Материалы архивов министерств иностранных дел Англии, Австрии и Франции», изданные в «Сборниках Императорского российского исторического общества», т. 3, 49, 56, 69, 76, 85, 96, 103 и др.

«Материалы по истории Грузии», Тифлис, 1895.

«Материалы по истории туркмен и Туркмении», т. II, М.—Л., 1938.

«Очерк расстройства Персии перед появлением Надир-шаха» («Московский наблюдатель», 1838, т. 14).

«Передняя Азия в документах», кн. I (Нахичеванские рукописные документы XVII—XIX вв.), персидский текст, русский перевод и комментарий под ред. Ю. Н. Марра, Тбилиси, 1936.

«Персидские документы Матенадарана», вып. I, Указы XV—XVI вв., сост. А. Д. Папазян, историческая редакция М. С. Хасратяна и Л. С. Хачикяна, Ереван, Изд-во АН Армянской ССР, 1956 (на русском, армянском и персидском языках).

[Решетов С.], *«История о персидском шахе Тахмас Кулы хане, с французского на российский язык переведенная ассесором Степаном Решетовым»*, СПб., 1790.

«Собрание актов, относящихся к обозрению истории армянского народа», т. I—III, М., 1833—1838.

«Сборник материалов для описания местностей и племен Кавказа», вып. 46, Махач-Кала, 1929.

[Соймонов Ф. И.], *«Описание Каспийского моря и чиненных на оном российских завоеваний, яко часть истории государя императора Петра Великого, трудами тайного советника, губернатора Сибири Ф. И. Соймонова»*, СПб, 1763.

«Указы кубинских ханов». Персидский текст, русский перевод и комментарий, Тбилиси, 1937.

Шемахеци Акоп, *Походы Тахмасп Кули-хана (Надир-шаха) и избрание его шахом* (перевод С. Тер-Аветисяна), Ереван, 1932.

Abd-al-Karim Kashmiri, *Voyage de l'Inde à la Mekke. Ext. et trad. par L. Langles*, Paris, 1797.

Chardin, *Voyages du chevalier Chardin en Perse et autres lieux*, t. I — V, Paris, 1830.

«A chronicle of the carmelites in Persia and the papal mission of the XVII and XVIII centuries», London, 1939, vol. I — II.

Emin J., *Life and adventures of Emin J.*, London, 1792.

Fraser James, *The history of Nadir shah, formerly called Thamas Kuli khan*, London, 1742.

Jones William, *Histoire de Nadir Chah connu sous le nom de Thahmas Kuli Khan, empereur de Perse*. Trad. d'un manusrit persan, London, 1799.

Hanway Jonas, *An historical account of the British trade over the Caspian sea: woth the authors journal of travels from England through Russia into Persia, and back through Russia, Germany and Holland*, vol. I—II, London, 1754.

Hanway Jonas, *Beschreibung seiner Reisen von London durch Rußland nach Persien, Hamburg und Leipzig*, Bd. I—II, 1754.

Krusinski J. B., *Histoire des révolutions de Perse*, vol. I—II, Paris, 1729—1742.

[Lerch J. J.], *«Auszug aus dem Tagebuch von einer Reise, welche D. Johann Jacob Lerch von 1733 bis 1735 aus Moskau nach Astrachan und in die Ufer auf der Westseite des Caspischen Sees belegenes Landes gethan hat»* (Büschings «Magazin», Bd. III, Hamburg, 1769).

[Lerch J. J.], *«Nachricht von der zweiten Reise nach Persien, welche der Keisereliche Russische Collegienrath J. J. Lerch von 1745 bis 1747, gethan hat»* (Büschings «Magazin», Bd. X, Hamburg, 1776).

«Lettres édifiantes et curieuses, écrites des missions étrangères», t. IV, nouv. éd., Paris, 1780.

Mahammed Ali Hekmat, *Essai sur l'histoire des relations politiques irano-ottomanes de 1722 à 1747*, Paris, 1937.

Mamie-Clairac, *Histoire de Perse*, Paris, 1750.

[Du Mans], *«Etat de la Perse, en 1660 per le p(ere) Raphael du Mans»*. Publié avec notes et appendice par Ch. Schelfer, Paris, 1890.

Otter, I., *Voyage en Turquie et en Perse, avec une relation des expéditions de Thomas Koulikhan*, vol. I—II, Paris, 1748.

Picault Sh., *Histoire des révolutions de Perse* t. I—II, Paris, 1810.

[Sheikn Hasin], *«The life of Sheikh Mohammed Ali Hasin, written by himself»*, ed. by F. S. Belfour. Persian text, with an english translation, London, 1830—1831.

«Tadhkirät al-muluk, a manual of Safavid administration». Persian text. Transl. and explained by V. Minorsky, Cambridge, 1943.
Tavernier J. B., *Les six voyages de J. B. Tavernier*, vol. I—II, Paris, 1676.
M. de Tienn, *Relation de Dourry Effendi*, Paris, 1810.
ابو الحسن بن محمد امین گلستانه مجمل توریخ بعد نادری
Leiden 1896
میرزا محمد مهدی خان استرابادی، انشاء نامه، تبریز، ۱۹۰۹.
میرزا محمد مهدی خان استرابادی، تاریخ نادری بمبئی. ۱۷٤۹

Աբրահամ կաթողիկոս Կրետացի, Պատմութիւն անցիցն իւրոց և Նատիր շահին պարսից. Վաղարշապատ. 1870.
Զաքարիա Ագուլեցի. Օրագրություն. Երևան. 1938.
Կալվածագրեր և տնտեսական այլ գործարքների վերաբերյալ արխիվային վավերագրեր. Երևան. 1941.
Սիմեոն կաթողիկոս Երևանցի. Ջամբռ. Վաղարշապատ. 1873.
Տամբուր Կուչուկ Հարություն. Թախմալ-կուլի. Գիտ. նութերի ժողով-ծրեան. 1941, էջ 100—123.
Ուղագրություններ. Երևան. 1934, հ. 1—2.
Խաչատուր Ջուղաեցի. Պատմութիւն պարսից. Վաղարշապատ. 1905.

پژوهش‌ها و آثار راهنما

Али-заде А. А., *Земельная политика ильханов в Азербайджане (XIII—XVI вв)* («Труды Института истории АН Азербайджанской ССР, т. I, 1947).
Али-заде А. А., *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана в XIII—XIV вв.*, Баку, 1956.
Араратский Артемий, *Автобиография*, т. I—II, СПб., 1868.
Арунова М. Р., *Рост феодальной эксплуатации и борьба народных масс Ирана в 30—40-х годах XVIII в.* (Автореф. диссертации, Л., 1956).
Арунова М. Р., *Фирман Надир-шаха* («Советское востоковедение». 1958, № 2).
Арутюнян Б. М., *Крупное монастырское хозяйство в Армении в XVII—XVIII вв.*, Ереван, 1940.
Арутюнян П. Т., *Освободительное движение армянского народа в первой четверти XVIII в.*, М., 1954.
«Астраханские губернские ведомости», 1847, № 26—32.
Ашрафян К. З., *Антифеодальные движения в империи Надир-шаха Афшара в 40-х годах XVIII в.* («Ученые записки Института востоковедения АН СССР», т. VIII, 1953).
Ашрафян К. З., *Распад государства Сефевидов (1502—1722)* («Труды кафедры стран Среднего Востока МГУ», М., 1951).
Бартольд В. В., *К вопросу о феодализме в Иране* («Новый Восток», 1930, № 28).
Бартольд В. В., *К истории крестьянских движений в Персии* («Из далекого и недавнего прошлого», сб. в честь Н. И. Кареева, 1923).
Бартольд В. В., *К истории орошения Туркестана*, СПб., 1914

Бартольд В. В., *Персидская надпись на стене анииской мечети Мануче* (Анийская серия, № 5), СПб., 1911.

Бартольд В. В., *Приложения к протоколу X заседания Отделения исторических наук и филологии Российской академии наук, 17 сентября 1919 г.* («Известия Академии наук по отделению общественных наук», ч. II. Пг., 1919)

Башарин Г. Н., *О патриархально-феодальных отношениях в Якутии в XVIII—XIX вв.* («Вопросы истории», 1955, № 3).

Беленицкий А. И., *К вопросу о социальных отношениях в Иране* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948).

Беленицкий А. И., *К истории феодального землевладения в Средней Азии при Тимуридах (институт союргал)* («Историк-марксист», 1941, № 4).

Богданова Н. Г., *К вопросу о феодальной эксплуатации кочевников в Закавказском крае в первой трети XIX в.* («Исторический архив», т. II, М.—Л., 1939).

Будагов Л., *Сравнительный словарь тюрко-татарских наречий*, ч. I—II, СПб., 1869.

Владимирцов Б. Я., *Общественный строй монголов. Монгольский кочевой феодализм*, Л., 1934.

Джеваншир Г., *О политическом существовании Карабагского ханства в 1747—1805 гг.* [газ. «Кавказ» (Тбилиси), 1884, № 139, 150, 154, 161, 167].

Заходер Б. Н., *История восточного средневековья (Халифат и Ближний Восток)*, 1944, Изд. МГУ.

Заходер Б. Н., *Сиасет-намэ*, М.—Л., 1949.

Заходер Б. Н., *Хорасан и образование государства Сельджуков* («Вопросы истории», 1945, № 5—6).

Зевакин Е. С., *Азербайджан в начале XVIII в.* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», Баку, 1929, вып. IV, № 8).

Зевакин Е. С., *Прикаспийские провинции в эпоху русской оккупации* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», 1928, № 5).

Иванов М. С., *Очерк истории Ирана*, 1952.

Иванов П. П., *Архив хивинских ханов XIX в. Исследование и описание документов с историческим введением*, Л., 1940.

Иванов П. П., *Хозяйство джуйбарских шейхов*, М.—Л., 1954.

«История народов Узбекистана», Ташкент, 1940.

Кишмишев С. О., *Походы Надир-шаха в Герат, Кандагар, Индию и события в Персии после его смерти*, Тифлис, 1889.

Комаров В. В., *Персидские войны 1722—1725 гг.* («Русский вестник», 1867, № 54).

Козубский Е. И., *История города Дербента*, Темир-Хан-Шура, 1906.

Левиатов В. Н., *Очерки из истории Азербайджана в XVIII в.*, Баку, 1948.

Лысцов В. П., *Персидский поход Петра I*, М., 1950.

Миклухо-Маклай Н. Д., *Афганское нашествие в Иране* (канд. диссертация), Ташкент, 1945 г.

Миклухо-Маклай Н. Д., *Из истории афганского владычества в Иране* («Ученые записки ЛГУ», Л., 1954, № 179).
Миклухо-Маклай Н. Д., *О первом томе труда Мухаммеда Казима*, («Советское востоковедение», 1948, т. V).
Миклухо-Маклай Н. Д., *Рукопись «Āламā pā-и Нāдирӣ»* («Ученые записки Института востоковедения АН СССР», т. VI, 1953).
Миклухо-Маклай Н. Д., *Труд Мухаммед-Казима и его значение для истории Туркмении* («Известия Туркменского филиала Академии наук СССР», 1945, № 5—6).
Молчанов А. А., *К характеристике налоговой системы в Герате эпохи Алишера Навои* («Сборник статей об Алишере Навои», Ташкент, 1940).
Папазян А. Д., *Аграрные отношения в Ереванском ханстве в XVII в.* (канд. диссертация), Ереван 1954.
Пахомов Е. А., *Краткий курс истории Азербайджана*, Баку, 1923.
Петрушевский И. П., *Азербайджан в XVI—XVIII вв.* («Сборник статей по истории Азербайджана», вып. I, Баку, 1949).
Петрушевский И. П., *Вакуфные имения Ардебильского мазара в XVII в.* («Труды Института истории им. А. Бакиханова Академии наук Азербайджанской ССР», т. 1, Баку, 1947).
Петрушевский И. П., *Восстание ремесленников и городской бедноты в Тебризе в 1573 г.* («Известия Азербайджанского филиала Академии наук, 1942, № 3).
Петрушевский И. П., *Иранские источники по истории Азербайджана в XVI—XVIII вв.* («Известия Азербайджанского филиала Академии наук, 1942, № 8).
Петрушевский И. П., *К вопросу об иммунитете в Азербайджане в XVII—XVIII вв.* («Исторический сборник», т. 4, М.—Л., 1935).
Петрушевский И. П., *К вопросу о прикреплении крестьян к земле в Иране в эпоху монгольского владычества* («Вопросы истории», 1947, № 4).
Петрушевский И. П., *Очерки по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении в XVI — начале XIX вв.*, Л., 1949.
Петрушевский И. П., *Персидские официальные документы как источник по истории феодальных отношений в Армении и Азербайджане в XVI — начале XIX вв.* («Проблемы источниковедения», кн. III, Л., 1940).
Петрушевский И. П., *Формы феодальной зависимости крестьян в Иране в XIII—XIV вв.* («Советское востоковедение», 1955, № 5).
Полиевктов М. А., *Европейские путешественники XIII—XVIII вв. по Кавказу*, Тбилиси, 1935.
Попов А. И., *Сношения России с Бухарой и Хивою при Петре I*, СПб., 1863.
Потапов Л. П., *Патриархально-феодальные отношения у народов Средней Азии* («Вопросы истории», 1954, № 8).
Рейснер И. М., *К вопросу о складывании афганской нации* («Вопросы истории», № 7, М., 1949).
Рейснер И. М., *Развитие феодализма и образование государства у афганцев*, М., 1954.
Рейснер И. М., *Роль афганцев в Индии* («Ученые записки Тихоокеанского института», М.—Л., 1949).

Синха Н. К., Банерджи А. Ч., *История Индии,* М. 1954
Соловьев С., *История России с древнейших времен,* т 21, Изд-во «Общественная польза», СПб.
Тамай А., *Борьба народов Дагестана за свою независимость (30—40-е годы XVIII в.)* (канд. диссертация), М., Институт истории Академии наук СССР, 1953.
Тер-Аветисян С. В., *Город Джуга. Материалы по истории торговых сношений джульфинских купцов XV—XVII вв.,* Тбилиси, 1937.
Тер-Мкртичян Л. Х., *Надир-шах и Армения* (канд. диссертация), М., Московский Государственный университет им. Ломоносова, 1948.
Чехович О. Д., *К истории Узбекистана XVIII в.* («Труды Института востоковедения Узбекской академии наук», 1954).
«Церковно-общественный сборник», 1878, № 94, 95.
Эзов Г. А., *Начало сношения Эчмиадзинского патриаршего престола с русским правительством,* Тифлис, 1901.
Эзов Г. А., *Сношения Петра Великого с армянским народом,* СПб., 1898.
Browne E. G., *A history of Persian literature in modern times (A. D. 1500—1924),* Cambridge, 1924.
Durahnd M., *Nadir Shah,* London, 1908.
Hammer J., *Histoire de l'empire Ottomane,* vol. IV — XIV, Paris, 1836—1839.
Lockhart L., *Nadir shah, Critical study, based mainly upon contemporary sources,* London, 1938.
Minorsky V., *Esquisse d'une histoire de Nadir-Chah,* Paris, 1943.
Minorsky V., *A soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-Qoyunlu, 903/1498* («Bulletin of the School of oriental studies», vol. IX, part 4, 1939).
Minorsky V., *Tiyul* («Encyclopédie de l'Islam», Supplements, livre «M» bis).
لارودی نور الله زندگانی. نادر شاه پسر شمشیر. تهران، ۱۳۱۹
رضا قلی حدایت روضت، انصفائی نصری. طهران، ۱۷۵۹

Марианна Рубеновна АРУНОВА
и Клара Зармайровна АШРАФЯН
ГОСУДАРСТВО НАДИР-ШАХА АФШАРА
(Очерки общественных отношений в Иране 30—40-х годов XVIII в.)

*

Утверждено к печати
Ученым советом Института востоковедения
Академии наук СССР

*

Редактор издательства *З. Д. Кастельская*
Художник *Л. Г. Ларский*
Художественный редактор *Л. С. Эрман*
Технический редактор *А. К. Красная*
Корректоры *Г. В. Афонина* и *М. Н. Гарбер*

Сдано в набор 5/III 1958 г. Подписано к печати 19/V 1958 г. Т-05704.
Формат $84 \times 108^1/_{32}$ Печ. л. 8,875 Усл. п. л. 14,56 Уч.-изд. л. 16,22
Тираж 2800 Зак. 635 Цена 12 руб. 35 коп.

Издательство восточной литературы
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

*

Типография Издательства восточной литературы
Москва, И-45, Б. Кисельный пер., 4.